

مردان در دوران مادر سالاری

برادر سالاری

WOMAN'S
EVOLUTION

ایولین رید
افشنگ مقصودی

www.tabarestan.info



تبرستان

برادر سالاری

مردان در دوران مادر سالاری

www.taherestan.info

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Woman's Evolution, Part 2: The Fratriarchy

by **Evelin Reed**

Pathfinder, New York.

First edition, 1974

Tenth printing, 1997

تبرستان
www.tabarestan.info

□ _____ □

برادرسالاری (مردان در دوران مادرسالاری)

رید، ایولین Reed, Evelin (۱۹۰۵ - ۱۹۷۹م)

مقصودی، افشنگ (۱۳۳۵ -) مترجم.

تهران: گل آذین، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۳۶۸.

شابک ج ۲: 978 - 964 - 7703 - 53 - 6

شابک دوره: 978 - 964 - 7703 - 55 - 0

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

کتاب حاضر ترجمه بخش دوم از کتاب Woman's Evolution from

matriarchal clan to patriarchal family است

ج. ۲. تاریخ تکامل اجتماعی زنان، خویشاوندی.

کتاب‌نامه، واژه‌نامه انگلیسی به فارسی / فارسی به انگلیسی

ص.ع. انگلیسی: Woman's evolution, part 2: The Fratriarchy

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۴ب۹/۳۲۰ GN

رده‌بندی دیویی: ۳۰۳/۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۳۵۷۴۱

□ _____ □

برادرسالاری

مردان در دوران مادرسالاری

www.tabarestan.info

نویسنده:

ایولین رید

مترجم:

افشنگ مقصودی



نشر گل آذین

۱۳۸۹



نشر گل آذین

■ برادر سالاری ■

■ مردان در دوران مادر سالاری ■

نویسنده: ایولین رید

مترجم: افشنگ مقصدی

چاپ اول: ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروف نگاری و صفحه آرایی: کارگاه نشر گل آذین
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

ISBN 978 - 964 - 7703 - 53 - 6

E-mail: GOL_AZIN @ YAHOO.COM

WWW.GOLAZINPUB.COM

تهران: ص. پ. ۱۵۸۱ - ۱۶۳۱۵ تلفن ۶۶۹۷۰۸۱۶ تلفکس: ۶۶۹۷۰۸۱۷

فهرست

تبرستان

www.tabarestan.info

- سخن ناشر ۷
- درباره نویسنده ۱۱
- پیش‌گفتار ۱۳
- ساخت خویشاوندی برادر راستا ۲۵
- برادران بومی یا «هم‌شیر و هم‌خون» ۳۳
- برادران هم‌سو و پیمان خونی ۴۵
- خویشاوندان آن‌سو و برادرخواندگان ۶۲
- از رمه‌ی آغازین تا ایل ۷۹
- چرا سازمان دوگانه؟ ۸۹
- برون‌همسری، درون‌همسری و آدم‌خواری ۹۴
- سیستم دادوستد ۱۰۷
- داد - و گرفت هدیه ۱۰۷
- سرآغاز خون‌خواهی ۱۱۵
- اصل هم‌چندی یا هم‌ارزی ۱۲۹
- از جنگ‌های ساختگی تا ورزش و هنر ۱۳۹
- از دشمنی تا مهمان‌نوازی ۱۶۳
- از کیفر دادن دیگری تا به کیفر رساندن خود ۱۷۵

- ۱۸۱ حلقه‌ی کولا - دادوستد درون قبیله‌ای
- ۱۹۶ نقش زنان در دادوگرفت صلح جویانه
- ۲۱۷ نخستین گام‌ها برای زناشویی
- ۲۱۹ آمیزه‌ی شگفت‌آور رابطه جنسی و آدم‌خواری
- ۲۲۹ زنان و جانوران
- ۲۳۴ آئین گذار و «انسان‌سازی»
- ۲۵۳ زنان، پذیرش و انجمن‌های پنهانی
- ۲۶۳ شوهران دیدارگر و پرهیز از خویشان همسر
- ۲۷۸ زناشویی با میانجی‌گری مادرزن
- ۲۹۷ رویارویی زناشویی و مادرسالاری
- ۳۲۵ فهرست واژگان برگزیده‌ی کتاب
- ۳۳۱ واژه‌نامه (فارسی به انگلیسی)
- ۳۴۵ واژه‌نامه (انگلیسی به فارسی)
- ۳۵۹ کهابشناسی

از دیدگاه تاریخی و تکامل‌گرا که نویسنده و شماری دیگر از دانشمندان سرشناس آن را برگزیده‌اند پیشرفت فرهنگی و اقتصادی بشر به‌طور زنجیره‌ای و پی‌آیند در سه مرحله رخ داده است: روزگار وحش‌خویی و پیش از آن، از زمانی آغاز می‌شود که به گفته‌ی داروین انسان‌واره‌هایی از میان میمون‌های بشر سان برخاسته‌اند و تا یک میلیون و اندی سال به درازا می‌کشد در این دوران زندگی بر پایه شکارگری و گردآوری خوراک استوار است. این دوره هم‌زمان با عصر پارینه سنگی است. پس از آن در هشت هزار سال پیش عصر بربریت یا نوسنگی فرامی‌رسد که زندگی از راه کشاورزی و دامپروری می‌گذرد.

سازمان مادرسالار که به باور نویسنده نخستین فرم سازمان اجتماعی بشر است که در خود نهاد برادرسالار را نیز دربردارد، در دوره وحش‌خویی و نیمی از بربریت به‌طور جهان‌گستر حکمفرماست و در نیمه‌های بربریت رفته‌رفته فروپاشی آن آغاز می‌شود و سامانه‌ی پدرسالار به‌جای آن می‌نشیند. در این دوره با پایان یافتن عصر بربریت و آغاز شهرگیری (تمدن) نیازهای زندگی از راه ساخت و داد و ستد کالا برآورده می‌شود. سامانه پدرسالار تا به امروز نیز پابرجا مانده است.

کتاب‌های مادرسالاری^۱ و برادرسالاری بخش اول و دوم از کتاب ارزشمند تکامل زنان، دستاورد بیست سال پژوهش خانم ایولین رید نویسنده‌ی مشهور آمریکایی است.

در این دو بخش نویسنده کوشیده است سرگذشت پنهان‌مانده زنان را در عصر وحش‌خویی و مرحله آغازین بربریت بازسازی کند و به‌ویژه به سرآمدی و رهبری زنان پردازد و دستاوردهای آنان را برشمارد و مکتب‌های دیگر مردم‌شناسی را که با دیدگاه تاریخی و تکامل‌گرا سرتیاز دارند و مادرسالاری را باور ندارند به باد پرسش بگیرد تا ثابت کند که فرودستی امروزی زنان از سازه‌های زیستی سرچشمه نگرفته و زنان روزگاری سازمان‌دهنده و رهبر زندگی اجتماعی بوده‌اند. سازمان مادرسالار نهادی برابری‌خواه و کمون‌وار بوده که مردان نیز در آن نقشی به‌سزا داشته‌اند، اما پژوهشگران بیشتر به نقش مادران پرداخته‌اند و آن را سازمان مادرسالار نام نهاده‌اند و از برادران یا برادرسالاری کمتر سخن گفته‌اند در حالی که این دو نهاد هم‌زمان با هم پدید آمده و به یاری یکدیگر سازمان اجتماعی بشر را از نخستین روزگاران تا آستانه بربریت به پیش برده‌اند. پس، دو نهاد جدایی‌ناپذیر از یک ساختار اجتماعی‌اند. از این رو نویسنده در دنباله مادرسالاری در بخشی جداگانه به برادرسالاری می‌پردازد و در بخش سوم به پدرسالاری که از روزگار پیشین بربریت آغاز می‌شود و دوره شهرگیری (تمدن) باستانی را می‌گذراند تا به روزگار کنونی می‌رسد.

این سه بخش «مادرسالاری»، «برادرسالاری» و «پدرسالاری»

۱. مادرسالاری (زن در گستره‌ی تاریخ تکامل)، گل‌آذین، نوشته ایولین رید، ترجمه افشنگ مقصودی، چاپ اول ۱۳۸۸، ۳۲۰ صفحه.

زنجیره وار به هم پیوسته و درهم تنیده اند آن چنانکه نهاد مادرسالار و برادرسالار نخستین سازمان اجتماعی بشر را بنیاد نهاده اند و از درون آن سامانه‌ی پدرسالار سربرآورده است. برای آنکه دانشی گسترده و فراگیر به دست آوریم و از رخدادها و پدیده‌های بس دیرینه بشری تا به امروز آگاه شویم لازم است هر سه بخش کتاب تکامل زنان را به دنبال هم بخوانیم.

تبرستان

www.tabarestan.info

نشر گل آذین بخش «مادرسالاری» بنیادی‌ترین بخش کتاب تکامل زنان را، در سال ۱۳۸۸ به طور جداگانه به چاپ رساند که با استقبال خوانندگان روبرو شد. و اینک بخش «برادرسالاری» در دسترس خوانندگان ارجمند قرار می‌گیرد. بخش «پدرسالاری» نیز پس از آماده شدن به زودی در یک جلد جداگانه به چاپ خواهد رسید. امید است که کتاب برادرسالاری نیز برای خوانندگان پژوهنده سودمند و کارآیند باشد و انگیزه لازم را برای پیگیری کار به دست دهد.

پروین صدقیان

۸۸/۱۰/۱۰

تبرستان

www.tabarestan.info

درباره‌ی نویسنده

ایولین رید (۱۹۷۹ - ۱۹۰۵) درباره ریشه ستم به زنان و پیکار برای رهایی، نوشته‌های فراوانی دارد.

ایولین رید در سال ۱۹۴۰ به جنبش سوسیالیستی پیوست و تا هنگام مرگ یکی از رهبران حزب کارگران سوسیالیست باقی ماند و بیش از چهار دهه در پیکار برای مردم‌سالاری و حقوق اتحادیه‌های کارگری و در همبستگی با پیکارهای انقلابی در سراسر جهان کوشا بود.

این یاور پرکار و کوشنده در جنبش آزادی زنان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، یکی از پایه‌گذاران هم‌پیمانی ملی زنان برای قانون سقط جنین در سال ۱۹۷۱ هم بود. در این سال‌ها او درباره حقوق زنان در شهرهای سراسر آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزیلند، ژاپن، ایرلند، بریتانیا و فرانسه به سخنرانی و گفت‌وگو پرداخت.

کتاب تکامل زنان دستاورد بیش از بیست سال پژوهش او، به زبان‌های فارسی، فرانسه، اسپانیایی، سوئدی و ترکی برگردانده شده است.

دیگر نوشته‌های ایولین رید که به فارسی برگردانده شده است:

آزادی زنان، (مسائل، تحلیل‌ها و دیدگاه‌ها)، تهران: نشر گل‌آذین،

۱۳۸۰ چاپ اول و ۱۳۸۳ چاپ دوم، ۲۰۰ ص، افشنگ مقصودی.
آرایش، مُد و بهره‌کشی از زنان (به همراه جوزف هِنسن و ماری آلیس
واترز). تهران: نشر گل‌آذین، ۱۳۸۱ چاپ اول و ۱۳۸۶ چاپ دوم،
۲۴۰ ص، افشنگ مقصودی.

آیا زیست‌شناسی سرنوشت زنان است؟ [تهران: انتشارات طلایه پرسو،

۱۳۸۲]

«فمینیسم و مردم‌شناسی»^۱ تهران: نشر گل‌آذین، چاپ دوم ۱۳۸۸،
۳۰۰ ص، افشنگ مقصودی.

مادرسالاری، (زن در گستره‌ی تاریخ تکامل)، بخش اول کتاب
تکامل زنان، تهران: نشر گل‌آذین، ۱۳۸۸ چاپ اول، ۳۲۰ ص، افشنگ
مقصودی.

۱. نام اصلی کتاب Sexims and Science «سکس‌گرایی و علم» می‌باشد. (م)

تاریخ دیرینه نیمی از گونه‌ی بشری یعنی زنان، به طور گسترده‌ای از دیده‌ها پنهان مانده است. روشن ساختن آن نیاز به بررسی و بازنگری دانش مردم‌شناسی دارد، که در آن، نقش و دستاوردهای زنان در جامعه‌ی پیش از تاریخ نهفته است. این نوشته کمکی است برای پرده برداشتن از آن گذشته و پیشینه‌ی برجسته و چشم‌گیر.

خیزش دوباره جنبش آزادی زنان بر برخی از انگاره‌های گمان‌برانگیز و پدیده‌های به باد پرسش گرفته شده‌ی گذشته‌ی زنان نور تازه‌ای افکند. برجسته‌ترین آن پدیده مادرسالاری است. آیا دوره‌ای در تاریخ یافت می‌شده که در آن زنان جایگاهی بس ارجمند و اثرگذار داشته باشند؟ اگر چنین است، چگونه سرآمدی اجتماعی خود را از دست دادند و در جامعه‌ی پدرسالار، گونه‌ی فرودست شدند؟ آیا آن‌چنان که برخی می‌گویند مادرسالاری اسطوره‌ای است که شالوده‌ی تاریخی ندارد؟

مادرسالاری یکی از داغ‌ترین مسئله‌های پرچالش در بگومگوهای صدساله مکتب‌های ناسازگار مردم‌شناسی بوده است. در این کتاب بر این نکته پافشاری می‌شود که سیستم دودمان مادری¹ نخستین فرم سازمان

1. maternal clan system.

اجتماعی بشری بوده است و چرایی آن را نیز می‌گوید. هم‌چنین در این نوشته، روند پیشرفت مدارسالاری و سبب فروپاشی آن را دنبال می‌کنیم. چنین هواداری از مدارسالاری خود به تنهایی این کتاب را مایه گفتگوهای تند و سازش‌ناپذیری می‌سازد. اما در این کتاب نگرش‌های دیرپای دیگری هم به پرسش گرفته شده است.

ناسازگاری در نگرش‌ها در رشته‌ای که چنین گستره‌ی پهناوری از تکامل انسان را دربرمی‌گیرد، از زاده شدن گونه‌ها تا کنش‌خانه شهری‌گری، و در جایی که داده‌های در دسترس آن که از زیست‌شناسی، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی به دست آمده پراکنده و ناپیوسته^۱ و بدون هماهنگی بوده چشم‌داشتی بجاست.

مردم‌شناسی همچون دانشی جداگانه در میانه سده نوزدهم پایه‌ریزی شد. پدران بنیادگذار آن (زنان زمانی دیرتر به این حرفه پرداختند) بیشتر رویکرد تکامل‌گرایانه^۲ داشتند. مورگان^۳، تیلور^۴ و پیشگامان دیگر، مردم‌شناسی را همچون رشته‌ای برای بررسی خاستگاه جامعه و نیروهای مادی پیش‌برنده‌ی آن می‌دانستند آنها در روشن‌ساختن مرحله‌های بنیادین پیشرفت بشر، سرآغاز درخشانی داشتند.

مورگان سه دوره بزرگ تکامل اجتماعی: وحش‌خویی^۵، بربریت^۶ و شهری‌گری^۷ را بازگفت که هر کدام با پیشرفت‌های سرنوشت‌ساز بر پایه تلاش‌های اقتصادی نشان داده شده بود. دیرینه‌ترین مرحله، وحش‌خویی بر پایه شکارگری و گردآوری خوراک^۸ استوار بود. بربریت با

1. fragmentary.

2. evolutionary approach.

3. Morgan.

4. Tylor.

5. savagery.

6. barbarism.

7. civilization.

8. food gathering.

فراوردن خوراک از رهگذر کشاورزی و دامپروری آغاز می‌گردید. شهری‌گری با آوردن جهان باستان به آستانه ساخت کالا و دادوستد، پیشرفت آن را به‌اوج رساند و بر تارک آن جای گرفت.

این سه دوره، پایایی بس نابرابری داشتند. دوران وحش‌خویی بیشتر از هر دو جانشین خود به درازا کشید. هرچند وحش‌خویی گاهی در دو مرحله پیشین^۱ و پسین^۲ بازشناخته می‌شود، هر دوی آن بر پایه اقتصاد شکارگری و گردآوری خوراک استوار بود. وحش‌خویی یک میلیون و اندی سال به درازا کشید که بیش از ۹۹ درصد از زیست بشری را دربرمی‌گیرد. بربریت هشت هزار سال پیش آغاز شد، و شهری‌گری تنها سه هزار سال پیش. نخستین پژوهش‌گران جامعه وحشی با شگفتی به ساختار اجتماعی یکسره ناهمگون با جامعه ما برخوردند آنها سیستمی ایلی و خاندانی (قبیله‌ای)^۳ را یافتند که بر پایه خویشاوندی مادری^۴ استوار بود و در آن زنان نقشی سرآمد و پیشرو را بازی می‌کردند.

این پدیده در دوگانگی آشکار با جامعه امروزی است که ویژگی آن پدر- خانواده^۵ و برتری مردان است. هر چند آنان نتوانستند بگویند که پیشینه‌ی سیستم مادری به چه زمانی برمی‌گردد ولی ما بر سر آنیم که نشان دهیم که این دوره به سرآغاز زیست‌گونه‌ی بشری باز می‌گردد.

آنها یافته‌های شگفت‌آور دیگری نیز به دست آورده و پی بردند که جامعه وحش‌خوی، پیوندهای اجتماعی و جنسی برابری خواهی داشته که از فراوری (تولید) گروهی^۶ و دارندگی همگانی دارایی‌ها^۷ برخاسته

1. primeval.

2. primitive.

3. clan and tribal system.

4. maternal kinship.

5. Father - Family.

6. Collective production.

7. Communal possession of property.

است. این ویژگی‌ها نیز با جامعه امروزی که بر پایه‌ی دارایی فردی^۱ و بخش‌بندی طبقاتی^۲ نهاده شده هم‌سان نیست. پس سیستم خاندان مادری که جایگاهی آبرومند به زنان سپرد، سامانه‌ای همباز و گروهی (اشتراکی) هم بود که در آن هم مردان و هم زنان از برابری برخوردار بودند و از ستمگری و نابرابری رنج نمی‌بردند.

سپس، این یافته‌ها، دودلی‌ها و ابستادگی‌هایی را از سوی مکتب‌های مردم‌شناسی که در سده بیستم فراگیر شده، دیرپی آورد: شکاف ژرفی میان تکامل‌گرایان^۳ و تکامل‌ستیزان^۴ که بر زمان اکنون پهنی می‌فشرده رخ داد. با این همه، تنها با رویکرد تکاملی است که گذشته‌ی پنهان‌شده زنان - و مردان - را می‌توان دریافت.

اصل تکامل همگانی پیش از این درباره پدیده‌ی پیدایش انسان^۵ هوشمند^۶ با چاپ نوشته‌ای از داروین در سال ۱۸۷۱ به نام تبار انسان^۶ به کار رفته بود. پس از آن که او نشان داد که فروشرهای^۷ نخستین، انسان‌واره‌ها^۸ از میان میمون‌های بشرسان^۹ برخاسته‌اند این پرسش به میان آمد که چگونه این دگرگونی رخ داد؟ در دهه‌های پس از آن، زیست‌شناسی، باستان‌شناسی، دیرینه‌شناسی و مردم‌شناسی در تلاش‌های پیگیر و راه‌گشایی که برای روشن ساختن پدیده به آن نیاز بود دستیار هم شدند.

نشانه‌ها و برگه‌های سنگ‌واره‌ای که باستان‌شناسان از زیر خاک

1. private property.

2. class divisions.

3. evolutionists.

4. anti - evolutionist.

5. homo sapiens.

6. the descent of man.

7. subhumens.

8. hominids.

9. anthropoids.

درآوردند تیزبین‌ترین آنها را رهنمون گردید تا بر کاربرد و ساخت ابزار همچون ویژگی پایه‌ای که بشرسانان نخستین را از نخستی‌های^۱ دیگر جدا می‌ساخت انگشت گذارند. از آنجا که ابزار، شالوده کارهای کارگری برای فرآوری و ساخت نیازهای زندگی است، این کار، خط جداساز میان میمون بی‌دُم^۲ و انسان را در جایی می‌نهاد که فرآوری (تولید) آغاز شده بود. چنین بود که فردریک انگلس در پیش‌گفتار ناتمامش «نقشی که کار در گذار از میمون به انسان بازی کرد»^۳ که در سال ۱۷۸۶ نوشته شد اما تا سال ۱۸۹۶، یک سال پس از مرگش چاپ نشد. چکیده تئوری او آن است که کارها و کارکردها و برآیند کارِ همیارانه، ستاره‌ی بنیادین را برای پدیدآوردن توانِ جداگانه و ویژگی‌های گونه‌ی انسان فراهم آورد.

سی سال پس از آن، در سال ۱۹۲۷، نوشته‌ی سه جلدی به یادماندنی رابرت بریفولت^۴ به نام مادران^۵ نشان داد که پرستاری دور و دراز مادری در گونه‌های برتر میمون‌های بی‌دُم، در پیش رانندن مادینه‌ها برای آن که در پیشرفت‌های اجتماعی پیشتاز شوند، کارساز بوده است. مادرسالاری نخستین فرم بایسته سازمان اجتماعی بود زیرا زنان نه تنها زادآوران و زایش‌گران زندگی نوین، بلکه تولیدکنندگان اصلی نیازمندی‌های زندگی هم بودند. تئوری «مادرسالاری» بریفولت با تئوری «کار» انگلس جفت و جور شد. هر دو به این برآیند رسیدند که باید پذیرفت که زنان، گونه‌ی ما را به سوی انسانی‌شدن و اجتماعی‌شدن رهبری کرده‌اند.

1. primates.

2. ape.

3. the part played by labor in the transition from ape to human.

4. Robert Briffault.

5. the mothers.

مردم‌شناسان تکامل‌ستیز، خواه هوادار پخش‌شده‌انگاران^۱، کارکرد-گرایان^۲ یا توصیف‌گرایان آزمونی (تجربی)^۳ باشند یا از دانشمندان ساختارگرا^۴، مادر سالاری پیش از تاریخ را نمی‌پذیرند. آنها پذیرفته‌اند که خویشاوندی مادر راستا هنوز در برخی از سرزمین‌های نخستین و واپس‌مانده جهان فرمانرواست اما روشن نمی‌سازند که چنین پیوندهای تباری مادر-راستایی^۵ اگر از بازمانده‌های دوره مادر سالاری پیشین نیستند پس چگونه پدید آمده‌اند؟

از آغاز سده کنونی، مردم‌شناسی ذخیره فراوانی از داده‌ها درباره‌ی فرهنگ‌های جوراجور در بخش‌های گوناگون جهان گردآوری کرده است. این بررسی‌های وصف‌گرایانه بسیار ارزشمند هستند. با این‌همه، این ذخیره‌ی داده‌ها، با گسترش برابری در بینش تئوریک‌ی همراه نبوده است. بیشتر مردم‌شناسان دانشگاهی از دیدگاه تکاملی که این دانش را بنیاد نهاده روی برتافته‌اند و همه تلاش‌هایی را که دانش ما را روشنند^۶ می‌سازد و ما را به این دریافت می‌رساند که جامعه از چه مرحله‌هایی گذر نموده است را رد می‌کنند.

ای. ای. ایوانز پریچارد^۷ می‌نویسد که پس از سخنرانی نشستِ مارت^۸ در آکسفورد در سال ۱۹۵۰ او با روزگار ناخوشی از پیش‌داوری‌های ضدتاریخی روبرو شد. به گفته او این دشمنی با تاریخ، زیر نفوذ رادکلیف براون و مالینوفسکی در انگلستان فراگیرتر بوده است. در آمریکای شمالی نیز چنین بوده است. پیشوای درگذشته مردم‌شناسی آمریکا، ای. ال.

- | | |
|---------------------------|--------------------|
| 1. diffusionist. | 2. functionalists. |
| 3. empirical-descriptive. | 4. structural. |
| 5. matrilineal relations. | 6. systemize. |
| 7. E. E. Evans Prichard. | 8. Marett. |

کروبر^۱ می‌گفت. «مردم‌شناسی در بنیاد، گرایش ضدتاریخی داشته است»^۲ و سرانجام مردم‌شناسان امروزی بی‌باک‌تری مانند جولیان اچ. استیوارد^۳ به پیوندهای تکاملی خردخرد و ناپیوسته^۴ می‌رسند و یافته‌های خود را به رخدادهای کوچک با ویژگی‌های همانند محدود می‌سازند.^۵

امروزه، رخدادهای بنیادین پیش از تاریخ در نمای فراگیر و سراسری خود، با هیچ‌الگوی گسترده و یکپارچه‌ای از تکامل اجتماعی بدان‌گونه که تایلور، مورگان و پیروانشان در راه آن کوشیدند سازگار نیست. این ناکامی در ردیابی راستای تکاملی یکدست و یکپارچه، مردم‌شناسی را در میان دانش‌ها ناهنجار می‌سازد. در حالی که زیست‌شناسان، باستان‌شناسان و دیرینه‌شناسان، پژوهش و رده‌بندی‌های خود را به روش تکاملی پی می‌افکنند، بیشتر مکتب‌های مردم‌شناسی به راهی جداگانه و واپس-گرایانه روانه می‌شوند.

این بیزاری از پژوهش درباره‌ی ریشه‌ها و خاستگاه‌ها^۶ همیشه به بهانه اینکه روزگار وحش‌خویی، همان دوره‌ای که بیشتر تاریخ بشری را دربرمی‌گیرد، دست‌نیافتنی است، توجیه می‌شود. گمان دارند که این دوره آن‌چنان رازآلود و درنیافتنی است که گواهی جستن از نهادهای اجتماعی آن و نتیجه‌گیری از آن پاک‌گمانی و فرضی است. ای. آدامسون هوپل^۷

1. A. L. Kroeber.

۲. گفتارهایی در مردم‌شناسی اجتماعی. Essays in Social Anthropology, ص ۴۶.

3. Julian H. Steward.

4. Piecemeal evolutionary Linkages.

۵. برای بررسی موج تکامل‌ستیزی در غرب، کار تازه‌ی دانشمند هلندی دابلیو. اف. ورتایم W. F. Wertheim, تکامل و انقلاب Evolution and Revolution, بخش یکم را ببینید.

6. origins.

7. E. Adamson Hoebel.

سرپرست گروه مردم‌شناسی دانشگاه مینه سوتا در نوشته‌اش به نام قانون انسان نخستین^۱ می‌نویسد: «هیچ مردم‌شناس امروزین پای‌بند به دانش، بی‌باکانه و از روی گمان، درباره اینکه چه خرده‌پاره‌هایی از نهاد اجتماعی شاید در فرهنگ‌های پارینه‌سنگی بوده باشد سخن نمی‌گوید و خود را دچار دردسر نمی‌سازد». این بُریدن بخش بیشتری از روزگار وحش‌خویی، خودسرانه و دلخواهی، رشته مردم‌شناسی را به ده هزار ساله کنونی و یا کمتر محدود می‌سازد.

جای شگفتی است که همان ناشناسانگاری^۲ در میان باستان‌شناسانی که روزگار «پارینه‌سنگی» را بررسی می‌کنند فراگیر نیست. چون پارینه‌سنگی نام دیگری برای همان زمان تاریخی است که مردم‌شناسان تکامل‌گرا آن را به نام وحش‌خویی می‌شناسند. در برابر آنها، باستان‌شناسان آن چنان «در بند دانش» نیستند تا آنها را از روشن‌ساختن سراسر روزگار پیش از تاریخ، از زمانی که میمون‌های بی‌دُم آدمی نما^۳، بشرسان^۴ گشتند، بازدارد. آنها داده‌هایی را که از بازمانده‌های کندوکاو-شده‌ی استخوان‌ها و ابزارهای سنگواره‌ای به دست آورده بودند از روی زمان‌بندی تاریخی، زنجیره‌وار به دنبال هم چیدند و با این کار رخدادهای کارساز در پیشرفت تاریخی را، از اُسترالوپیتکوسی‌ها^۵ در یک میلیون سال پیش تا انسان‌های هوشمند^۶، از هم جدا نمودند.

با اینهمه، ابزارها و جُمجمه‌ها، در کار دشوار بازسازی جامعه نخستین چندان سودمند نیستند. آنها نمی‌توانند ساختار سازمان اجتماعی را

1. The Law of Primitive Man.

2. agnosticism.

4. hominids.

6. Homosapiens.

3. anthropoids.

5. Australopithecines.

آشکار سازند و بر آئین‌ها، رویه‌ها، روش‌ها و خوی‌ها و نگرش‌های دیرینه‌ترین نیاکان ما پرتو اندکی بیافکنند. برای یافتن داده‌هایی از این‌گونه، باید به مردم‌شناسی روی آوریم. در حالی که باستان‌شناسان به بازمانده‌های انسان‌های نابودشده می‌پردازند، مردم‌شناسان مردمان بدوی را که هنوز در بخش‌های گوناگون جهان زندگی می‌کنند و ویژگی‌های برجسته روش زندگی وحش‌خویی یا پارانینه‌سنگی را نگه داشته‌اند، بررسی می‌کنند. انبوه داده‌هایی که مردم‌شناسان در پژوهش‌های میدانی گرد آورده‌اند با گزارش‌های گردشگران، نوآبادنشینان^۱ و گروه‌های دین‌گستر (مسیونرهای دینی)، در چند سده گذشته و حتی پیش از آن، افزایش یافته است.

در این کتاب از روش تکاملی و ماتریالیستی در بهره‌برداری از این یافته‌ها، پشتیبانی شده است. و هم‌چنین درباره توت‌م‌باوری^۲ و تابو^۳، دوگونه از پیچیده‌ترین و رازآلوده‌ترین نهادهای جامعه سرآغازین^۴ [مرحله آغازین وحش‌خویی] و نخستین^۵ [مرحله پسین وحش‌خویی] تئوری تازه‌ای پیشنهاد شده است. مردم‌شناسان از هرکیش و باوری این نگرش را دارند که تابوی باستانی برای آمیزش جنسی با برخی از خویشاوندان، همچون تابوی روزگار ما، از ترسی همگانی درباره محرم‌آمیزی یا همخون‌آمیزی^۶ سرچشمه گرفته است. در این کتاب با این انگارش‌ها به چالش برخاسته‌ایم. بی‌گمان تابوی باستانی در میان بوده - اما در روزگار شکارگری پیش از هر چیز به سوی خطرهای آدم‌خواری نشانه رفته بود تا محرم‌آمیزی و همخون‌آمیزی.

1. settlers.

2. totemism.

3. taboo.

4. primeval.

5. primitive.

6. incest.

کنار گذاشتنِ ثنوریِ تابویِ همگانی و جهانی همخون‌آمیزی، بزرگترین بازدارنده‌ی دریافتِ نهادهای دیگر وحش‌خویی، مانند سیستم خویشاوندی ردگانی^۱ [سیستمی که گروه بزرگی از مردم را بدون توجه به پیوندهای ژنتیکی (خانوادگی) به هم پیوند می‌داد]، برون‌همسری^۲، درون‌همسری [زناشویی درون‌گروهی]،^۳ جداسازی دو جنس، آئین‌های پرهیز، خون‌خواهی، سیستم داد و ستد هدیه، و سازمان‌دو نیمه ایل^۴ [رابطه دوسویه میان دو گروه برون‌همسر (نیمه‌گی‌ها) برای دادوستد خوراکی‌ها، جفت‌یابی و رابطه‌های اجتماعی دوستانه] را از میان برمی‌دارد. این کار راه را برای دانستن اینکه چگونه جامعه پدید آمده و چرا به هیچ روشی، پدید نیامده مگر با سیستم خاندان مادری^۵، می‌گشاید.

کندوکاو درباره مادرسالاری برای پی‌بردن به اینکه آیا خانواده پدری امروزی همیشه در میان بوده یا نه، سرنوشت‌ساز است. ساختار سیستم خاندان مادری، خود سدّ راه آن شد. خانواده پدری به جای آنکه یکانی (واحدی) اجتماعی از روزگاران بسیار کهن باشد، آن‌گونه که بیشتر مردم‌شناسان باور دارند، دیر رسیده‌ای در تاریخ است، و تنها در آغاز دوره‌ی شهری‌گری پدیدار شده است.

دو بخش نخست این کتاب به روزگار مادرسالاری می‌پردازد. بخشی از دیدگاه مادران و بخشی دیگر از دیدگاه برادران. بخش سوم، گذار از مادرسالاری و خانواده مادری را به پدرسالاری و خانواده پدری باز می‌نماید.^۶

1. classificatory system of kinship.

2. exogamy.

3. endogamy.

4. dual organization.

5. maternal clan.

۶. بخش پدرسالاری که پس از مادرسالاری و برادرسالاری آمده است در آینده ←

واژگان مردم «وحشی»^۱ یا مردمان آغازین و نخستین که بیشتر در معنای استعمارگرانه یا نژادپرستانه و خوارکننده به کار می‌رود، در اینجا تنها به روشی علمی به کار برده شده است. «وحشی» تنها، نامی برای نخستین نیاکان ماست. بدون دستاوردهای بسیار بزرگ آنان در زمان یک میلیون ساله، آدمی نمی‌توانست فرسنگ‌های واپسین برای رسیدن به شهری‌گری را بپیماید.

برای پیش‌گیری از دیگر دریافت‌های نادرست، خوب است بگوییم که در این کتاب هیچ بازگشتی به «بهشت گم شده» مادرسالاری پیشنهاد نمی‌شود. روزگار کودکی بشر با همه‌ی شکوه و کاستی‌های آن در پشت سر ماست. با این‌همه، این بخش بنیادین از تکامل بشری می‌بایست زنده شود و جایگاهی ارجمند در تاریخ ما داشته باشد. دریافتی درست از گذشته دیرینه می‌تواند به ما کمک کند تا به پیش‌بنگ‌گریم و با دلگرمی به جلو گام برداریم. و این هنگامی درست است که ما نقش برجسته‌ای که زنان در روزگاران دیرین بازی کرده‌اند را بررسی کنیم. دانستن اینکه فرودستی امروزی زنان از سازه‌های زیستی سرچشمه نگرفته، و اینکه ماندگاره‌ای همیشگی در سراسر تاریخ نبوده و جنس زن روزگاری سامان‌دهنده و رهبر زندگی اجتماعی بوده است بر خویشتن‌باوری زنانی که امروزه در آرزوی آزادی هستند خواهد افزود.

ایولین رید

سی و یکم اکتبر ۱۹۷۴

→ نزدیک به فارسی برگردانده خواهد شد و نشر گل‌آذین آن را در یک جلد جداگانه به نام «پدرسالاری» به چاپ خواهد رساند. م

1. savage.

تبرستان

www.tabarestan.info

برخلاف دانش‌واژه‌ی «خویشاوندی مادر راستا»^۱ که واژگانی است پایه‌ای و کاربرد فراوانی دارد جای دانش‌واژه‌ی «خویشاوندی برادر راستا»^۲ که پیامد و شاخه‌ی مردانه‌ی تبار زنانه را در روزگار سیستم خاندان مادری^۳ می‌رساند که پیش‌تر از خویشاوندی پدر راستا پدید آمده بود، آشکارا در نوشته‌های مردم‌شناسی خالی است. این کمبود و نارسایی از بررسی فراگیر و پردامنه درباره این‌که چگونه نخستین گروه آدمی یا رمه‌ی آغازین^۴ به شکل طایفه‌های^۵ «برادر» یا طایفه‌های به هم پیوسته^۶ در آمد که نمایانگر اوج پیشرفت سیستم ایلی^۷ بود، جلوگیری می‌کند.

زمانی که مردم‌شناسان پژوهش‌های خود را در سده پیشین آغاز کردند، در بیشتر سرزمین‌های بدوی بازمانده‌ی جهان، خویشاوندی پدر راستا پدیدار شده بود. دشمنان مادرسالاری همین را همچون گواهی برگرفتند تا بگویند خانواده‌ی پدری (و پدرسالاری) همیشه در میان بوده است. پس، از تاریکی به درآوردن خویشاوندی برادر راستا و برادرسالاری^۸

1. matrilineal kinship

2. fratrilineal kinship

3. maternal clan

4. primal horde

5. clans

6. phratries

7. tribal

8. fratriarchy

که همتای مردانه‌ی خویشاوندی مادرراستا و مادر سالاری است بهترین راه برای پذیرش و پشتیبانی از زیستِ پیش‌تر هر دوی آنهاست. [برای آنکه بپذیریم این دو پیش از خانواده پدری می‌زیسته‌اند].

دانشمندان پیشگام، با رویکرد تکاملی^۱ خود دریافتند که خویشاوندی پدرراستا در بسیاری از سرزمین‌ها به تازگی رخ داده است. در برخی از جاها، این پدیده درست جلوی چشم آنان و در روند پژوهش پدیدار شد و در همه جا ساختار پدری جای ساختار مادری را گرفت و نه وارونه‌ی آن.

از میان کسانی که به این پدیده همچون گواهی بر پیش‌تر بودن سیستم خویشاوندی مادرراستا نگریستند می‌توان از ای. سیدنی هارتلند^۲ نام برد. او چنین نوشت:

«نگاهی بر برگه‌ها و نشانه‌هایی که درباره نژاد استرالیایی است ما را به این پیامد می‌رساند که روزگاری همه‌ی ایل‌ها بر پایه‌ی تبار از راستای مادری سازمان یافته بودند».^۳

هارتلند در نوشتاری به نام جامعه بدوی^۴ به این نتیجه می‌رسد که جابجایی از خویشاوندی مادرراستا به پدرراستا در سرزمین‌های دیگر نیز در زمان‌های گوناگون رخ داده است.

«در سراسر جهان، فرمانروایی پدرسالار و خویشاوندی پدرراستا همواره

1. evolutionary

2. E. Sidney Hartland

۳. «خویشاوندی مادرراستا و مسئله‌ی پیش‌تر بودن آن»، در گزارش نشست انجمن مردم‌شناسی آمریکا، ۱۹۱۷، جلد چهارم، ص ۸۶۰

"matrilinal kinship and the question of its priority", in the Memoirs of American anthropological Association

4. Primitive Society

به حق مادری دست‌اندازی کرده است؛ در نتیجه نهادهای مادرراستا در همه‌ی مرحله‌های گذار از مادرسالاری تا رسیدن به جامعه‌ای که در آن پدر کانون خویشاوندی و دولت است یافت می‌شود» (ص ۳۴).

او پیشنهاد می‌کند که خویشاوندی پدرراستا تنها «نیمه راه رسیدن به خانه»^۱ بود به سوی هدف نهایی، یا خانواده‌ی پدری (ص ۱۰۰).

فرااتس بوآس^۲ که خود پذیرفته که مادرسالار^۳ بیاورستیز است، کوشید تا در این میان نمونه‌ی دیگری پیدا کند. او در میان سرخ‌پوستان کواکیوتل^۴ در کرانه شمال باختری آمریکا با جابجایی وارونه‌ای برخورد کرد. اما این برگه و گواه چنان شک‌برانگیز بود که بیشتر مردم‌شناسان نتوانستند آن را بپذیرند. به گفته‌ی مارت و دیوی^۴، «دگرسانی‌های مادری»^۵ به خاندان‌های^۶ پدرسالار را بسیار دیده‌اند، اما یک نمونه از دگردیسی وارونه آن را کسی نشناخته است، چیزهایی که بوآس درباره کواکیوتل‌ها گفته، به راستی، تنها گمانه است و بس.^۷

حتی فریزر^۸ هم که از تئوری مادرسالاری پشتیبانی نمی‌کرد نمونه‌ای را که بوآس آورده بود نپذیرفت. او نوشت:

«هرگاه ایلی را بیابم که میان تبار مادری و پدری دودل است باید بی‌گمان بپذیریم که ایلی، در کار گذار از خویشی مادری به پدری است نه در راستای وارونه‌ی آن. چون انگیزه‌های فراوانی یافت می‌شود تا مردان خویشاوندی پدری را جانشین خویشاوندی مادری سازند اما هیچ

1. a half - way house

2. Franz Boas

3. Kwakiutle

4. Moret and Davy

5. transformations of uterine

6. clans

۷. از ایلی تا امپراتوری، (From Tribe To Empire) ص ۳۰

8. Frazer

انگیزه‌ای ندارند تا برانگیخته شوند و خویشاوندی مادری را به جای پدری بنشانند»^۱.

او در پرداختی گسترده‌تر چرایی آن را برمی‌شمارد:

... این تئوری که مردمانی که زمانی دارای تبار پدری بودند پس از آن تبارمادری را جانشین آن ساختند برای پذیرش، نیاز به گواه بسیار استواری دارد تا گمان‌پذیر باشد، چون احتمال سرشتی^۲ و سنجش با نمونه‌های هم‌سان هر دو در ستیز با آن هستند. زیرا از گمان به دور است که مردان که روزگاری آموخته بودند که حقوق و مزیت‌های خود را به فرزندان خود به ارث واگذارند پس از آن آنان را از ارث بی‌بهره سازند و این حقوق و مزیت‌ها را به فرزندان خواهران خود به ارث بسپارند؛^۳ به راستی هم، در حالی که در بخش‌های دیگر جهان نشانه‌های فراوان از گذار از تبار مادری به پدری یافت می‌شود، تا آنجا که من می‌دانم هیچ‌گذاری در راستای وارونه‌آن، از تبار پدری به مادری دیده نشده است. (توتم‌گرایی و برون‌همسری، جلد سوم، ص ۳۲۰).

به راستی نیز، یافتن مردی در فرهنگ پدرسالار که به سود پسر خواهرش، پسر خود را از ارث بی‌بهره سازد دشوار است، و گذشته از آن چنین ارث پدری را در کشورهایی که بر پایه‌ی دارایی فردی و خانواده پدری بنیادگذاری شده، قانون استوار و پابرجا ساخته است. هم‌چنانکه هارتلند در گفتاری که در پیش از آن یاد شد چکیده‌ای از برگه‌ها و نشانه‌های پیش‌تر بودن خویشاوندی مادرراستا را به دست می‌دهد، پس

۱. توتم‌گرایی و برون‌همسری، (Totemism and Exogamy) جلد چهارم، ص ۱۳۲.

2. intrinsic probability

۳. پیش از آنکه زناشویی و خانواده پدید آید برادران مادران (دایی‌ها) کارکرد پدری را برای فرزندان خواهر خود انجام می‌دادند.

بار ثابت کردن آن بر دوش کسانی است که آن را حاشا می‌کنند نه کسانی که گواه پیش‌تر بودن مادر سالاری را می‌پذیرند (ص ۸۷).

هارتلند و دیگران با آنکه به سود خویشاوندی مادرراستا سخن می‌گویند و گواه می‌آورند از همتای مردانه آن، خویشاوندی برادرراستا یادی نمی‌کنند و این پدیده را به روش دیگری در میان نهاده‌اند، از رهگذر برشمردن نقش کانونی که دایی‌ها (برادران مادران) بازی می‌کردند. جایگاه برجسته‌ی آنان را نه تنها در سرزمین‌های مادرراستا، در سرزمین‌هایی هم که پدرراستایی به استواری ریشه گرفته بود، گاه به گاه باز می‌گفتند، همچون گواهی بر آنکه خاندان مادری قُرم پیش‌تر سازمان‌دهی بوده است. هارتلند می‌نویسد:

چرایی ارجمندی و برجستگی اجتماعی دایی‌ها را، در آن هنگام که در جامعه‌ای پدرراستا نیز دیده می‌شود، نمی‌توان با نهادهای پدرراستا پاسخ‌گفت؛ تنها، نشانه‌ای است از زیست پیشین جامعه‌ای مادرراستا، که در آن شرایط [این پدیده] همیشه کمابیش باز می‌ماند.^۱
دابلو. اچ. آر. ریورز^۲ در گفتاری درباره «حق مادری»^۳ به نتیجه همانندی می‌رسد:

در سرزمین نمونه‌ی حق مادری، هر کس به گروه اجتماعی مادرش وابسته است. او هیچ‌گونه وظیفه اجتماعی را نمی‌شناسد مگر در برادر خویشاوندان مادری خود، بستگان پدری خود را نادیده می‌گیرد؛ دارایی، پایه و جایگاه^۴ ورده تنها از رهگذر زنان واگذار خواهد شد. (دانشنامه‌ی دین و اخلاق، جلد هشتم، ص ۸۵۱)

۱. جامعه بدوی (Primitive Society) ص ۳۴.

2. W. H. R. Rivers

3. Mother - Right

4. rank

پیش از آنکه زناشویی و خانواده پدیدار شود، برادرانِ مادران (خالوها) کارکرد «پدری» را برای فرزندان خواهر خود انجام می‌دادند سپس این کارها به پدران واگذار شد. درخور توجه است که حتی کسانی که مادر سالاری را رد می‌کنند نقش مهم برادران مادران را در هر جا که فرهنگ‌های مادر راستا هنوز بازمانده باشد، می‌پذیرند. از میان آنان می‌توان ئی. آدامسون هوبل^۱ را نام برد، که واژه‌ی susu در زبان Bobu که به معنای «مادران» یا «شیر مادران» است را چنین برمی‌شمارد:

هسته بنیادین susu پیوند خواهر و برادر است. شوهر به هیچ روی در آن راه ندارد. جدای از نقش زادآورانه‌ی شوهر، برادر مادر به جای بخشی از نقش شوهر یا همه آن نشسته است بار سنگین آموزش پسران در کارهای مردانه بر دوش برادر مادر می‌افتد. خواهرزاده‌هایش بیشتر ابزار زندگی خود را از او به ارث می‌برند حقوق ویژه‌ی^۲ اجتماعی او به خواهرزاده‌هایش می‌رسد نه به پسرش. در جایی که سازمان susu به طور کامل نهادینه و جافتاده شده باشد پدر، آن چنان که ما او را می‌شناسیم، کمابیش به کلی از صحنه کنار می‌رود.^۳

در قلمروی نیاکانی نیز برادر مادر بر پدر پیشی می‌گیرد. رالف پدینگتون^۴ می‌نویسد:

پس، سرکرده‌ی راستین^۵ (نه رسمی) یک دودمان مادر راستا، بیشتر مرد زنده سالمندی است، در حالی که در میان نیاکان مرده، بیشتر برادر نیای مادری است تا خود او که در دین و آئین و اسطوره همواره به چشم می‌خورد. اما اصل مادر راستایی، موشکافانه پاس داشته می‌شود و فرد

1. E. Adamson Hoebel

2. prerogatives

۳. انسان در جهان بدوی، (Man in the Primitive World) ص ص ۴۳ - ۲۴۲

4. Ralph Piddington

5. effective

یاد شده ارزش و جایگاه خود را مرهون بستگی خود به یک زن و از رهگذر او به سراسر یک دودمان است.^۱

مالینوفسکی^۲ آن‌گاه که درباره‌ی اسطوره‌های آغازین تروبریانند^۳ سخن می‌گوید گفته‌های همانندی را در میان می‌نهد:

آنچه در آنان بیشتر توجه برانگیز می‌باشد آن است که نخستین گروه‌های نیایی که در اسطوره از پیدایش آنان یاد شده همیشه یک زن است که گاهی با برادر خود و گاهی با جانوران توتمیک همراهی می‌شود، اما هرگز شوهری به همراه ندارد ... بدین‌گونه اسطوره به جای نیروی آفرینشگر یک پدر، نیروهای زادآورانه‌ی مادر نیایی را برجسته می‌سازد.

در آن هیچ نقش دیگری هم یافت نمی‌شود که پدر در آن نمایان شود، از او هیچ یادی نمی‌شود و او در هیچ یک از بخش‌های جهان اسطوره‌ای راه ندارد ... یک اسطوره آغازین نیز یافت نمی‌شود که یک شوهر و یا یک پدر نقشی در آن بازی کند، و یا حتی چهره‌ای از او نمایان شود.^۴

مالینوفسکی در نوشته‌ای دیگر، ویژگی بنیادین اسطوره‌های آغازین جامعه بدوی را از نو می‌گوید: جهان بر پایه‌ی همراهی^۵ خواهر و برادر آغاز گردید نه بر پایه خانواده‌ی پدری. او می‌نویسد:

بنا به روایت بومی، پیدایش گونه انسان از یک نهانگاه زیرزمینی آغاز شد و بدین‌گونه یک جفت، یک خواهر و یک برادر، در جاهای گوناگون ویژه‌ای

۱. پیش درآمدی بر مردم‌شناسی اجتماعی، (Introduction to Social Anthropology) ص ۱۴۴

2. Malinowski

3. Trobriand

۴. سکس و سرکوب‌گری در جامعه‌ی وحش‌خو، (Sex and Repression in Savage Society) ص ۱۰۳ - ۱۰۱.

5. partnership

پدیدار شدند. به گفته برخی از افسانه‌ها، نخست تنها زنان پدیدار شدند. برخی از گزارشگران بر روی این روایت درنگ کرده‌اند: «می‌بینید که شمار ما بر روی زمین فراوان است چون نخست زنان بسیاری آمدند، اگر مردان بسیاری می‌آمدند از شمار ما بسیار کاسته می‌شد.» اما اکنون، زن وحش خوی^۱، خواه با برادرش همراهی شده باشد یا نه، همواره در باره‌ی او این گونه گمان‌ها را دارند که بدون دخالت شوهر و یا هر همراه مرد دیگری دارای فرزند شده است....^۲

فریزر^۳ با نگرش به کشف چند باره نخستینگی و پیش‌تر بودن خالوها در سرزمین‌های بدوی، با این تز و ستر مارک^۴ که خانواده پدري در سراسر تاریخ بشر می‌زیسته است به چالش برخاست:

اگر خانواده بشری از دیرینه‌ترین روزگاران تاکنون خانواده پدرسالار تک‌همسر بوده است با پدري به‌سان نگهبان فرزندان خود، پس چرا در میان بخش بزرگی از گونه‌های بشری به‌ویژه وحش خویان، تبار از رهگذر مادر و نه پدر دنبال می‌شود و اگر دارایی در میان باشد از مادر و نه پدر به ارث می‌رسد؛ و چرا نگهبان فرزندان، برادرِ مادر است و نه پدر آنان؟ دکتر و ستر مارک هیچ پاسخ بسنده و پذیرفتنی نمی‌دهد.... سامانه‌ی خویشاوندی مادری و جایگاه خالوها در جامعه وحش خو و بربر [برای پاسخ] بازدارنده‌های سخت و دشواری هستند. (توتم‌گرایی و برون‌همسری، جلد ششم، ص ۹۹)

نقش خالوها نشان می‌دهد که نه تنها خویشاوندی مادراستا، خویشاوندی برادرراستا نیز پیش‌تر از خویشاوندی پدرراستا و خانواده

1. primeval

۲. زندگی جنسی وحش خویان، (Sexual Life of Savages) ص ۱۸۲

3. Frazer

4. Westermarck

پدري در تاريخ بوده است. و اين سرآغازي است براي بررسي درباره‌ي بخش‌هاي اصلي سازنده‌ي همبستگي در ميان مردان، که بر پايه آن برادرسالاري ساخته شد.

برادران بومي يا «هم‌شير و هم‌خون»

واژه «برادر» در روند تکامل دورودراز خود دربانه گروه‌هاي بيشتري و بيشتري به کار رفته است. و اين پديده باز شناخت ميان رده‌هايي گوناگون برادران را دشوار مي‌سازد؛ کساني که نزديک‌ترين بستگي را باهم داشتند در يک رده مي‌گنجيدند، در حالیکه کساني که با آنان پيمان برادري بسته شده بود به رده ديگري وابسته بودند. از اين ديد، رمه‌ي آغازين^۱ و يا خاندان^۲ از کساني که مي‌توان آنان را برادران بومي^۳ يا «هم‌شير و هم‌خون»^۴ ناميد ساخته شده بود.

آنان هم‌چنين برادران «مادرزاد»^۵ شمرده مي‌شدند، اما در اينجا بايد ميان انگاشت وحش خويان و خودمان از زابش^۶ فرق بگذاريم. در سيستم خانوادگي امروزي، واژه‌ي «برادر» بدان معناست که مردی عضوی از خانواده ویژه‌ای است و خویشاوند تني آنهاست، به سخن ديگر خویشاوند بيولوژيکي عضوهای ديگر خانواده است. در سيستم ردگاني^۷ بدوي^۸ خویشاوندی، اين واژه به معنای هيچ‌يک از اين بستگي‌ها نبود. تنها بدان معنا بود که پسر بچه، عضو «مادرزاد»^۹ گروهی از مادران،

1. primal horde

2. clan

3. indigenous

4. milk and blood

5. born brothers

6. birth

7. classificatory

8. primitive

9. born member

خویشانِ مادرراستای خود، و گروهی از خالوها یا خویشان برادرراستای خود است.

دابلو. اچ. آر. ریورز بدین‌گونه آن را در میان می‌نهد: «واژه‌ای مانند برادر که در میان ما، مگر به معنای استعاری، تنها به پسر بچه‌های پدران و مادران مان اشاره دارد، در سیستم ردگانی به همه مردانِ هم‌نسل طایفه یا خاندان^۱ گسترش می‌یابد»^۲

چنین گروه همه - در گنجیده‌ای از مردانِ ماخویشاوندِ ژنتیکی که به یکدیگر همچون برادران هم‌خون می‌نگرند نشان می‌دهد که به معنای واژگانی ما برادری تنی یا «هم‌خون»^۳ در میان نبوده است - پس برادری خانوادگی وجود نداشته است.

این پدیده پرسشی را برمی‌انگیزد: پس انگاشت وحش‌خویان از خویشاوندی نزدیک بر چه پایه‌ای بوده اگر آن‌گونه که ما درمی‌یابیم نه خویشی خانوادگی بوده و نه خویشاوندی هم‌خون؟ آنان که پنداشته‌اند که انگاشت وحش‌خویان از خویشاوندی، مانند ما، پیوندی ژنتیکی را در بر داشته، به گمراهی بزرگی دچار شده‌اند. چون از دید آنان (وحش‌خویان) به معنای چیزی سراسر دیگرگونه بود.

شماری از کاوشگران گفته‌اند که در بنیادگذاری پیوندهای خویشی مادرراستا، زیست‌بوم، خوراک و تبار مادری^۴ مشترک سازه‌های اصلی بودند. تایلور^۵ بر زیست‌بوم مشترک به‌سان سازه‌ای کلیدی پافشاری می‌کند در حالی که بریفولت^۶ بر خوراک و تبار مادری مشترک پای

1. clan

۲. تاریخ جامعه ملانزی، جلد یکم، (History of Melanesian) ص ۷

3. blood brotherhood

4. motherhood

5. Tylor

6. Briffault

می فشارد. «خوراک مشترک، به دریافت انسان بدوی به معنای خویشاوندی و یگانگی نسل^۱ است». بریفولت می نویسد: «او خود را همچون یکی از کسان گروه می نگرد، چون با آنان از یک ماده و گوهر^۲ است، نه برای خویشی تباری»^۳

از یک ماده و گوهر بودن به معنای سرراست و ازگانی آن، هم - گوشت و هم - خون بودن را می رساند. گروه‌های از کودکان از مادران خود زاده می شوند، سپس از گوشت مادران خود که به شکل شیر درآمده خوراک می خورند. آمیزه این دو آنان را خویشاوند «هم خون و هم گوشت» یا خویشاوند تنی و نزدیک می سازد.

به گفته‌ی فریزر، در ایل واتجو بالوک^۴ در استرالیا، واژه‌ی yauerin به معنای «گوشت» و هم به معنای «توتم» است؛ خویشاوندی از راستای زنانه را نشان می دهد، هیچ مردی نمی تواند با یک زن از yauerin خود زناشویی کند (توتم‌گرایی و برون‌همسری، جلد یکم، ص ۴۵۸). بریفولت نیز در این باره می نویسد:

«در زبان عربی و عبری برای «گوشت تن»^۵، خویشاوند^۶ یا خاندان^۷ واژه‌ی یگانه‌ای به کار می رود، در زبان چینی واژه خویشاوند از راستای تباری زنانه را با واژه‌ی (از یک گوشت)^۸ می‌گویند. در تبت و در هندوستان در میان بومیان سانتال^۹ نیز همان نام‌گذاری به کار می‌رود» (مادران، جلد یکم، ص ۴۹۱)

1. common generation

2. same substance

۳. مادران، جلد دوم، (The Mothers) ص ۲۹۰

4. Wotjobaluk

5. flesh

6. kindred

7. clan

8. of the same flesh

9. santal

برداشت همانندی از خویشاوندی گوشت و خون را مالینوفسکی در میان جزیره نشینان مادر راستای تروبریانند باز می گوید. او می نویسد: اینک مادر هر چیز را برای نوزادی که قرار است از او زاده شود ببخشد از دید بومیان چیزی بدیهی است، و آنان آن را با آب و تاب می گویند. «مادر در تن خود به نوزاد خوراک می رساند، آنگاه، نوزاد که از تن او بیرون می آید، مادر به او شیر می دهد.» «مادر، کودک را از خون خود می سازد.» «برادران و خواهران از یک رگ و ریشه هستند، چون از یک مادر زاده می شوند». این و گفته های همانند دیگر نگرش بومیان را در این باره نشان می دهد، اصل پایه ای خویشاوندی آنان را. (زندگی جنسی وحش خویان، ص ۴) دابلیو. آی. توماس^۱ از پیوند «شیری»^۲ که خویشاوندی مادر - خواهر - برادر را به هم ربط می دهد بدین گونه سخن گفته است:

بومیان چیکاسیو^۳ واژه ای دارند به نام "itibapicili" به معنای کسانی که با هم شیر می کنند، درباره برادران و خواهران باهم به کار می رود و کسانی که باهم شیر می خورند و کسی که شیر می دهد و پشتیبان او و کودکان شیرخواره همگی پیوند یگانه نزدیکی باهم دارند. آنان نمودار خوی و منش^۴ یک گروه هستند و رفتار هر یک از آنان بر جایگاه همگی اثر می گذارد. (رفتار بدوی، ص ص ۹۰ - ۱۸۹)

مادری گروهی همه زنان بر همه ی کودکان گروه بود که آنان را نزدیک ترین خویشاوند هم می ساخت نه پیوند بیولوژیکی فردی میان مادر و فرزند، در پیروی از این اصل، هر مادر شیرده می توانست به هر کودکی شیر دهد. چند نمونه از بریفولت:

1. W. I. Thomas

2. milk bond

3. Chickasaw

4. personality

در نگهداری و پرورش و حتی در شیردهی کودکان، بی‌آلایش‌ترین همکاری‌ها صورت می‌گیرد.... در میان بومیان آندامان^۱ هر کس در دهکده کودکان را تر و خشک می‌کند و شیر می‌دهد. مادری که بچه شیرخوار دارد اغلب به کودکان زنان دیگر هم شیر می‌دهد. در اندونزی نیز در میان خواهران، و زنان خویشاوند دیگر، کمک به شیر دادن به کودک هنگامی که مادرش سرگرم کاری است یک چیز عادی است....»
 دکتر سیبرت^۲ می‌گوید «یک رسم بسیار همگانی و کمابیش فراگیر این است که نه تنها مادر باید به بچه شیر دهد هم‌چنین مادر بزرگ و دیگر زنان خویشاوند نزدیک هم باید به کودک شیر بدهند.» (مادران، جلد یکم، ص ۵۹۸ - ۵۹۷)

این رخدادها به ما کمک می‌کند تا فرق‌های بنیادین میان انگاشت بدوی از خویشاوندی و خودمان را بازشناسیم. از دید ما واژه‌ی «برادر» تنها درباره کسانی به کار می‌رود که از یک مادر و پدر زاده شده باشند. اما در جامعه بدوی^۳ که واقعیت‌ها درباره‌ی خویشاوندی بیولوژیکی ناشناخته بودند و هیچ پیوندی با روش زندگی اشتراکی^۴ نداشتند، و برای آن بی‌ارزش بودند، خویشاوندی چیزی اجتماعی بود. برای نمونه، واژه susu در زبان Dobu که گاهی به «مادری»^۵ یا شیر مادر^۶ برگردان (ترجمه) می‌شود، هنگامی که بر مردان گروه اشاره دارد به «برادری شیری»^۷ نیز برگردانده می‌شود.

با آنکه رویه بدوی شیردهی گروهی یک نوزاد را می‌توان دریافت، اما

1. Andamanese

2. Siebert

3. primitive

4. communal

5. motherhood

6. mother's milk

7. milk brotherhood

درک این باور بسیار دشوارتر است که کودکی که آشکارا از زهدان زنی بیرون می‌آید را به توان زاده‌ای گروهی پنداشت. با این‌همه در جامعه بدوی برای زائیدن گروهی یک فرزند، تنها نیاز به آن بود که همه زنان گروه به نوبت کودک را برگیرند و چندی او را در آغوش نگه دارند. ربورز چنین آئینی را بدین‌گونه برمی‌شمارد:

در جزیره‌ی ماتلاوا^۱، همه زنان جزیره در خانه زنی که نخستین فرزندش را زائیده است گردهم می‌آیند. در پایان روز بیستم آئینی برگزار می‌شود که در آن زنان دایره‌وار می‌نشینند و نوزاد دست به دست به آنان می‌رسد، هر زن کودک را زمانی در آغوش می‌گیرد پس از آن کودک را به مادر باز می‌گردانند چنین برمی‌آید که این آئین بازمانده وضعی است که در آن زنان جامعه حق داشتند در نگهداری و بزرگ کردن کودکان کمک کنند^۲

در چنین وضع و حالی حتی مردان هم می‌توانستند کودکان را بزایند و بزرگ کنند. در زبان‌های بدوی برادر مادر را «مادر مردانه»^۳ هم می‌نامیدند، واژه‌ای که برخی از مردم‌شناسان را سردرگم ساخت. رادکلیف براون^۴ می‌گوید که «در آفریقای جنوبی واژه‌ی عام برای برادر مادر (دائی) malume یا umalume است که واژه‌ای ترکیبی است از ریشه‌ی ma به معنای «مادر» با پسوندی به معنای مردانه^۵». واژه همانند آن در جزیره‌های فرندلی^۶ در پولینزیبا^۷ یافت می‌شود. برای او شگفت‌آور

1. motlav

۲. تاریخ جامعه ملانزیبا، جلد دوم، ص ص ۴۰ - ۱۳۹.

3. male mother

4. Radcliffe Brown

5. male

6. Friendly

7. Polynesia

بود که پدیده‌ای همانند در سرزمین‌هایی پراکنده و بسیار دور از هم، رخ می‌دهد که زبان هم خانواده‌ای هم ندارند^۱

سی. ال. میک^۲ گزارش می‌دهد که مردی جوان در نیجریه خواهد گفت که دایی یا «مادر مردانه‌اش» مردی است که او را «زاده» است^۳ این گفته شگفت‌آور ریشه‌ای در واقعیت دارد. آن‌طور که پیداست برخی از آئین‌هایی که درباره هر نسل از مردان جوان انجام می‌شود بازمانده‌های رویه‌ای باستانی هستند، آن‌گاه که برادران مادران (دایی‌ها) فرزندان خواهران خاندانی^۴ خود را می‌زادند.

اسپنسر و گیلن^۵ چنین آئینی را در میان بومیان استرالیایی باز می‌گویند که سرآغاز رشته‌ای از آئین‌هاست. این آئین «پرتاب کردن پسر در هوا»^۶ نام دارد و هنگامی رخ می‌دهد که گروهی از پسران به رده سنی برآوردی ویژه‌ای می‌رسند و جایجایی خود را از بخش زنانه به مردانه جامعه نشان می‌دهند. در این آئین، مردان پسران را یک‌به‌یک بلند کرده و چند بار به هوا پرتاب می‌کنند و پیش از آنکه پسران به زمین فروافتند آنان را می‌گیرند، در این هنگام زنان پشت سر هم گرداگرد گروه دست‌افشان و پای‌کوبان می‌چرخند و هل‌هل می‌کنند. در پایان بر روی سینه و پشت کودکان رنگ می‌مالند.^۷

۱. ساختار و کارکرد در جامعه بدوی، ص ۱۹ (Structure and Function in Primitive Society)

2. C. L. Meek

۳. بررسی‌های ایلی در شمال نیجریه، جلد دوم، (Tribal Studies in Northern Nigeria) ص ۳۴.

4. clan sisters

5. Spencer and Gillen

6. throwing the boy up in the Air

۷. تیره‌های بومی استرالیای مرکزی، (native Tribes of Contral Anstralia) ص ۲۱۴

در این نمونه، مردانی که پسران را به هوا پرتاب می‌کنند به گروه مادری زنان آینده‌ی پسران وابسته‌اند نه به گروه مادری خود پسران^۱ اما این آئین روزگاری را به یاد می‌آورد که پسران نخست از مادران خود «زاده» می‌شدند و سپس از برادران مادران خود.

ماکس گلوکمن^۲ می‌نویسد: «در میان بومیان باروتس^۳ در آفریقا، برادر مادر با خواهر خود هم - گروه و مادر مردانه خوانده می‌شود». او در گزارش زیر نمونه‌ای آورده است:

هنگامی که من در میانه‌ی جنگ در سرزمین باروتس کار می‌کردم کارگزار^۴ تازه‌گماشته شده آن سرزمین به من گفت که ارتش دربارهی سربازی از بومیان باروتس که مرخصی او بیش از اندازه به درازا کشیده پرس و جو کرده است. بهانه سرباز این بود که هنگامی که در زادگاهش بوده مادرش مرده و او برای شرکت در آئین خاکسپاری در آنجا مانده است؛ کارگزار ناحیه دریافته بود که دایی سرباز مرده است نه مادرش. من برایش روشن ساختم که بومیان باروتس برادر مادر را «مادر مردانه» خود می‌نامند و یا به زبان ساده‌تر او را «مادر من» می‌خوانند. برادر مادر از خویشاوندان بسیار نزدیک است که آن مرد باید در خاکسپاری او شرکت کند بدین گونه بود که کارگزار ناحیه به ارتش نوشت: «خواهشمندم از سرباز پیرسید که مادرش زن بوده است یا مرد. اگر در پاسخ بگوید که مادرش یک زن بوده است دروغ می‌گوید؛ اگر بگوید مادرش یک مرد بوده، راست می‌گوید.»^۵

۱. برادرزن آینده‌ی پسران هستند نه دایی آنان.

2. Max Gluckman

3. Barotes

4. commissioner

۵. رسم و هم‌ستیزی در آفریقا، (Custom and Conflict in Africa) ص ۶۲

پس در برابر دختر بچه‌ها که یک بار از مادرشان زاده می‌شدند، در روزگار باستان پسر بچه‌ها دو بار زاده می‌شدند - یکبار از مادرشان و سپس از «مادران مردانه» خود. این پدیده شاید پیش‌درآمد پسران دو بار زاده شده‌ی ^۱ کاست‌های بزرگ زاده‌ی ^۲ روزگار پدرسالاری که دیرتر پدید آمده، باشد. اما در آغاز، زایش دوم چیزی نبود مگر شگردی برای جابجایی پسر بچه‌ها و نهادن آنان در سرپرستی و آموزش برادران مادران. این جابجایی را بیشتر «آئین نوآموزی» ^۳ می‌خوانند، نشانه آغاز جایگاه دگرگون‌شده‌ی مردان جوان است. هم‌چنان که گفته شد پیش از آن، آنان با زنان هم‌رده بودند، اما اکنون «مرد» هستند. از آن پس، آنان نمی‌توانستند به رابطه نزدیک خود با زنان و دختران ادامه دهند چون اکنون شکارگر و جنگ‌آور بودند. نکته‌ای که در این جابجایی به خوبی بررسی نمی‌شود دگرگونی در رژیم خوراکی است که به همراه آن رخ می‌دهد. پیش از آن، پسران با زنان، خوراک‌های زنانه می‌خوردند. اکنون خوراک‌های مردانه می‌خورند. پس نه تنها به بخش آشیانه‌ای دیگری آمده‌اند که به بخش خوراکی ^۴ دیگری نیز گام نهاده‌اند.

آنطور که پیداست این رخداد به گونه‌ی دیگری از برادری هم‌خون و تنی ^۵ انجامید که تنها از آن مردان بود. این خویشاوندان تنی کسانی بودند که با هم خوراکی را شکار می‌کردند و می‌خوردند. بر همین پایه آنان به هیچ روی یکدیگر را شکار نمی‌کردند، نمی‌کشتند یا نمی‌خورند. هم‌چنانکه رابرتسون اسمیت ^۶ می‌گوید: «کسانی که باهم بر سر سفره گوشت می‌نشینند برای هر اثرگذاری اجتماعی باهم همراه هستند؛ کسانی

1. twice - born

3. initiation ceremony

5. blood brotherhood

2. high born

4. food division

6. Robertson Smith

که با هم خوراک نمی‌خورند از هم بیگانه‌اند ... بدون هیچگونه وظیفه اجتماعی دوسویه.^۱

آنان به‌سان «برادران هم‌خون و تنی» به زیر تابوی دوگانه‌ای نهاده شدند: به همان‌گونه که نمی‌توانستند خویشاوند خود را بکشند یا بخورند، نمی‌توانستند با خویشاوند خود آمیزش کنند. شکار و تکاپو خواه برای خوراک یا برای همسر به بیرون از گروه رانده‌شد. برادران می‌بایست برای شکار «جانوران» به بیرون از گروه بروند؛ تنها می‌توانستند «گوشت بیگانه»^۲ را بخورند. جای شگفتی است که واژه‌ی «گوشت یا تن بیگانه» درباره همسران نیز به کار می‌رفت، زنانی که از خویشان آنها نبودند.

فریزر این پدیده را در میان تیره واتجوبالوک در استرالیا بررسی کرد. در آنجا واژه‌ی yauerin به جای گوشت به کار می‌رفت. در هنگام زناشویی نخستین پرسش این بود: «yauerin این دو چیست؟» این واژه افزون بر گوشت یا تن به معنای «رده»^۳ و «توتم» هم بود، و میان کسانی که پیوند گوشتی نزدیکی باهم داشتند زناشویی نمی‌توانست رخ دهد، او می‌نویسد از این رو «مرد را از زناشویی با زنی که با مادر همان مرد در یک سرزمین زندگی می‌کرد باز می‌داشتند؛ او می‌بایست به جایی برود که «هم‌گوشتی»^۴ نزدیک او نباشد» (توتم‌گرایی و برون‌همسری، جلد یکم، ص ۴۵۸)

«برادری خونی» بومی که درون - گروه یا خویشاوند را از همه بیرونی‌ها و بیگانگان جدا می‌ساخت نخستین سنگ‌پایه‌ی ساختار برادرسالاری بود. این پیوند برای از میان بردن هرگونه امکان آدم‌خواری و یا جنگ و

۱. دین سامی‌ها، (religion of the Semites) ص ۲۶۹.

2. strange flesh

3. class

4. yauerin

ستیز بر سر زنان در رمه‌ی آغازین^۱ گریزناپذیر بود. از سوی دیگر، چون تنها درون - گروه را در برمی‌گرفت و برون گروه‌ها را در بر ننگرفته بود خویشاوندی محدود و یک سویه‌ای بود و به ناگزیر خویشاوند را بر ناخویشاوند برمی‌انگیخت، برادران را در برابر بیگانگان.

بسیاری از مردم‌شناسان درباره این دو قطبی ساختن سخن گفته‌اند. در میان گروه خویشاوند، اعتماد، آرامش، آشتی و بخشش^۲، بیشترین پرداختن به نیازهای دیگران و پاییدن حقوق آنان وجود داشت. اما در برابر کسانی که در جهان برون بودند، بدگمانی ژرف، بی‌اعتمادی، و دشمنی در میان بود. هم‌چنانکه ال. تی. هاب هاس^۳ می‌گوید جامعه بدوی بیشتر «جزیره‌ای از دوستان در میان دریایی از بیگانگان و دشمنان بود.»^۴ دیگران می‌نویسند که به بیگانه ناشناخته همچون جانوری وحشی و خطری برای جامعه می‌نگریستند که باید به محض دیدن کشته شود.

برخی از نویسندگان، این برخورد بس ناهمگون را سیستم «اخلاقی»^۵ دوگانه خوانده‌اند، دیگران این پدیده را با معیار روان‌شناسانه، بیزاری از هر چیز «بیگانه» دانسته‌اند و آن را بیگانه‌هراسی^۶ می‌نامند و به آن همچون سرشت جاودانی بشری می‌نگرند. و چنین است دیدگاه هوبل^۷. او می‌گوید: «نژاد انسان رویهمرفته بیشتر می‌خواهد با گونه خود نشست و برخاست کند آنان گرایش دارند بر ناهمسانی‌ها بدگمان باشند و

1. primal hord

2. generosity

3. L. T. Hobhouse

۴. «رابطه‌های طبقاتی» در ساخت انسان، *The Making of "Class Relation"* (Man) ص ۸۲۸.

5. moral

6. xenophobia

7. Hoebel

همانندهای خود را به گرمی بپذیرند» (انسان در جهان بدوی، ص ۷۰) با اینهمه، سدهای نهاده شده میان خویش و ناخویشاوند در جهان بدوی، از شرایط خطرناک زندگی در روزگار وحش‌خویی پیشین^۱ برخاست. دیرینه‌ترین نیاکان ما که تازه از جهان جانوری پدیدار شده بودند، نمی‌توانستند میان خود و گونه‌های جانوری دیگر فرق بگذارند. از آنجا که خویشاوندی به تنهایی مرز جداکننده میان انسان و جانوران را نشان می‌داد، کسانی که خویشاوند نبودند انسان هم نبودند پس برای انسان خطرناک بودند. در این شرایط، زندگی تنها برای گروه خویشاوند حرمت داشت و از دست‌اندازی به دور بود. رابرتسون اسمیت آن را کوتاه و فشرده برشمرده است:

از دید انسان بدوی همه انسان‌های دیگر در دوره جای داشتند کسانی که زندگی او برای آنان حرمت‌دار^۲ بود و کسانی که چنین نبودند. رده نخستین از دوستان و هم‌گونه‌های او به‌شمار می‌رفتند و دومین از بیگانگان و دشمنان بالقوه‌ی او که با آنان پندار هرگونه پیوند حرمت‌دار بیهوده بود مگر آنکه نخست آنان را به درون گروهی بیاورند که در آن زندگی هر مرد برای دوستان و یاران او حرمت دارد و از تاخت و تاز به دور است. (دین سامی‌ها، ص ۲۷۲)

با نگرش به آنچه گفته شد، پس چگونه «خویشاوندی تنی و خونی» از رمه‌ای به رمه دیگر گسترش یافت و آنان را به گرد هم آورد و خاندان‌های به‌هم‌پیوسته^۳ را پدید آورد

در اینجا است که سیستم خویشاوندی اجتماعی برتری خود را

1. primeval

2. sacred

3. affiliated clans

بر خویشاوندی خانوادگی نشان داد. در حالی که روش دوم سرسختانه در تنگنای خویشاوندی ژنتیکی، در یک گروه هم خانواده به کار بسته می شود. خویشاوندی خاندان مادری توان در گنجاندن گسترده و فراگیری داشت. از رهگذر دادوستد پیوندهای خویشاوندی توتمی، گروه های جداگانه می توانستند در سازمانی گسترده تر و ایمن تر به یکدیگر پیوندند. این هم پیمانی ها از دو گونه اصلی بودند. نخستین گونه با الگوی برادران خونی بومی شکل گرفت، و آنچه را که می توان خاندان های برادران «هم سو»^۱ نامید را پدید آورد. دومین گونه که دیرتر آمد «خویشاوندان آن سو»^۲ را به وجود آورد - گونه سراسر تازه ای از برادران، برادر زن یا شوهر خواهر^۳ را.

بیاید برادران هم سو را بررسی کنیم، نخستین گسترش روش مند (سیستماتیک) پیوندهای خویشاوندی برادرانه را.

برادران هم سو و پیمان خونی^۴

اگرچه انگاره خواهران و برادران در جامعه بدوی کاربرد گسترده و پرگنجایشی داشت، برای مردم شناسان پیشگام آشکار شد که بومیان خواهران و برادران چند رده ای دارند؛ برخی از آنان بسیار نزدیک اند و دیگران نه چندان نزدیک. یکی از دشواری هایی که در پرده برداری از این فرق گذاری پیش آمد نبود واژگان برابر در زبان های امروزی بوده است. در نتیجه به تلاش های بیهوده ای برای باز شناخت خویشاوندان خانوادگی و عضوهای غیر خانوادگی در خاندان انجامیده است.

1. parallel brother clans

2. cross - cousins

3. brother - in - law

4. blood covenant

لویس مورگان^۱ آنچه را خواهران و برادران «تنی»^۲ می‌خواند را از خواهران و برادران هم‌تبار کنارین^۳ | هم‌تبار بدون آنکه هم خانواده باشند مانند خویشاوندان نسبی درجه‌ی دو| جدا کرد. از آنجا که مورگان خود نوشته بود که خانواده نهادی دیر آمده در تاریخ است، تلاش او برای نام‌گذاری عضوهای خانواده در روزگار پیش از خانواده‌ی تاریخ، با تز خود او سازگار نبود و سردرگمی فراوانی به دنبال آورد و به سود کسانی تمام شد که پافشاری می‌کردند خانواده همیشه وجود داشته است.

دانش - واژه‌ی خویشاوند هم‌تبار کنارین دیگر به کار نرفت. پیش از آن برخی از مردم‌شناسان برای بازساخت خواهران و برادران خانوادگی از دیگران، واژگانِ خویشاوند «خیالی»^۴ را به کار بردند. اما این هم گمراه‌کننده بود چون در روزگاری که هنوز خانواده پدیدار نشده پیوندهای خانوادگی را فرض کرده است.

واژگان خویشاوندی خانوادگی، دیرگاه در تاریخ با آغاز خود نهاد خانوادگی پدیدار شد. بی‌گمان واژگان «مادر»، «برادر» و «خواهر» یا واژگان خانوادگی، از واژگان خاندانی^۵ هم‌تراز خود ریشه گرفته‌اند. اما این تنها در آن زمان که سیستم خاندانی فروپاشید و خانواده به جای آن نشست رخ داد.

در جامعه امروزی، یک مرد هر چیز دیگری هم که باشد، عضوی از یک خانواده است، بیشتر، پدر و مادر شناخته شده‌ای دارد و جایگاه و کیستی (هویت) اجتماعی خود را از راه تبار خانوادگی خود به دست می‌آورد. اما در جامعه‌ی وحش خو مردان کیستی گروهی داشتند که

1. Lewis Morgan

2. own brother and sisters

3. collaterals

4. fictional

5. clan terminology

بر پایه‌ی وابستگی‌های خاندانی (طایفه‌ای) و ایلی بود نه وابستگی‌های خانوادگی. هر فرد یکی از برادران یا خواهران خاندان خود بود. هم‌چنین به برادران و خواهران خود در خاندان‌هایی که با طایفه او هم‌پیمان شده^۱ و یا به آن «پیوسته»^۲ بودند وابسته^۳ بوده است.

ویژگی برجسته خویشاوندان «هم‌سو» این بود که آنان مانند خویشاوندان بومی^۴ از تابوی خوراکی و جنسی همانندی پیروی می‌کردند. به فرمان تابوی خوراکی، که تابوی کاری و پیشه‌ای^۵ هم بود مردان یک خاندان نمی‌توانستند برادران خاندان‌های هم‌سوی خود را شکار کنند، بکشند یا بخورند هم‌چنانکه نمی‌توانستند در خاندان خود نیز چنین کنند. به دستور تابوی جنسی، یک مرد، دیگر نمی‌توانست به زنی در خاندان هم‌سوی خود دسترسی جنسی داشته باشد هم‌چنانکه در خاندان خود نیز چنین چیزی روا نبود.

برادری هم سو دومین سنگ پایه‌ی ساختار برادرسالاری به شمار می‌رود. واژگان «برادران هم‌سو» در نوشته‌های مردم‌شناسی به چشم نمی‌خورد؛ تنها رهنمود^۶، «خویشاوندان [عمه‌زاده، دایی‌زاده، خاله‌زاده] هم نیای هم‌سوست»^۷. آنهم برای آنکه تفاوت میان آنان و خویشاوندان سراسر ناهمسان دیگری به نام «خویشاوندان آن سو»^۸ را نشان دهد. ناهمگونی و فرق میان آن دو مهم است. برای خویشاوندان آن سو نه تنها رواست همسری برگزینند، به آنان دستور داده تا زناشویی کنند و از این‌رو «خویشاوندان

1. allied

2. linked

3. affiliated

4. indigenous kin

5. occupational

6. reference

7. parallel cousins

8. cross cousin

آمیزش‌گر»^۱ هستند، به خویشاوندان هم سو «خویشاوندان راست‌رو»^۲ [که مانند دو خط راست هم سو به هم بر نمی‌خورند] هم می‌گویند که سخت‌گیرانه از آمیزش باز داشته شده‌اند و تنها، به سان خواهر و برادر یکدیگرند. از این پدیده برمی‌آید که خویشاوندان هم سو در آغاز برادران و خواهران هم سو بوده‌اند که چند گاهی پس از آن تکامل یافته و خویشاوندان^۳ هم سو گردیده‌اند.

این بن‌انگاره (فرضیه)^۴ با نیاز و کارکرد آغازین سیستم خویشاوندی هم سو هم خوانی دارد؛ گسترش رابطه‌های برادری از یک رمه^۵ به رمه‌ی دیگر بود تا شکارگران در هر دو رمه از کشتن و خوردن خویشاوندان هم‌سوی خود بپرهیزند. در دیرینه‌ترین دوره آدم‌خواری، نخستین پیوستگی‌ها میان خاندان‌های بیگانه بسیار دشوار بود. آسان‌تر می‌بود تا رابطه‌های خواهر-برادری را از روی الگویی که در میان هریک از رمه‌ها تا آن زمان بنیادگذاری شده بود برگیرند و آن را بگسترانند تا آنکه پیوندهای تازه‌ای مانند خویشاوندان آن سو را بنیاد نهند.

بررسی موشکافانه‌ی آئینی به نام «پیمان خونی» این بن‌انگاره را نیرومندتر می‌سازد. در این آئین مردان که در گذشته از هم بیگانه بودند به نام «برادران خونی» [کسانی که خون خود را به هم آمیخته‌اند]^۶ به هم وابسته شدند. این آئین در روند بس دراز تکامل خود دگرگونی‌های فراوانی را از سر گذراند، اما همیشه ویژگی آغازین و اصلی خود را نگه داشت - پیمانِ یاورِ دو سویه‌ی مردان.

در این باره نیز مانند دیگر یافته‌های بحث برانگیز مردم‌شناسی،

1. mating cousins

2. ortho - cousins

3. cousins

4. hypothesis

5. horde

6. blood brother

نگرش‌ها درباره سرآغاز و کارکردهای پیمان خونی ناهمسان است، در میان مسئله‌هایی که بر سر آن بگومگوشده این پرسش است که آیا این یک پیمان گروهی بوده یا پیوندی فردی در میان مردان؟ نشانه‌ها و برگه‌ها نشان می‌دهد که از هم‌پیمانی گروه به گروه پدید آمده که در آن هریک از مردان همچون عضوی از یک گروه شرکت داشته است. دلیل ما این است که در آغاز، این پیمان‌های خونی رمه‌های جداگانه را به شکل خاندان‌های برادری هم‌سو^۱ درآورد. با این‌همه با گذشت زمان، آنگاه که خود برادری هم‌سو از میان رفت، پیمان خونی نیز دگرگون شد و به شکل پیمان فردی میان مردان درآمد. بازمانده‌های پیمان خونی را می‌توان بیشتر در فرم فردی آن یافت، هرچند برخی از نمونه‌های پیمان گروهی دیرینه‌تر نیز یافت می‌شود.

آن‌چنان که گفته‌اند، دو مرد با گشودن رگهای خود و مکیدن کمی از خون یکدیگر می‌توانند برادران خونی گردند. دگرگونی این آئین هنگامی رخ می‌دهد که مردان اندکی از خون خود را بر روی یکدیگر می‌مالند، یا خوراکی را به آن آغشته می‌سازند و سپس آن را باهم می‌خورند. همین که این آئین برگزار شد مردان پشتگرم می‌شوند که هیچ‌یک به دیگری گزندگی نخواهد رساند و اگر نیاز باشد به کمک دیگری خواهد شتافت.

رابرتسون اسمیت آئینی را که هرودوت^۲ بر شمرده باز می‌گوید، که در آن خون جابجاشده میان دو مرد برای پیوستگی دوگروه به یکدیگر بسنده است: آئینی را که هرودوت بر شمرده درباره‌ی پذیرش مرد بیگانه‌ای برای برادری^۳ با یک مرد طایفه‌ای عرب و خویشان اوست؛ پیمان در اصل

1. parallel brother - clans

2. Herodotus

3. fellowship

میان دو فرد بسته شده اما پیمانی که مرد عرب بسته همه «دوستان» او را نیز به انجام آن وادار می‌سازد، همه‌ی گروه خویشاوندی را. دلیل این ناگزیری برای به کار بستن پیمان آن است که کسی که خون مرد طایفه‌ای را نوشیده دیگر بیگانه نیست، یک برادر است، و در گروه رازناک کسانی که هر یک، از مایه زندگی بخش خون^۱ سهمی دارند که همه گروه از همانند آن برخوردارند، درمی‌گنجد. در اصل، پیمان، قول و قرار ویژه‌ای برای رسیدن به این یا آن نتیجه نیست، پیمان وفاداری^۲ و برادری در همه زندگی^۳ است در راستای هدف‌هایی که برای دستیابی به آن مردان خویشاوند برای همیشه به هم پیوند می‌خورند (دین سامی‌ها، ص ص ۱۶-۳۱۵)

سیدنی هارتلند نیز در این باره می‌نویسد:

پیمان خونی آئینی بسیار فراگیر و همگانی است... دادن و ستاندن خون میان دو یا چند تن را در بر دارد خواه سرراست یا با نوشیدن یا به گونه‌ای نمادین. برگزاری این آئین بدان معناست که کسانی که آن را از سر می‌گذرانند و کسانی که آنان نماینده‌شان هستند همگی هم‌خون می‌شوند و سزاوار همه مزیت‌ها^۴ و پذیرای همه تکلیف‌های خویشاوندان هم‌خون می‌گردند، درست چنانکه گویی از آنان زاده شده باشند.^۵

در گزارش گوتمان^۶ درباره بومیان چاگا^۷ که دابلیو. آی. توماس آن را بازگفته یکی از بازمانده‌های به بهترین وجه مانده‌ی پیمان خونی باستان را می‌توان یافت. آنچه در آن به ویژه به چشم می‌خورد آن است که پیمان

1. life - blood

2. bond of troth

3. life - fellowship

4. privileges

۵. قانون بدوی، Primitive Law ص ۳۶

6. Gutmann

7. Chagga

همشیری پیش از پیمان هم‌خونی پدیدار شده است که نه تنها بر دیرینه‌ترین فرم این پیمان، هم‌چنین به نقشی که زنان در آن بازی کرده‌اند اشاره دارد.

در گزارش گفته می‌شود که «بنیادگذاری برادری خونی همیشه دو گروه را به هم می‌پیوست و نه دو مرد تنها را». و آئین همشیری را چنین برشمارد:

نخست، برادران هم‌تبار^۱ به آئین برادری شیری^۲ می‌پیوندند. کاسه‌ای را از شیر پرمایه‌ای^۳ پر می‌کنند و مادر شیرده آن برادران، چند قطره از شیر خود را در آن می‌چکانند. در هنگام انجام این کار افسونی را می‌خواند: «هر کدام از شما که به برادرش تهمت بزند، هر کدام از شما که او را به گناهی متهم سازد یا به او خیانت کند باشد که این شیر برای او بیماری و کورک بیاورد»، چنانکه دیگران درباره او بگویند: «شیر برادری این بلا را به سر او آورد؛ اما اگر به برادر خود وفادار باشید و در هنگام نیاز در کنار او بایستید، شیر من نگهدار و پشتیبان شما باشد». کاسه‌ای را که بدین‌گونه بر او افسون می‌خوانند، دست به دست می‌گردد تا هر شرکت‌کننده‌ای از آن جرعه‌ای بنوشد. هر یک از آنان در حالیکه لبانش بر روی کاسه شیر است روبروی سخن و شنونده است، «اگر به برادر یا به برادرزاده‌های خود خیانت کنی، اگر او را در جنگ رها کنی ... آنگاه خواهی مرد؛ اما اگر او را دوست بداری و به او یاری رسانی و در کنار او بایستی، باشد که تندرست بمانی (رفتار بدوی، ص ص ۶۵ - ۱۶۴)

به دنبال آئین هم‌شیری که در درون کلبه رخ می‌دهد، دادوستد خونی

1. sib - brothers

2. milk brotherhood

3. thick

پیشرفته‌تری از پیوستگی برادرانه‌ی مردان جای آن را گرفت - «پیمان
 آشنای صلح»^۱ از هر دو گونه‌ی این پیمان‌ها - پیمان خونی همسو و پیمان
 صلح - در نوشته‌های مردم‌شناسی یاد شده است. بیشتر، بدون آنکه فرق
 میان آنها به روشنی بیان شود. با این همه می‌توان به فرق میان آنها با بررسی
 زمینه و بافت هر پیوستگی پی برد؛ اگر هنگامی که مردان باهم برادر
 می‌شوند زنان به ناگزیر خواهران خواهند بود، این یک پیمان خونی
 همسوست^۲. نمونه هر دو گونه‌ی پیمان‌ها در برداشت کیرالی^۳ به شرح زیر
 آمده است:

پس از جنگ، با خوردن خوراکی‌هایی که با خون هر دو گروه آمیخته شده
 آئین آشتی برگزار می‌شود در لوانگ - سرماتا^۴ مردمان باهم‌نوشی، آشتی
 می‌کنند. در جزیره‌های باربار^۵ خون هر دو گروه را با شراب آمیخته و
 می‌نوشند. هم‌آنگاه که میان دو دهکده آشتی رخ می‌دهد و هم در زمانی
 که دو تن می‌خواهند پیمان دوستی ببندند این آئین برگزار می‌شود... در
 جزیره‌های لیتی^۶، موآ^۷ و لاکور^۸ هرگاه مردی به مرد دیگری ناسزا بگوید و
 او را نفرین کند این آسیب، با خوردن آن دو باهم در جشنی که برای این
 کار فراهم شده، از میان می‌رود؛ در این زمان‌ها، چوبی را به دو نیم
 می‌کنند و هرکدام یک نیمه را برمی‌دارند. در واژگان آئینی که در این
 زمان گفته می‌شود، این جمله به کار می‌رود: «زنان ما خواهران و مردان ما
 برادران خواهند بود...»

1. familiar peace pact

2. parallel

3. crawl

4. Luang - Sermata

5. Barbar

6. Leti

7. Moa

8. Lakor

در آئین آشتی در وتار^۱ دو طرف هدیه‌هایی را می‌دهند و می‌ستانند و به هم خوراک می‌خورانند؛ هنگامی که پیمانی میان دو مرد یا دو دهکده بسته می‌شود، هر دو سوی به نشانه همبستگی خون یکدیگر را می‌نوشند. پس از این آئین، کسانی که در این دهکده‌ها به سر می‌برند دیگر نمی‌توانند با یکدیگر زناشویی کنند... سرامی‌ها^۲ به روش همیشگی خود با دادوستد هدیه به ویژه خوراکی، پیمان دوستی می‌بندند؛ گذشته از آن، ستیزه و درگیری میان دو روستا فرونشاند می‌شود و پس از جنگ آشتی برقرار می‌شود، به روش زیرین: هدیه‌ها دادوستد می‌شود و در یکی از روستاها جشنی برگزار می‌شود که از روستای دیگر همگان به آنجا دعوت می‌شوند. سران هر دو گروه مقداری از خون خود را در دیس خوراکی که در آن شمشیرها و دیگر افزار جنگی در میان آن فرورفته‌اند می‌ریزند و یک در میان این خوراک را می‌خورند

....

این آئین را که پلا^۳ خوانده می‌شود بسیاری از دهکده‌ها از سر گذرانده‌اند و «کسانی که در آن شرکت داشته‌اند نمی‌توانند زناشویی میان‌گروهی کنند، اما باید به یکدیگر در جنگ یاری رسانند». روند همانندی را دو گروهی که می‌خواهند با هم به «سرشکاری»^۴ بروند از سر می‌گذرانند.^۵

به گفته‌ی برخی از دانشمندان دادوستدِ خون، خود از دادوستدی حتی بنیادی‌تر که همان خوراک باشد برآمده است. جی. ای. مک کولاک^۶

1. Wetar

2. Ceramese

3. Pela

4. head hunting

۵. گل سرخ رازآلود، جلد یکم، (The Mystic Rose) ص ص ۹۶ - ۲۵۹

6. J. A. MacCulloch

در این باره می نویسد:

گمان می رود این انگاره که خویشاوندی به معنای پیوند خونی است - خویشاوندی که می تواند با پیمان خونی پدید آید - انگاشتی بدوی^۱ نیست، بدوی تر از آن این انگاره است که به هم برخوردن، خوردن و نوشیدن با هم، جابجایی نام های هم، دادوستد جامه و پوشاک، جنگ افزارها و چیزهایی همانند آن، دوستی و پیوستگی نزدیکی پدید می آورد. خواه پیامد آن همسانی و همانندی باشد و یا پیوند خویشی میان کسانی که با هم خویشاوند نیستند. (دانشنامه ی دین و اخلاق، جلد سوم، ص ۲۰۷)

دادن و ستاندن خوراک در سراسر روند تکاملی این پیوستگی های برادرانه^۲ از دیرینه ترین پیمان های خونی تا پیمان صلح ایلی، سازه ای بنیادین بود. در روزگار آدم خواری، بی گمان این ساختار بر این پایه گردانده می شد که «اگر من به تو خوراک بدهم و تو به من خوراک بدهی، ما بر این پیمان پای بند می شویم که یکدیگر را همچون خوراک ننگریم».

شماری از پژوهشگران، پیمان خونی را که در آن مردان، چند چکه از خون یکدیگر را می نوشند بازمانده ای از روزگار آدم خواری دانسته اند. اما تا سالیان دراز پس از آنکه آدم خواری از تاریخ رخت بربست، پیمان خوراکی به سان بنیادی ترین پیمان اطمینان و دوستی میان مردان، به جا ماند؛ نشانه ی بی همتای صلح و آشتی بود. رابرتسون اسمیت نمونه ای از آن را به دست می دهد:

در میان عرب ها، هر کس بیگانه ای را در بیابان بیند دشمنی طبیعی به شمار می رود، و در برابر تاخت و تاز و دست اندازی او هیچ پشتیبانی ندارد

1. primitive

2. fraternal unions

ایل او به خون خواهیش بر خواهند خاست. اما اگر من یک لقمه کوچک خوراکی با یک مرد خورده باشم دیگر ترسی از او ندارم؛ «باهم نان و نمک خورده ایم»، و او به این اصل پایبند است که نه تنها به من گزند نرساند، به من یاری هم برساند و از من دفاع کند چنانکه گویی برادرش هستم. (دین سامی ها، ص ص ۷۰ - ۲۶۹)

هم چنانکه پیمان های آشتی به گونه ای فزاینده جانشین پیمان های دیرینه تر برادری خونی می شد، تابوی جنسی که مرد را از آمیزش با خواهران همسو^۱ باز می داشت بیش از پیش رو به نابودی نهاد. هم چنانکه در برخورد رسم های نو با روبه های کهن همواره پیش می آید فروپاشی رسم کهن دشواری های فراوان به همراه داشت. در برخی از سرزمین ها، برخی از آئین های بازمانده به نام «گسست خویشاوندی»^۲ یا «از میان بردن خویشی»^۳ گواهی بر این دشواری هاست. مردان و زنان کهن سال می بایست در موارد گمان برانگیز تصمیم بگیرند، و اگر تصمیم به سود یک جفت بود آئین گسست انجام می شد و نشانه آن بود که آن جفت دیگر خویشاوند نیستند از این رو می توانند به همسری یکدیگر در آیند. نمونه ای از آن را ایوان پریچارد^۴ در نوشته ی زیر آورده است:

اگر پیوند زناشویی^۵ پیشنهاد شده یک مورد گنگ و ناروشن باشد و در رده بندی روشنی ننگجد یک کدوی قلیانی^۶ را به طور آئینی به دو نیم می کنند تا خویشاوندی پایان یابد. آنگاه می گویند Bakena mar. «به خویشاوندی پایان دادیم»^۷ و Ba bak Ne kir. «خویشی با یک کدو از

1. parallel

2. cutting kinship

3. killing relationship

4. Evans - Pritchard

5. union

6. gourd

7. we break kinship

میان رفت.»^۱ ... چند موردی هم پیدا می‌شود که گروه در این باره که آیا فاصله تباری^۲ میان یک خواستگاه و دختری که می‌خواهد او را به همسری برگزیند به اندازه‌ای دور هست که زناشویی روا باشد یا نه. هماهنگ نیستند. اگر باهم سازگار شوند و آن را روا بدانند جانور چهارپایی را قربانی می‌کنند تا هرگاه به گمان آنها هنوز پیوندی بازمانده باشد آن را بگسلانند.^۳

گمان می‌رود پدیده‌ی گسترده‌ی «پنهان‌گریزی»^۴ در جامعه‌ی بدوی، به دشواری‌هایی که در پی گسست خویشاوندی میان جفت‌ها پیش می‌آمد ربط داشته باشد. در بیشتر جاها، گسست خویشاوندی کمابیش توفانی از ناخشنودی آئینی همگانی [ناخشنودی برخاسته از فروگذاری آئین‌ها] و حتی کیفر نه چندان سخت جفت‌ها را، آنگاه که در خانه‌ای جای می‌گیرند به همراه دارد. با این‌همه سرانجام آنان را به‌سان جفت‌های زناشویی کرده، می‌پذیرند. مردم‌شناسانی که نمی‌توانند جدایی آشکار میان خویشاوندی رده‌ای^۵ و خویشاوندی خانوادگی را ببینند گسست پیوند میان خواهران و برادران هم‌سو^۶ را نیز نمی‌توانند دریابند و آن را بکاوند. در اینجا ما به پاسخ مسئله‌ای که برخی از مردم‌شناسان را سردرگم ساخته دست می‌یابیم، در این باره که چگونه یک «برادر» می‌پذیرد که با «خواهر» خود زناشویی کند. پاسخ همیشگی آنان که اینها زناشویی‌های «زناکارانه»^۷

1. it is broken with a gourd

2. genealogical

۳. آئین‌های نوئر درباره برون‌همسری و هم‌خون‌آمیزی» در ساختار اجتماعی، ("Nuer Rules of Exogamy and Incest", in *Social Structure*) صص ۹۰-۸۶

4. elopement

5. classified

6. parallel

7. incestuous

خود زناشویی کند. پاسخ همیشگی آنان که اینها زناشویی‌های «زناکارانه»^۱ بوده با تز بنیادین آنان که ترس از آمیزش با بستگان نزدیک، جهان‌گستر است و تابویی که رویاروی آن نهاده شده آن چنان سخت‌گیرانه است که نمی‌توان آن را زیر پا نهاد، ناسازگار است.

واقعیت این است که این برادران و خواهران هم‌سو، خویشاوند رده‌ای بودند نه خویشاوند خانوادگی. آنگاه که آنان را از آمیزش با یکدیگر باز می‌داشتند از بستگان خانوادگی نبودند و آنگاه که این بازداری برداشته می‌شد باز هم از خویشاوندان خانوادگی نبودند. به اصطلاح «برادری» که با خواهرش پیمان زناشویی می‌بست تنها شوهر زنی می‌شد که او، در شرایطی دگرگون یافته، دیگر خواهر همسوی او نبود.

هانس کلسن^۲ به درستی می‌گوید که از آنجا که خویشاوندی بدوی پیوندی اجتماعی بود نه «طبیعی»^۳ نه تنها می‌توانست به گونه‌ای ساختگی بنیادگذاری شود به گونه‌ای ساختگی هم می‌توانست از میان برود. او نمونه‌ای از آئین ایکار^۴ در میان بومیان فانتی^۵ در گلدکوست^۶ به دست می‌دهد.

دو نیمه‌شدن ایکار^۷ روش ویژه‌ای از پذیرفتن هرگونه پیوند خونی خود با دیگری است. هرگاه مردی می‌خواهد یک خویشاوند خونی را از خود براند، او را به نزد بزرگان شهر یا ده خود می‌آورد و در حضور آنان و عضوهای دیگر خانواده‌ی خود یک ایکار را به دو نیم می‌کند و بی‌گمان و به روشنی می‌گوید: «اکنون به دو نیم شده‌ایم»، یک نیمه را برمی‌دارد و

1. incestuous

2. Hans Kelsen

3. natural

4. Ekar

5. Fanti

6. Gold Coast

7. Ekar

نیمه دیگر را از خود دور می‌کند. همین که این آئین به پایان رسد، این دو هیچ بهره یا سهمی از دارایی یکدیگر ندارند. هرگاه خویشاوندی با مردی را نپذیرند، تنها در خود او اثر می‌گذارد؛ اما اگر کسی که پیوند خویشاوندی با او گسسته می‌شود زن باشد فرزند او را نیز در برمی‌گیرد، چون در روند این آئین این گفته را بر زبان می‌رانند که «کودکان پیرو شرایط مادراند»^۱.

افت و کاهش پیمان خونی کهن، و فروپاشی پیمان برادری هم‌سو در کنار هم پیش رفت، این روند با پدیداری خانواده و مالکیت خصوصی پرشتاب‌تر شد. نمونه‌ای از آن را می‌توان از گفته‌های ایوانس پریچارد درباره‌ی بومیان آزاندا^۲ در همین روزگار، دریافت. او می‌نویسد:

«بومیان آزاندا به خوبی می‌دانند که هرگاه برادری خونی با هدف‌های شخصی و اجتماعی سرکردگان و شاهزادگان ناسازگار باشد برای آنان ارزشی ندارد و نمونه‌های روشن‌تری یافت می‌شود که نشان می‌دهد که آنان چگونه مردانی را که برادر هم‌خون خود می‌دانستند، به سخن دیگر به خاندان‌هایی وابسته بوده‌اند که یک شاهزاده یا شماری از بستگان او با مردمان آن پیمان خونی بسته بودند، کشته‌اند.»

او می‌افزاید:

«درباره‌ی درستی کلی دیدگاه مردم سرزمین زند^۳ که برادری خوئی پیش از آمدن اروپایی‌ها به سرزمین‌شان آن چنان ارجمند بوده و امروزه دیگر ارج و بهایی ندارد نمی‌توان شک داشت. همه آزندیهایی که من با آنان درباره برادری خونی سخن گفتم در افسوس خوردن بر فروپاشی نهاد

۱. جامعه و طبیعت، (Society and Nature) ص ۳۱ - ۳۰

2. Azands

۳. zande، نام قلمروی فرمانروایی شاهزادگان آزند.

آن را بسیار ارجمند و ناگسستنی می‌پنداشتند در حالی که امروزه مردم، دیگر بایست‌های اخلاقی و پیمان خود را جدی نمی‌گیرند ... رسم‌ها و آئین‌ها همچون بخش‌های دیگر زندگی آنان فروپاشیده و برادری خونی اندک‌اندک نیروی اخلاقی خود را از دست می‌دهد ... فرهنگ زند در حال دگرگردانی^۱ خود است.^۲

فروکاستن پیمان گروهی کهن را می‌توان در «پیمان»^۳ دوستی استوار که میان تک مردان بسته می‌شود و دیگر هیچ ربطی به پدید آوردن پیوندهای خویشی خاندانی ندارد، دید. رالف پل‌دینگتون چنین پیوند دوستی را در تیکوپیا^۴ برمی‌شمارد:

در تیکوپیا گونه‌ای تا اندازه‌ای همانند از پیوند^۵ یافت می‌شود [همانند برادری خونی] اما نه برداشت خویشاوندی از آن می‌شود و نه آنکه یکی از آن دو همراه، به طایفه و خاندان دیگری می‌پیوندد پس بهترین نام برای آن «دوستی پیمانی»^۶ است. واژه‌ی بومی آن نیز tav soa و بدان معناست که مردم همچون دوستان یا soa به هم می‌پیوندند. پیوند دوستی را دو مرد جوان به دلخواه خود بنیاد می‌نهند. و آنان در آن زمان به طور آئینی برگ‌گیاه تنبول^۷ را می‌چوند ... دوستان پیمانی گاه به‌گاه به هم هدیه‌ای می‌دهند و با هم دیداری می‌کنند. در رویدادهای بد اقتصادی به هم کمک می‌کنند و در پیش‌آمدهای خطرناک پشتیبان یکدیگرند.^۸

1. adapting

۲. گفتارهایی در مردم‌شناسی اجتماعی، (Essays in Social Anthropology) ص ۱۳۵، ۱۳۶

3. bond

4. tikopia

5. relationship

6. bond friendship

7. betel

۸. پیش‌درآمدی بر مردم‌شناسی اجتماعی، Introduction to Social Anthropology

به سخن کوتاه، برای آنکه دریابیم چگونه برادر سالاری از رمه آغازین رفته‌رفته به طایفه و خاندان تکامل یافت باید از «برادران هم‌سو» که نخستین گسترش پیوندهای برادری از گروهی به گروهی دیگر بود آغاز کنیم. این پیوستگی مردان از گروه‌های بیگانه به خاندان‌های برادری هويت جداگانه‌ی هیچیک از خاندان‌ها را از میان نمی‌برد. اگر چه عضوهای خاندان‌های به هم پیوسته یکدیگر را «برادر» می‌خواندند، برادران بومی همیشه از برادران هم‌سو باز شناختنی بودند:

یکم، برادران بومی همگی در یک گروه و از یک گروه مادری زاده شده بودند، برادران هم‌سو از گروه گوناگون مادران - به نام خواهران مادر^۱ - در گروه‌های جداگانه، هر چند همسایه، زاده شده بودند.

دوم، خویشاوندان هم‌سو با نشانه‌ها و آرم‌های گوناگون توتمیک به آسانی از خویشاوندان بومی باز شناخته می‌شدند.

سوم، میان برادران بومی پیمان خونی بسته نمی‌شد؛ پیمان خونی تنها درباره مردانی به کار می‌رفت که بدون آئین خونی بیگانه شمرده می‌شدند.

با اینهمه چنانکه دیده‌ایم کاستی و کمبود برادری هم‌سو ویژگی یک سویه آن بود. گسترش خویشاوندی را تنها در یک راستا نشان می‌داد، گاهی به آن راه «سراسر است»^۲ هم می‌گفتند. در حالیکه برادران و خواهران بیشتری پدید می‌آورد، آن را در پیرو همان تابویی انجام می‌داد که آنان را از آمیزش با یکدیگر باز می‌داشت. برای دست یافتن به یک قبیله بی‌کم و کاست می‌بایست پیمان تازه‌ی دیگری به کار بسته شود تا یاران

1. mothers sisters

2. straight direction

آمیزش‌گر^۱ را برای خواهران و برادران به درون ساختار سیستم خاندان مادری بیاورد. و این کار با هم‌پیمانی با خویشاوندان آن‌سو^۲، پیمانی در یک دو راهی به هم رسیده^۳ نه یک راهه سراسر است^۴ فراهم شد، که برادران بیشتری پدید نیامد اما خویشاوندی‌های تازه‌ای [برادر شوهر، برادر زن، شوهر خواهر ...]^۵ پدیدار شد.

خویشاوندان آن‌سو و برادرخواندگان

رابطه خویشاوندان آن‌سو، سومین پارت‌سازنده‌ی ساختار برادر سالاری را بیشتر پیوندی همسرانه میان زنان و مردان نشان می‌دهند نه پیوند برادرانه میان مردان بیگانه پیشین. با اینهمه پیوند برادرانه‌ی میان مردان بود که راه را به سوی پیوند زناشویی قانون‌مند میان مردان و زنان هموار کرد.

پیوند همسری با خویشاوندان آن‌سو، زناشویی به معنایی که امروزه از این واژه دریافت می‌کنیم نبود. با اینهمه، مردم‌شناسان سده‌ی نوزدهم، تا اندازه‌ای در برابر هنجارهای دینی سخت‌گیرانه‌ی زمانه خود سر خم کردند و سیستم بدوی جفت‌گیری را «زناشویی»^۷ خواندند. مورگان واژگان «زناشویی گروهی»^۸ را به کار برد و تایلور^۹ آن را «زناشویی خویشاوندان آن‌سو»^{۱۰} نامید. از آنجا که واژه‌ی «زناشویی» در نوشته‌های مردم‌شناسی جاافتاده است باید بدانیم که هرگاه چنین واژه‌ای پیش از

1. mating partners

2. cross - cousin

3. cross

4. straight

5. brothers - in - lia

6. brothers - in - Law

7. marriage

8. group marriage

9. Tylor

10. cross cousin marriage

زمان خود به کار رفته باشد، به چیز دیگری مگر جفت‌یابی^۱ اشاره ندارد. واژه برگزیده‌ی مورگان «زناشویی گروهی» به یک سیستم جفت‌یابی اشاره دارد که در آن برادران و خواهران یک گروه با خواهران و برادران گروه دیگر آمیزش می‌کنند. این واژگان به برخی از بدفهمی‌ها انجامیده است. برخی چنین برداشت کردند که هر مردی به شیوه‌ی ساختار چندهمسری، گروهی از زنان را از آن خود دارد. واژگان «کمونیسم جنسی»^۲ که ریورز^۳ به کار برد وضع را بهتر نکرد؛ گمان کردند بدان معناست که گروهی از زنان دارای مشترک یک مرد بوده‌اند. ساختاری که آن را «زناشویی گروهی» خواندند تنها، قرارداد یا پیمانی درباره جفت‌یابی بود که میان دو گروه با دو خاندان بسته می‌شد تا گونه‌ای تازه از پیوند برادرانه میان آنها برقرار شود، پیمانی که دادوستد خواهران و برادران را برای همسری با یکدیگر دربرداشت. در این قرارداد گروهی، هر پیوندی بر پایه‌ی دلخواهانه و فردی برقرار می‌شد. هر مرد بدون آنکه بتواند رفتارهای جنسی زنان را کنترل کند و یا در انحصار خود درآورد می‌بایست چشم به‌راه بماند تا یار دلخواه او نشانه‌ای به او بدهد که برای همسری و آمیزش با او آماده است. هم‌چنانکه اغلب می‌نویسند: «گام نخستین در زناشویی را زنان برمی‌داشتند نه مردان».

ای. بی. تایلور^۴ واژگان سودمند «خویشاوندان آن‌سو»^۵ را ساخت تا هم‌پیمانی برابری‌خواه و همسرانه‌ی میان دو گروه مادرراستا را برای دادوستد صلح‌جویانه و هنجارمند جفت‌ها، بازگوید. چنانکه می‌دانیم، مرد نمی‌توانست از خویشاوندان هم‌سو^۶ یا سرراست^۷ خود همسری

1. mating

2. sexual communism

3. Rivers

4. E. B. Tylor

5. cross cousin

6. parallel

بگزیند چون در رده خواهران او قرار داشتند. اما می توانست با زنی از گروه خویشاوند آن سو آمیزش کند چون گروهی به رسمیت شناخته شده برای همسری بود. چنانکه فریزر^۸ می نویسد:

مردمان فرهیخته فرق میان خویشاوندان هم سو و آن سو را نادیده گرفته اند اما از دید مردمانی با فرهنگ های پست تر دارای اهمیت بنیادین است. این مردمان در حالی که از زناشویی با خویشاوندان هم سو یا هم تراز به سختی جلوگیری می کردند زناشویی با خویشاوندان آن سو را رومی داشتند، از آن پشتیبانی می کردند و حتی به انجام آن سفارش می کردند (توتم گرای و برون همسری، جلد چهارم، ص ص ۲۰ - ۱۱۹).

اگرچه همسری با خویشاوندان آن سو نمودار سیستم جفت یابی گروهی با گروه دیگر بود، درباره رده سنی زنانی که مردان خواهان همسری با آنان بودند حد و مرزهایی گذارده می شد. هیچ مردی نمی توانست به زنی از نسل بزرگ تر یا کوچک تر از خودش دسترسی داشته باشد؛ او تنها می توانست با زن هم سن و سال و یا از رده و بخش زناشویی^۹ ویژه خود، آمیزش کند.

به گفته ی تایلور، پیدایش زناشویی با خویشاوندان آن سو بی گمان پیامد ساده ترین فرم برون همسری، برون همسری وابسته به فرهنگ های مادرراستا، بوده است. در این سامانه، روا نیست مرد با خواهر و یا خویشاوند همسوی خود آمیزش کند. او می تواند با یک خویشاوند آن سو و یا زنی دیگر درآمیزد. به هر حال همسری با خویشاوندان آن سو

7. ortho

8. Frazer

9. marriage class or marriage division

پسندیده‌تر است.

هم‌پیمانی با خویشاوندان آن‌سو درباره‌ی جفت‌یابی، با پدیده‌ای به نام «سازمان دوگانه»^۱ همراه است. در این پیمان، به هریک از دو سوی آن یک «نیمه»^۲ می‌گویند که از واژه‌ای فرانسوی برگرفته شده است. دو نیمه، یک پیکره را می‌سازند؛ دادوستد دوسویه جفت‌ها میان آنها رخ می‌دهد. در آغاز، دو نیمه می‌توانستند از دو خاندان^۳ بوده باشند. در پایان تکامل سازمان دوگانه آنان دو شاخه^۴ از یک ایل بودند که رویاروی یکدیگر ایستاده بودند.

تایلور با بازگویی داده‌های کدرینگتون^۵، نشان داد چگونه هر سوی یا هر نیمه یک veve بود، واژه‌ای ملانزیایی به معنای «مادر» یا «مادری»^۶. او نوشت:

«از آن برمی‌آید که تبار از رهگذر مادر دنبال می‌شود و یک مرد باید با زنی زناشویی کند که از مادر دیگری باشد نه مادر خودش، یا آنطور که آنان می‌گویند نه از این سوی خانه، از آن‌سو»^۷.

پس پیمان درون‌گروهی با خویشاوندان آن‌سو و هم‌سازمان دوگانه‌ی جامعه، از پدیده‌ها و پیشرفت‌های درون سیستم مادرسالاری سازمان اجتماعی بودند. دو نیمگی‌ها مادرراستا بودند.

هم‌زمان با آن، به سیستم جفت‌یابی خویشاوندان آن‌سو می‌توان همچون آغازگاه نهاد زناشویی نگریست. با اینهمه، اگر پایان این روند را با

1. dual organization

2. moiety

3. clan

4. phratries

5. Codrington

6. motherhood

۷. «درباره‌ی یک روش ...» در کتاب پیش‌گفتارهای مردم‌شناسی، "On a Method ..."

آغاز آن یکسان بدانیم، خطای بزرگی خواهد بود. در آغاز، آمیزش یک مرد و یک زن از خویشاوندان دو سوی، خانواده مشترک و یا جابجایی خانه مرد یا زن را در پی نداشت. همسران هم‌چنان در بخش‌های مادرراستای جداگانه خود به همراه مادران، برادران و خواهران خویش زندگی می‌کردند و هرگاه می‌خواستند، برای آمیزش جنسی به دیدار هم می‌رفتند، که می‌توانست نشست و برخاست‌های پیوسته را در پی داشته یا نداشته باشد. تنها در واپسین مرحله‌ی تکامل جفت‌یابی خویشاوندان دوسوی، هم‌خانگی فراگیر شد و به همسران دوتایی یا جفتی^۱ انجامید. از این دیدگاه به کاربردن واژه‌ی «شوهر» و «زن»^۲ برای همسری در خویشاوندان دوسوی گمراه‌کننده است. واژگان بومیان استرالیا برای همسران^۳ نه تنها درباره‌ی هریک از دو همسر به کار می‌رفت، همه‌ی عضوهای رده‌ی ویژه‌ی جفت‌یابی^۴ را که در آن گستره، یک مرد یا یک زن یاار جنسی خود را می‌یافت، دربرمی‌گرفت. چنانکه ای. ام هوکارت می‌نویسد:

در همه سیستم‌هایی که دارای دو بخش یا بیشتر هستند واژه‌ای که یک مرد درباره زنی که با او زناشویی می‌کند به کار می‌برد همان است که درباره‌ی زنانی که با آنان ازدواج نمی‌کند، اما به‌طور قانونی می‌تواند آنها را به همسری بگیرد، به کار می‌برد. بدین‌گونه، یک لوئن^۵ همسر، خواهر همسرش و بستگان راستین خواهر همسر خود را *wati* می‌نامد. او *wati*های بی‌شمار دارد که شاید در همه زندگی خود آنها را ندیده باشد آنان، زنان خویشاوند آمیزش‌پذیر او هستند، زنانی هم‌سال خودش که در

1. pairing couple

2. wife

3. spouses

4. specific mating – class

5. Lavan

گروه‌هایی به سر می‌برند که گروه خودش با آنها قرارداد زن و شوهری یا همسری^۱ دارد. از سوی دیگر زن نیز همهی خویشاوندان آمیزش‌پذیر مرد خود را wati می‌خواند. بدبختانه، بیشتر این واژه را زن یا شوهر ترجمه کرده‌اند، بدین‌گونه مورگان تا آنجا رسید که گمان کرد که این زنان زمانی همسر این مردان بوده‌اند و همه مردانی که زنان آنان را wati می‌نامیدند زمانی به‌راستی شوهران آن زنان بوده‌اند. به سخن دیگر، زمانی جامعه‌ای^۲ از زنان شوهردار وجود داشته است، همه مردان یک سوی، همه زنان در سوی دیگر را به‌طور اشتراکی به همسری داشته‌اند. در این تئوری، جفت‌یابی و یارگیری^۳ با زناشویی^۴ به خطا در هم آمیخته شده است. هیچ برگه و گواهی در دست نیست که زناشویی گروهی هرگز بدین شیوه انجام گرفته باشد.^۵

پس اصطلاح ردگانی wati و برابر نهاد آن در زبان‌های دیگر - به معنای «شوهر» یا «زن» در زبان ما نیست. به معنای زن یا مردی شایسته راه‌یافتن در رده همسری^۶ است که در نیمه یا بخش رویاروی یکدیگر به سر می‌برند که با آنان یک زن یا یک مرد می‌تواند رابطه جنسی قانونی داشته باشد. در اینجا نیز، چون این واژه‌ها در نوشته‌های مردم‌شناسی آورده و پابرجا شده است، و ما جانشین شایسته‌ای برای آن نداریم، واژگان «شوهر» و «زن» را مانند واژه «زناشویی» برای آسانی دریافت، هم‌چنان به کار خواهیم برد.

اصلاح دیگری که باید درباره‌ی جفت‌یابی خویشاوندان دوسوی انجام

1. Jus connubii

2. community

3. mating

4. marriage

۵. پیشرفت انسان، (The progress of Man) ص ۲۵۷

6. mating class

داد کاربرد فراوان جمله‌ی «یک مرد با دختر دایی خود زناشویی می‌کند» است. چنانکه گویی زناشویی برنامه‌ریزی شده‌ی دختر دایی و پسر عمه یا زناشویی پسر مادر با دختر برادر تنی او، یک قانون بوده است و این به همان اندازه‌ی انگاره‌ی زناشویی برادر و خواهر تنی، نادرست است. در هر دو نمونه مادران و برادران ردگانی در میان هستند نه پیوندهای خانوادگی. پس بهترین راه برای بیان دوسویه همسرانه^۱ آن است که همانند تایلور بگوییم، که یک مرد با دختر مادری که در بخش یا *veve* مادرانه روبروست ازدواج می‌کند و هم چنین فرمول بسیار ناشیانه و دست‌وپاگیر «یک مرد، تنها می‌تواند با دخترِ دخترِ برادرِ مادرِ مادر، ازدواج کند»^۲ را می‌توان به‌گونه‌ی بهتری بیان کرد، باگفتن این که یک مرد، تنها می‌تواند با زنی در رده‌ی آمیزشی خود در آن‌سوی گروه مادری خویش، با زنی هم‌نسل خود ازدواج کند.

شالوده‌ی همسری خویشاوندان آن‌سو بسیاری از مردم‌شناسان را سردرگم کرد به‌ویژه آنانی را که باور داشتند زناشویی و خانواده همیشه وجود داشته است. چنانکه هوبل این چیستان را این‌گونه فرمول‌بندی کرده است: «چرا زناشویی خویشاوندان آن‌سو؟ ... این، مایه‌ی آزار^۳ مردم‌شناسی است و همیشه از پاسخ قانع‌کننده سر باز می‌زند» (انسان در جهان بدوی، ص ۲۰۲).

برای بیشتر مردم‌شناسان دریافتنی بود که یک مرد به پیروی از قانون برون‌همسری ناگزیر بود زنی بیرون از گروه خود را به همسری برگزیند

1. connubial

2. a man could only marry a mother's mother's brother's daughter's daughter

3. bete noir

به‌ویژه که از آن، پرهیز از زناشویی با خویشاوندان نزدیک^۱ برداشت می‌شد. اما چرا مرد ناگزیر بود «به زناشویی در درون»^۲ با گروه دیگر پردازد که بر حسب واژگانی که امروزه درباره‌ی خویشاوندان به کار می‌بریم زن می‌بایست عموزاده یا دایی‌زاده^۳ او باشد که تنها یک گام از زناشویی زناکارانه‌ی خواهر - برادر دورتر بود؟ واقعیت آن است که آنها به مفهوم ژنتیکی دیگر نه خواهر برادر بودند و نه عموزاده و دایی‌زاده و غیره. بلکه در زیر سیستم ردگانی خویشاوندی، که نشان می‌داد آنان شایستگی دارند تا دو یار همسر^۴ باشند، از خویشاوندان آن‌سو و درخور پیوند زناشویی بودند. در اینجا باز هم به سبب نشناختن فرق بزرگ میان خویشاوندی رده‌بندی شده‌ی نخستین و خویشاوندی خانوادگی، خطای دیگری رخ می‌دهد.

با اینهمه حتی دریافتن سیستم ردگانی خویشاوندی به خودی خود راز همسری خویشاوندان آن‌سو را نمی‌گشاید. چنانکه این دشواری همیشه پیدا می‌شود که چرا یک ایل به دو نیم «بخش» می‌شود، و یک سوی آن برای سوی دیگر همسر فراهم می‌سازد؟ در حالی که قانون برون‌همسری فهم‌پذیر به نظر می‌آید، معنای قانون درون‌همسری که هم‌زمان با سیستم زناشویی خویشاوندان آن‌سو پدید آمده چه بوده است؟ چرا مردان و زنان جفت‌های خود را در هر جا که دوست داشتند پیدا نمی‌کردند و به سوی یک گروه ویژه راه‌نمایی می‌شدند؟ تا زمانی که چگونگی پیوند خویشاوندان آن‌سو با دیگران را تنها در فراهم ساختن زناشویی میان مردان و زنان بدانیم به این پرسش نمی‌توان پاسخ داد. بنیادی‌تر از آن، این

1. incest

2. marry in

3. first cousin

4. mating partners

بود که پیوند یادشده گونه تازه‌ای از رابطه برادری در میان مردان به شمار می‌رفت. تا زمانی که مردهایی که زنان با آنان آمیزش داشتند از دید برادران این زنان غریبه و بیگانه بودند، دشمنان راستین و یا بالقوه به شمار می‌آمدند، برادران زنان از آنان می‌ترسیدند و به آنها بدگمان بودند. برخورد ناگهانی و پیش‌آمدی میان برادر زن و دل‌باخته‌اش می‌توانست جنگی را آغاز کند و به مرگ بیانجامد. تبرستان

گفته تایلور که یک مرد می‌بایست «در بیرون همسری برگزیند»^۱ یا در بیرون کشته شود^۲ بارها بازگویی شده اما بدون هیچگونه توضیح بسنده‌ای. اگر مرد ناسنجیده در بیرون زنی را به همسری می‌گرفت احتمال داشت به دست خویشاوندان زن که او را بیگانه و دشمن می‌پنداشتند کشته شود، اما در چهره‌ی خویشاوند شایسته‌ی همسری آن‌سوی، دیگر دشمن نبود، یک دوست بود، یک داماد.

این دلیل بنیادی است برای پیوند با خویشاوندان آن‌سو؛ ناگزیر بودند دشمنان پیشین را در یک پیمان برادری گرد هم آورند تا پیوندهای همسری میان دو گروه با آرامش برقرار شود. از اینجا پاسخ این پرسش به دست می‌آید: چرا قانون درون‌همسری؟ آئین دیرینه‌تر برون‌همسری و چگونگی زندگی در دوره آدم‌خواری، آن را ناگزیر ساخت.

بریفولت در این باره می‌نویسد:

با آئین برون‌همسری از پیوند جنسی میان مردان و زنان یک گروه، کمابیش در همه‌جا به سختی جلوگیری می‌شود. زن یا مرد باید یار جنسی خود را از گروه دیگر به دست آورد. اما در شرایط زندگی بدوی^۳

-
1. marry out
 2. be killed out
 3. primitive

به هیچ روی کار آسانی نیست ... در جامعه وحش خوی، عضوهای گروه خود را «مردم ما» یا «قوم ما» می خوانند و دیگر مردمان را «بیگانگان»^۱ می نامند که با «دشمنان» هم معناست ... در هریک از گروه های بدوی عضو آن گروه نمی تواند به دیدار گروه دیگر برود بدون آنکه پیش گیری های آئینی پیچیده و گسترده ای را به جا آورد که طرح شده تا یکایک گروهی را که می خواهد به دیدار آنها برود قانع سازد که هیچ گونه هدف دشمنانه و یا خائنانه ای را در سر ندارد. به گفته آقای ماتيو^۲ در استرالیا هنگامی که یک سیاه پوست از مرزهای سرزمین خود می گذرد با جان خود بازی می کند ... پس اگر دلباخته ای بخواهد در شب دیداری پنهانی با زنی در گروه بیگانه داشته باشد می شود گفت که انجام ناپذیر است؛ و در روز هم امکان پذیر نیست مگر آنکه میان دو گروه برخی سازش های دوستانه وجود داشته باشد (مادران، جلد یکم، ص ص ۶۱ - ۵۶۰).

پنهان کاری که در روزگاران دیرینه تر بر رابطه ی جنسی میان زنان و مردان سایه افکنده بود از همین جا ریشه می گیرد. گاهی آن را به اشتباه، از روی نگرش های خودمان درباره ی رفتار جنسی، ظرافت به خرج دادن، سنجیده و خردمندانه رفتار کردن^۳ یا شرم و حیا^۴ می خوانند. کوالی در این باره می نویسد:

وحش خو در این کار بسیار پنهان کارتر از انسان فرهیخته است؛ آنچه ریدل^۵ درباره سرامی ها می گوید درباره بیشتر وحش خویان و مردمان چنین است. برای نمونه، او می گوید در سرام^۶ همه کارکردهای طبیعی به ویژه آمیزش جنسی دور از چشم دیگران و بیشتر در جنگل رخ

1. strangers

2. Mathew

3. delicacy

4. modesty

5. Riedel

6. Ceram

می‌دهد و هم‌چنین در جزیره‌های آرو^۱ و وتار ... در فیجی^۲ از روی سنجیدگی و ملاحظه‌کاری قرار دیدار میان زن و شوهر در ژرفنای جنگل گذارده می‌شود، در جایی که برای همگان ناشناخته است مگر آن دو (گل سرخ رازآلود، جلد یکم، ص ۲۱۶).

با آغاز پیوند با خویشان آن‌سوی، مردان که پیش‌تر یکدیگر را به چشم دشمن راستین یا بالقوه می‌دیدند اکنون از خوش‌رفتاری در سرزمین خویشاوندان آن‌سوی خود اطمینان یافتند. آنان پیمانی را پذیرفتند که ایمنی و پشتیبانی دوسویه را برای یکدیگر فراهم آورند. این پیمان، خطرهای پیشین تکاپو برای یافتن همسر را از میان برد و سیستم «به‌سامان همسریابی دوسویه» را بنیاد نهاد. جولوس لپرت^۳ که این زناشویی میان نیمگی‌ها را پیمان‌های همسرانه^۴ خوانده، می‌نویسد که نیاز برای به‌دست‌آوردن آشتی جویانه‌ی همسر، در پایه‌گذاری آمیزش آرام و بدون جنگ و درگیری میان گروه‌های بیگانه، ارزش بنیادین داشت^۵.

در برخی از سرزمین‌ها زنان می‌گویند: «ما با دشمنان خود ازدواج می‌کنیم.» و در جاهای دیگر می‌گویند: «ما با خویشاوندان آن‌سوی خود ازدواج می‌کنیم.» هر دوی آن، گفته‌هایی از رخداد‌های تاریخی هستند؛ سیستم جفت‌یابی دوسویه، دشمنان پیشین را به شکل خویشاوندان آن‌سوی درآورد. هر دو گونه‌ی پیوندهای برادرانه، پیمان برادری هم‌سو و آن‌سو، گروه‌های مردانی را که می‌توانستند دوستانه به هم پشت‌گرم باشند، گسترده‌تر ساخت. به همه دشمنی‌ها پایان نداد چون هر دو گونه‌ی پیمان‌ها در برخی از وضع‌ها دست‌خوش گسست می‌شدند. با اینهمه، «جنگ

1. Aru

2. Fiji

3. Julius Lippert

4. connubial leagues

5. تکامل فرهنگ، (Evolution of Culture) ص ۳۵ - ۳۳۴

درونی^۱ میان مردان به هم پیوسته و یا هم پیمان، مرزبندی‌هایی داشت که در میان بیگانگان حکمفرما نبود.

نمونه‌ای از این ناهمسانی را می‌توان در نوشته‌ی رافائل کارستن^۲ درباره سرشکاری^۳ بومیان جیارو^۴ یافت:

جیاروها هرگز سر دشمنانی را که وابسته به قبیله آنان بودند، و به عبارت دیگر گمان داشتند که با آنها پیونده خونی دارند، نشان پیروزی نمی‌کردند. چنانچه یک سرخ‌پوست این کار را انجام می‌داد دستخوش این خطر بود که خود به دست مردان قبیله‌اش کشته شود حتی به دست کسانی که پیش از آن بی طرف بودند. از سوی دیگر این یک قانون بود که هرگاه بر قبیله‌ی بیگانه‌ای پیروز می‌شدند سر دشمنان کشته را می‌بردند و با خود می‌بردند.^۵

گزارش زیر از چاپل و کن ناهمسانی رفتار با خویشاوندانی که با آنان پیمان بسته شده را در سنجش با بیگانگان تمام عیار نشان می‌دهد:

عرب‌های بدوی، چنانکه ما دیده‌ایم، میان قبیله‌هایی که آن را «خویشاوند»^۶ می‌خوانند و تیره‌های دیگر فرق می‌گذارند و به همین گونه با آنان رفتار می‌کنند. پیش از سپیده‌دم به اردوگاه «خویشاوندان» حمله نمی‌کنند، و هرگاه «خویشاوندی» را دستگیر کردند او را نمی‌کشند یا به بند نمی‌کشند، تنها، یک تکه پارچه بر او می‌آویزند و می‌گذارند او در کنار زمین بنشیند و از او قول می‌گیرند که تا زمانی که با سرب‌ها^۷ آزاد نشده

1. in – fighting

2. Rafael Karsten

3. head hunting

4. Jibaros

۵. میراث بدوی، (Primitive Heritage) ص ص ۲۱ - ۵۲۰

۶. بنی العم.

۷. ransom فدیة، مالی که اسیر برای رهایی خود باید بدهد.

به یاران خود نه پیوندد. آنان در برابر بیگانگان چنین رفتار ستیز پرهیزانه‌ای ندارند.^۱
 درایبرگ^۲ یادآور می‌شود که مردان حتی در میانه جنگ‌ها می‌توانند روی پشتیبانی مردان هم‌پیمان^۳ خود حساب کنند:

در جنگ، افزون بر مردانگی، گونه‌ای از ویژگی‌های رفتاری هم باید در میان باشد.... اگر مرد دریابد که در سوی زورپرو خویشاوند سببی و یا دوست خونی [که خون خود را با او آمیخته] وجود دارد نه تنها باید از حمله‌ی به آن دو خودداری کند با به خطر انداختن جان خود، باید در برابر دارودسته‌اش بایستد و نگذارد به آنان گزندی برسد.^۴

واژگانی که خویشاوندان دوسوی برای نامیدن یکدیگر به کار می‌برند بیشتر نشان‌دهنده‌ی خویشاوندی آنها از رهگذر زنی است که خواهر یکی و همسر دیگری است. دابلیو. آی. توماس می‌گوید: «یک مرد ممکن است از برادر همسرش به نام همسر خویش یاد کند و برادر زنش او را به نام شوهر خویش بنامد» او نمونه زیر را آورده است:

این شیوه‌ی نامیدن در میدان جنگ به کار می‌رود. اگر مردی زخمی چشمش به شوهرخواهرش بیافتد، خواهد گفت «شوهر، من دارم می‌میرم» آنگاه برادرزنش، اگر دلیر باشد، به کمک او خواهد شتافت و حتی در کنارش جان خواهد باخت (رفتار بدوی، ص ۱۱۲).

برخی از مردم‌شناسان یادآور شده‌اند که مردان بدوی برای داشتن شوهر خواهر گرایش فراوان دارند و پس از به‌دست آوردن آن، دوست

۱. اصول مردم‌شناسی، (Principles of Anthropology) ص ۶۲۹

2. Deriberg

3. Allied Men

۴. در زادوبوم انسان وحش‌خو، (At Home with the Savage) ص ۹۹

دارند که آشکارا «دلبستگی»^۱ خود را به هم نشان دهند. توماس می‌نویسد:

شوهر خواهران و برادرزن‌ها یکدیگر را دوست دارند. یک مرد به شوهرخواهرش یک تفنگ و اسب پیشکش می‌دهد. از سوی دیگر از برادرزن خود گوشت شکار و هم‌چنین اسب‌هایی را که در سفرهای جنگی به دست آمده دریافت می‌دارد. هنگامی که یک مرد پیروزی‌های خود را برمی‌شمارد، خواهد گفت من در جنگ یک اسب گرفتم و آن را به شوهرخواهرم بخشیدم» (همان‌جا، ص ۱۱۲).

کلود لوی استراوس می‌نویسد که در گینه‌ی نو^۲ چنانکه بومیان می‌گویند «هدف راستین زناشویی بیشتر دست‌یافتن به یک برادر زن است تا خود زن»^۳.

اما نه او و نه دیگران که این پدیده را بررسی کرده‌اند چرای آن را نمی‌گویند.

مارگارت مید^۴ نیز هنگامی که به بررسی سرزمین‌های بدوی پرداخته بود با گرایش به برادرزن برخورد. اگرچه او داشت درباره نمونه‌های زنا با بستگان نزدیک در میان بومیان آراپش^۵ بررسی می‌کرد دریافت که بومیان نه تنها گرایشی به این مایه پژوهشی ندارند، نمی‌توانند نمونه‌هایی را هم بیاورند. به جای آن، آنها بارها و بارها به موضوع برادرزن برمی‌گشتند و در برابر پرسش‌های یکریز و پافشارانه‌ی مارگارت مید پاسخ می‌دادند «نه، ما با خواهرمان نمی‌خواهیم، ما خواهرمان را به مرد دیگری می‌دهیم و آن

1. love

2. New Guinea

۳. «خانواده» در انسان، فرهنگ و جامعه، ("the Family", in Man, Culture and Society) ص ۲۷۰

4. Margaret Mead

5. Arapesh

مرد خواهرش را به ما می دهد.» خانم مید می گوید: «آنطور که پیداست، موضوع به همین سادگی بود. چرا من باید در این زمینه پافشاری می کردم؟»

با اینهمه او در این زمینه پافشاری کرد و پرسید اگر مرد جوانی بخواهد خواهر خود را به همسری بگیرد ریش سفیدان چه خواهند گفت؟ به گزارش خانم مید، هیچکس چیزی نمی دانست، چون تا آن زمان کسی چنین موضوعی را به میان نیاورده بود. از این رو «مید» از جوانان خواست هر بار جداگانه و یک به یک به نزد ریش سفیدان روند و در این باره از آنان پرسش کنند، و آنگاه چکیده‌ی همه‌ی پاسخ‌ها چنین بود:

چه گفتمی؟ می خواهی خواهر خود را به همسری بگیری؟ چت شده؟ نمی خواهی یک برادرزن داشته باشی؟ این را نمی فهمی که اگر با خواهر مرد دیگری ازدواج کنی و آن مرد با خواهر تو ازدواج کند خانواده شماها دست کم دارای دو تا داماد خواهند شد، در حالی که اگر تو خواهرت را بگیری هیچ دامادی در میان نخواهد بود پس، با چه کسی به شکار خواهی رفت، با چه کسی باغبانی خواهی کرد، و به دیدن چه کسی خواهی رفت؟^۱

بدین گونه، مارگارت مید نتیجه می گیرد که «بومیان آراپش به آمیزش با بستگان نزدیک نه تنها با ترس و بیزاری می نگرند و آن را وسوسه‌ای می دانند که به گمان آنها تن [نه روان] ارث بر آن است، بلکه آن را چشم پوشی ابلهانه‌ای از شادی‌هایی می دانند که از رهگذر زناشویی به دست می آید و آن افزایش مردمانی است که انسان می تواند آنان را دوست داشته و به آنها پشتگرم باشد.» در واقع افزایش شمار دوستان

۱. رابطه جنسی، و خوی و سرشت، (Sex and Temperament) ص ۸۴

راستین و یاوران در کار و زندگی اجتماعی انگیزه و بنیاد گرایش فراوان برای داشتن برادرزن و شوهرخواهر است.

هر دو گونه‌ی هم‌پیمانی^۱، پیوندهای برادری^۲ و پیوند با خویشان آن‌سوی، رابطه‌های برادری همیارانه‌ای را پدید آورد که پهنه گسترده‌ای را دربرگرفت چنانکه «مید» نیز با بررسی بومیان آرایش آن را دریافته است و می‌نویسد:

هر مرد به جای یک باغچه چندین باغچه دارد و در آن گیاه می‌کارد و هر باغچه را با دستپاری گروهی از خویشاوندان خود. در یکی از این باغچه‌ها او میزبان است و در باغچه‌های دیگر میهمان هر سال سهم خوراکی او تنها در پاره زمینی که یگراست زیر نظر اوست قرار ندارد، اینجا و آنجا پراکنده است ... در زمین‌های بستگان او که از یک سو تاسه مایل و از سوی دیگر تا پنج مایل فراخی آن است همین گروه‌گرایی، در کشت درختان نارگیل نیز دیده می‌شود در شکار نیز چنین است، مرد به تنهایی شکار نمی‌کند، با یک همراه به شکار می‌رود، گاهی یک برادر، و بیشتر با یک خویشاوند و یا برادرزن یا شوهرخواهر خانه‌سازی نیز با همین روش انجام می‌شود (همان‌جا، ص ص ۲۱ - ۱۹).

گسترش پیوندهای خویشاوندی در دو راستا، از یک سو پدید آمدن برادران هم‌سو^۳ و از سوی دیگر خویشاوندان آن‌سو^۴، شبکه‌ای از خاندان‌ها^۵ را پایه‌ریزی کرد که یک ایل^۶ را ساخت. این پدیده، بررسی و بازسازی گام‌های بلند برداشته شده در روند تکامل رمه آغازین را، تا زمانی که به شکل یک ایل تمام‌عیار درآمده، ممکن می‌سازد.

1. alliances
3. parallel
5. clans

2. brother affiliation
4. cross - cousins
6. tribe

تبرستان

www.tabarestan.info

درباره‌ی تکامل جامعه‌ی وحش‌خو از دیرینه‌ترین گروه آن، رمه‌ی آغازین تا یک ایل تمام‌عیار (در اوج پیشرفت آن) بررسی‌های اندکی انجام شده است، از اینرو تلاش برای واکاوی گروه‌ها و یا بخش‌های گوناگونی که یک ایل را می‌سازند و نمایاندن تفاوت آنها از یکدیگر با دشواری‌هایی روبرو شده است.

مورگان و پیشگامان دیگر مردم‌شناسی، یک ایل را این‌گونه برمی‌شمارند که از دو نیمه^۱ ساخته شده و هر نیمه شماری از خاندان‌ها^۲ را دربردارد. از زمان مورگان ایل را بیشتر ساختاری «چند بخشی» دانسته‌اند بدون آنکه حتی درباره نام این بخش‌ها همداستان باشند. آنچه برخی خاندان می‌نامند دیگران آن را خواهر - برادر، هم‌تبار^۳، دودمان یا تیره^۴ یا به نام‌های دیگر می‌خوانند.

نخستین پرسش این است: چگونه یک ایل به وجود آمد؟ برابر با یک دیدگاه، ایل از رهگذر فرایند بخش‌گری، بُرش^۵ یا «شکافت»^۶ برخاسته

1. phratrie

2. clans

3. sib

4. lineage

5. segmentation

6. fission

است. برابر با دیدگاهی دیگر، ایل از رهگذر روند پیوستن^۱ یا هم‌آمیزی^۲ گروه‌های بیگانه برای خدمات و پشتیبانی دوسویه، پدید آمده است. در واقع هر دو دیدگاه درست هستند. ایل به سبب دو فرایند شکافت و هم‌آمیزی شکل گرفته است.

در دیرینه‌ترین روزگاران، جدانشدگان^۳ از رمه‌ی مادری^۴ در جستجوی سرچشمه‌های تازه‌ی خوراک از رمه دور شدند. هر گروه جدا شده با خود ساختار درونی رمه مادری را آن‌چنان‌که با توتم‌پرستی و تابو مرزگذاری شده بود، به همراه داشت. برخی از این پاره‌های جدا شده که به سرزمین همسایه روانه شدند شاید تا زمانی پیوندهای خویشاوندی خود را با گروه مادر نگه داشتند. اما دیگران که پرسه‌زنان به دوردست‌ها رفتند چنین رفتار نکردند. رویهم‌رفته، با توجه به نبود یادداشت^۵ تاریخی در روزگار وحش خوبی پیشین^۶ این دسته‌های پراکنده از یکدیگر بیگانه شدند، چنانکه لپرت درباره ایل‌های استرالیا و زلاند نو می‌نویسد:

بی‌گمان همه‌ی این ایل‌ها ... تنها می‌توانند با شکافت از ایل‌های کهن‌تر برخاسته باشند ... تا زمانی که یک گروه پیوند خونی با ایل همسایه‌اش را که شاید در جستجوی ذخیره خوراکی بهتر جدا شده بود، به یاد داشت و فراموش نکرده بود که با آن ایل از راستای مادران خود هم‌تبار است ایل دوم را بیگانه نمی‌شمرد ... اما هرگاه این یادها را فراموش می‌کرد دیگر هیچ پیوستگی یا پیوند باورکردنی و انگارش‌پذیری در میان نبود؛ ایل دیگر، بیگانه‌شمرده می‌شد... با توجه به نبود «کمک‌های برون از طبیعت»^۷

1. affiliation

2. fusion

3. split – off

4. mother horde

5. memory

6. primeval

7. artificial aids

و آگاهی تاریخی^۱ یاد هم‌خونی‌ها به طور طبیعی می‌بایست بارها به آسانی فراموش شود.^۲

در روزگاری که لیپرت از آن سخن می‌گوید این گروه‌ها هنوز به شکل ایل درنیامده و رمه‌ی آغازین بودند. لیپرت نشان می‌دهد که این دسته‌ها، هنوز غرق در رویه‌های آدم‌خواری بودند که از آنجا برمی‌خاست که بیگانگان را چیزی بیش از جانوران نمی‌دانستند. با اینهمه، سرانجام این رمه‌های جداشده «کمک‌های برون از طبیعت را»^۳ برآمده از هنر و تلاش انسان را^۴ که برای پیوندهای اجتماعی صلح‌آمیز بدان نیاز داشتند، در چارچوب پیمان‌های پیوستگی و همبستگی به دست آوردند.

این روند را گاهی یک رشته از «هم‌آمیزی‌های گام‌به‌گام»^۳ برمی‌شمارند که از گروه‌های جداگانه‌ی کوچک به شبکه‌ای از واحدهایی که یک ایل را می‌سازند، می‌انجامد. از این دید، نخستین گام هم‌آمیزی، برادران هم‌سو^۴ را پدید آورد؛ گام دوم خویشاوندان آن‌سو یا برادرزن‌ها و شوهرخواهران^۵ را. نخستین گام، خاندان‌های به هم پیوسته^۶ را نیز پدید آورد؛ دومین گام، دو نیمه ایل را^۷ همچون دونیمگی^۸ درهم‌آمیز^۹ یا همسرگزین که روبروی یکدیگر ایستاده بود به وجود آورد.

لوئیس مورگان^{۱۰} دریافت که خاندان یا تیره‌ی^{۱۱} مادری واحد پایه‌ای ایل است. این پرسش به میان آمد که پیش‌تر از خاندان یا طایفه چه پیوندی

1. historical sense

۲. تکامل فرهنگ، (Evolution of Culture) ص ۸۹

3. progressive combinations

4. parallel

5. brothers-in-law

6. affiliated clans

7. phratries

8. moieties

9. intermating

10. Lewis Morgan

11. gens

بوده است؟ مورگان آن را «خانواده‌ی هم‌خون»^۱ می‌نامید. او گمان می‌کرد که آنان یک گروه خویشاوند هم‌خون^۲ به معنای واژگانی خودمان بوده‌اند و این خویشان هم‌خون با یکدیگر از دواج می‌کردند. هم‌چنان که می‌گوید، در نخستین پیوندهای جنسی، زناشویی میان -گروهی برادران و خواهران، تنی و ناتنی نقش اصلی را داشت.^۳

این سخن از دو جنبه نادرست است. یکم، وجود «خانواده‌ی هم‌خون» یا هرگونه دیگر از خانواده در آغاز زندگی آدمی، در هم‌ستیزی و ناسازگاری آشکار با پافشاری مورگان در این باره است که خاندان مادری نخستین واحد اجتماعی بوده و نهاد و خانواده، دیر آمده‌ای در تاریخ است که به همراه پدرسالاری و دارایی فردی پدیدار شده است (همان‌جا، ص ۷۸ - ۴۷۷). دوم، او گمان می‌کرد که دیرینه‌ترین زناشویی درون -گروهی برادران و خواهران در درون گروه واحدی رخ داده است، در حالی که چنین زناشویی درون -گروهی تنها زمانی رخ داد که دو گروه بیگانه برای چنین هدفی با یکدیگر هم‌پیمان شدند و به سخن دیگر بستگی با خویشاوندان آن‌سو آغاز شد.

هم واژگان برگزیده‌ی مورگان «خانواده هم‌خون» و هم واژگان هاویت^۴ «گروه یک‌جا و ناپراکنده»^۵، دیگر به کار برده نشد، دومی هم زناشویی خواهر و برادر را دربرداشت. از آن زمان تاکنون بهترین واژه‌ی به‌کاررفته برای نام‌گذاری نخستین گروه اجتماعی «رمه‌ی آغازین»^۶ است. اگر بخواهیم درست‌تر بگوییم می‌توان آن را «رمه آغازین مادری»^۷ نامید.

1. consanguin family

2. blood-related group

۳. جامعه باستانی، (Ancient Society) ص ۳۹۳

4. Howitt

5. undivided commune

6. primal horde

7. maternal primal horde

رمه‌ی آغازین، خانواده‌ی پدری نبود. یک گروه مادری^۱ بود که مادران، برادران آنان و کودکانِ مادران را در برداشت. رمه‌ی مادری پیش از خاندان یا طایفه مادری^۲ آغاز شده بود. فرق میان آنها این است که رمه، گروهی تنها بود و به دیگر رمه‌ها نپیوسته بود. از سوی دیگر، خاندان شماری از خاندان‌های به هم پیوسته را در بردارد که سازمان بزرگ‌تر و گسترده‌تری را به نام قبیله یا ایل^۳ می‌سازند. مارت و دیوی این نکته مهم را دریافته بودند که نوشتند:

هنگامی که رمه‌ی آغازین به جای یک جامعه دست نخورده و یکدست^۴ بخشی از جامعه^۵ می‌شود، نام خود را تغییر می‌دهد و خاندان یا طایفه نامیده می‌شود، اما همه ویژگی‌های سازنده^۶ و بنیادین خود را نگه می‌دارد (از ایل تا امپراطوری، ص ۵۵).

از برجسته‌ترین ویژگی‌های سازه‌ای آن، بخش‌بندی‌های توتیمیک است که گروه را از روی جنس، سن و سال و کار و حرفه رده‌بندی می‌کند و بر خوراک و جفت‌یابی نیز تابوهایی می‌گذارد. برخلاف دیدگاه مورگان درباره‌ی «زناشویی میان-گروهی خواهران و برادران»، نخستین دستور تاریخ «شکار بیرون»^۷ بود، خواه برای خوراک یا برای همسریابی. در رمه‌ی آغازین یا در خاندان، زناشویی یا جفت‌یابی ناممکن بود هم رمه و هم خاندان هر دو بیرون‌همسر^۸ بودند.

نخستین فرم «زناشویی درون‌گروهی»^۹ هم‌زمان با پیمان زن و

1. maternal group

2. maternal gens or clan

3. tribe

4. entire society

5. social segment

6. constituent

7. hunt out

8. exogamous

9. intermarriage

شوهرانه^۱ میان دو خاندان برون‌همسر برای زناشویی درون‌گروهی میان جفت‌ها و یاران، رخ داد. تنها پس از آن بود که برادران و خواهران یک‌سوی، یا برادران و خواهران سوی دیگر به زناشویی میان‌گروهی پرداختند. این پیمان همسرانه‌ی خاندان به خاندان در بالاترین فرم خود در دو نیمه‌ی^۲ یک ایل که همچون دو سوی زناشویی درون‌گروهی برابر یکدیگر ایستاده‌اند دیده می‌شود. تبرستان

این فرم نمودار «سازمان دوگانه»^۳ در اوج پیشرفت خود است. هر نیمه شماری از خاندان‌ها را دربردارد که برادران خاندانی همسویا همتراز^۴ یکدیگرند. اما دو نیمه در سنجش با یکدیگر، خویشاوندان آن‌سوی^۵ و رویاروی یکدیگرند که در آن، خواهران و برادران خاندان‌های یک نیمه، جفت‌های خود را در میان نیمه‌ی روبرو می‌یابند.

بر اثر این سازمان‌دهی دوگانه، کم و کاستی‌های قانون دیرینه‌ی یک‌سویه‌ی برون‌همسری با قانون دوسویه درون‌همسری از میان رفت. قانون درون‌همسری دو گروه بیگانه را با پیمان جفت‌یابی میان‌گروهی گرد هم آورد. کسانی که پیش از این زناشویی در بیرون^۶ را دستور می‌گرفتند اکنون به ابزار نوین و ایمن‌تر جفت‌گیری دست یافتند. آنان می‌توانستند در درون از سوی دیگر ایل، همسری برگزینند.

در پی‌گیری روند تکاملی از رمه آغازین تا ایل، مهم‌ترین گروه‌ها را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. رمه آغازین: یک گروه مادری است که خواهران و برادران را دربردارد که نمی‌توانند با هم آمیزش کنند - یک گروه برون‌همسر است.

1. connubial agreement

2. phratry

3. dual organization

4. parallel

5. cross - cousins

6. marry out

۲. خاندان: گروهی مادری است که مورگان آن را تیره یا طایفه^۱ خوانده است. هنگامی شکل گرفت که رمه‌های پراکنده به هم پیوستند؛ به فرم واحدهای وابسته و به هم پیوسته‌ی یک شبکه بزرگ‌تر، به نام خاندان شناخته می‌شوند. خواه خاندان هم‌سوی باشند یا آن‌سوی. این واحدی برون‌همسر است.

۳. ایل: این یک کمون درون‌همسر است دو نیمه (دو بخش یا دوسوی) را دربردارد. هر سوی دربردارنده‌ی خواهران و برادران یا برادران و خواهران همسوست. آنان باید جفت خود را در سوی یا نیمه‌ی روبرو، در میان خویشاوندان آن‌سوی بیابند.

در ایل، ما با سازمان دوگانه‌ای در اوج پیشرفت خود روبرو می‌شویم، که هر دو ویژگی آئین برون‌همسری و درون‌همسری در آن به چشم می‌خورد. اگرچه برخی به رخداد کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تری به نام نیمه‌ی سوم^۲ هم اشاره‌هایی داشته‌اند اما وجود آن با شک و دودلی فراوان روبرو شده و پذیرفته نشده است. ایل، دو نیمه را دربرداشته که با رابطه‌های جنسی دوستانه‌ی دوسویه، در برابر هم ایستاده بودند.

کشف سازمان دوگانه به کندی و آهستگی رخ داد و دشواری‌های فراوانی مانند رابطه‌ی خویشاوندان دوسوی را به همراه داشت. لوئیس مورگان واژگان «سازمان دو نیمه» را به کار نبرد اما واژگان برگزیده خودش «سازمان نیمه‌ای»^۳ با آن برابر است. او درباره‌ی بومیان ایروکوآ و دیگران می‌نویسد:

هر نیمه (به زبان بومیان De-a-non-da-yoh) آن چنان که از معنای این

-
1. gens
 2. third phratry
 3. phratric organization

واژه برمی آید، برادری را می‌رساند، تیره‌ها یا طایفه‌های هر نیمه، برادر یکدیگر و خویشاوند نیمه دیگرند. (جامعه باستانی، ص ۹۰)

دابلو. اچ. آر. ریورز که واژگان «سازمان دوگانه» را به کار برد و برای روشن ساختن این موضوع بیشترین کمک‌ها را کرده است. نخست باور داشت که این سازمان همواره مادر راستا بوده است اما چندی پس از آن در این باره تا اندازه‌ای دودل شد. او نوشت:

در سازمان دوگانه همه مردم از دو گروه بزرگ همسر می‌باشند که من آنان را نیمگی‌ها^۱ می‌خوانم. در هر نیمگی، هر مرد ناگزیر است از نیمه دیگر همسری برگزیند. گذشته از آن، در هر جایی که این گونه از سازمان دهی اجتماعی را دیده و شناخته‌اند، تبار از راستای زنانه دنبال می‌شود از این رو یک مرد به نیمه مادری خود وابسته است. (تاریخ جامعه‌ی ملانزی، جلد یکم، ص ۱۷)

ای. دابلو. هاویت^۲ همان بخش‌بندی بنیادین را در استرالیا یافت: «شاید این یک قانون‌گذاری همگانی باشد که همه ایل‌های استرالیایی به دو نیمگی بخش‌بندی شده‌اند که زناشویی به شیوه‌ی میان‌گروهی رخ می‌دهد اما هر نیمه، از زناشویی در درون خود باز داشته می‌شود.^۳

یکی از دشواری‌هایی که پس از کشف سازمان دوگانه پیش آمد این بود که دوسوی سازمان، انگار، نگاره‌ی (تصویر) آینه‌ای^۴ یا لنگه‌ی یکدیگر بودند، نه نام جداگانه‌ای داشتند و نه کیستی (هویت) جداگانه. در ملانزی هر دو سوی سازمان خود را veve (مادری) می‌نامید. ریورز یادآوری

1. moieties

2. A. W. Howitt

3. تیره‌های بومی جنوب خاوری استرالیا، (Native Tribes of South-East Australia) ص ۸۹ - ۸۸

4. mirror image

می‌کند که در شمال خاوری شبه جزیره‌ی گِزل^۱ در ملانزیا «دو نیمه، نام‌های مرزمند و جداگانه‌ای ندارند، اما مردم خود و نیمه دیگر را همچون «ما» و «آنها» می‌دانند یا «قوم ما»، یا «قوم آنها»^۲ می‌خوانند». (تاریخ جامعه ملانزیا، جلد دوم، ص ۵۰۰). واژگان بومیان از دید پژوهشگران تیره و تار بود.

با اینهمه، بومیان برای جداسازی لازم میان بخش‌های گوناگون ایل ابزارهای خود را داشتند، از میان آنها می‌توان از نشانه‌های توتیمیک^۳ نام برد. گلدن وایزر درباره‌ی سازمان دوگانه‌ی بومیان هایدا^۴ و تیلین‌گیت^۵ چنین می‌نویسد:

دو بخش‌بندی بنیادین اجتماعی یا دو نیمه در میان بومیان تیلین‌گیت یافت می‌شود که آن را کلاغ سیاه^۶ و گرگ^۷ می‌خوانند. کارکرد اصلی این دو گروه نیمه‌ای، نظارت بر زناشویی میان -گروهی است، در یک نیمه هیچ زناشویی نباید رخ دهد. تبار از راستای مادری دنبال می‌شود، کودکان به دودمان مادری وابسته‌اند (مردم‌شناسی، ص ۳۱ - ۳۳۰). ای. پی. ال کین^۸ یادآوری می‌کند که هدف بخش‌بندی استرالیایی فرق‌گذاری میان خواهران و برادران و خویشان آن‌سوی آنهاست. او می‌نویسد:

moiety به معنای نیمه است و در سرزمین‌های پهناوری از استرالیا، هر طایفه یا ایل به دو نیمه بخش می‌شود. این بخش‌بندی به نام سازمان دوگانه شناخته شده که یک گروه‌بندی اجتماعی و آئینی ویژه است.

1. Gazelle

2. our stock and their stock

3. totemic insignia

4. Haida

5. Tlingit

6. Raven

7. Wolf

8. A. P. Elkin

افزون بر آن، در نهاد خود توتمیک است.... در برخی سرزمین‌ها هر نیمه، یک جانور یا یک پرنده را به جای توتم و نام خود می‌شناسد، مانند عقاب، قوش، کلاغ، طوطی کاکل‌دار سفید یاسیاه، کانگوروی جلگه‌ای و کانگوروی کوهی.... اگر این نیمه، مادر راستا باشد من (فرزند) از آن نیمه‌مادری هستم و پدرم به نیمه دیگر وابسته است. در هر صورت، بخش بندی دوگانه، برادران و خواهران را در یک سو می‌نهد و خویشان آمیزش‌پذیر آنان را در سوی دیگر. و کاربرد واژگان جداگانه را برای این رابطه‌های میان‌گروهی ناگزیر می‌سازد.

درباره‌ی اینکه آیا سازمان دوگانه هیچ ربطی به زناشویی با خویشان دوسوی داشته یا نه گفتگوهایی درگرفته است. بیشتر مردم شناسان گمان دارند که ایل به دلیل ناشناخته‌ای «خود را به دو نیم بخش می‌کرد» و آنگاه به عضوهای یک نیمه دستور می‌داد با عضوهای نیمه دیگر از دواج کنند. کزالی درباره‌ی این پدیده رازآمیز، چنین می‌گوید:

ایل به دو گروه یا به دو نیمه‌ی برون‌همسر بخش‌بندی می‌شود؛ از زناشویی در بیرون از ایل و در درون یک‌نیمه جلوگیری می‌شود، اما میان دو نیمه دستور انجام آن داده می‌شود....

این ساختار و آرایش جالب اکنون به خوبی شناخته شده است. سرآغاز و سرچشمه آن را چگونه می‌توان روشن ساخت؟ (گل سرخ رازآلود، جلد دوم، ص ۲۱۳)

در اینجا هم مانند زناشویی خویشاوندان آن‌سوی، اگر سازمان دوگانه را تنها یک پیمان میان‌گروهی زناشویی میان دو نیمه یک ایل بدانیم و رابطه‌های برادرانه‌ای را که میان مردان دوسوی برقرار نموده نادیده بگیریم پاسخ را نمی‌توان یافت. از میان بُن‌انگاره‌های (فرضیه‌های)

گونگونگی که درباره این موضوع در پیش‌نهاد شده تنها گمانه‌ی درست از آن کسی است که این جنبه از مسأله را به‌شمار آورده باشد

چرا سازمان دوگانه؟

یکی از کسانی که کوشید به این پرسش پاسخ دهد ای. ال. کروبر^۱ بود. او سازمان دوگانه را همچون طرح و برنامه‌ای^۲ برای بخش‌بندی دلبخواهانه و خودسرانه ایل انگاشت، که هر فرد (و در واقع هر پدیده‌ای بر روی زمین) به یک یا نیمه دیگر ایل واگذار می‌شد. او نوشت: «واقعیتی که در رابطه با این طرح وجود دارد این است که همه مردمانی را که کسی با آنها سروکاری داشت، خویشاوند می‌پنداشتند - اگر لازم بود [با آنکه پیوندی در کار نبود] در زمره خویشاوندان درمی‌آمدند و در یک یا نیمه‌ی دیگر ایل جای می‌گرفتند.

دلیل این برنامه‌ریزی غریب چه بود؟ او در پاسخ، توضیح روان‌شناسانه‌ی زیر را می‌دهد:

این گمان هست که در نهاد ذهن بشری گرایش نهاده‌شده‌ی پنهانی وجود داشته باشد که برداشتی از جهان خود، در چارچوب دوگانگی، دوقطبی و دونیمگی داشته باشد و به آن سازمان دهد، و این گرایش شاید در بُنِ همه‌ی نیمگی‌های استرالیا و جاهای دیگر نهفته باشد. اما اگر چنین گرایشی وجود داشته باشد، واقعیتی روان‌شناسانه است (سرشت فرهنگ، ص ص ۹۲ - ۹۱).

این رویکرد روان‌شناسانه را لوی استروس و پیروان او برگرفتند. تئوری رایج دیگر، سازمان دوگانه را برنامه‌ریزی برای جلوگیری از

1. A. L. Kroeber

2. plan

آمیزش با خویشاوند نزدیک^۱ دانست. فریزر بخش‌بندی جامعه را به دو سوی زناشویی میان‌گروهی همچون «نوسازمان‌دهی و بهبودبخشی اخلاقی»^۲ و چرخش گاهی در تاریخ، گرامی داشت:

برگه‌ها و نشانه‌ها به این برآیند می‌رسد که سازمان دوگانه، یا بخش‌بندی یک جامعه به دوره‌ی برون‌همسر و زناشویی میان‌گروهی، با هدف جلوگیری از زناشویی برادران و خواهران آغاز شد ... آن سازمان، که می‌توان آن را نخستین بهگری بزرگ اخلاقی که تاکنون پیشینه‌ی آن را داشته‌ایم برشمرد، از این هم‌آغوشی‌های ناخوشایند و رنجش‌آور به کلی جلوگیری کرد. از آن پس، برادران به جای زناشویی با خواهران خود ... آنان را به همسری مردانی درمی‌آوردند که به رده برون‌همسر دیگری وابسته بودند و خود خواهران آنها را به همسری برمی‌گزیدند.

پس، دادوستد خواهران ... انگار همان هسته کانونی بود که نوساماندهی بزرگی، که سازمان دوگانه جامعه آن را آغاز کرده بود به دور آن می‌چرخید (فرهنگ مردمی در عهد عتیق، جلد دوم، ص ص ۳۴ - ۲۳۳).

هم‌چنانکه یادآور شدیم فریزر این سامان‌دهی بزرگ اخلاقی را «آفریده اندیشه چند مرد که توان بخردانه و عملی بیشتری از مردان عادی داشتند» می‌داند که طرح «دادوستد خواهران»^۳ را پدید آوردند. تیز^۴ «دادوستد خواهران» این برداشت نادرست را گسترش داد که مردان عصر مادرسالار بر زندگی و تلاش‌های خواهران و خواهرزادگان خود که دختر بودند نظارت داشتند همانگونه که پدران امروزی دختران و زنان خود را سرپرستی می‌کنند. اما در واقع، سیستم بدوی آمیزش با خویشان آن‌سو،

1. incest

2. moral reformation

3. sister exchange

4. thesis

به همان اندازه که «دادوستد خواهران» را دربرداشت به «دادوستد برادران» نیز می‌پرداخت. چون آمیزش با خویشان آن‌سو برای هر دو جنس بود. پس درست‌تر و بی‌طرفانه‌تر آن است که بگوییم خواهران برادران یک نیمه از ایل جفت‌های خود را از میان برادران و خواهران نیمه‌ی دیگر می‌یافتند.

گذشته از آن، از آنجا که سازمان دوگانه همواره مادری‌راستا بود، آفریده‌ی چند «مرد فرزانه و خردمند»^۱ نبود. برگه‌ها و نشانه‌ها گواه بر آن است که این سازمان را زنان در مرحله‌ای از تکامل مادرسالاری بنیاد نهادند. برای نمونه، در ملانزیای پیمان زناشویی میان -گروهی را زنان دو veve (خاندان مادری) پدید آوردند، و در هر کجا که سازمان دوگانه‌ای یافت شده این‌گونه بوده است.

زمانی که مورگان نوشت که تیره‌های کامیلارو^۲ در استرالیا، ریشه خود را از «دو نیای پنداری زنانه می‌دانستند، که دو تیره‌ی اصلی را بنیاد نهادند» آغازگاه زنانه را دریافته بود. او به این نتیجه می‌رسد، «با دو تیره که هم‌زمان باهم پای به پهنه‌ی هستی نهاده بودند نتیجه کامل به دست می‌آمده است چون زنان و مردان یک تیره زنان و مردان تیره دیگر را به همسری برمی‌گزیدند...»^۳. چکیده سخن این است که پدیده زناشویی از پیمانی میان مادران یک veve و مادرشهران یا مادر زنان veve دیگر سرچشمه گرفت تا پسران و دختران آنها بتوانند به گونه‌ای آرام و صلح‌جویانه جفت خود را بیابند.

افزون بر آن، برخلاف نظر فریزر، سازمان دوگانه از نیاز برای نگه‌داری

1. men of sagacity

2. Kamilaroi

۳. جامعه‌ی کهن، (Ancient Society) ص ص ۶۸ - ۵۳

اخلاق جنسی و یا جلوگیری از زنا آفریده نشد. از نیاز برای گردهم آوردن گروه‌های مردان دشمن، برای پیوستگی برادرانه با یکدیگر پدیدار شد که جفت‌یابی آرام و صلح‌جویانه را میان مردان و زنان دوسوی، امکان‌پذیر می‌ساخت.

درست همین نکته بود که تایلور آن را دریافت، او یکی از دانشمندان انگشت‌شماری بود که از به‌دام افتادن در تئوری محرم‌آمیزی یا زنا^۱ پرهیز کرد و به رابطه‌های جنگ‌جویانه میان گروه‌های مردان پرداخت بن‌انگاره او برای توجیه سازمان دوگانه انگاره‌ای درست است چون او نیاز سرنوشت ساز برای جلوگیری از درگیری و کشمکش و خون‌ریزی میان مردان در کهن‌ترین عصر زندگی بشری را دریافت. هم‌چنین «نقش ارزشمندی را که زنان با توان دوگانه خود، هم‌چون خواهران مردان از یکسو و همسران آنان از سوی دیگر، برای مهار مردان بازی می‌کردند، نشان داد. او نوشت:

برون همسری در تاریخ بس دیرینه‌ی انسان نهفته است، و شاید هیچ جستجوگری پدید آمدن آن را ندیده باشد و شرایط دقیق پیدایش آن را نیز هنوز به روشنی در نیافته‌اند ... اما درباره‌ی خود قانون برون همسری، نشانه‌ها و برگه‌ها گواهی می‌دهند که این آئین همچون یک سازه‌ی کامیابی سیاسی در بخش بزرگی از نژادهای بشری به کار می‌رود و کارایی دارد. هرچند نمی‌توان گفت که از جنگ و خون‌ریزی به کلی جلوگیری می‌کند.

در واقع ... خاندان‌هایی که باهم رابطه زناشویی میان‌گروهی دارند، هنوز هم با یکدیگر درگیر می‌شوند و می‌جنگند. با این‌همه، با به‌هم

پیوستن یک جامعه به یکدیگر با پیوندهای خویشاوندی و بستگی، و به‌ویژه با میانجی‌گری آشتی‌جویانه زنان که در یک خاندان خواهر و در خاندان دیگر همسر شمرده می‌شوند، این سازمان‌گرایش بر آن دارد که هرگاه درگیری و دشمنی پیش آمد آن را فرونشاند و به درمان آن بکوشد.... از این‌رو برون‌همسری خود را نهادی نشان می‌دهد که در برابر‌گرایش مردمان بی‌فرهنگ برای ازهم‌پاشیدگی، می‌ایستد، آنها را به استواری به‌هم پیوند می‌دهد و به صورت فرهنگ‌هایی می‌آورد که در زمان صلح توان زندگی با یکدیگر را دارند و در زمان جنگ به‌هم می‌پیوندند و یکپارچه می‌شوند تا آن‌که به مرحله‌ی سازمان‌دهی نظامی و سیاسی بالاتری می‌رسند.^۱

با وجود آنکه تایلور به پدیده سازمان دوگانه با ژرف‌نگری برخورد کرده است. از آنجا که برون‌همسری را پیوندی برای بستگی دوسوی به یکدیگر دانسته دچار خطا شده است. در واقع درون‌همسری بود که شالوده‌ی پیوستگی میان دو گروه یا دو نیمه‌ی برون‌همسر را فراهم ساخت نه برون‌همسری.

تنها تایلور نبود که دچار این خطا شد. بیشتر دانشمندان نتوانستند پیشرفت تاریخی راستین از برون‌همسری تا درون‌همسری را ببینند. آنان دیدگاه رویاروی آن را برگزیده‌اند که جامعه با «کمون درون‌همسر»^۲ آغاز شده است.

از آنجا که چنین رویکردی یکی از خطاهای بنیادین در مردم‌شناسی است. باید بیشتر و باریک‌بینانه‌تر بررسی شود.

۱. «درباره‌ی یک روش ...»، در پیش‌گفتارهای مردم‌شناسی، ("On a Method ...", in

Source Book in Anthropology) ص ص ۷۱ - ۴۷۰

برون همسری، درون همسری و آدم خواری

دانشمندان پیشگام مردم‌شناسی این تز را بنیاد نهادند که دیرینه‌ترین گروه بشری «کمون درون همسر» بوده است. نخست، آنان این دلیل را می‌آوردند که در آغاز رابطه‌های جنسی «بی‌بندوبارانه»^۱ حکمفرما بود. با زناشویی درون‌گروهی برادران و خواهران، زنا هم بر این آسیب‌ها افزوده شد. چندی که گذشت، «نوسامان‌دهی اخلاقی»^۲ این «کمون بخش‌ناشده»^۳ و یکپارچه را از هم جدا کرد و در درون این ساده‌ترین واحد اجتماعی، به آمیزش درون‌گروهی و بی‌بندوباری پایان داد.

مردم‌شناسان عصر ویکتوریایی^۴ آگاه بودند که تئوری آنها درباره‌ی کمون درون همسر ناخشنودی و خشم اخلاقی فراوانی را برمی‌انگیزد به این نکته در نامه‌ای از پدر روحانی لوریمه فیزون^۵ به همکارش لوئیس مورگان اشاره شده و جرج تامسون^۶ آن را چنین بازگفته است:

من در ذهن خود آن را [کمون بخش‌ناشده و گروه‌آغازین درون همسر را] می‌پذیرم و آن را ثابت شده و دلیل‌مند می‌دانم. اما من به دو دلیل آن را بر زبان نمی‌آورم و آشکارا از آن پشتیبانی نمی‌کنم؛ ۱. رویارویی‌ها و رفتارهای ستیزه‌گرانه‌ی سختی را پیش‌بینی می‌کنم از این‌رو می‌خواهم زمینه‌ی بگومگوها را تا آنجا که شدنی است تنگ‌تر سازم؛ ۲. کمون بخش‌ناشده چیزی کمتر یا بیشتر از «همه‌آمیزی و بی‌بندوباری» معنا نمی‌دهد، و برای بسیاری از بهترین و نزدیک‌ترین دوستانم که کشیش هستند سخت تکان‌دهنده است به سخن کوتاه، من درباره زیست

1. promiscuous

2. moral reformation

3. undivide commune

4. victorian

5. Reverend Lorimer Fison

6. George Thomson

پیشین کمون - بخش ناشده شکی ندارم اما گمان نمی‌کنم لازم باشد برای خواست خود آن را آشکارا به زبان آورم زندگی، پُر دردسر است، و زبان‌های نجواگر می‌توانند حقیقت را آلوده و تباه سازند.^۱

اگرچه فیزون برای حفظ آبروی خود به دیدگاه خویش پای بند ماند اما نگرانی او نابجا بود. زیرا روند تکامل از درون همسری به برون همسری نبود، درست وارونه آن بود. رمه‌ی آغازین، کمون برون همسری بود که، پس از آنکه به گروه‌های دیگر پیوست، بخشی از یک واحد بزرگ‌تر شد، که یک کمون درون همسر به شمار می‌رفت.

رمه‌ی آغازین، به راستی کمونی بخش ناشده و یکپارچه بود و هیچ‌گونه وابستگی به گروه‌های دیگر نداشت. اما این سبب نمی‌شد که دارای زناشویی درون‌گروهی باشد و خواهران و برادران به همسری یکدیگر درآیند. برعکس، برجسته‌ترین ویژگی رمه‌ی آغازین تابوی جنسی بود که همه زنان گروه را بازداشته شده از رابطه جنسی و دست‌نیافتنی می‌ساخت. اما موضوع از این هم فراتر می‌رفت، چون تابوی یک بازداری دوگانه بود، که رابطه جنسی و خوراک را به یکسان دربرمی‌گرفت.

آئین برون همسری، که پیامد تابوی دوگانه بود نیز دارای دو بند^۲ بود. در هر دو مورد، مهمترین بند در پیوند با خوراک و به سخن دیگر با آدم‌خواری است. قانون دوگانه برون همسری به مردان رمه‌ی آغازین دستور می‌داد که «در بیرون شکار کنند» - خواه برای خوراک یا برای جفت‌یابی. به سخن دیگر، نه تنها از آمیزش برادران با خواهران جلوگیری می‌کردند، آنان را از شکار، کشتن یا خوردن برادران خود نیز بازمی‌داشتند.

۱. بررسی‌هایی درباره‌ی جامعه‌ی یونان باستان، (studies in Ancient Greek

society) ص ۸۴

بدین‌گونه، رمه‌ی آغازین، در دو معنا یک کمون برون‌همسر بود. در درون آن امکان هرگونه آدم‌خواری از میان رفته بود. به همین دلیل [برون‌همسری] امکان آمیزش با خویشاوند نزدیک یا زنا وجود نداشت، اگرچه زنا انگیزه‌ی بنیادگذاری تابو و برون‌همسری نبود.

دانشمندان پیشگام مردم‌شناسی به سبب دید یکسویه خود که آئین برون‌همسری را تنها یک بازداری جنسی می‌دانستند دچار خطا شدند. اما نخستین کاری که انسان در روزگار پیشین و حتی خوبی^۱ با آن روبرو شد این بود که یک رشته بازداری‌هایی را بنیاد نهد تا کار نوین مردانه‌ی شکارگری و گوشت‌خواری با سازمان‌دهی آغازین اجتماعی سازگار شود. ویژگی بنیادین برون‌همسری آن است که قانون بیرون‌گذاری^۲ است. از سوی دیگر درون‌همسری قانون گنجاندن^۳ و دربرگرفتن است. قانون دوم به سبب یکسویه بودن^۴ قانون نخست پیش آمد، کاستی که از دیدگاه تاریخی پرهیز ناشدنی بود در هر بار تنها یک گام می‌توانستند بر آدم‌خواری پیروز شوند، که از بیرون‌گذاری یکسره آن در رمه نخستین آغاز شد. اما این دیرینه‌ترین دستاورد، چندان گسترده و چشم‌گیر نبود.

در قانون برون‌همسری، مردان رمه آغازین ناگزیر بودند برای شکار به بیرون از سرزمین خود بروند. اما این کار آنان را به صورت دزدان و غارتگرانی درآورد که به سرزمین‌های دیگر می‌تاختند. این دردسر در روزگار دیرینه‌تر، با این نگرش که کسانی که خویشاوند نیستند انسان هم نیستند بیشتر شد و به یورش و دستبرد در میان رمه‌های آغازین انجامید که در آن مردان، مردان دیگر را می‌کشتند و می‌خوردند. پس یکسویه بودن

1. primeval

2. exclusion

3. inclusion

4. one-sidedness

قانون برون‌همسری، تنها بر دردسر آدم‌خواری در رابطه میان رمه‌های جداگانه افزود.

بر این گرفتاری‌ها، از رهگذر دادوستد پیوندهای خویشاوندی توتیمیک میان رمه‌ها، چیره شدند. نخست آنان، همچون خاندان‌های^۱ برادر به هم پیوسته‌گردم آمدند و آنگاه خاندان‌های خویشاوند آن‌سوی^۲ هم‌پیمان به آنان پیوستند. هم‌چنان که در پیش گفته شد پیوندهای خونی و خوراکی، مردان را همچون برادران همسوی^۳ به هم پیوست، در حالی که پیوندهای خوراکی و جنسی، آنان را همچون برادرخواندگان [برادرشوهر و برادرزن] به هم وابسته ساخت. این گوهر رابطه‌ی درون‌همسری است - دادوستد پیوندهای خویشاوندی از راه دادوستد خوراک، سکس و نیازهای دیگر زندگی.

درون‌همسری یا قانون گنجاندن و دربرگرفتن، با این وابستگی‌ها و هم‌پیمانی‌ها پدید آمد و با ساختار دوگانه و پیمان زناشویی درون‌گروهی دوستانه میان دو نیمه‌ی یک ایل، به اوج خود رسید. به سخن دیگر، کمون درون‌همسر هم‌زمان با ساختار دوگانه پدید آمد نه پیش از آن. در زنجیره تکاملی، نخست کمون برون‌همسر، رمه‌ی آغازین، پیش آمد، در حالیکه کمون درون‌همسر^۴ دو بخش شده پس از آن آمده است.

مردم‌شناسان پیشگام چون از برخی از گفته‌های بومیان به‌ویژه در استرالیا که در آن تا چندی پیش هم توتیم‌گرایی وجود داشت برداشت نادرستی کردند به این خطای خود دچار شدند. بومیان می‌گفتند که در گذشته هیچ تابویی بر توتیم‌های آنان نهاده نشده بود و آنان آزادانه با این

1. clans
3. parallel

2. cross cousin clans
4. divided

توتم‌ها آمیزش می‌کردند. مهم‌تر از همه این است که می‌گفتند که در گذشته توتم‌های خود را بدون هیچ‌گونه بازداری می‌خوردند. هر دو رویه‌ای که آنان بدان اشاره داشتند یک نیاز کارکردی^۱ بوده است. آنچه آنها می‌گفتند این بود که مردان بدوی به خوراک و جفت نیاز داشتند، و در آغاز آنها خویشاوندان خود را می‌خوردند و با آنان آمیزش می‌کردند اما با گذشت زمان، نیاکان آنها به «پیامدهای دهشتناک»^۲ این رویه‌ها پی بردند و به آنان پایان دادند.

پژوهشگران، که تنها بر بند رابطه‌ی جنسی در نابو چشم دوختند از آن این‌گونه برداشت کردند که «پیامدهای دهشتناک» اشاره بر محرم‌آمیزی داشته است، و به این نتیجه رسیدند که حتی وحش‌خوترین مردمان از روی تجربه دریافته بودند که آمیزش با خویشان هم‌خون به تباهی و نابودی گونه‌ی انسان می‌انجامد، و از اینجا بود که گونه‌ای بیزاری فراگیر در برابر آن پیدا شد. در نبود شناخت خطرهای آدم‌خواری که خطر راستین نابودی گونه انسان را در برداشت چنین برداشتی بخردانه و پذیرفتنی به نظر می‌رسد.

این برداشت، به نادیده گرفتن پاره‌ای از سرنخ‌ها و نشانه‌های بسیار مهم برای دریافتن روشی انجامید که رمه‌های جداگانه از راه رابطه دادوستدی^۳ به کار بردند و چهره‌ی به‌هم پیوستگی‌های برادرانه را به خود گرفتند و سرزهای آدم‌خواری را به دوردست‌ها راندند. پاره‌ای از آئین‌های برگزار شده در کانون‌های توتیمیک این سازوکار را نشان می‌دهد. یکی از کهن‌ترین آئین‌ها که در استرالیا بازمانده، آئینی به نام «ایتی چیوما»^۳ است.

1. functional necessity
2. interchang relationship
3. Intichiuma

اسپنستر و گیلن و هم‌چنین فریزر با باریک‌بینی چشم‌گیری آن را بررسی کرده‌اند.

اینتی چیوما، که گاهی به نام «آئین فزونی»^۱ یا «آئین افزایش»^۲ خوانده شده در بنیاد، سیستم دادوستد خوراک و کار است. هر گروه یا خاندان توتمیک سرپرستی چند جانور و گیاه را به عهده دارد که عضوهای آن گروه آنها را می‌پرورند و از آنها نگه‌داری می‌کنند، نه برای بهره‌برداری خودشان، برای واگذارن به گروه دیگر. می‌گویند با این کار ذخیره خوراکی سرزمین‌شان به سود همگان افزایش می‌یابد. فریزر آن را چنین برمی‌شمارد:

به دیگر سخن، آئین‌های اینتی چیوما راهر گروه توتمی انجام می‌دهد، نه برای سود خود، به سود دیگران، گمان دارند که اثر و پیامد کلی همه‌ی این آئین‌ها افزایش ذخیره خوراکی است که در دسترس همه‌ی ایل قرار دارد، نیاز به یادآوری است که ایل، شمار گسترده‌ای از خاندان‌های توتمی را دربردارد. در واقع، این سیستم گونه‌ای همیاری جادوگرانه است. هر گروه افسون خود را به سود دیگران به کار می‌اندازد و از رهگذر سحر و جادویی که دیگران به کار می‌بندند خود سود می‌برد (توتم‌گرایی و برون‌همسری، جلد یکم، ص ۱۰۹).

پس از آن، فریزر بر آن شد که هیچ‌چیز رازآمیز در این آئین وجود ندارد؛ «این یک سیستم سراسر کاربردی^۳ است و طرح شده تا نیازهای روزانه انسان عادی را به روشی روشن و بی‌پیرایه برآورده سازد.» پس، «اگر من یک انسان کانگورو^۴ هستم، برای انسان‌های ایمو^۵ گوشت

1. increase ceremony

2. multiplication rite

3. practical

4. Kangaroo Man

5. Emu Men

کانگورو فراهم می‌کنم و به جای آن از آنها انتظار دارم که گوشت و تخم شتر مرغ و چیزهای دیگر را برای من فراهم سازند تا جایی که همه توت‌ها را دربر بگیرد» (همان‌جا، ص ۱۸۵).

بدین‌گونه، اینتی چیوما نمایانگر یک سیستم دادوستد خوراکی است. یک گروه از انسان‌ها، به گروه دیگری از آنها خوراک می‌دهد، و به جای آن، از گروه‌های دیگر خوراک دریافت می‌کند. اما در این سیستم شگفت‌انگیز ویژگی‌های گیج‌کننده‌ای وجود داشته است.

به گفته‌ی بومیان استرالیایی، پیش از پیدایش اینتی چیوما، انسان‌ها گیاهان و جانورانی را که بعدها با گروه‌های دیگر دادوستد کردند می‌خوردند. اما با پیدایش اینتی چیوما آنان خوراکی را که در گذشته با آن گذران می‌کردند از خود دریغ داشتند^۱ و به جای آن، آن را به دیگران دادند. بومیان حتی گواهی دادند که این روند از خودگذشتگی^۲ چندان هم کامل نبود؛ زیرا آنها در آئینی که پیش از واگذاری خوراک انجام می‌شد «لقمه‌ای از آن را می‌خوردند».

به سخن دیگر، با پیدایش آئین اینتی چیوما، خوراکی را که بومیان در گذشته بدون هیچ حدومرزی می‌خوردند زیر تابو قرار گرفت. با اینهمه، می‌بایست چند گاهی بگذرد تا به یک تابوی کامل بیانجامد. حتی امروزه در روند برگزاری آئین اینتی چیوما، هر گروهی پیش از واگذاری خوراک به گروه دیگر، کمی از خوراک تابو شده را می‌خورند هم‌چنان که اسپنسر و گیلن گفته‌اند، «اکنون، گیاه یا جانور توت‌میک، برحسب مورد، تا اندازه‌ای تابوست نه به‌طور کامل...» (تیره‌های بومی استرالیای مرکزی، ص ۲۰۶).

این پرسشی را به میان آورد: چرا انسان‌ها خوراکی را که با آن گذران

1. deny themselves

2. self denial

می‌کردند از خود دریغ داشتند و به آنجا رسیدند که آن را برای دیگران نگه داشتند و پروردند؟ هم‌چنان که فریزر می‌گوید: «چرا آنان باید به خود زحمت دهند و در افزایش جانوران و گیاهانی بکوشند که به دستور قانون نمی‌توانند آن را بخورند؟» به گمان او این پدیده شاید ما را به سرآغاز توت‌م‌گرایی رهنمون شود «آیا در آئین‌های اینتی چیوما، ما به راهنمای معنای نخستین و هدف توت‌م‌گرایی در میان تیره‌های استرالیا، مرکزی، و شاید هم توت‌م‌گرایی به طور کلی، دست نیافته‌ایم؟ (توت‌م‌گرایی و برون‌همسری، جلد یکم، ص ص ۱۱۳ - ۱۰۸).

در فصل دوم دیده‌ایم، توت‌م‌گرایی همچون کهن‌ترین نگهبان انسان‌ها و ذخیره‌های خوراکی آنان پدید آمد. کسانی که خویشاوند توت‌می بودند در زیر تابو جا می‌گرفتند تا خویشان توت‌می دیگر را نکشند و نخورند. در نخستین مرحله، این خویشتن‌داری تنها به مردان در رمه‌ی آغازین ربط داشت، به برادران هم‌شیر و هم‌خون بومی. اما در دومین مرحله، با گسترش پیوندهای خویشاوندی توت‌می که به صورت برادران هم‌سو^۱ درآمده بود. خویشتن‌داری به خاندان‌های به هم پیوسته^۲ نیز کشیده شد. و در سومین مرحله در خاندان‌های خویشاوند آن‌سو^۳ یا هم‌پیمان^۴ نیز به کار رفت.

فریزر به روش خود این روند را دریافته بود هنگامی که بی‌باکانه این بُن‌انگاره را در پیش کشید که بومیان پی برده بودند که «جانوران از روی خوی و گیاهان به طور همگانی، گونه خود را خوراک نمی‌دانند و آن را نمی‌خورند». و سپس می‌افزاید:

1. parallel

2. linked clans

3. cross-cousin clans

4. allied

«پس کسانی که توت‌م همگی آنها کرم حشره^۱ بود از خوردن یکدیگر خودداری می‌کردند و بومیانی که توت‌م آنان تخم گیاهی^۲ بود، هم‌گونه‌های خود را نمی‌خوردند. و در میان همه مردانی که به توت‌م‌های گیاهی و جانوری وابسته بودند این چنین بود» (همان‌جا، جلد یکم، ص ۱۲۱).

این تیر در تاریکی، نزدیک به نشانه، یعنی پیکار با آدم‌خواری فرود آمد. خوشتن‌داری، گیاهان را نیز مانند خوراک‌های گوشتی دربرگرفت. هدف اصلی این بود که سخت‌گیرانه از کشتن و خوردن جانوران و انسان‌های ناخویشاوند [که آنان را جانور می‌پنداشتند] جلوگیری کنند. اثر نهایی این بازداری‌ها، نهاده شدن تابوهای پشتیبان بر خوراکی‌های گوناگون بود. این کار نه تنها به مردان کمک کرد تا گوشتِ خوردنی را از گوشتِ توت‌م شده باز شناسند از به‌یغما بردن خوراک‌های گیاهی هم پیش از رسیدن آنها و پیش از آنکه اجازه خوردن آن داده شود جلوگیری کرد. پس، پاسداری توت‌میک از ذخیره‌های خوراکی انسان‌ها، پهلو به پهلو پاسداری از انسان‌ها در برابر هم‌گونه‌خواری پیش رفت.

از این دیدگاه، سیستم دادوستد خوراکی به نام اینتی چیوما به‌راستی هم آئین «فزونی» یا «افزایش» بود. فزونی انسان‌ها و افزایش ذخیره‌های خوراکی آنان را رواشمرد و این گوهر^۳ سرپرستی و نگهداری توت‌میک بود که در رمه‌ی آغازین تک و تنها آغاز شد و سپس با سازوکار دادوستد، به گروه‌های دیگر گسترش یافت.

هرچند بررسی‌های اندکی درباره‌ی سیستم دادوستد توت‌می به معنای واقعی کلمه انجام شده است، پیامدهای آن را (این سیستم را) بسیاری از

-
1. grub
 2. Grass Seed
 3. essence

مردم‌شناسان دیده‌اند. مارگارت مید درباره‌ی بومیان آرپش^۱ در گینه‌نو و رفتار دلسوزانه و همیارانه آنان می‌نویسد که: «هر مرد چیزی را شکار می‌کند که دیگران بتوانند آن را بخورند» و می‌افزاید:

بخش‌بندی^۲ دلخواه خوراک برای هر کس این است که خوراکی را بخورد که دیگری آن را رویانده است، گوشت شکاری را بخورد که دیگری آن را کشته است، گوشت خوک‌هایی را بخورد که نه تنها از آن‌ها نیستند آنها را مردمانی در چنان فاصله دور دستی پرورده‌اند که حتی نامشان برای او ناشناست. به راهنمایی این آرمان، مردان آرپش تنها برای آن به شکار می‌روند که بیشتر گوشت جانور شکار شده را برای مادر، برادر، و خویشاوندان دیگر [مانند عموزاده، عمه‌زاده، دایی‌زاده و خاله‌زاده] یا پدرزن خود بفرستند. پست‌ترین مرد در این جامعه، به‌باور آنها کسی است که خود گوشت جانور شکار شده خود را می‌خورد هرچند آن شکار پرنده کوچکی باشد که به یک لقمه هم نرسد. این مرد آن چنان از مرزهای اخلاقی به‌دور است که گفتگو با او و دلیل آوردن برای او، هیچ سودی ندارد (رابطه‌ی جنسی و خوی و سرشت، ص ص ۲۹ - ۲۸).

بدین‌گونه، سیستم دادوستد خوراک که زائیده تلاش بر ضد آدم‌خواری بود بنیادی‌ترین درس‌های زندگی اجتماعی را به مردان شناساند. آنان یاد گرفتند که همچون انسان نمی‌توانند با از آن خود ساختن نیازمندی‌های زندگی، به‌مانند آنچه جانوران انجام می‌دهند، هرچیز را تنها برای خود خواستن، زندگی کنند. آنان آموختند که انسان بیش از هر چیز دیگر یک موجود اجتماعی است که تنها از رهگذر همکاری با گروه‌های دیگر بشری می‌تواند ماندگار شود.

1. Arapesh

2. distribution

همان سیستم دادوستدی که چنین پیامدهای کارایی را در افزایش ذخیره‌های خوراکی پدید آورد به قلمروی جفت‌یابی نیز کشیده شد. دادوستد خوراک که گروه مردان بیگانه و دشمن را با پیوندهای برادرانه و همیارانه گردهم آورد، راه را برای پیوندهای همسری صلح‌آمیز نیز هموار کرد که با پیوستگی با خویشان آن‌سو و دادوستد جفت‌ها، میان گروه‌های همیار، پدید آمد.

مارگارت مید در پژوهشی درباره بومیان آراپش از فرمان یا بیانیه^۱ بومیان سخن می‌گوید و آن را «یک رشته از گزین‌گویی‌های رازآمیز»^۲ می‌خواند (سکس و خوی و سرشت، ص ۸۳). بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که این بیانیه چندان هم رازآمیز نیست، وصف خوراک وحش‌خویان و سیستم دادوستد جنسی است.

این گفته‌ها چنین است:

مادر تو

خواهر تو

خوک‌های تو

یام‌های^۳ تو که خود آن را انباشته‌ای

تو نمی‌توانی آن را بخوری

مادر دیگران

خواهر دیگران

خوک‌های مردمان دیگر

یام‌های مردمان دیگر را که انباشته شده

تو می‌توانی بخوری

1. statement

2. esoteric aphorism

۳. yams: سیب‌زمینی هندی، سیب‌زمینی شیرین

دلیل اصلی که این گفته‌ها را برای ما فهم‌ناپذیر می‌سازد این است که آنان واژه‌ی «خوردن» را هم برای خوردن و هم برای جفت‌گیری به کار می‌برند. این غیرعادی نیست. زبان‌های بدوی دیگری را هم می‌توان یافت که یک واژه هم برای خوردن و هم برای آمیزش به کار می‌رود، و نشان می‌دهد که در آغاز میان این دو گرسنگی چندان فرقی نمی‌گذاشتند. کورا دوبوآ^۱ می‌نویسد:

سکس و خوراک به گونه‌ای جدانشدنی در ذهن آتی‌ملانزه‌ها^۲ به هم آمیخته‌اند.... اندام تناسلی مردانه با دستگاه گوارش او در پیوند است و اوج لذت جنسی با یک صفت خوراکی وصف می‌شود (قوم آلور، ص ۱۰۱)^۳.

دابلو. آی. توماس با بازگویی پژوهش‌های آفریقایی شاپرا^۴ یادآوری می‌کند که واژه‌ی «خوردن» به معنای «آمیزش»^۵ به کار می‌رود (رفتار بدوی، ص ۲۴۷).

فرمان آراپش، آن‌طور که مید می‌گوید، نمودار خوی و منش همیارانه‌ی این بومیان است. اما چیزی بیش از این است. بیانگر سیستم دادوستد بدوی است که این همیاری را فراهم آورد. هنگامی که مید به شرح زیر گزین‌گویه‌ها را برمی‌شمارد در واقع، پیامدهای این سازوکار برای همیاری را می‌بیند:

این گزین‌گویه‌ها، چکیده نگرش بومیان آراپش در برابر خودخواهی است، و گویای این احساس آنهاست که میان مرد و یام‌های کاشت‌شده و بارور شده‌ی او چنان پیوستگی نزدیکی وجود دارد که خوردن یام‌هایش

1. Cora Du Bois

2. Atimelangers

3. The People of Alor

4. Schapera

5. to cupulate

به سان آمیزش با خویشاوند هم خون و بسیار نزدیک است همچنانکه مادر و خواهر را برای انجام هدف‌های خویش از آن خود ساختن، گونه‌ای گردآوری آزمندانه‌ی^۱ زشت و ضد اجتماعی است... ویژگی رهنمودهای بومی چنین است که با یادآوری روشی که مردم با زنان خویشاوند خود رفتار می‌کنند به آنان می‌آموزد که با یام‌ها و خوک‌ها به همان گونه رفتار کنند (سکس و خوی و سرشک، ص ص ۸۴-۸۳).

گسترش پیوندهای خویشاوندی از یک رمه به رمه‌ی دیگر، از دادوستد خوراک و همسریابی، گروه‌های جداگانه را توان بخشید تا به هم پیوندند و به صورت شبکه‌ای بزرگتر و نیرومند از خاندان‌ها^۲ که برای ماندگاری ضروری است، در آیند. مارشال سالیلز^۳ در این باره می‌نویسد: پیوندهای خویشاوندی که بدین‌گونه ساخته شد راهکاری اجتماعی برای کمک‌های دوسویه و همبستگی گردید و گروهی را به گروه دیگر پیوست. ناروا نیست اگر بگوییم و بر این نکته پافشاری کنیم که توان انسان برای گسترش خویشاوندی یک شرط اجتماعی لازم برای انسان‌های نخستین بود تا بر روی گستره‌ی پهناور کره زمین پخش شدند (Scientific American، شماره ۳، ص ۸۱).

سیستم دادوستد وحش خو هنگامی که زاده شد روند تکاملی و دورودرازی را گذراند. نه تنها پیوندهای برادرانه‌ی مردان را از رمه‌ی آغازین تا ایل فراهم آورد حتی از این هم فراتر رفت و ایل‌ها را باهم پیمانی^۴ ایل‌ها به هم پیوست - پیش از آنکه سیستم دادوستد کالا در عصر شهرگیری آن را نابود سازد و جای آن را بگیرد.

1. hoarding

2. clans

3. Marshall Sahlins

4. league

سیستم داد و ستد^۱

داد - وگرفت هدیه^۲

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های جامعه وحش خو «هدیه‌دهی»^۳ یا «داد و ستد روش‌مند هدیه»^۴ است. از دید برخی از مردم‌شناسان این پدیده کنش‌ها و رفتارهای همسان دوسویه^۵ اجتماعی را نشان می‌دهد. ئی. آدامسون هوبل می‌نویسد:

دوسویگی و داد و -گرفت^۶ که در پس همه رابطه‌های اجتماعی نهفته، راه شناخت بنیادین هدیه‌دهی است. هر کنش اجتماعی، واکنشی را از سوی دیگران برمی‌انگیزد و یا با چشم‌داشت یک واکنش همسان انجام می‌شود. هدیه‌دادن، بخشندگی واکنشی نیکوکارانه است که واکنش همسانی را چشم دارد. «با دیگران چنان رفتار کن که می‌خواهی دیگران با تو رفتار کنند» این سخن معنای خوب و بد را با هم دارد (انسان در جهان بدوی، ص ۳۴۶).

این نزاکت دوسویه به‌طور بسنده ویژگی‌های یگانه‌ی سیستم بدوی

1. the interchange system

2. gift reciprocity

3. gift - giving

4. systematic gift exchange

5. reciprocal

6. reciprocity

دادو-گرفت را نمی‌کاود و روشن نمی‌سازد. این روش در بنیاد یک سیستم دادوستدانه بود که از فرم آغازین توتمیک خود فراتر رفته و به فرم پخته و برنای خود رسیده بود.

ناهمسانی این رابطه بدوی، هم با شرایط زندگی جانوری پیشین خود و هم با رابطه‌های اجتماعی فرهیخته پس از خود آشکارا به چشم می‌خورد. جانوران نمی‌توانند سیستم دادوستدانه به وجود آورند چون ساختاری اجتماعی که بر پایه کار و زندگی همیارانه استوار باشد ندارند. از سوی دیگر، جامعه فرهیخته (متمدن) سیستم سراسر ناهمسان دیگری را پدید آورد. امروزه مردم در برخی از زمان‌ها مانند کریسمس [سال نو]، زادروزها و سالگردها به یکدیگر هدیه می‌دهند. اما هدیه‌دهی برای رابطه‌های سیاسی اجتماعی نوین که بر پایه کالاها و ابزارهایی است که ساخته شده تا در بازار دادوستد شود، چیزی بنیادین نیست. هدیه‌دهی که در جامعه ما فرعی و پیشامدی است در جامعه وحش خو بنیادین بوده است.

جی. اچ. درایبرگ^۱ این نکته را یادآوری می‌کند که دادوگرفت هدیه بدین‌گونه، از بنیاد با دادوستد پایاپای^۲ فرق دارد. دادوستد پایاپای پیش از دادوستد کالا پدید آمده و نخستین فرم دادوستد ارزش‌های کاربردی^۳ بوده است. او می‌گوید دادوستد پایاپای «به یک استاندارد پذیرفته شده ارزش‌ها و هم‌رأیی درباره‌ی ارزش برابر دادوستد نیاز دارد، در حالی که در هدیه‌دهی و هدیه‌ستانی هیچ‌گونه چانه‌زنی در میان نیست» (در زادبوم انسان وحش‌خو، ص ۲۱۳). مالدینوفسکی می‌گوید:

در جزیره‌های تروبریانند که در آن دادوستد پایاپای تازه داشت

1. J. H. Driberg

2. barter

3. use values

آغاز می‌شد تا با سیستم کهن‌تر دادوستد هدیه هم‌زیست باشد، بومیان به کسانی که آئین‌های هدیه‌دهی را با رگه‌هایی از سودپرستی که با داد و ستد پایاپای همراه است، درمی‌آمیختند، به خواری می‌نگریستند.^۱

برخی از مردم‌شناسان از پذیرش سرشت سود-پرهیزانه‌ی سیستم دادوستد بدوی که گواه آشکاری بر ویژگی اشتراکی^۲ و گروهی جامعه نخستین است، سر باز می‌زنند، و چنین است ملویل جی. هر اسکوتیس^۳ مردم‌شناس که می‌نویسد:

در جایی که واقع‌نگری علمی دنبال شود، مفهوم‌هایی مانند مالکیت خصوصی و کمونیسم، آن‌چنان کلی و آکنده از بار احساسی می‌باشند که چیزی جز وبال گردن و مایه دردسر نیستند.^۴

مردم‌شناسان دیگر، پس از پژوهش علمی در این زمینه، برای رسیدن به یک ارزیابی عینی^۵ چنین دودل نیستند. رادکلیف براون در بازگویی سیستم دادوستد هدیه در میان جزیره‌نشینان آندامان می‌گوید: «بومیان آندامان رسم‌هایی دارند که به شبه کمونیسم انجامیده است». او می‌نویسد:

یکی از این رسم‌ها دادن و ستاندن پیوسته‌ی هدیه به یکدیگر است. هنگامی که دو دوستی که چندگاهی یکدیگر را ندیده‌اند باهم روبرو می‌شوند، نخستین کاری که انجام می‌دهند این است که به هم هدیه

۱. آرگنوت‌های اقیانوس آرام باختری، (Argonauts of the Western Pacific)

ص ص ۹۰ - ۱۸۹

2. communal

3. Melville J. Herskovits

۴. مردم‌شناسی اقتصادی، (Economic Anthropology) ص ۳۳۰

5. objective

بدهند. حتی در زندگی عادی روزانه دهکده نیز هدیه‌دهی و هدیه‌ستانی پیوسته به چشم می‌خورد.

نپذیرفتن خواهش دیگری را، زیر پا گذاشتن آئین و آداب نیکومی دانند. بدین‌گونه، اگر کسی از یک مرد بخواهد که از آنچه دارد چیزی به او بدهد. آن مرد بی‌درنگ چنین خواهد کرد. اگر آن دو مرد از نظر دارایی برابر باشند، باید چیزی برابر با ارزش دریافت شده، به جای آن داده شود.

بدین‌گونه کمابیش همه چیزهایی که آندامان‌ها دارند دست به دست می‌چرخد. حتی قایق‌ها را هم می‌شود پیشکش کرد اما بیشتر رسم بر آن است که صاحب قایق‌ها آن را به دوستان خود کرایه دهد.

در پیش گفته شد که خوراک، دارایی فردی به‌شمار می‌رود و از آن مرد یا زنی است که آن را به دست می‌آورد. با اینهمه، از هر کس که خوراکی دارد چشم دارند که آن را به کسی که هیچ خوراک ندارد بیخشد ... جزیره‌نشینان آندامان بخشندگی را یکی از بزرگترین خوبی‌های دانند و به آن ارج می‌نهند و بیشتر بومیان همواره آن را به کار می‌برند (جزیره‌شناسان آندامان، ص ۴۳ - ۴۲).

برخی از جستجوگران باشگفتی یادآور شده‌اند که سرباززدن از هدیه‌دادن و یا نپذیرفتن آن، رفتاری ضداجتماعی به‌شمار می‌رود. و این در جامعه‌ای که دادوستد^۱ به اصلی‌ترین ابزار برای آمیزش اجتماعی به‌شمار می‌رود دریافتنی است. هر کس که از دادن و ستاندن هدیه سرباززند در بیرون از مرزهای پیوندها و پیوستگی جامعه‌ی قبیله‌ای قرار خواهد گرفت. ریچارد ترن والد^۲ در نوشته‌ای درباره‌ی جامعه‌ی بانارو^۳

1. interchange

2. Richard Thurnwald

3. Banaro

درباره‌ی ویژگی اجتماعی سیستم دادوستد می‌نویسد:

سیستم دادوستد در اجتماعی کردن مردم توان فراوان و پابرجایی دارد، چون به‌روش خود، همگان را در ایل به‌هم پیوسته و وابسته می‌گرداند. این روند، در آئین‌های گوناگونی که در آن به مردم کارکردهای ویژه‌ای واگذار می‌شود، و هم‌چنین در سیستم زناشویی دیده می‌شود، که در آن شبکه‌ای از همه‌گونه پیوندها پدید می‌آید که نه تنها تیره‌ها^۱ که خود ایل^۲ را نیز زیر پوشش خود می‌گیرد.^۳

برای دریافتن سیستم هدیه‌دهی نخستین، بهترین کمک‌ها را مارسل موس^۴ کرده است. او آن را یک سیستم «سراسر دهش»^۵ خوانده که همه چیز از چیزهای آشکار و پدیدار مانند خوراک و فرآورده‌های کاری گرفته تا چیزهای غیرعینی مانند رسم‌ها و آداب را دربرمی‌گیرد و حتی خود مردم هم در آن می‌گنجند. او می‌نویسد:

در سیستم‌های گذشته، دادوستد ساده کالاها، دارایی‌ها و فرآورده‌ها را در بازارهایی نمی‌یابیم که به‌طور فردی در میان مردم پدید آمده باشد، چون این گروه‌ها هستند که دادوستدها را انجام می‌دهند، قرار داده‌ها را می‌بندند، و به پیمان‌های سپرده‌شده پای‌بند می‌شوند نه تک‌تک مردم... گروه‌ها و یا سرکردگان آنها به‌عنوان میانجی از سوی گروه‌ها، باهم روبرو می‌شوند و رودرروی یکدیگر می‌ایستند، از این‌گذشته، آنچه آنان دادوستد می‌کنند تنها، کالا، دارایی، مال و ملک شخصی و کالاهایی با ارزش اقتصادی نیست. آداب، سرگرمی‌ها، آئین‌ها، ابزار

1. gens

2. tribe

۳. پیش‌گفتارهای مردم‌شناسی، (Source Book in Anthropology) ص ۲۹۴

4. Marcel Mauss

5. total prestation

جنگی، زنان، کودکان، رقص‌ها و جشن‌ها نیز هست و سرانجام اینکه هر چند دهش‌ها و باز - دهش‌ها به شکل دلخواهانه انجام می‌شود، در اصل الزامی و اجباری است و کیفر آن ستیزه و جنگ فردی یا همگانی است.^۱

با وجود این بررسی موشکافانه درباره سیستم دادوستد هدیه، باز هم برخی از ویژگی‌های آن مایه‌ی شگفتی و سردرگمی است. در هر جا که به فرم بالنده و تمام عیار خود بازمانده است، دل مشغولی دیوانه‌واری را به همراه دارد.

داد - و گرفت هدیه انگار کنش کانونی در همه گروه‌ها و فرهنگ‌های بدوی است. و به ویژه در آئین بزرگ پات لاج^۲ در کرانه شمال باختری اقیانوس آرام به چشم می‌خورد، سرزمینی که در آن تا چندی پیش هم آدم‌خواری یافت می‌شد. مارسل موس در این باره می‌نویسد:

طایفه‌ها ساختار دوگانه‌ای دارند: با پایان یافتن بهار پراکنده می‌شوند و به شکار می‌روند، از دامنه‌ی تپه‌ها توت برمی‌چینند و از رودخانه ماهی آزاد می‌گیرند، در حالی که در زمستان در جایی که به نام شهر می‌شناسند گردهم می‌آیند. در همه روزهای گردهمایی در حال و هوایی سرشار از شور و شادی به سر می‌برند. زندگی اجتماعی بی‌اندازه پر جنب و جوش می‌شود، این حالت در ایل‌هایی که توانسته‌اند در تابستان گردهم آیند بسیار بیشتر است. بازار دید و بازدید ایل از ایل، خاندان از خاندان و خانواده از خانواده گرم است. جشن به دنبال جشن برپا می‌شود و شماری از آنها به درازا می‌کشد. بومیان در جشن زناشویی، در هنگام

۱. هدیه، (The Gift) ص ۳

برگزاری آئین‌های گوناگون، و در کامیابی‌ها و پیشرفت‌های اجتماعی ریخت و پاش بی‌اندازه‌ای به‌راه می‌اندازند و همه آنچه را که با رنج فراوان در تابستان و پاییز از برخی از پُربارترین کرانه‌های جهان گردآوری کرده‌اند می‌خورند و از میان می‌برند. حتی زندگی خصوصی نیز به همین شیوه می‌گذرد؛ هنگامی که یک فُک کشته می‌شود یا یک بسته از ریشه‌های گیاهی یا توت باز می‌شود؛ مردان طایفه را برای خوردن فرامی‌خوانند؛ آنگاه که یک وال یا نهنگ به گِل می‌نشیند، همه کس را فرامی‌خوانند. (همان‌جا، ص ص ۳۳ - ۳۲)

اما همه‌ی داستان این نیست، جشن‌های هدیه‌دهی آئین شگفتی را دربردارد: نابودی بخشی از چیزهای پیشکش شده و دریافت شده، که آنها را می‌سوزانند، به دریا می‌افکنند، یا خُرد می‌کنند. مارسل موس در این باره چنین می‌گوید:

می‌توان گفت که خوردن و نابود کردن حدودمرزی ندارد. در شماری از ساختارهای پاتِ لاچ هر کس باید هر چیز را که دارد مصرف کند و هیچ چیز را باقی نگذارد ... رقابت^۱ و دشمنی^۲ دو اصل بنیادین هستند ... به هر چیز چنان می‌نگرند که گویی جنگ [نشان دادن] مال و دارایی است^۳ ... همه‌ی صندوق‌های روغن ماهی وال، خانه‌ها و پتوها را هزاران هزار می‌سوزانند؛ پرارزش‌ترین مس‌ها را خُرد می‌کنند و به دریا می‌اندازند تا با رقیبی برابر شوند و یا او را شکست دهند. ... بدین‌گونه، در ساختاری این چنین بخش بیشتری از دارایی‌ها همواره از میان می‌رود و واگذار می‌شود. (همان‌جا، ص ص ۳۶ - ۳۵)

1. Rivalry

2. Antagonism

3. a war of wealth

بسیاری از مردم شناسان این رویه ویرانگر را که با جشن‌های دست و دل‌بازانه هدیه‌دهی همراه است، برشمرده‌اند. هرچند شمار اندکی از آنها توضیح قانع‌کننده‌ای در این باره به دست داده‌اند. هم‌چنانکه مارت و دیوی گفته‌اند، «بومیان پات لاج نه تنها به سبب منش شاهانه و ریخت‌وپاش چشم‌گیر خود، هم‌چنین به سبب سرشت رقابت‌جویانه‌ی خاندان‌های رویاروی با یکدیگر، که گویی سرگرم‌نبردی مکرر هستند و به همان نسبت در یک رشته از پیمان‌های گروهی تیز درگیراند، برجسته‌تر از دیگران به چشم می‌خورند» (از ایل تا امپراطوری، ص ۹۱)

سیستم دادوستد با دامنه‌ای چنین گسترده که هیچ چیز از آن برکنار نبود، حتی مردان و زنان و کودکان را دربرمی‌گرفت چه معنایی داشت و هدف آن چه بود؟ (این گنجاندن همه چیز از نیازمندی‌های زندگی تا خود انسان‌ها، بیانگر چیزی است که می‌توان آن را «دادوستد زندگی»^۱ نام نهاد.) از سوی دیگر، ریشه‌ی رویه‌ای ویرانگر که گاهی آن را «کشتن»^۲ دارایی می‌نامند، و معنای ضمنی «دادوستد مرگ» را دربردارد، چیست؟

چرا این دو گونه‌ی رویاروی دادوستد - دادوستد زندگی و دادوستد مرگ - در سیستمی که انگار تنها یک ساختار دادوستد هدیه بود این چنین برجسته و چشم‌گیر پدیدار می‌شود؟ گام نخست بررسی این سیستم دورویه‌ی داد و - گرفت باید از سیستم بدوی جنگ نهادینه‌شده^۳ که بیشتر آن را «خون‌خواهی»^۳ می‌نامند آغاز شود.

1. Life - exchange

2. institutionalized fighting

3. blood revenge

سراغاز خون خواهی

اگرچه سیستم بدوی زدو خورد را «جنگ»^۱ و جنگ جویان را «جنگاور»^۲ می خوانند با جنگ ها و سپاهیان امروزی همانندی اندکی دارد. بسیاری از مردم شناسان یادآوری کرده اند که جنگ در معنای راستین واژگانی خود پیشرفتی دیر هنگام در تاریخ است. بر کشورگشایی یا به گونه های دیگر فرمانبرداری^۳، که یک کشور می کوشد از سرمایه ها و ذخیره ها و نیروی کار کشور دیگری بهره برداری کند، اشاره دارد.

رادکلیف براون می گوید: «بومیان استرالیا هیچ انگاره ای از کشورگشایی با نیروی ارتش ندارند» (ساختار و کارکرد، ص ۳۴) هوکارت^۴ نیز به همین نکته اشاره می کند: «جنگ برای به دست آوردن سرزمین برای بسیاری از مردمان ناشناخته است. هرگز به ذهن جزیره نشینان سلیمان^۵ نمی رسد که سرزمین دیگران را از آن خود سازند. از آن هم ناشناخته تر، جنگ های سوداگرانه^۶ است» او می گوید: «سیاهان استرالیایی را آرام ترین و صلح جوترین تیره ها بر شمرده اند. آنان گاه به گاه برای خونخواهی یکی از کسان خود که گمان می کنند کشته شده خشمگین می شوند و آماده جنگ می گردند تا دشمن را به سزای خود برسانند.»^۷

شماری از گروه های بدوی که تا به امروز باز مانده اند هنوز جنگ را نمی شناسند. مارشال سالینز در این باره می نویسد:

جنگاوری در میان شکارگران و گردآوران خوراک محدود است. در واقع

1. warfare

2. warrior

3. subjugation

4. Hocart

5. Solomon

6. commercial

۷. پیشرفت انسان، (The Progress of Man) ص ۲۶۹

گزارش داده‌اند که بسیاری از مردمان بدوی مفهوم جنگ را در نیافتنی و گنگ یافته‌اند با گسترش پیوندهای اجتماعی - خویشاوندی که در جامعه بدوی همسان با «صلح» است بازداري از جنگ حتی بیشتر هم می‌شود.^۱

روت بندیکت^۲ نیز گزارش داده است:

«من خود کوشیدم درباره جنگ با سرخ‌پوستان عضو یک هیئت در کالیفرنیا گفتگو کنم اما این کار انجام‌شدنی نبود. دریافت آنها از جنگ بیراهه و پرت است. آنان در فرهنگ خود زمینه‌ای که اندیشه جنگ بتواند بر روی آن هستی پیدا کند ندارند»^۳

به گفته اشلی موتاگ:

«دشوار است در یک بومی استرالیایی این باور را پدید آوریم که مردمانی یافت می‌شوند که به گونه‌ای سازمان یافته به مردمان دیگر حمله می‌برند تا شمار بیشتری از آنان را تا آنجا که ممکن است هرچه زودتر ناتوان سازند یا بکشند.»^۴

با اینهمه، آنطور که پیشینه‌ها نشان می‌دهد، نهاد سازمان یافته‌ی جنگ در جامعه‌ی بدوی وجود داشته است. در پرورده‌ترین فرم خود، نبرد از پیش آرایش یافته میان دو طرف رویاروی بوده است؛ آنان هرچندگاه یکبار به دیدار هم می‌رفتند تا تلافی گِلّه‌هایی را که از پیش، رویهم انباشته شده بودند، در آورند. این نبردها به نام‌های گوناگونی مانند «جنگ

۱. «خاستگاه جامعه»، (Scientific American "The Origin of Society") جلد ۲۰۳

شماره ۳، ص ۸۱

2. Ruth Benedict

۳. الگوهای فرهنگ، (Patterns of Culture) ص ۴۱

۴. مردم‌شناسی و سرشت آدمی، (Anthropology and Human Nature) ص ۵۹

به سامان»^۱، «جنگ رودر رو، خشن»^۲، «جنگ انتقامی»^۳، «جنگ کیفردهی یا به سزارسانی»^۴، «درگیری سخت»^۵ و «جنگ دوره‌ای»^۶ خوانده می‌شود. در شماری از سرزمین‌ها این جنگ‌ها با فراخوانی رخ می‌داد؛ در برخی دیگر یک رویداد سالانه بود؛ و در جاهای دیگر هر پنج سال یکبار یا بیشتر رخ می‌داد.

جنگ‌ها برابر با قانون و آئین ویژه‌ای که هر دو مرد بدان آشنا بودند و با سرپرستی دقیق سرکردگان و بزرگان قبیله بر روند کار، انجام می‌گرفت. همین که مایه‌ی دلخوری به کیفر بسزایی می‌رسید این داوران فرمان ایست خونریزی را می‌دادند. از آنجا که این جنگ به هدف نابودی جنگاوران انجام نمی‌شد. داوران آنان را در پایان جنگ به نزد یکدیگر می‌آوردند تا به دادوگرفت هدیه بپردازند و باهم آشتی کنند و پیوندهای برادری را از سرگیرند.

گذشته از مرگ و میرهایی که در روند این جنگ رخ می‌دهد، جنگ سامان‌یافته بیشتر به یک بازی سازمان‌یافته مانند است تا یک نبرد. برخی از مردم‌شناسان هم در گزارش‌های خود جنگ از پیش سامان‌یافته را جزو ورزش‌ها و بازی‌ها به شمار آورده‌اند. چاپل و کُن^۷ در فصلی به نام «بازی‌ها و جنگ - نمادها و شگردهای رقابت»، به نقل از کامیلو وود^۸ درباره جنگ سامان‌یافته در نیوکالدونیا^۹ چنین گزارش می‌دهند:

وج وود می‌گوید در شمال نیوکالدونیا، دهکده‌ها به دو پاره بخش شده‌اند

1. regulated fight

2. standup fight

3. vengeance fight

4. expiatory combat

5. pitched battle

6. cyclical warfare

7. Chapple and Coon

8. Camilla Wedgewood

9. New Caledonia

و این بسیار همانند دو نیمگی سرخ و سفید در یونان، یا دو دسته شدن مردم تیکوپیا^۱ در بازی دارت^۲ است. این دو دسته، یک میدان جنگ رسمی دارند، که در آن همیشه می‌جنگند، و هر پنج سال یکبار به یک دیدار جنگی می‌روند. هنگامی که زمان جنگ نزدیک می‌شود، رهبران دو گروه فرستاده‌هایی را که خود از دست‌اندازی دیگران در امان هستند به نبردگاه می‌فرستند تا کارها را برنامه‌ریزی کنند. بدین‌گونه روزی برای جنگ برگزیده می‌شود و جنگاوران دو گروه در میدان جنگ با هم روبرو می‌شوند، در آنجا نخست با همکاری یکدیگر بونه‌های به هم تنیده زیر درختان را که از زمان نبرد پیشین رویده پاک می‌کنند. هنگامی که میدان جنگ آماده می‌شود آنان رویاروی یکدیگر به صف می‌ایستند، و با رقابت در سخنوری^۳ کار را آغاز می‌کنند، و در پی آن سردهسته‌ها در نبردی تن به تن که برابر با قانون نهاده شده هیچ خونی در آن بر زمین ریخته نمی‌شود به زور آزمایی می‌پردازند. آنگاه دو سپاه به سوی یکدیگر نیزه و یا تیر از کمان کشیده را پرت می‌کنند، و پس از آن به هم نزدیک‌تر می‌شوند و با چوب و چماق به جنگ تن‌به‌تن می‌پردازند.

هنگامی که نخستین قربانی کشته می‌شود، دو سپاه برای خاکسپاری یک روز دست از نبرد برمی‌دارند، و روز پس از آن بار دیگر جنگ را آغاز می‌کنند تا زمانی که به اندازه کافی از جنگاوران کشته شوند و یا زمانی فرارسد که جنگ سخت‌تر از آن شود که بتوان همترازی میان دو سپاه را نگه داشت. در این جاست که دو گروه از جنگ خسته می‌شوند و هر دو طرف می‌پذیرند که از جنگ باز ایستند. پس از آن، آئین رسمی آشتی

1. Tikopia

2. dart

3. oratorical contest

برگزار می‌شود که در آن برای هر مردی که کشته شده به یکدیگر خوک و یا کالاهای دیگر می‌دهند، و باهم جشن می‌گیرند. (اصول مردم‌شناسی، ص ۶۳۰)

معنای جنگ سازمان‌یافته که در آن خون‌هایی ریخته می‌شود و شماری را به کشتن می‌دهد و در آن هیچ یک از دو گروه به هیچ سرزمین و یا دارایی دیگری دست نمی‌یابد چیست؟ و چرا چنین جنگی گذشته از خون‌ریزی، به یک ورزش یا بازی آرایش‌یافته همانند است؟
برای رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها، باید راه پیموده جنگ سازمان‌یافته را از مرحله بسیار پیشرفته آن تا آغازگاه خود که به فرم نهاد جنگی به نام «خون‌خواهی» بوده پیگیری کنیم. در اینجا به یک دلیل برای آنچه که می‌توان آن را دوسویگی و یا دادوگرفت^۱ در خون‌ریزی نام نهاد دست می‌یابیم. جنگ، میان دو گروه از مردان برنامه‌ریزی می‌شود تا کسانی را که خون عضوی از گروه خویشاوند را به زمین ریخته و یا او را کشته‌اند به کیفر رسانند.

پس، خون‌خواهی نمودار یک سیستم کیفردهی^۲ و باز-کیفری^۳ میان دو گروه است. اما به سامان و نظم‌یافته است تا از گستگي کامل میان آنها جلوگیری کند. بدین‌گونه پس از به کیفر رساندن، آشتی و برادری با برگزاری دوسویه‌ی جشن‌ها و دادوستد هدیه، بازگردانده می‌شود.

از این دیدگاه، خون‌خواهی آغازین را به نام‌های گوناگونی مانند «کیفر انتقامی»^۴، «اصل‌کین‌خواهی»^۵ و «سیستم تلافی‌جویانه»^۶ می‌خوانند. این

1. reciprocity

2. punishment

3. counter – punishment

4. vengeance retribution

5. principle of retaliation

6. reprisal system

نهاد بخش سازنده و جداناشدنی سیستم خویشاوندی خونی بدوی است. همه کسانی که خود را خویشاوند خونی یکدیگر می‌دانستند می‌بایست در به کیفر رساندن کسانی که خون خویشاوند آنها را بر زمین ریخته بودند شرکت کنند. هم چنانکه رابرتسون اسمیت می‌گوید: «این اجبار برای خونخواهیِ مرگِ یک خویشاوند، آزمون عملی^۱ [نه تئوری] و بی‌گمانی را درباره اینکه خویشاوندی چه معنایی داشته و برداشت از آن چگونه بوده است را برایمان فراهم می‌سازد».^۲

از آنجا که خویشاوندی خونی بر پایه گروهی نهاده شده بود خونخواهی نیز به طور گروهی انجام می‌گرفت. همه گروه خود را در برابر رفتار هریک از مردمان خود پاسخگو می‌دانست. نیاز به آن نبود که به تلافی مرگ یک خویشاوند - بزه‌کار ویژه‌ای را بیابند و او را بکشند. هر فردی از گروه و دسته دیگر برای برآوردن خواسته خونخواهی بس بود. رابرتسون اسمیت می‌گوید:

همه گروه خویشاوند برای زندگی یکایک مردم خود پاسخگوست، اگر خویشاوند من به دست بیگانه‌ای کشته شود من و هر یک از خویشان گروه من همگی پای بندیم که با کشتن کسی که او را کشته و یا برخی از خویشاوندان او، انتقام مرگ او را بگیریم. (دین سامی‌ها، ص ۲۷۲).

نهاد خونخواهی تنها در واپسین مرحله‌ی تکامل خود، آنگاه که در روند فروپاشی خود بود به شکل پدرکشتگی^۳ [میان دو خانواده] درآمد و سیستم جنگ فردی خانوادگی جای آن را گرفت. هارتلند ویژگی گروهی

1. practical test

۲. خویشاوندی و زناشویی در عربستان دیرین، (Kinship and Marriage in Early Arabia) ص ۲۶

3. blood feud

نهادِ خونخواهی نخستین را چنین برشمرده است:

هرگاه جامعه‌ای با خاندان‌ها و طایفه‌ها سازمان یافته باشد. مردم در این خاندان‌ها خود را همچون برادر و خواهر می‌پندارند. وظیفه آنها در برابر هم، دفاع و پشتیبانی از یکدیگر است. هرگاه بزه‌ای^۱ درباره کسی انجام شود انگار درباره همگان رخ داده است، و بی‌درنگ همگان در خاندان در برابر بزهکار و خاندان او یکی می‌شوند. چرا که بزه یکی از کسانِ گروه بزه‌همگانی است. اگر یکی از خویشانِ خاندان کشته شود نیرو و توان خاندان به اندازه فراوان کاهش می‌یابد ... خون‌خواهی از راه کشتن یکی از کسانِ خاندان‌های بزهکار، یک قانون است وظیفه همه وابستگان خاندان آسیب‌دیده است که به خون‌خواهی برخیزند. و پاسخگویی به این آسیب نه تنها با بزهکار راستین هم‌چنین به سبب همبستگی خاندان همچون یک واحد اجتماعی، با یکایک مردمان خاندان اوست.^۲

خون‌خواهی تنها یک سیستم گروهی کیفردهی نبود، در بنیاد مادر راستا بود و پیرو راسته‌تباری مادر بود. با این سنجه، نه خویشاوندان آن‌سو و نه در روزگاران پس از آن، شوهران و همسران، نه پدران و مادران، همگی با هم در یک سوی خط خونخواهی نایستاده بودند. همسران در دو سوی رویاروی هم ایستاده بودند، و هر یک با خویشاوند هم خون‌مادر راستای خود. هم‌چنانکه هارتلند می‌نویسد:

هرگاه مردی کشته شود برادران او و برادران مادرش به خون‌خواهی او برمی‌خیزند؛ و هرگاه زنی کشته شود پسران، برادران و دایی‌های مادری او خون‌خواه هستند.

1. offence

درخور یادآوری است که حتی پس از پیدایش خانواده، خون خواهی همچنان بر پایه تبار مادری انجام می‌گرفت ای. ان. فالایز^۱ در گفتاری کوتاه درباره «خانواده» می‌نویسد:

کین خواهی از خون پیروی می‌کند، به سخن دیگر، وظیفه خون خواهی نخست بر دوش کسانی می‌افتد که به خویشاوندان مادری وابسته‌اند و نه کسانی که بستگی آنها از راه زناشویی پدید آمده است. (دانشنامه‌ی دین و اخلاق، جلد پنجم، ص ۷۱۹)

از اینجا روشن می‌شود که چرا حتی پس از پیدایش خانواده، برادرِ مادر وظیفه خون خواهی را در رابطه با خواهر و فرزندان او انجام می‌داد. هارتلند درباره بسیاری از مردمان آفریقایی می‌نویسد:

برادرمادر حق بیشتری بر فرزند او دارد تا پدر فرزند، و وظیفه خون خواهی حتی بر ضد پدر آن فرزند بر دوش او می‌افتد. (پدری ادر روزگار| نخستین، ص ۲۸۱)

به گفته‌ی تایلور، در بیشتر قبیله‌های استرالیایی، کودکان از آن خانواده مادری هستند نه پدری؛ تا آنجا که در جنگ‌های بومی، پدر و پسر همچون دشمنان راستین همواره باهم روبرو می‌شوند (مردم‌شناسی، ص ۲۴۲). ریموند فرت^۲ افسانه‌ای پولینزی را بدین‌گونه گزارش می‌دهد:

در داستانی کهن، درباره کشتن پوکفو^۳، پسر جوانی به هواداری از برادر مادرش در برابر پدر می‌ایستد و بدین‌گونه زمینه مرگ پدر را فراهم می‌سازد. بومیان تیکوپیا در برابر این پدرکشی ناسر راست^۴، بیزاری از خود نشان نمی‌دهند؛ کنش پسر از دید آنها پیامد آشکار پیوند نزدیک

1. E. N. Fallaize

2. Raymond Firth

3. Pu Kefu

4. indirect

او با برادر مادر بوده است.^۱

برخی از مردم شناسان از این افسانه به این برآیند می‌رسند که میان پدران و پسران دشمنی ارثی^۲ وجود دارد، به سخن دقیق‌تر، نهاد خون‌خواهی مدت‌ها پیش از پیدایش خانواده پدری وجود داشته است. خون‌خواهی در آغاز بخشی از سیستم خاندان مادری و خویشاوندی خونی بود که برادری مادرسالارانه را پدید آورد. بدین‌گونه، سیستم بدوی همبستگی گروهی نتوانست از کاستی‌هایی که به گونه‌ای جدانشدنی با خوبی‌ها و برتری‌های آن آمیخته بود برکنار بماند.

با اینهمه، در رابطه با این سیستم بدوی بزهکاری و کیفردهی، پرسش‌هایی چند به میان می‌آید. چرا این نهاد شکل خونخواهی به خود گرفت؟ چرا در یک جامعه گروه‌گرا اینهمه مرد پیوسته دیگران را می‌کشتند با آنکه می‌دانستند که این کار، خونخواهی را به دنبال خواهد داشت و گرفتار خواهند شد. چگونه این کشتن و وا-کشتن^۳، دادوستد مرگبار، به گونه‌ای جنگ از پیش سامان‌یافته انتقام‌جویانه انجامید که با ورزش یا بازی بسیار همانند بود.

در میان دانشمندانی که سیستم خون‌خواهی را بررسی کرده‌اند درباره اینکه چرا کیفررسانی بدوی چنین شکلی به خود گرفت هم داستانی چندانی وجود ندارد. ادوارد وسترمارک گرایش بر آن دارد که خون‌خواهی را چیزی نبینید مگر واکنش عاطفی^۴ که در میان انسان‌هایی که در ستیز با یکدیگرند چیزی به هنجار است. او بر این گمان است که خون‌خواهی

۱. ما، مردم تیکوپیا، (We, the Tikopia) ص ۲۰۳

2. hereditary enmity
3. counter killing
4. emotional reaction

به معنای امروزی این واژه، یک منش همگانی و همیشگی و تغییرناپذیر است. دابلیو. اچ. آر. ریورز به این برداشت روان‌شناسانه خرده گرفت و آن را نپذیرفت چون این نگرش، سازه‌های جامعه‌شناسانه‌ای که به سیستم بدوی خون‌خواهی انجامیده و دگرگونی‌هایی را که در روند تکامل در آن رخ داده، نادیده می‌گیرد.^۱

ویلیام گراهام سامنر^۲ توجه روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه را در هم آمیخت. به گفته‌ی او «رسم خون‌خواهی، ابزار پشتیبان^۳ و پناهی برای همه کسانی بود که در گروه خویشاوندی می‌زیستند. این رسم آنها را به هم پیوند می‌داد و به سود دلبستگی مشترک آنها در برابر بیگانگان بود از این‌رو رسم و نهادی جامعه‌ساز بود.» و هم زمان با آن او گفت: «خونخواهی چیزی نبود مگر انجام یک کار تلافی‌جویانه و همه‌ویژگی‌های آن را داشت ... رفتاری سراسر نابخردانه بود» اما سیستم بدوی خون‌خواهی به راستی به دور از نابخردی بود چون پیامد منطقی ناآگاهی از مرگ طبیعی بود. به پندار وحش خویان همه مرگ‌ها با کنش کشتن، به گونه‌ای پیدا یا ناپیدا، و از سوی بیگانگان یا دشمنان پیش می‌آمد. و این انگاره گروه خویشاوند را وادار می‌ساخت تا به هم پیوندند و کسانی را که به گروه آنها این آسیب را می‌رسانند، کیفر دهند.

شاید برای ما دریافتنی نباشد که بزرگسالان در گذشته نمی‌دانستند که مردم ممکن است از کهن‌سالی، بیماری، و یا بر اثر چیزهای دیگر بمیرند و

۱. روان‌شناسی و قوم‌شناسی، (Psychology and Ethnology) صص ۱۲ - ۸

2. William Graham Sumner

3. protection

هر کس که زندگی می‌کند سرانجام خواهد مرد. اما هم‌چنان‌که لیپرت می‌گوید: «گمان می‌رود زمانی در گذشته بوده که انسان بدوی نمی‌دانسته که باید بمیرد. آیا جانور چیزی درباره‌ی گونه‌ی خود می‌داند؟» و می‌نویسد در میان مردمان وحش‌خوی این باور حکم‌فرماست که «مرگ، طبیعی نیست و نمی‌تواند در روند آرام زندگی، بدون آزار رساندن و دخالت دیگران رخ دهد.» (تکامل فرهنگ، ص ص ۱۰۴۵۵)

حتی اگر کسی این «کشتن» انگاشته شده را به چشم نمی‌دید گمان می‌رفت که کشتارگر، کار پلید خود را به شیوه‌ای جادویی یا ساحرانه انجام داده است. اسپنسر و گیلن می‌نویسند: «در میان بومیان استرالیای مرکزی چیزی مانند باور به مرگ طبیعی یافت نمی‌شود؛ مرد یا زن هر چند سالخورده و فرسوده هم که باشند هرگاه مرگ رخ دهد، بی‌درنگ بومیان گمان می‌کنند که بر اثر نیروی جادویی برخی از دشمنان پیش آمده است» (تیره‌های بومی استرالیای مرکزی، ص ۴۷۶). این جادوی اهریمنی خود، جادو و جادوگران و ساحران رویاروی آن را پدید آورد تا گروهی که کشتارگر به آنها وابستگی داشت را بشناسند.

بازمانده‌های این نادانی درباره واقعیت زیست‌شناسانه مرگ در عهد باستان را دانشمندان در بسیاری از سرزمین‌های بدوی یافته‌اند. گزارش زیر بخشی از سندی است که کِرالی آورده است:

در گیانای^۱ بریتانیا خون‌خواهی با جادوگری پیوند نزدیک دارد. اگر کسی بمیرد و گمان کنند که دشمنی او را با یک روان اهریمنی نابود کرده است آنان جادوگری را برمی‌گمارند تا او را پیدا کند ...

در تونگاروا^۲ مرگ را برآیند جادوگری می‌دانند ... در میان بومیان

1. Guiana

2. Tongareva

دی پیری^۱ و تیره‌های خویشاوند در استرالیا، هیچ‌کس از مرگ طبیعی نمی‌میرد.... در میان بومیان کناره‌ی رودخانه موری^۲ در آئین خاک‌سپاری مرده، یکی از بستگان او می‌کوشید نیزه‌ای به سوی کسی پرتاب کند و او را بکشد، تا آنکه دلیل می‌آورند که کسی که در گذشته، با جادوگری نمرده است....

بیشتر قبیله‌هایی که در کنگو^۳ به سر می‌برند کمتر مرگ را یک رخداد طبیعی دیده‌اند. بومیان بونگو^۴ به ویژه به پیرزنان بدگمان هستند و آنان راهمکار روان‌های اهریمنی می‌پندارند، و اگر مرگ ناگهانی رخ دهد آنان را گناهکار می‌دانند... تیره‌های شرق آفریقای مرکزی، بیماری و مرگ را از جادوگری می‌دانند. (گل سرخ رازآلود، جلد یکم، ص ص ۱۰۴ - ۹۷)

با نگرش به نادانی وحش‌خویان درباره مرگ طبیعی، هم‌چنانکه تایلور یادآوری می‌کند، کسی که به خون‌خواهی برمی‌خاست، تنها، «سهم خود را برای رهایی مردمان خویش از مرگ و نابودی سنگدلانه، می‌پرداخت» و می‌افزاید: «بدین‌گونه، زمانی که مردی می‌میرد خویشاوندان او را می‌کوشند که با پیشگویی^۵ دریابند که کدام جادوگر بدخواه و پلیدی او را کشته است. هنگامی که همگان کسی را به عنوان دشمن پنهان می‌شناسند، مردی که برای انجام خون‌خواهی برگزیده شده به راه می‌افتد تا دشمن را پیدا کند و بکشد، و آنگاه بی‌گمان از آن سو نیز واکنش‌های تلافی‌جویانه انجام می‌شود و از این رهگذر یک دشمنی دنباله‌دار که از پدران به پسران به ارث می‌رسد پدید می‌آید. و این یکی از انگیزه‌های اصلی بیزاری

1. Dieri

2. Murray

3. congo

4. Bongos

5. divination

کینه‌توزانه در میان تیره‌های همسایه است که وحش‌خویان را در ترس و آزار همیشگی نگه می‌دارد. (مردم‌شناسی، ص ۲۵۱)

اگرچه پس از آن، وحش‌خویان گونه‌های مرگ را تا اندازه‌ای از هم بازشناختند، اما از مرگ طبیعی تا زمان درازی چندان شناختی نداشتند. مالینوفسکی می‌نویسد:

«بومیان تروبرویاند مانند همه نژادهای هم‌بایه‌ی فرهنگی خود، هر مرگی را کاری جادوگرانه می‌دانستند مگر آنکه بر اثر خودکشی یا رخدادی آشکار مانند خوردن چیزهای زهرآگین و یا نیزه‌افکنی پدید آمده باشد»

(زندگی جنسی وحش‌خویان، ص ۱۶۱)

پس، ناآگاهی از مرگ بنیاد خونخواهی است. این نهاد، تاریخی بس دیرینه دارد و در روند تکامل خوددگرگونی‌های بسیاری را از سرگذرانده است. زمانی که جامعه به پایه اقتصادی و فرهنگی بالاتری رسید پرداخت تاوان^۱ به شکل کالا یا پول جای خونخواهی و کیفر مرگ را گرفت. تایلور می‌نویسد: «فریاد خشمناک و پرخاشگرانه برای خونخواهی رفته‌رفته فرونشست و درخواست برای تاوان جای آن را گرفت بدین‌سان آنان خون‌بها را گرفتند و دشمنی را رها کردند» (مردم‌شناسی، ص ۵۸ - ۲۵۷). سرانجام قانون‌های عصر فرهیختگی درباره بزهکاری و کیفر جانشین رسم خونخواهی شد.

سرسختی و پایداری نهاد خونخواهی دیرینه‌رامی توان در بازمانده‌هایش در تمدن یونان باستان و در کتاب عهد عتیق یافت. سامنر سخن یومیندهای^۲ مادر سالار [یا ارینی‌ها^۳، سه الهه‌ی انتقام اسطوره‌های یونان]

1. Compensation

2. Eumenides

3. Erinyes

نوشته آخیلوس^۱ [شاعر و نمایشنامه‌نویس یونانی ۵۲۵ - ۴۵۶ پیش از میلاد] را باز می‌گوید: «همه دارایی‌های روی زمین هم نمی‌توانند بزه خونی را بی‌اثر سازند». همین درون‌مایه را نخستین پدران و بنیادگذاران کتاب مقدس نیز پراکنده‌اند، قانون قوم یهود این بود: «تو هیچ مال یا سَر‌هایی^۲ برای آدم‌کشی که گناه یک مرگ را به گردن دارد نخواهی گرفت؛ اما او بی‌گمان به کیفر مرگ خواهد رسید».^۳

از خونخواهی گاهی به نام «اصل کیفر یا سزا»^۴ هم یاد می‌کنند. به گفته‌ی هانس کِلسن این نام‌گذاری نمودار ارزش فراوان نهاده شده بر زندگی انسان است، که «از دید انسان نخستین اگر تنها چیز به درد بخور نباشد گران‌بهارترین است.» و از این نگرش او نتیجه می‌گیرد که:

نهاد خونخواهی که می‌توان آن را تا نخستین مرحله‌های پدیداری جامعه پیگیری کرد آشکارا نشان می‌دهد که مرگ نه تنها کهن‌ترین بزه، دیرینه‌ترین کیفر سازمان‌یافته اجتماعی نیز بوده است ... خونخواهی با دیرینه‌ترین هنجار^۵ اجتماعی در پیوند است؛ کسی که می‌کشد باید کشته شود. این آشکارترین نمود اصل کیفر یا سزاست (جامعه و طبیعت، ص ص ۵۴ - ۵۳)

ما با این برداشت تلافی‌جویانه^۶ یا - *The Lex Talionis* - [کیفری که برابر با بزه باشد، قصاص] در گفته‌ی زبانزد «چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، مرگ در برابر مرگ» آشنا هستیم. در پی آیندی^۷ تاریخی، کیفر مرگ پیش از همه به چشم می‌خورد.

1. Aeschylus

2. Ransom

۳. شیوه‌های مردمی، (Folkways) ص ص ۲ - ۵۰۱

4. retribution

5. Norm

6. retaliation

7. sequence

با اینهمه، از آنجا که هدف نه از میان بردن جان آدمیان، که پاسداری از جان آنها بود. وحش خویان به رغم ناآگاهی از مرگ در پی یافتن چاره‌ای برای چیره شدن بر سیستم دادوستد مرگ برآمدند. سازوکاری که به کمک آن دادوستد مرگ به دادوستد زندگی دگرگون شد از رهگذر سیستم دادوگرفت هدیه بود.

اصل هم‌چندی^۱ یا هم‌ارزی

سیستم بدوی دادوستد، بیشتر از دیدگاه اقتصادی و همچون دادوستد پایاپای فرآورده‌ها با ارزش‌های کاربردی گوناگون، کاویده شده است. بررسی باریک‌بینانه‌تر روشن می‌سازد که فرم آغازین سیستم دادوستد وحش خویان بدین‌گونه نبوده است. شگفت‌انگیزترین ویژگی آن در این واقعیت نهفته بود که چیزهایی که می‌دادند و می‌گرفتند بیشتر از یک گونه بودند. این پیشکش‌ها مانند کالاهای درگیر در دادوستد پایاپای ارزش کاربردی ناهمسان نداشتند این ویژگی شگفت‌آور را مالینوفسکی در پژوهش درباره‌ی جزیره‌های تروبریانند نمایان ساخته است. او دریافت که هدیه‌های داده و گرفته آن‌چنان هم‌گونه و از نظر چندی و چونی یکسان‌اند که این دادوستد آشکارا انگیزه سودجویانه یا اقتصادی نداشته است. هنگامی که خوراک را با خوراک دادوستد می‌کردند و این بنیادی‌ترین دادوستد بود - بر پایه هم‌چندی و هم‌ارزی کامل بود از نظر شمار و ارزش برابر بود. یام‌های^۲ داده شده با یام‌های دریافت شده هم چند و هم اندازه بود؛ درباره خوک‌ها نیز این‌گونه بود. گاهی درست همان چیزهایی که دریافت شده بود کمی دیرتر به دهنده باز پس داده می‌شد. مالینوفسکی می‌نویسد:

1. Principle of Equivalence

2. Yams

پی بردن به این نکته مهم است که کمابیش در همه فرم‌های دادوستدی در تروبریانند، حتی رگه‌ای از بهره‌آوری و هیچ دلیلی که آن را تنها از دید اقتصادی و سودجویانه بنگرند یافت نمی‌شود، چون برای دوسوی این دادوستد هیچ افزایشی در میان نیست.

بدین‌گونه، انجام دادوستدی از این‌گونه در میان مردمان تروبریانند نابه‌هنجار نیست که در آن A بیست سبد سیب‌زمینی به B بدهد، و در برابر آن یک تیغ‌ی پرداخت شده کوچک بگیرد. و تنها در چند هفته وارونه‌ی این دادوستد رخ دهد، گذشته از آن، در مرحله‌ای از آئین خاک‌سپاری هرگاه کسی پیشکش ارزنده‌ای بدهد، در همان روز کمی دیرتر، عین همان را به او پس می‌دهند.^۱

پس پی بردن به اینکه عبارت «هدیه‌دهنده سرخ‌پوست»^۲ که امروزه بارها، نااندیشیده به کار می‌رود از کجا آمده است؛ هدیه‌ای را می‌رساند که به راستی هدیه نیست چون دیری نمی‌گذرد که به دهنده بازگردانده می‌شود. در جامعه‌ی وحش‌خو، هر دو سوی هدیه می‌دادند و هر دو سوی آنچه را داده بودند باز می‌ستاندند. این کار چه معنایی در بر داشت؛ مالتیوسفکی که از این پدیده سردرگم شده بود می‌نویسد:

گذشته از آن، از آنجا که در جامعه وحش‌خوی، مردم خواه به فراوانی از دهش طبیعت برخوردار شده باشند یا به اندک، همه به اندازه برابر و آزادانه به خوراک و ابزار زندگی دسترسی دارند، آیا نیازی هست که این چیزها را به هم بدهند و بستانند؟ چرا یک سبد میوه یا سبزی را به

۱. آرگونات‌های اقیانوس آرام باختری، (Argonauts of the Western Pacific)

Argonauts [اسطوره یونانی] هریک از قهرمانانی که با جیسون (Jason) در کشتی Argon به سر می‌بردند و در دریا می‌رانند.

یکدیگر هدیه می‌دهند با آنکه هر کس به یک اندازه از آن برخوردار است و امکان برابری برای دستیابی به آن را دارد؟ اگر در برابر هدیه چیزی جز خود آن را دریافت نمی‌کند چرا گمان دارد که این یک هدیه است؟ (همانجا، ص ۱۶۸)

مالینوفسکی بُن‌انگاره‌ی (فرضیه) روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه‌ای را در پیش نهاد. در روان‌شناسی بومی «گرایش به دادن و گرفتن به خاطر خود آن، وجود دارد؛ خوشی پویا از داشتن ثروت، از رهگذر واگذاری آن به دیگران» (همانجا، ص ۱۷۳). از دید جامعه‌شناسی او می‌گوید: «گرایش نهفته برای پدیدآوردن پیوندهای اجتماعی از رهگذر داد و گرفت هدیه.» و بر این سخن می‌افزاید:

گذشته از هرگونه بررسی درباره اینکه آیا دادوستد هدیه ضروری و یا سودمند است یا نه، بخشیدن به خاطر خودبخشیدن یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه‌شناسی تروبریانند است، و از روی سرشت بسیار فراگیر و نهادین آن (بخشیدن) می‌گوییم که این ویژگی همگانی همه‌ی فرهنگ‌های بدوی است. (همانجا، ص ۱۷۵)

اگر دادوستد هدیه بر پایه هم‌چندی، زمانی فراگیر و همگانی بوده و نه تنها در میان بومیان تروبریانند این چنین بوده است. پس دریافتن چرایی ضرورت بیشتری دارد.

در اینجا باید به نهاد خون‌خواهی بازگردیم که در آن در سایه درخواست مرگ برای مرگ چنین اصلی اهمیت سرنوشت‌ساز خود را نشان خواهد داد. و درست همان چیزی است که ما خواهیم یافت. اصل هم‌ارزی و هم‌چندی از دادوستد مرگ برخاسته و آنگاه به مرحله نخست دادوستد هدیه و یا دادوستد زندگی راه یافته است.

هانس کلسن یادآوری می‌کند که «بومیان اُروکائیوا^۱ خونخواهی را با واژه‌ای که به معنای دادوستد روان‌های مرگ‌زاست^۲، وصف می‌کنند (جامعه و طبیعت، ص ۶۰). اما در پرتو اصل هم‌ارزی و هم‌چندی، هریک از دوسوی، در برابر هر مرگ یک مرگ را می‌خواهد و نه مرگ بیشتری را. این رفتار، ابزار کارایی فراهم می‌ساخت تا سیستم خونخواهی به کمترین اندازه کاهش یابد. اگر جان‌های بیشتری می‌گرفتند از سوی روبروی هم شمار بیشتری را برای به سزا رساندن می‌خواستند. در چنین شرایطی، کل نهاد خونخواهی با مرگ‌ها و باز-مرگ‌های فزاینده گسترش پیدا می‌کرد. برای پرهیز از آن، می‌بایست شمار درستی از چنین مرگ‌هایی در دست باشد. جان لیارد^۳ نمونه‌ای از آن را در میل کولا^۴ به دست می‌دهد که آن را «برابرساختن، شمار کشته‌شدگان در هر سوی» برمی‌شمارد و می‌نویسد:

این روند یکسان‌سازی، از راه کیفردهی یک مرگ با دیگر را Simbaten می‌نامند. پس اگر A، کسی را به نام B کشته باشد خویشاوندان خاندانی B می‌کوشند با کشتن یکی از خویشاوندان خاندانی A انتقام مرگ او را بگیرند. اگر در این تلاش کامیاب شوند، انتقام‌جو در همان زمان دارد که او را می‌کشد فریاد می‌زند که "Simbaten A" به معنای «برابر با مرگ A».^۵

پیوند به هم‌گره‌خورده، میان قصاص مرگ^۶ و دادوستد هدیه در سرزمین‌های بدوی که جنگ از پیش سامان‌یافته^۷ هنوز پابرجاست، تاکنون

- | | |
|----------------|--------------------|
| 1. Orokaiva | 2. death souls |
| 3. John Layard | 4. Malekula |
| 6. death talio | 7. regulated fight |

۵. مردان سنگی میل کولا، (Stone Men of Malekula) ص ۵۹۹

بازمانده است. نخست مردان می‌جنگند؛ پس از آن‌که شمار کشتگان به اندازه لازم رسید، آنها با دادن و ستاندن هدیه و خوراک با هم آشتی می‌کنند. ربورز به کوتاهی چگونگی این روش را در ملانزیبا باز می‌گوید:

مردم می‌جنگند تا آنکه یک مرد یا شماری از آنان از هر دو سوی کشته می‌شوند؛ در برخی از جزیره‌ها می‌بایست شمار برابری از هر دو سوی کشته شوند. همین‌که دریابند که هریک از دو شوی یک مرد یا مردانی را از دست داده است، جنگ خودبه‌خود به پایان می‌رسد؛ بدون آنکه هیچ گفتگو و قیدوشرطی در میان باشد. سپس مردم در دو سوی رویاروی هدیه‌هایی به یکدیگر می‌دهند که دارای ارزش یکسانی است. هیچ امکانی وجود ندارد که تاختگران برای جبران آسیب‌ها و گزندهایی که رسانده‌اند و انگیزه آغازین جنگ هم بوده است هدیه‌های بیشتری بدهند. گذشته از آن، در جزیره اِدی استون^۱ از جزیره‌ی سلیمان^۲، تاختگران نیستند که هدیه‌دهی را آغاز می‌کنند ترتیب‌دادن هدیه به نخستین خون ریخته‌شده بر زمین بستگی دارد. طرفی که نخستین بار کسی را کشته هدیه‌دهی را آغاز می‌کند. (روان‌شناسی و قوم‌شناسی، ص ۹)

در سرزمین‌هایی که جنگ از پیش سامان یافته تنها در برخی از زمان‌ها، مانند، هر سال یکبار، رخ می‌داده است به گونه‌ای سیستم سرشماری نیاز بود تا شمار مرگ و میرهایی را که جامعه‌ای در فاصله میان دو جنگ به آن دچار شده است، نگه دارند. به نظر می‌رسد که یکی از دیرینه‌ترین چنین شمارش‌هایی با سرهای بریده شکل گرفته است. کار نخستین

«سرپرست»^۱ این بود که نگه‌دارنده حساب این سرها باشد. به گفته‌ی ویلیام گراهام سامنر، «بومیان دیاک^۲ حساب جاری جان‌هایی را که یک قبیله به قبیله دیگر، بدهکار است را نگه می‌دارند. بومیان هیل دیاک^۳ که جنگ‌هایی پیاپی و خونین دارند، درباره نگه‌داری شمار این سرهایی که بدهکارند بسیار وسواس دارند». (شیوه‌های مردمی، ص ۵۰۱)

این رویه هم‌چنین می‌تواند انگیزه خشک کردن و کوچک شدن سرها را نیز روشن سازد. دابلیو. آی. توماس روش ساراواک‌ها^۴ را چنین باز می‌گوید:

... هدف آشکار ...^۵ این است که تراز سرها برقرار و حساب‌ها پاک شود. چون این مردم، از شمار کسانی که در هر رخداد از دو سوی کشته شده‌اند حساب درست و سامان یافته‌ای دارند؛ این یادداشت‌ها^۶ شاید اکنون در میان تیره‌های کرانه‌نشین، آشفته و درهم شده باشند اما در میان تیره‌های کوه‌نشین که شمار کمتری از آنها کشته می‌شوند و جنگ کمتر رخ می‌دهد، از شمار سرهایی که نمودار بدهکاری هر قبیله به شمار می‌رود به خوبی نگه‌داری می‌شود ... در دهکده‌های کنار دریا در هر خانه‌ای می‌توان سبدهای پر از سرهای بریده را یافت ... آنها ارزشمندترین دارایی هستند و اگر در اثر پیشامدی نابود شوند بلایی بس بزرگ و اندوهبار خواهد بود.

می‌توان دریافت که چرا از دست دادن چنین «یادداشت‌هایی» را بلایی بزرگ می‌دانستند، چون بدون آن چگونه می‌توانستند حساب دقیق مرگ‌ها

1. headman

2. Dyaks

3. Hill Dyaks

4. Sarawaks

5. ostensible object

6. memorandums

را نگه دارند؟ و بدون چنین حسابی احتمال کشت و کشتارهای بیهوده در میان بود.

برخی از این حساب‌ها را به آسانی نمی‌توان دریافت چون به شکل سرهای چوبی کنده کاری شده هستند و گمان می‌رود که چیزی جز آذین‌ها و آرایه‌ها نباشند. و چنین بود: «گردن‌بندهایی» با سرهای چوبین کنده کاری شده که لئوفروبئوس^۱ در فصلی به نام «زیور شخصی»^۲ از آن یاد کرده است. هر چند معنای راستین آن از میان گفته‌های او نمودار می‌شود:

یک بومی والونگا^۳ از ناحیه مونگالا^۴ به یاد سه برادرش که کشته شده بودند نوار چرمی برگردن داشت که از آن سه کله چوبی کنده کاری شده آویزان بود. این آویز همواره او را به یاد می‌آورد که باید به خونخواهی مرگ برادران خود بیاندیشد. چنین است رسمی در روستای والونگا، هریک از این‌گونه سرهای چوبی توانی^۵ می‌خواهد، که همانا مرگ مردی است وابسته به قبیله‌ای که خویشان او را کشته است. هنگامی که مرد بزهکار را می‌کشند در دهکده‌ی والونگا جشن بزرگی بر پا می‌شود. آن مرد را می‌خورند و سر چوبی او را می‌سوزانند. بدین‌گونه، چنین آویز بی‌آزاری می‌تواند گواه سرگذشت طولانی و اندوهبار یک خانواده باشد.^۶

هنگامی که رسم خونخواهی رفته‌رفته رو به نیستی نهاد، آویزه‌های مرگ نیز دگرگون شد - نخست به شکل آویزی به نشانه‌ی برادری میان مردان و سرانجام به سان آرایه‌ای برای زنان درآمد.

اصل هم‌چندی و هم‌ارزی، باتوجه به شرایط خطرناک زندگی و

1. Leo Frobenius

2. Personal Adornment

3. Walonga

4. Mongala

5. expiation

ناآگاهی از مرگ طبیعی، دستاورد بزرگی برای انسان دیرین بود. کین خواهی را به کمترین اندازه کاهش داد و آن را پایدار نگه داشت، یک مرگ در برابر یک مرگ نه بیشتر. کلسن یادآوری می‌کند که یک سرخ‌پوست جیب‌ارو^۱ بیش از یک جان را نخواهد گرفت «حتی اگر فرصت آدم‌کشی بیشتر هم پیدا کند» (جامعه و طبیعت، ص ۵۹)

با گذر زمان حتی این نسبت یک به یک هم کاهش یافت. وحش‌خویان، اصل هم‌چندی را در هم شکستند تا گستره دادوستد زندگی را از دادوستد مرگ افزون‌تر سازند. با پیشرفت روزافزون هدیه‌دهی، سبدهای پر از خوراک بیش از پیش جای سبدهای سرهای بریده را گرفت. سرانجام در برابر همه مرگ‌هایی که در یک پاره از زمان رخ داده بود، برای خونخواهی تنها کشتن یک تن بس بود.

در اینجا باید یادآوری کرد که روش نوین جنگاوری هنگامی به سرزمین‌های بدوی راه یافت که کشورگشایان اروپایی با آغاز تاخت و تاز خود اصل هم‌چندی را به زور به راهی دیگر انداختند و آن را نابود ساختند. وحش‌خویان با جنگ‌افزارهای کشنده‌تر از چوب و چماق، بومرنگ^۲ و تیر و کمان آشنا نبودند و حتی اینها را نیز به شیوه‌ای محدود به کار می‌بردند. اما با دستیابی آنها به تفنگ و کشت و کشتارهایی که به راه انداختند به زودی راه و رسم دیرینه‌ی هم‌چندی را برانداخت.

جان لیارد نمونه‌ای از میل کولا به دست می‌دهد. در طول ۳۵۰ سال تاریخ شفاهی وائو^۳ تا پیدایش تفنگ فتیله‌ای^۴، هیچ پیشینه‌ای از کشت و کشتار کور و بی‌رویه وجود ندارد و او پیامدهای اندوهبار کاربرد چنین

1. Jibaro

2. bomerange

3. vao

4. musket

جنگ افزارهای مرگباری را برای تسویه حساب‌ها، این‌گونه بیان می‌کند: این‌ها، با نداشتن ابزاری برای دفاع از خود در برابر این‌گونه تاخت‌وتازهای مرگبار و ناشناخته، با چنان شماری کشته می‌شدند که دیگر برابری شمار مردگان ناشدنی بود. در حالی که در روزگاران گذشته، بسیار کم پیش می‌آمد که شمار مردگان هر دو سوی در هر جنگ بیش از دو یا سه تن باشد. و اگر برندگان جنگ، صلح می‌خواستند، ناهمسازی در شمار مردگان آن چنان نبود که نیاز به فدا کردن بیش از یک قربانی از سوی آنان باشد. همین که با تفنگ‌های فتیله‌ای آشنا شدند و به آن دست یافتند این ناهمسازی آن چنان افزایش یافت که همه دستورها و قانون‌های جنگ رها شد و کشت و کشتارهای گسترده‌ای رخ داد.

بدین‌گونه، در نیمه دوم سده نوزدهم، کسانی که در جزیره‌های کوچک می‌زیستند، کمابیش همه مردمان ناحیه‌ای را که زمانی سرزمینی آباد بود و روستاهای بی‌شماری را دربرمی‌گرفت نیست و نابود کردند ... تراژدی همانندی حتی در جنگ میان دوسوی هر جزیره کوچک نیز رخ داد ... جزیره‌نشینان دوراندیش‌تر اکنون بر این برادرکشی و خود-ویرانگری که شمار آنان را در برابر تهدید فزاینده سفیدپوستان سخت کاهش داده افسوس می‌خورند.^۱

زمانی که بومیان با چنین دامنه بی‌حدومرزی با یکدیگر به جنگ پرداختند شکار آسانی برای پیرومندان سفیدپوست شدند که به سرزمین و ذخیره‌های طبیعی آنها چشم داشتند.

چاپل و گن یادآوری می‌کنند که اروپاییان دست‌کم تا همین زمان نزدیک، به اعلام رسمی جنگ پای‌بند بودند و از دستورها و قانون‌های

رفتار با زندانیان و خودداری از آسیب رساندن به شهروندان غیر نظامی پیروی می‌کردند. البته در آن هنگام که با اروپاییان دیگر می‌جنگیدند: اما، هنگامی که با غیراروپاییان می‌جنگیدند خیلی کم پیش می‌آمد که نگران دستورها و قانون‌های رسمی باشند؛ همه می‌دانند که در آفریقای جنوبی کلونی‌نشینان^۱ و حکمرانان سفیدپوست برای نابود ساختن بوشمن‌ها^۲ بدون اعلام جنگ، گرفتن اسیر و بدون آن که از زنان و کودکان بگذرند به سفر شکاری می‌رفتند، و گوشت‌های زهرآلود را دوروبر آنها می‌گذاشتند تا آن را بخورند، چنین شکارهای همانندی در استرالیا، و تاسمانیا^۳ نیز نزد همگان شناخته شده است. نوآبادنشینان، جنگی برنامه‌ریزی شده را برای نابودی سیاهان به راه می‌انداختند. در تیرادل فوگو^۴ رویه‌ای رایج است که گوسفندداران سفیدپوست پس از آنکه برخی از سیاهان گوسفندان آنها را می‌کشتند به سرزمین آنها روانه می‌شدند تا اوناها^۵ را به طور همگانی شکار کنند. در همه این جنگ‌ها در برابر بدوی‌های آزارنده، هیچ قانونی در کار نبود.

این جنگ‌های غارتگرانه، ویرانگر و شکارگرانه در رویارویی آشکار با سیستم وحش‌خویان که دادخواهی، بر پایه کمترین شمار مرگ بود قرار می‌گیرد. با وجود ناآگاهی وحش‌خویان از مرگ طبیعی، آنان به جای سیستم تلافی‌جویانه مرگ در برابر مرگ راه‌های دیگری را برای فرونشاندن این ناخشنودی‌ها و دادخواهی‌ها، پیدا کردند. در روند این تلاش، آنان درگیری سخت و پرزدوخورد از پیش سامان یافته را به شکل ورزش‌ها و بازی‌های سازمان یافته درآوردند.

1. colonists

2. bushmen

3. Tasmania

4. Tierra Del Fuego

5. onas

از جنگ‌های ساختگی^۱ تا ورزش و هنر

با آنکه درباره خونخواهی و پای‌بندی به خونخواهی یک خویشاوند «کشته شده» بسیار نوشته‌اند، بسیار کم پیش آمده که میان آن و ناآگاهی وحش‌خویان از مرگ طبیعی، پیوندی برقرار سازند. در نتیجه برداشت‌های سخت نادرست درباره سیستم جنگی و جنگ‌های درونی از پیش سامان‌یافته آنان پدیدار شده است. در بستجاری از گزارش‌ها، خونخواهی را کاری ابلهانه و بی‌معنا وانمود کرده‌اند؛ که از گونه‌ای نابهنجاری^۲ روانی برمی‌خیزد. واقعیت درست برخلاف آن است.

بازمانده‌هایی که در سرزمین‌های بدوی از جایگزین‌های گوناگون برای جبران مرگ، بدون رخ‌دادن مرگ بیشتر، یافت شده نشان می‌دهد که چگونه وحش‌خویان این مسئله سرنوشت‌ساز را به‌رغم ناآگاهی زیست‌شناسانه خود حل کرده‌اند. الکین^۳ درباره برخی از قبیله‌های استرالیایی چنین می‌گوید:

راستی، این باید بر ارجی که بر هوش بومیان می‌نهمیم بیافزاید. هنگامی که یک بومی با مسئله‌ی علت جادویی مرگ، ضرورت پرداختن به عامل شخصی و هم‌زمان با آن، ارج نهادن به واقعیت‌های قبیله‌ای و اجتماعی و وظیفه‌ی نگه‌داشتن همبستگی قبیله‌ای روبرو می‌شود می‌تواند راه گشایشی بیابد، هرچند به معنای گونه‌ای گسستگی و گریز از یک منطق سرسخت باشد. هر چه باشد هوش از راه شناخت و گشایش دشواری‌های زندگی بازساخته می‌شود. (بومیان استرالیا، ص ص ۲۹ - ۳۲۸)

1. sham fights

2. aberration

3. Elkin

گشودن مسئله‌های پیچیده زندگی و مرگ روند آزمون و خطایی بود که در آن جایگزین‌های پرشمار، برای سخت‌ترین کیفرها - مرگ، یافته شد. این کیفرها گستره‌ای از شکنجه‌های بدنی و بریدن اندام‌ها تا از برخوانی شعرها و آوازهای هجوآمیز را دربر می‌گرفت.

جنگ سامان یافته که در آن با کشتن تلافی جویانه، حساب‌ها تسویه می‌شد رفته‌رفته جای خود را به آنچه که «جنگ نمایشی»^۱ یا «جنگ ساختگی» نامیده می‌شود، سپرد. در این جنگ‌ها انتظار بر آن بود که تنبیه بدنی جای مرگ را بگیرد، اگرچه گاه‌به‌گاه از روی برنامه و یا پیشامد، کسی کشته می‌شد و با این رخداد، جنگ هم به پایان می‌رسید.

جنگ ساختگی نیز برابر با همان دستورها و قانون‌های جنگ سخت، رهبری می‌شد. اعلام جنگ به‌گونه فراخوانی از یک گروه به گروه دیگر بود که «بیایند و حساب‌ها را تسویه کنند». سرکردگان هر دو سو، هم چون داوران رفتار می‌کردند، زمانی که یک سوی از جنگ که پاسخگوی مرگ شناخته شده بود به کیفر بسنده‌ای می‌رسید فرمان ایست جنگ را می‌دادند. در برخی از این جنگ‌ها مرگبارترین جنگ‌افزاری که می‌توانست به کار رود تازیانه بود. نمونه‌ای که در پی می‌آید از گفته‌های درایبرگ^۲ است:

در میان بومیان لانگو^۳ اگر دو دسته از ایل به بگومگو بپردازند و باهم درگیر شوند بی‌درنگ بزرگان را فرامی‌خوانند، درخت بلندی را فرومی‌افکنند و یکی از شاخه‌های آن را می‌بُرند. از هر گروه دوازده مرد برگزیده می‌شوند و تازیانه چرمی بلندی را به دست می‌گیرند

1. mock fight

2. Driberg

3. Lango

هیچکس نباید با خود نیزه‌ای داشته باشد و جنگ‌افزاری مرگبارتر از تازیانه را بسازد، وگرنه آن را از او می‌گیرند و نابود می‌کنند و خانه‌اش را به آتش می‌کشند.... با نشانه‌ای جنگ‌جویان به هم می‌تازند و با تازیانه به جان هم می‌افتند، و هرگاه داور دریابد که تنبیه بسنده بوده به آنها دستور می‌دهد که از جنگ بازایستند، و یک صلح صددرصد پذیرفتنی از نو

برقرار می‌شود. (در زادوبوم انسان وحش‌خوی، ص ۱۷۱)

گاهی این جنگ‌ها را جنگ‌های «آشتی»^۱ می‌نامند با آنکه در آن از همان الگوی عرفی پیروی می‌شود. نخست هم‌اوردان به یکدیگر ضربه‌هایی می‌زنند و می‌خورند؛ پس از آن خوراک‌ها و پیشکش‌هایی می‌دهند و می‌گیرند و با هم آشتی می‌کنند. نمونه زیر را اسپنسر و گیلن آورده‌اند:

در این نمونه گروهی که گمان می‌رود آسیب‌دیده است پیکی را به نزد بزرگان و کهن‌سالان گروه بزه‌کار می‌فرستد، که می‌گوید، «مردم ما می‌خواهند شما بیاید و جنگی دوستانه داشته باشید.» این گردهمایی ویژه را *Umbirna ilirima* می‌نامند، که به معنای «دیدن و به حساب یکدیگر رسیدن است»^۲. اگر گروه آزارنده بخواهد و بی‌گمان هم می‌خواهد، آنگاه این دیدار برگزار می‌شود.... و جنگِ کمابیش ساختگی با بومرنگ درمی‌گیرد. و جنگی سخت‌تر از این رخ نخواهد داد. (تیره‌های بومی استرالیای مرکزی، ص ۴۶۲)

در دوران گذار از انتقام مرگ^۳ تا جنگ ساختگی خشم و خروش و شوری که در جنگ ساختگی برانگیخته می‌شود شاید سرریز کند و به

1. reconciliation

2. seeing and settling things

3. death – reprisal

شکل یک جنگ راستین درآید. تایلور در نوشته‌ای درباره بومیان بوتوکیودو^۱ در برزیل می‌گوید که ستیزه‌ای را ممکن است با برگزاری مسابقه‌ی چوب و چماق بازی^۲ فرونشانند، که در آن جنگ‌جویان با تیرک‌های چوبی سنگین به یکدیگر می‌تازند و ضربه می‌زنند. اما اگر حریف شکست خورده به تیروکمان‌های خود روی آورد شاید صحنه دگرگون گشته و به یک جنگ راستین تبدیل شود. (مردم‌شناسی، ص ۱۱۱) در نمونه دیگری که تایلور از استرالیا آورده به اشاره می‌رساند که چگونه دوئل برای نخستین بار به وجود آمد:

... یک قبیله برای قوم دیگر دسته‌ای از پره‌های شتر مرغ را که به ته سر نیزه‌ای بسته شده می‌فرستد که نشانه‌ی هماوردخواهی و چالش‌گری برای روز آینده است. آنگاه دو حریف با پوشش رزم به دیدار هم می‌روند. اندام برهنه‌ی آنها با نقش و نگارهای رنگین ترسناک شده، نیزه‌ها و چوب و چماق‌ها را در دست می‌چرخانند و با گوشه و کنایه و داد و فریاد هیاهویی به راه می‌اندازند. هر جنگجو با یک حریف روبروست، از اینرو جنگ به راستی یک رشته از دوئل‌ها می‌باشد، که در آن نیزه پشت نیزه پرتاب می‌شود که جنگجویان با زبردستی شگفت‌آوری خود را پس می‌کشند و از برابر آن می‌گریزند و یا ضربه را دفع می‌کنند، تا آنکه سرانجام یک مرد کشته می‌شود و در بیشتر وقت‌ها، این رخداد درگیری را به پایان می‌رساند. (مردم‌شناسی، ص ۱۱۱)

یکی از گونه‌های جنگی وحش‌خویان که برداشت‌های نادرستی درباره آن شده، رویه بومیان آمریکایی در کندن تکه‌ای از پوست سر دشمن است. برداشتن تکه کوچکی از گوشت سر یک مرد جایگزینی برای کشتن

1. Botocudos

2. cudgelling

او و یا بریدن سرش بود. توماس^۱ گفته‌های گمراه‌کننده‌ای را که در این زمینه بیان شده نادرست می‌داند و می‌گوید «بیشتر مردم نگرندگان و جستجوگران اعتمادپذیری نیستند و به جای آنچه به راستی رخ می‌دهد از انگاره‌های از پیش پنداشته^۲ خود به برآیندی می‌رسند.» و می‌افزاید:

بومیان قبیله‌های پلینز^۳ پوست سر را نشانه‌ای از پیروزی می‌دانستند و چیز خوبی برای بردن به دهکده و بر سر آن به شادی و پایکوبی پرداختن پوست‌های کنده شده بیشتر کوچک بود کمی بزرگتر از یک سکه نقره، اما همانند هر تکه از پوست تازه‌ی دیگری کش می‌آمد و بسیار پهن‌تر می‌شد. (رفتار بدوی، ص ۵۰۳)

هنگامی که پوست سر تنها یک قربانی برای جبران همه مرگ‌هایی که یک گروه در پاره‌ای از زمان دچار آن می‌شدند بسنده بود بسی جای شادمانی بود، گذشته از آن، با پوست سر آن چنان ارجمندانه رفتار می‌کردند که گویی یک انسان است؛ به آن ارج می‌نهادند و آن را در گروه همچون گواهی می‌پذیرفتند که با تسویه حساب‌های مرگ، دشمنی‌ها را به پایان رساند.

روت بندیکت^۴ «رقص جنگی»^۵ زونی^۶ را که می‌توان آن را رقص «صلح و پذیرش»^۷ هم نامید این‌گونه شرح می‌دهد:

پوست سر در روند رقص آئینی و گسترده جنگ، نماد مردی است که کشته شده است باید با رقص به او ارج نهاد و باید با آئین رایج پذیرش در دهکده سرخ‌پوستی پذیرفته شود نیایش رقص پوست سر بسیار

1. Thomas

2. preconceive notions

3. Plains

4. Ruth Benedict

5. war dance

6. Zuni

7. peace and adoption

روشن و گویاست. آنها دگر دیسی یک دشمن بی‌ارزش را به یک بت مقدس مردم و شادی سپاس‌گذارانندی مردم از برکت تازه را برمی‌شمارند.^۱

رویه بومیان آمریکایی که «شمارش ضربه‌ها»^۲ نامیده می‌شود نمودار مرحله دیگری از تکامل جنگ‌های انتقام‌جویانه است. در این نبرد مردی که ستایش همگان را برمی‌انگیخت کسی بود که نه پوست سر دشمن را می‌کند و نه حتی زمانی که جنگ‌افزاری را برای این کار در دست داشت آسیبی به حریف خود می‌رساند. نمونه‌ای از این دگرگونی در آداب اخلاقی^۳ را می‌توان در گزارش جی. بی. گرینل^۴ به بازگفتِ توماس یافت: بیشترین ستایش‌ها را مردی برمی‌انگیخت که پیش از همه می‌توانست به دشمن به خاک افتاده دست بزند. به گمان سرخ‌پوستان دلیرانه‌ترین کاری که می‌توانست انجام گیرد شمارش ضربه‌ها - دست‌زدن و یا با دست یک ضربه محکم زدن - به یک حریف آسیب‌نندیده و زنده نگه‌داشتن او بود، و این کار چندین بار انجام می‌گرفت بارها داستان‌هایی گفته شده درباره اینکه مردان دو قبیله دشمن کی و کجا در جنگ رویاروی یکدیگر می‌ایستادند، مرد دلیری از صف مردم بیرون می‌زد و به سوی دشمن پیش می‌تاخت و صف آنها را می‌شکافت و به یکی از آنها ضربه‌ای می‌زد، آنگاه برمی‌گشت و به گروه خود می‌پیوست. با اینهمه، اگر مرد از اسب خود فرومی‌افتاد یا اسبش کشته می‌شد مردم قبیله‌اش بی‌درنگ می‌تاختند و به یاری‌اش می‌شتافتند و او را نجات می‌دادند

۱. الگوهای فرهنگ، (Patterns of Culture) ص ۱۰۷

2. counting coups

3. code of ethic

4. G. B. Grinnell

این را گواهی بر دلیری یک مرد می دانستند که بدون داشتن هیچ‌گونه جنگ‌افزاری که از راه دور گزندی به کسی برساند به میدان جنگ برود. در دست داشتن یک نیزه، ستوده‌تر از تیروکمان و به دست گرفتن یک تبر یا چوبدست جنگی پسندیده‌تر از یک نیزه بود؛ و دلیرانه‌ترین کار این بود که کسی به میدان جنگ برود و جز یک تازیانه و یا یک ترکه نازک بلند که گاه چوبدست ضربه‌زنی^۱ نامیده می‌شود - با خود همراه نداشته باشد.

روش آفند و پدافند ژاپنی به نام جیوجیتسو^۲ به شگردهای بدنی برای بر زمین زدن حریف وابسته است؛ براش^۳ آن را این‌گونه برمی‌شمرد که «در اصل، جنگ بدون جنگ‌افزار است». واژه کاراته^۴ نیز با آن همانند است که به معنای «دست خالی»^۵ است. براش می‌نویسد: «این نام روشنگر ویژگی‌های اصلی آن است؛ دستی بدون هیچ جنگ‌افزار، حتی یک سنگ».^۶

دریافت این روند دشوار نیست که چگونه «جوانمردانه»^۷ گشتن روزافزون دادوستدهای جنگی^۸ در گذر زمان، به بازی‌ها و ورزش‌های راستین انجامید. برخورد بدنی مانند زدو خورد با چوب و چماق و تازیانه، بدون کاربرد چوب و تازیانه، رفته‌رفته به شکل ورزش کشتی و مشت‌زنی درآمد. بازی سرخ‌پوستان آمریکایی به نام لاکروس^۹ که به گفته‌ی براش زمانی یک «رویاریوی خونین»^{۱۰} میان گروه‌های دشمن بود به یک ورزش تبدیل شد.

1. a coup stick

2. Jujitsu

3. Brasch

4. karate

5. empty hand

۶. چگونه ورزش‌ها پدیدار شدند؟، (How did Sports Begin?) ص ص ۲۴۷ - ۲۳۸

7. sportsmanlike

8. war exchanges

9. lacrosse

10. bloody encounter

به گفته براش و دیگران، سربریده دشمنان زمانی به جای توپ فوتبال به کار می‌رفت. با گذر زمان این پدیده شاید به کاربرد توپ‌هایی انجامیده که از پوست خوک یا چرم دیگری درست شده باشد.

چاپل و گُن، به رغم تردیدهایی که درباره زنجیره تکاملی از جنگ‌های تلافی‌جویانه بدوی تا ورزش‌ها و بازی‌های نوین دارند نمونه‌هایی به دست می‌دهند که به چنین پیشرفتی اشاره دارد. از میان این نمونه‌ها، آنان گزارش زیرین نوشته‌ی ماری. پی. هاس درباره‌ی «رابطه‌های میان شهری یونان»^۱ را آورده‌اند:

شهرهای هم‌پیمان یونان به دو گروه بخش می‌شد هر شهر، نیمه‌ی همسوی خود را «دوست من»^۲ و نیمه دیگر را «هماورد من»^۳ می‌خواند. به زبان انگلیسی یک سوی را سرخ^۴ یا جنگ^۵ و سوی دیگر را سفید^۶ یا صلح^۷ می‌نامند. همه شهرهایی که هم‌سو بودند دوست و شهرهای سوی دیگر دشمن یا دست‌کم به آن بدگمان بودند. این رویارویی‌ها با درآمدن به شکل بازی لاکروس که چگونگی آن در پیش‌گذشت به اوج [تکامل] خود رسید. سالی یکبار شهری از یک گروه، هم‌وردی از گروه دیگر را به چالش می‌خواست. هر شهر رقیب ویژه‌ای در سوی دیگر داشت، اما هرکس را که به چالش می‌خواست با او بازی می‌کرد نه جنگ ...

همانطور که خانم هاس یادآوری می‌کند بازی، نماد و نشانه‌ی جنگ به‌شمار می‌رفت زیرا واژگانی که برای وصف گفتگوها و بازی‌ها به کار می‌رفت از زبان جنگ برگرفته شده بود. گذشته از آن، پذیرش یک

1. Greek Intertown Relations

2. my friend

4. red

5. white

3. my opponent

5. war

7. peace

دهکده شکست خورده از سوی چیره‌شدگان بر آن، درست همان چیزی بود که وقتی یونان به یک پیروزی نظامی دست می‌یافت روی می‌داد؛ پذیرش بسیاری از زندانیان، هم‌چنین شکنجه و کشتن آئینی برخی از آنان پس از هر پیروزی رخ می‌داد. این پدیده می‌تواند به طور کامل رخدادپذیر باشد که سیستم توپ‌بازی یونانی شاید در هنگام شکل‌گیری کنفدراسیون یونان جایگزین جنگ‌های مرگبار و خاتمانسوز شده باشد. گرچه این تنها یک نتیجه‌گیری تاریخی گمانی و نظری است. (اصول مردم‌شناسی، ص ۶۲۷)

نیزه‌افکنی نخستین رفته‌رفته دگرگون شد و به شکل بازی دارت^۲ درآمد که هم در پولینزی و هم در آمریکای شمالی پسندیده و فراگیر شد. امروزه بازی دارت را می‌توان به صورت تک‌نفره انجام داد. اما در آغاز میان دو گروه هم‌آورد انجام می‌شد.

هم‌چنانکه چاپل و گُن این بازی را در تیکوپیا^۳ برشمرده‌اند، این بازی نه تنها یادآور جنگ‌های کهنی است که کشتن دشمن را در برداشته حتی از این هم دورتر می‌رود و به زمانی باز می‌گردد که کسانی را که می‌کشتند می‌خوردند، هریک از دو تیم دوازده تا بیست مرد را در بردارد و هر تیم می‌کوشد که در هدف‌گیری بر رقیب خود پیشی گیرد. هنگامی که یکی از دو سوی بازی برنده می‌شود می‌گویند که رقیب خود را «خورده» است (همان‌جا، ص ۶۲۱).

دگرگونی جنگ‌های بدوی به ورزش و بازی را در این رخداد هم می‌توان یافت که دیرینه‌ترین و نخستین ورزش‌ها در هنگام آئین‌های

1. speculative

2. dart

3. tikopia

خاک سپاریِ جان‌باختگانِ جنگ روی می‌داد. همراه با خاک سپاری مرده در هر دو سوی، میان دو گروهِ هم‌اورد، بازی‌های گوناگونی انجام می‌شد. فریزر در بخشی به نام «بازی‌های آئین خاک سپاری»^۱ چنین آورده است:

... هنگامی که نیکوباری‌های جنوبی^۲ استخوان‌های مرده‌های خود را از زیر خاک درمی‌آورند و آن را پاک می‌کنند و دوباره به خاک می‌سپارند جشنی بر پا می‌کنند که در آن برای «خشنودی روانِ درگذشته»^۳ با تیرک‌های کوچک جنگ‌های ساختگی به راه می‌اندازند ... هم‌چنین در لائوس^۴ استانی از کشور سیام^۵، مشت‌زنان در جشنی که در هنگام سوزاندن کالبد یک سرکرده‌ی قبیله یا مرده سرشناسی بر پا می‌شود با هم درگیر می‌شوند. با مشت یکدیگر را می‌کوبند. جشن سه روز به درازا می‌کشد، اما در هنگام سرکشیدن زبانه آتش در تل هیزم‌هاست که همگان چشم دارند هم‌اوردان سر و کله یکدیگر را با بیشترین زور و نیرو با مشت بکوبند و از ریخت بیاندازند ... باشکیر^۶ها تیره‌ای از تاتارها که تباری دوگانه دارند، مردگان خود را به خاک می‌سپارند و همیشه پس از آئین خاک سپاری مسابقه اسب‌سواری برگزار می‌کنند. در میان برخی از سرخ‌پوستان آمریکای شمالی چالش و زور آزمایی در دویدن، تیراندازی و بازی‌های دیگر بخشی از آئین سوگواری است.

عرب‌های بدوی شبه جزیره سینا، هر ساله جشن بزرگی در آرامگاه صالح^۷ پیامبر برگزار می‌کنند و مسابقه شترسواری در این جشن‌ها

1. funeral games

2. Southern Nicobarese

3. to gratify the departed spirit

4. Laos

5. Siam

6. Bashkir

7. Salih

گنجانده می‌شود. رسم برگزاری بازی‌های خاک‌سپاری برای بزرگداشت مرده، گویا در میان مردمان قفقاز هم رواج دارد.^۱

بازی‌های المپیک در یونان باستان از این جشن‌واره‌های خاک‌سپاری سرچشمه گرفته است. به گفته فریزر، «برخی از مردمان جهان باستان باور داشتند که همه بازی‌های یونانی - المپیک، نمثان^۲، ایستمین^۳ و پی تین^۴ - از بازی‌های خاک‌سپاری بودند که برای بزرگداشت مرده برگزار می‌شد.» و می‌افزاید:

این سنت‌های یونانی، درباره‌ی ریشه و خاستگاه خاک‌سپاری بازی‌های بزرگ، با رویه یونانیان در دوره‌ی تاریخی استوارتر می‌شود. بدین‌گونه، در عصر هومر بازی‌های آئین خاک‌سپاری مانند ارابه‌رانی، مسابقه دو، کشتی، مشت‌زنی، پرتاب نیزه، پرتاب حلقه^۵، و تیراندازی [با تیر و کمان] برای بزرگداشت پادشاهان و قهرمانان درگذشته، بر سر‌گور آنان برگزار می‌شد....

یونانیان بر این خوی نبودند که تنها برای بزرگداشت چند تن از سرشناسان و برجستگان، این بازی‌ها را برگزار کنند؛ گاهی نیز این بازی‌ها برای جاودانه ساختن یاد و یا خشنودی روان مردان بی‌شماری بود که در میدان جنگ جان باخته و یا با سنگدلی قتل‌عام شده بودند.... در آتن، به یادبود مردانی که در جنگ کشته شده و در سرامیکوس^۶ نزدیک آتن به خاک سپرده شده بودند بازی‌های خاک‌سپاری در آکادمی

۱. شاخه‌ی زرین، بخش سوم، خدای میرنده، (The Golden Bough, part III, The Dying God) ص ۹۸ - ۹۶

2. Nemean

3. Isthmian

4. Pythian

5. quoit - throwing

6. Ceramicus

برگزار می‌شد، و در گودالی قربانی‌هایی به آنان پیشکش می‌شد؛ سرپرستی بازی‌ها با وزیر جنگ یا پولمارک^۱ بود و همو قربانی‌ها را پیشکش می‌کرد. (همان‌جا، ص ص ۹۶ - ۹۲)

شاید شگفت‌آورتر از ورزش‌ها و بازی‌ها، آغاز شدن نمایش^۲ و رقص در همان روند فرا - رونده (گسترنده) و بر - شونده‌ی^۳ آئین خون‌خواهی باشد. در این هنرها، در فرم‌های دیرینه‌ی خود، جنگ از پیش سامان‌یافته‌ی با واقع‌بینی (رنالیسم) شگفت‌آوری به نمایش درمی‌آمد. ارنست گروس^۴ در پژوهش درخور توجه خود درباره‌ی کوروبوری^۵ یا رقص‌های گروهی استرالیایی‌ها و تیره‌های دیگر، نمونه‌ی ماندی^۶ از نیوساوس ویلز^۷ را بازمی‌گوید. رقصندگان رگه‌های سفید رنگی را بر روی سر و بدن خود می‌کشند تا در زیر نور ماه مانند اسکلت به چشم آیند. او می‌نویسد: «با چرخاندن جنگ‌افزارها در دست، هر کس گمان می‌کند که رقصندگان در آستانه شکستن سروکله یکدیگراند»، با این‌همه در پایان نمایش، کسی زخمی یا کشته نمی‌شود و این رقص را چنین برمی‌شمارد:

رقصندگان، نخست یک رشته جنبش‌های تند و پیچیده را نمایش دادند که در آن چوب‌دستی‌ها، نیزه‌ها، بومرنگ‌ها، و سپرها را در هوا تاب می‌دادند. سپس ناگهان توده رقصندگان به دو گروه بخش شدند، و با جیغ‌های گوش‌خراش و فریادهای خشمناک با هم گلاویز شدند و به جنگ تن‌به‌تن پرداختند، به زودی یک گروه از میدان جنگ رانده شد و گروه دوم در تاریکی به دنبال او شتافت، از آنجا، ناله‌ها، فریادها و

1. Polemarch

2. drama

3. transcending

4. Ernst Grosse

5. corroborees

6. Mundy

7. New South Whales

ضربه‌های چوب به گوش می‌رسید و وهم کاملی از کشت و کشتاری ترسناک را می‌آفرید...^۱

به انگاشت ما، شاید رقصی که با اسکلت دروغین به نمایش درآمده «رقص مرگ»^۲ نامیده شود. اما در جامعه‌ی وحش خو، جایی که پیروزی بر مرگ را با گونه‌ای بازنمایی ساختگی، در فرم رقص و نمایش، نشان می‌داد، همانا «رقص زندگی» بود.

رادکلیف براون، گونه‌ای رقص، با بازنمایی هنری قراردادی^۳ را در جزیره‌های آندامان برمی‌شمارد که نام آن را آئین برگزاری صلح^۴ می‌نهد، اما به راستی نمونه‌ی دیگری از نهاد جایگزین برای کشتن، در فرم رقص و نمایش است. او می‌نویسد:

رقصندگان به دو گروه بخش می‌شوند. کنش‌های یک گروه سراسر نمود احساس پرخاشگرانه‌ی آنان در برابر دیگری است. این را آشکارا می‌توان از فریادزدن‌ها، ژست‌های ترساننده و به گونه‌ای که هریک از رقصندگان گروه «تاخت‌گر»^۵ به رقصنده گروه دیگر تکان و لرزش جانانه‌ای می‌دهد، دریافت. در سوی دیگر، آنچه نمودار می‌شود را می‌توان کنش‌پذیری^۶ برشمرد؛ نمایشگران در سراسر رقص خاموش می‌ایستند، می‌کوشند در برابر رفتاری که باید به آن تن دردهند، نه ترس نشان دهند و نه آزرده‌گی بدین‌سان، کسانی که در یکسوی هستند خشم گروهی خود را نمودی گروهی می‌دهند که از این راه خشم آنان فرومی‌نشیند. گروه دیگر، با تن در دادن خونسردانه به این خشم، و با افتادگی و فروتنی در برابر خشم

۱. نخستین گام‌های هنر. (The Beginngs of Art) ص ۲۱۶.

2. dance of death

3. stylized

4. peace making ceremony

5. attacking

6. passivity

دادگرانه‌ی دشمنان خود، کفاره‌ی کارهای نادرست و بیدادگری‌های خود را پس می‌دهد. خشم فرومی نشیند و آرام می‌گیرد؛ خطاهای جبران‌شده، بخشوده و فراموش می‌شوند؛ دشمنی پایان یافته است. (جزیره‌نشینان آندامان، ص ۲۳۸)

رادکلیف براون به ما می‌گوید که پس از رقص، مردان جنگ‌افزارهای خود را به یکدیگر می‌دهند «که تنها، فرم ویژه‌ای از آئین داد و گرفت هدیه است و نمودی از نیک‌خواهی^۱ به‌شمار می‌رود» و می‌افزاید: «این فرم ویژه بسیار درخور و مناسب است. چون انگار دست‌کم تا چند ماه دوستی را پایدار نگه می‌دارد زیرا تا زمانی که کسی جنگ‌افزار شما را در دست دارد نمی‌توانید با جنگ‌افزار خودش (که در دست شماست) به جنگ او بروید.»

رقص گروهی همچون یکی از بزرگترین یگانه‌گردان‌های^۲ اجتماعی در جامعه نخستین، برشماری از دانشمندان اثر گذاشت. دابلیو. آی. توماس داده‌هایی را که ارنست گروس در این باره گردآوری کرده باز می‌گوید:

رقص‌های مردمان شکارگر بیشتر رقص‌های گروهی است، و در بیشتر جاها، مردان قبیله، و نه گه‌گاه از چند قبیله، برای این کار به هم می‌پیوندند. سپس همگان برابر یک قانون در یک زمان با هم به جنبش درمی‌آیند. همه کسانی که به وصف این رقص‌ها پرداخته‌اند بارها به این یگانگی^۳ «شگفت‌انگیز» در جنبش‌ها اشاره کرده‌اند. در گرما گرم رقص، چندتن از رقصندگان چنان با هم آمیخته می‌شوند که گویی یک تن

1. good-will

2. unifiers

3. unison

هستند و انگار با یک احساس برانگیخته می‌شوند و به جنبش درمی‌آیند. در طول رقص، آنان در یگانگی و یکپارچگی کامل اجتماعی به سر می‌برند. و گروه رقصنده مانند یک اندامه‌ی^۱ واحد چیزی را احساس می‌کنند و آن را به نمایش می‌گذارند. اهمیت اجتماعی رقص بدوی درست در پیامد یگانه گردانی اجتماعی آن نهفته است: شماری از مردان راکه در وضع و حال بی‌بندوبارانه و ناستوار خود، به‌طور نابه‌سامان به اینجا و آنجا کشیده می‌شوند... و او می‌دارد و می‌آموزد که با یک انگیزه و یک احساس، برای یک هدف کار کنند. دست‌کم، گاه به‌گاه نظم و همبستگی را به درون زندگی پرافت‌وخیز و ناستوار قبیله‌های شکارگر می‌آورد.... مهم دانستن نقش رقص بدوی در پیشرفت گونه انسان بیش به‌دادن به آن نیست.... در استرالیا رقص‌های گروهی^۲ دست‌کم «همچون بیمه‌ای برای صلح و آشتی قبیله‌ها به کار می‌آید». دو قبیله که می‌خواهند دوستی دوسویه خود را نشان دهند باهم به رقص می‌پردازند. (درآمدی بر خاستگاه‌های اجتماعی، ص ص ۵۹۲ - ۵۹۱)^۳

به همراه رقص و هنر نمایش^۴ رشته‌های دیگر هنری نیز همچون جایگزینی برای برآوردن درخواست خون‌خواهی رفته‌رفته پدیدار شدند، هنرهایی مانند آواز، سخنوری، شعرخوانی، بذله‌گویی از این‌گونه‌اند. اینها را آوازهای رزمی^۵ یا «جنگ سخنورانه»^۶ یا «هجو سُرایی»^۷ می‌نامند. همگان چشم داشتند از هر سوی ستیز، واژگان خوارکننده‌ی خوش‌ترکیب به کار رود و چشم به‌راه نوبت خود بمانند تا هم‌آورد خود را به کیفر

1. organism

2. corroborry

3. Source Book for Social Origins

4. drama

5. song - combats

6. oratorical contest

7. satirical recitations

بسزایی برسانند. آنان روش بدون کشتاری فراهم ساختند که با آن هر سوی ستیزه می‌توانست هم‌اورد خود را «سکه یک پول کند و پوز او را به خاک بمالد» گاهی آنان را حریفانِ بگومگو یا دادوقال^۱ و گاهی حریفانِ دهل‌زن^۲ می‌نامند.

این هم‌اوردی‌ها، هم‌چشمی‌ها یا نمایش‌ها مانند دیگر جنگ‌های ساختگی، جنگ‌های آشتی‌جویانه و بازی‌ها، انجام می‌شد. مردم در دو سوی آوردگاه‌گرد می‌آمدند و به دقت نمایش را تماشا می‌کردند، ارزش سخنرانی‌ها، آوازها، بگومگوها و دادوقال‌ها را می‌سنجیدند و درباره آن داوری می‌کردند و سرانجام نام برنده را می‌گفتند. چنین هم‌اوردی‌هایی در میان اسکیموها تاکنون نیز بازمانده است. جان هویزینگا^۳ نمونه روشن و گویایی از آن را به دست می‌دهد:

هنگامی که یک اسکیمو می‌خواهد گله‌گذاری و ناخشنودی خود را از دیگری در میان بگذارد او را برای یک هم‌اوردی در دهل‌زنی فرامی‌خواند ... پس از آن خاندان یا ایل در یک دیدار جشنواره‌ای گرد هم می‌آیند، همگی در زیباترین جامه‌ی خود و به گونه‌ای شادمانه. سپس دو هم‌اورد یکی پس از دیگری یا آوازهای خوارکننده با همراهی ضربه‌های دهل به هم می‌تازند. هرکدام با سرزنش، بزه‌کاریِ دیگری را بر زبان می‌راند. میان اتهام‌های درست، سخنان هزل‌آمیزی که برای خشنودساختن تماشاگران ساخته شده و دشنام محض هیچ تفاوتی در کار نیست. برای نمونه، یکی از آوازخوانان همه مردمی را که در سال‌های نایابی خوراک، همسر و مادرزن هم‌اوردش آنها را خورده‌اند یک‌ایک برمی‌شمارد و

1. slanging matches

2. drumming matches

3. Johan Huizinga

تماشاگران را به گریه می اندازد. این آوازهای برخورنده و تاخت‌گرانه در سراسر نمایش با بی‌حرمتی‌های گوناگون فیزیکی که به سوی حریف نشانه می‌رود همراه است مانند تف‌کردن و خرناس کشیدن بر روی چهره‌اش، با پیشانی به سر او کوبیدن، به زور آرواره‌هایش را از هم گشودن، به دیرک چادر بستن - «متهم» باید همه اینها را با بردباری و خنده‌های ساختگی بپذیرد و تاب آورد. بیشتر تماشاگران به بند گردان‌های^۱ آواز می‌پیوندند. هم‌آوردان را به تلاش بیشتر برمی‌انگیزند و آنها را دلگرم می‌کنند. دیگران فقط همان جا می‌نشینند و به خواب می‌روند. در درنگ و ایست میان بازی‌ها، هم‌آوردان دوستانه با هم به گفتگو می‌پردازند سرانجام تماشاگران رأی می‌دهند که چه کسی برنده است. (همولودن‌ها، ص ۸۵)

ما گاهی می‌گوییم «اگر نگاه می‌توانست کسی را بکشد....»^۲ تو ماس به بازگفت‌گزارشی از سوانتون^۳ درباره‌ی سرخ‌پوستان تلین‌گیت^۴ می‌پردازد که نشان می‌دهد انگار در شرایطی نگاه می‌تواند حریفی را «بکشد»:

دو گروه همیشه هم‌چشمی و هم‌آوردی سختی را به نمایش می‌گذاشتند ... تلاش آنها برای پیشی گرفتن از یکدیگر کمابیش گاهی به خون‌ریزی می‌انجامید. هر گروه هشیارانه کوچکترین گفته‌های حریف را می‌پایید به ویژه آنچه را دو رهبر آواز خوانان همراه دو گروه می‌گفتند، و کمترین خوارداشت اگرچه با استعاره‌ترین زبان‌ها بیان می‌شد بی‌درنگ آن را درمی‌یافتند و چه بسا فتندای هم برمی‌انگیخت. کنش هر رقصنده نیز به دقت بسیار، بررسی می‌شد و هیچ لغزش کوچکی از چشم‌ها دور نمی‌ماند

1. refrains

2. if looks could kill

3. Swanton

4. tlingit

و به یاد سپرده می‌شد. در نتیجه فشار بر روی رقصنده‌ها آن چنان سخت بود که اگر رقصنده ورزیده‌ای بی‌درنگ پس از پایان جشن می‌مرد گفته می‌شد، «نگاه مردم» | چشم‌زخم مردم | او را کشت.^۱ (رفتار بدوی، ص ۳۸۴)

هویزینگا یادآوری می‌کند که هم‌اوردی در دشنام‌گویی و بد و بیراه‌گفتن^۲ در یونان تا دوره‌ی تاریخی همچنان بر جای ماند. او می‌نویسد: در رسم‌های دیرینه یونان، نشانه‌های فراوانی از هم‌اوردی آئینی و جشنواره‌ای در دشنام‌گویی یافت می‌شود. برخی واژه‌ی *iambos* را در اصل به معنای ریشخند^۳ می‌دانند که به ویژه اشاره بر فکاهی‌های مردمی^۴ و آوازهای آکنده از دشنام^۵ دارد که بخشی از جشن‌های دیمتر^۶ و دیونیسوس^۷ به‌شمار می‌رفت. گمان می‌رود که طنزگزنده^۸ آرخیلوخوس^۹ از همین خرده‌گیری‌هایی^{۱۰} که در جلوی مردم انجام می‌شد سرچشمه گرفته باشد.... هم‌چنین در جشن دیمتر و آپولو^{۱۱} زنان و مردان با خواندن آوازهایی یکدیگر را به ریشخند می‌گرفتند، که درون مایه ادبیات خرده‌گیری^{۱۲} از زنان شاید از آن برخاسته باشد (همولودن‌ها، ص ۶۸).

«خرده‌گیری از زنان و حمله سخت به آنها»^{۱۳} بی‌گمان از ساخته‌های

1. the people's looks have killed him

2. slanging match

4. public skits

6. Demeter

8. biting Satire

10. slating

12. diatribe

3. derision

5. scurrilous songs

7. Dionysus

9. Archilochus

11. Apollo

13. diatribe against womankind

جامعه پدرسالار است. در آغاز، دشنام‌ها و خوارداشت یکدیگر میان مردان به چشم می‌خورده و نمودار یکی از ابزارهای بوده است که آنان با آن خود را از تلافی جویی مرگبار می‌رهانیدند.

جانشین دیگر برای دادوستد مرگ را می‌توان در عرف یا نهاد رازآلودی یافت که «رابطه ریشخندآمیز»^۱ نامیده می‌شود. این نهاد، تنها در چهارچوب تلاش برای دستیابی به گزینه‌های جانشین برای خون‌خواهی، دریافتنی است. این رویه‌ی مردان، شوخی با هم به جای جنگیدن یا حتی دشنام‌دادن به یکدیگر را گاهی «خودمانی بودنِ روا دانسته شده»^۲ و یا «بی‌نزاکتی مجاز»^۳ می‌گویند. هم‌چنان‌که رادکلیف براون در این باره گفته است:

رابطه‌ی ریشخندآمیز، آمیزه‌ی شگفتی از دوستی و دشمنی است. رفتار چنان است که اگر در هر بافت اجتماعی دیگری رخ می‌داد، نمودی از دشمنی به‌شمار می‌رفت و آن را برمی‌انگیخت. اما در اینجا نشانه دشمنی نیست و نباید آن را جدی گرفت. نمودی از دشمنی است با یک دوستی راستین، به سخن دیگر، رابطه‌ای با بی‌نزاکتی مجاز است. (ساختار و کارکرد، ص ۹۱)

رابطه ریشخندآمیز بیشتر در میان مردان خویشاوند آن‌سوی^۴ یا در میان هم‌پیمانان در دوسوی رویارویی بخش‌بندی زناشویی^۵ به چشم می‌خورد. رادکلیف براون می‌نویسد:

برای برآوردن نمونه‌ای از این‌گونه، نوشته‌های زیر درباره بومیان اُجیبوا

- | | |
|-------------------------|---------------------------|
| 1. Joking relationship | 2. privileged familiarity |
| 3. permitted disrespect | 4. cross-cousins |
| 5. marriage divide | |

بازگویی می‌شود. «هرگاه خویشاوندان آن سوی باهم روبرو می‌شوند می‌بایست بکوشند یکدیگر را شرمنده سازند، آنها یکدیگر را دست می‌اندازند و با معیارهای خود و هم‌چنین با معیارهای ما - زشت‌ترین اتهام‌ها را به یکدیگر می‌زنند اما در رابطه دوستانه کسی نمی‌تواند آزرده شود. خویشاوندان آن‌سویی را که بدین‌گونه سربه‌سر هم نمی‌گذارند بی‌نزاکت می‌دانند، چون به میدان بازی اجتماعی نمی‌آیند».

تا آنجا که از یادداشت آقای پدler^۱ درمی‌یابیم در آفریقای شرقی بومیان زیگوآو زارامو^۲ سربه‌سر یکدیگر نمی‌گذارند چون میان آنها پیوند نزدیک‌تری وجود دارد Ndugu یا برادران یکدیگر به شمار می‌روند. اما در فراسوی میدانی که در درون آن رابطه‌های اجتماعی بدین‌سان [برادری] شناخته شده، گروه‌های دیگری نیز یافت می‌شوند و از آنجا که در سنجش با برادران، بیگانه به شمار می‌روند رابطه با آنان دشمنانه است یا احتمال دشمنانه شدن آن وجود دارد

زمانی که رابطه ریشخندآمیز بنیادگذاری می‌شود درست همین جدایی است که نه تنها شناخته و پذیرفته می‌شود بر روی آن تأکید هم می‌شود. نمایش دشمنی، بی‌حرمتی همیشگی، بیان گسست همیشگی اجتماعی است که بخش بنیادین کل وضع ساختاری است، اما بر فراز آن، بدون آنکه آن را ویران سازند یا حتی سست گردانند همبستگی اجتماعی بر پایه دوستی و همیاری فراهم می‌شود. (همان‌جا، ص ص ۹۵ - ۹۳)

به سخن دیگر، رابطه‌ی ریشخندآمیز گریزناپذیر بود، چون کسانی که در گذشته دشمن یکدیگر بودند هنگام برخورد با یکدیگر اگر شوخی و سر به سر گذاشتنی در میان نبود. یکدیگر را تنها بی‌نزاکت نمی‌دانستند، به

1. Pedler

2. Zigua and Zaramu

هم بدگمان می شدند که سر جنگ دارند. پیامد کلی این جایگزین‌های گوناگون برای جنگ تلافی جویانه، این بود که مردان را برای همکاری اقتصادی و اجتماعی به گردهم آورد و معیارهای خوبتر و برتری^۱ را به جای دلیری و بی‌باکی در میدان جنگ نشانند. به جای نیزه‌افکنی یا پوست از سرکندن، روش تازه‌ی هم‌چشمی و رقابت جویی، زمینه‌ای را فراهم آورد تا همگان بکوشند در کارهای تولیدی بهترین باشند. آمیخته‌ای از روش نو و کهنه را می‌توان در نوشته چاپل و گُن یافت.

در آفریقا ما پیشینه‌ای در دست داریم درباره تلاش‌های پاک‌سازی بومیان بمبا^۲ در رودزیای شمالی^۳. در اینجا شماری از مردان به نوبت کشتزارهای خود را پاک‌سازی می‌کنند. مردان از درختان بالامی‌روند و با تبرهای کوچک شاخه‌ها را می‌برند و به زیر می‌اندازند و تنه درختان را بر جای می‌گذارند. این کار، سخت و توان‌فرسا و پرهیجان و خطرناک است و فرصتی را برای هم‌وردی فراهم می‌سازد؛ مردان هنگامی که شاخه‌ها را می‌زنند فریاد می‌کشند، و چنان وانمود می‌کنند که دارند اندام دشمنان را می‌برند. همین که شاخه‌ای فرو می‌افتد فریادهای ویژه‌ای سرمی‌دهند.... هنگامی که بر روی زمین هستند گفتگوی آنها بیشتر درباره‌ی درخت‌بری است حتی اگر فصل آن نباشد. (اصول مردم‌شناسی، صص ۸۲ - ۸۱)

لوسی میر^۴ در نوشته‌ای درباره‌ی بومیان ایبو^۵ در نیجریه‌ی شرقی می‌گوید: «مهم‌ترین وظیفه مردان کوشایی که در رده جوانان هستند جنگ

1. excellence

2. Bemba

3. Northern Rhodesia

4. Lucy Mair

5. ibo

نیست کار گروهی است هرگاه یک کار همگانی مانند پاک‌سازی یک راه می‌بایست انجام شود - هر بخش به یک نیمه از ایل واگذار می‌شد و چشم داشتند که آنها در سرعت و کارایی باهم رقابت کنند. (درآمدی بر مردم‌شناسی اجتماعی، ص ص ۵۹ - ۵۸)

بدین‌گونه، زمانی که برای تاوان مرگ جایگزین‌هایی یافت شد و حتی زمانی که جایگزین‌ها، از کتک‌زدن تا توهین‌های دوسویه بیش از پیش رو به فرسودگی نهاد، بنیاد نهادِ خونخواهی به طور فزاینده‌ای سست شد. هنرها، ورزش‌ها و بازی‌ها راه پیشرفت آزادانه خود را در پیش گرفتند. در برخی از سرزمین‌های بدوی بسیج‌کردن سرکردگان، نیروها، و حتی روحیه هموردی و رقابت برای برگزاری نمایش خوبی از یک جنگ ساختگی، به‌طور روزافزون دشوار شد تا چه رسد به جنگی راستین. برای نمونه در گزارش مارگارت مید درباره بومیان آراپش او شرح می‌دهد که چگونه آنان همه دلبستگی خود را در نگه‌داری این سنت‌ها از دست دادند.

از دیدگاه بومیان آراپش مسئله برنامه‌ریزی اجتماعی این نیست که باید پرخاشگری یا بیش‌خواهی و مال‌اندوزی محدود شود بلکه باید شماری از مردان توانمندتر و با ذوق‌تر را برخلاف خواست‌شان وادار ساخت تا زیر بار مسئولیت و رهبری بروند تا آنکه گاه‌به‌گاه، هر سه یا چهار سال و حتی با فاصله‌ای دورتر بتوان به رهبری آنان جشنواره‌ای به راستی هیجان‌انگیز را برگزار کرد. چنین گمان می‌رود که هیچ‌کس به راستی نمی‌خواست یک رهبر یا «یک مرد بزرگ» باشد. «مردان بزرگ» باید برنامه‌ریزی کنند، دادوستدها را به راه بیاندازند، شق و رق را بروند، باد به غبغب اندازند، قیافه بگیرند، و با صدای بلند سخن بگویند، به آنچه در گذشته انجام داده‌اند و می‌خواهند در آینده انجام دهند ببالند. همه اینها

را بومیان آرایش از ناخوشایندترین و دشوارترین رفتارها می‌دانند. رفتارهایی که کمتر مرد بهنجاری اگر می‌توانست از آن بگریزد آن را بر خود روا می‌داشت. (جنس و خوی و سرشت، ص ۲۷)

افزون بر سرگرمی‌ها و بازی‌هایی که همچون جایگزینی برای خون‌خواهی به کار می‌رفت، روش‌های دیگری در پیش گرفته شد که نمی‌توان چرایی آن را برشمرد مگر آنکه آن روش‌ها بخشی از همان تلاش بشر دیرین برای رهایی خود از دشمنی و جنگ پایان‌ناپذیر بدانیم. یکی از این روش‌ها جابجایی نکوهش مرگ‌ها و آسیب‌ها، از انسان به چیزهای بی‌جان و به کیفر رساندن آنها به جای انسان بود.

فریزر این‌گونه از روش‌های تلافی‌جویانه را به شیوه‌ای که کوکی‌های^۱ چیتاگونگ در شمال خاوری هند به کار می‌بردند برشمرده است. او می‌نویسد: «اگر مردی از روی پیشامد یا فروافتادن از درخت کشته می‌شد همه بستگانش گرد هم می‌آمدند و درخت را فرومی‌انداختند؛ و هر اندازه هم که درخت بزرگ بود، آن را به شکل خرده‌ریزه درمی‌آوردند، سپس آن را در باد می‌پراکنند، چرا که درخت به گفته آنان سبب مرگ برادرشان شده بود.» به گفته او، روش همانندی در میان تیره‌های آینو^۲ در ژاپن رواج داشت. آنها نیز از درختی که کسی از آن فروافتاده و مرده بود انتقام می‌گرفتند (فرهنگ مردم در عهد عتیق، کوتاه شده، ویراسته، ص ۳۹۳). همین رویه را می‌توان در تمدن یونان باستان هم یافت. به گفته‌ی فریزر:

در شهر آتن، کانون تمدن باستان، در اوج شکوفایی آن، دادگاه ویژه‌ای برای محاکمه‌ی جانوران و چیزهای بی‌جان که انسان‌ها را کشته و یا به

1. kukis

2. Ainos or Arinus

آنها آسیبی رسانده بودند برپا می‌شد. دادگاه در تالار شهر^۱ نشست داشت. و دادرس‌ها کسانی مانند پادشاه اسمی (تشریفاتی) آتیکا^۲ و چهار پادشاه اسمی چهار ایل جداگانه آتیک^۳ بودند بزهداران که در اینجا در جایگاه ویژه خود قرار داشتند زنان یا مردان نبودند، جانوران و یا ابزارها یا پرتابهایی از سنگ، چوب یا آهن بودند که از جایی فروافتاده و سر کسی را شکسته بودند. بی‌آنکه دستی که آنها را پرتاب کرده بود شناخته شده باشد. بر سر جانورانی که گناهکار می‌یافتند چه می‌رفت ما نمی‌دانیم؛ اما شنیده‌ایم که پادشاهان قبیله‌ای چیمزهای بی‌جانی که بر سر کسی فروافتاده و او را کشته بودند را به فراسوی مرزها می‌فرستادند (تبعید می‌کردند). هر سال تبر یا کاردی که در جشن زئوس^۴ در آکروپولیس^۵ برای کشتن گاوی به کار رفته بود را در برابر دادرسانی که بر کرسی داور می‌نشستند به جرم قتل به‌طور رسمی محاکمه می‌کردند؛ هر سال چنین افزاری را گناهکار و محکوم می‌شناختند و آن را به دریا می‌انداختند. (همان‌جا، ص ۴۰۱)

به درستی روشن نیست که انسان‌ها در چه زمانی از این واقعیت آگاه شدند که علت‌های طبیعی نیز به مانند علت‌های دشمنانه سبب مرگ می‌شود. با اینهمه، از برگه‌ها و نشانه‌ها چنین برمی‌آید که آنان بر سیستم تلافی‌جویی مرگبار حتی پیش این زمان چیره شده و آن را برانداخته بودند. کاهش دادوستد مرگ در کنار افزایش هدیه انجام گرفت که در واکاوی نهایی، دادوستد زندگی و مهمان‌نوازی به جای دشمنی و مرگ بود.

1. prytaneum

2. Attica

3. Attic

4. Zeus

5. Acropolis

از دشمنی تا مهمان‌نوازی^۱

در حالی که دگردیسی دشمن به خویشاوند آن‌سو دارای گواه و نشانه‌های کمابیش فراوانی است اما دگردیسی دشمن به میزبان و مهمان چنین نیست. واژه‌ی «میزبان»^۲ از واژه لاتینی *hostis* برمی‌آید، که در اصل به معنای «بیگانه»^۳ یا «دشمن»^۴ بوده است. در گفتاری دربار «بیگانگان» نوشته همیلتون گریسون^۵ می‌آموزیم اینکه رفتار خوب با بیگانه گونه‌ای نوآوری در برابر رویه گذشته به شمار می‌رفت با این واقعیت نشان داده می‌شود که در چندین زبان برای بیان مفهوم «دشمن» و «میزبان» یک واژه به کار می‌رود (دانشنامه‌ی دین و اخلاق، جلد ششم، ص ۸۹۱).

در جامعه‌ی بدوی گردهمایی‌ها بر پایه‌ی اجتماعی ساخته و پرداخته‌ای^۶ بود. اینها را با نام‌های گوناگون می‌خوانند - «جشن‌ها»^۷، «جشن‌واره‌ها»^۸ پات‌لاچ^۹ (ارمغان بخشی)، آئین صلح^{۱۰} و کوروبوری^{۱۱} جشنواره رقص گروهی به زبان بومیان استرالیا. همه آنها دارای یک هدف می‌باشند - در یک جشنواره آئینی پیوندهای برادرانه‌ای را که میان گروه‌های گوناگون برقرار شده، نمودار سازند. برخی از آنها گردهمایی گروه‌های کوچک خاندان به خاندان همسایه است و شماری دیگر جشنواره‌های بزرگ منطقه‌ای است که یکدیگر را نیمه‌هایی از ایل^{۱۲}

1. Cross – cousin

2. host

3. stranger

4. enemy

5. P. J. Hamilton Grierson

6. formalized

7. feasts

8. festivals

9. potloch

10. peace ceremonial

11. corrboree

12. phratries

و حتی همه ایل‌ها می‌خوانند.

سازمان‌دهی و برگزاری این جشنواره‌ها بر پایه یک در میان بر دوش یکی از دو گروه است؛ نخست یکی از دو گروه رویاروی و سپس دیگری آن را برگزار می‌کند. هر چند مهمان‌نوازی دست و دل‌بازانه، ویژگی اصلی کار آنهاست، دشمنی نهفته‌ای نیز وجود دارد که از روزگاری که میهمان و میزبان دشمن هم بودند بازمانده است. در یک هم‌چشمی دوستانه هر گروه می‌کوشد در میهمان‌نوازی از گروه دیگری پیشی گیرد. هر چه خوراک گسترده‌تر و رنگین‌تر، و ارمغان‌بخشی بیشتر، آبروی میزبان افزون‌تر.

در برخی سرزمین‌ها، با برخورد جنگ‌جویانه‌ای که در آغاز برگزاری چنین جشنواره‌هایی پیش می‌آید ریشه این رسم آشکار می‌شود. به گفته فرانتس بوآس درباره‌ی بومیان کواکیوتل «فراخوانی به یک پات‌لاچ که در آن میهمان و میزبان در گشاده‌دستی با هم رقابت می‌کنند به یک جنگ همانند است. پیک‌هایی که فراخوانی به جشن را به آگاهی مردم می‌رسانند جنگاور نامیده می‌شوند ... و میهمانان پس از رسیدن سرودهای رزمی می‌خوانند ...^۱

اف. ای. ویلیامز^۲ از چنین جشنواره‌ای در میان مردمان اُروکایوا^۳ در گینه‌ی نو گزارش‌گویی فرامی‌ساخته که توماس آن را بازگفته است:

خوراک را از بوستان‌ها گردآوری می‌کنند و آن را دست‌ودل‌بازانه بر روی جایگاه‌های ویژه به نمایش می‌گذارند. میهمانان دسته‌دسته در حالی که پیشاپیش هر دسته برجسته‌ترین فرد آن با چماق‌های به پیر آراسته بر روی شانه‌های خود، جای دارد به ستون یک باگام‌های بلند به دهکده

۱. نژاد، زبان و فرهنگ، (Race, Language and Culture) ص ۲۳۴.

2. F. E. Williams

3. Orokaiva

می‌آیند. چهره سر دسته به هیچ لبخندی آراسته نیست به جای آن حالتی از خشم به خود گرفته است که هرچند شاید به نظر آید که در خور رخدادی میهمان نوازانه نیست اما فرم خوشایند بومیان اروکایو است. فریادهای پرشور خوش آمد به پیشواز میهمانان می‌آید که آن را بدون هیچ‌گونه نشانه‌ای از خرسندی و خشنودی کم‌دلانه و سست‌نهادانه، می‌پذیرند.... و بدین‌گونه آنان شکوهمندان به ستون یک از میان دهکده رژه می‌روند تا آنکه به جایگاه ویژه خود می‌رسند، در اینجا از حالت خشک و رسمی به درمی‌آیند، تا اندازه‌ای شتابان بر سر جای خود می‌نشینند و رفتار گرم و دوستانه‌ای در پیش می‌گیرند. در این میان، زنان سخت سرگرم پوست‌کندن و خرد کردن گیاه تارو^۱ هستند. دیگرها به ردیف در حال پخت و پزاند. اگر رخداد مهم‌تری در میان باشد، چند خوک را هم کشتار می‌کنند و اندام‌های آنها را جدا کرده و به شکل توده‌های بدبو بر سکوی بلندی روی هم می‌ریزند، و در آنجا با نمایشی آگاهانه و از پیش برنامه‌ریزی شده گوشت را خرد می‌کنند. این بوی ناخوشایند شاید زود دل اروپاییان را برهم زند هرچند به مشام بومیان اروکایو بی‌گمان خوشایند و نویدبخش است. تماشاگری که از شادی، کشش و فریبایی این صحنه خوشش بیاید چندان خرده گیر نباید باشد.

در پایان روز، بخش کردن رسمی خوراکی‌ها فرا می‌رسد. میزبان جشنواره، پس از رایزنی همراه با دل‌واپسی با دوستان خود، تاروها را روی هم می‌چیند، با شمارشی پُررنج می‌کوشد تا آنها را با شمار میهمانان برجسته برابر سازد. اکنون که این شمارش خوب انجام شده، او با شور و شوقی که به پرزوری و پرنیرویی^۲ پهلو می‌زند به بخش‌بندی خوراکی‌ها

1. taro

2. violence

روی می آورد. او و دستیارانش با فریادهای بلند با شتاب به پس و پیش می روند، دسته های تارو را جلوی میهمانان می گذارند، و بلکه بیشتر، پرت می کنند، میهمانان نیز آن را با چهره های بی تفاوت شایسته این رفتار می پذیرند. به همین شیوه، گوشت خوک - ران، راسته، اندرونه ها و غیره را روی دسته های تارو نهاده و میان میهمانان بخش می کنند و میهمانان آماده بازگشت می شوند. آنان در میزاسر روز سرگرم شده اند؛ خوراکی راکه بدین گونه به آنان داده شده را باید به خاله ببرند. زنان خوراکی ها را در کیف های بنددار خود جای می دهند و آماده رفتن می شوند. مردان و کودکان نیز سهم خود را به همراه خواهند برد. چشم انداز کودک ریزه ای که سر خون آلود خوکی بزرگ را بر سر دارد و تعادل خود را بادشواری نگه می دارد و به سر کوچک خود می بالد برای هر کس به یادماندنی است. بدین گونه، میهمانان، پُربار از نشانه های دوستی به خانه های خود رهسپار می شوند تا چشم به راه زمانی باشند که پس از گذشت یکسال، کمتر یا بیشتر، میهمان نوازی همانندی را به جا آورند. (رفتار بدوی، صص ۸۷ - ۱۸۶)

در اینجا شمارش پرنج، به سرهای بریده انسان نمی پردازد بلکه درگیر شمارش دسته های تارو و دیگر خوراکی هاست. خوراکی که میزبانان به سوی میهمانان پرت می کنند گواه بر آن است که نیزه ها پرتاب نمی شوند. «نمایش از پیش برنامه ریزی شده»^۱ که برای تکه تکه کردن گوشت بر پا شده، نمایشی همگانی است که نشان می دهد جانوران و نه انسان ها کشته می شود. بدین شیوه دشمنی دیرینه، که از ناآگاهی درباره علت مرگ سرچشمه گرفته، و درخواست برای خون خواهی، اکنون در

زیر بهمن میهمان‌نوازی «جنگ با خوراک»^۱، چنانکه گاهی آن بدین نام می‌خوانند، ناپدید شده است. توماس گلادوین^۲ و سیمور. بی‌ساراسون^۳ در گزارشی درباره بومیان تروکی^۴ می‌نویسند:

در حالی که در روزگاران گذشته تیره‌ها^۵ با یکدیگر در جنگی راستین درگیر می‌شدند، امروزه آنان با خوراک می‌جنگند، یک تیره، دیگری را به یک جنگ خوراکی فرامی‌خواند و یکایک مردمان هر گروه، روزها و هفته‌ها سخت کار می‌کنند تا از دیگری خوراک بیشتری فراهم سازند و این به جشنواره‌ی بزرگی که در آن هر تیره‌ای می‌کوشد فرآورده دیگری را مصرف کند می‌انجامد، اگرچه این کار تنها پس از آنکه هر قلم به دقت شمرده شده و برنده نیز شناخته شده باشد انجام می‌گیرد... بومیان رومونوم^۶ در بازشماری رخدادهای زندگی گذشته خود هیچ‌گاه نام‌بردن از خوراکی را که با خود می‌آوردند و در آئین سپری شدن بحران‌ها و گشایش دشواری‌ها خورده و آشامیده می‌شد از یاد نمی‌بردند. وانگار این خوراکی‌ها هر شکافی را که در آن زمان بر سر هر مسئله یا رخدادی پیش آمده بود، بهبود می‌بخشید.^۷

جایگاه کانونی خوراک در جشنواره میهمان‌نوازی را بسیاری از نویسندگان یادآوری کرده‌اند. خوراک به صورت کپه‌های روی هم انباشته به نمایش بزرگ همگانی درمی‌آمد و نخستین چیزی بود که چشمان میهمانان را می‌نواخت. الکساندر گلدن وایزر^۸ به بازگویی گزارش

1. Fighting with food

2. Thomas Gladwin

3. Seymour B. Sarason

4. Trukese

5. lineage

6. Romonum

۷. تروک: انسان در بهشت، (Truk: Man in Paradise) ص ص ۵۳ و ۵۷.

8. Alexander Goldem Weiser

فرت^۱ درباره نمایش‌های دیدنی که تیره‌های مائوری زلاندنو آن را برپا می‌کردند، پرداخته است. برای ساخت صحنه‌ها یا چوب‌بست‌های بزرگ و گسترده که سبدهای خوراکی بر روی آن جای می‌گرفت تلاش سخت و فراوانی به کار می‌رفت؛ بلندی چوب‌بست‌ها هشتاد تا نود فوت و پایه آن بیست تا سی متر مربع بود. به شکل هرم ساخته می‌شد «تا هنگامی که به پایان می‌رسد، آنچه به چشم می‌آید توده یکپارچه‌ای از خوراک باشد!» او می‌نویسد، با نگرش به ابزار بدوی آنها، خود سازمان‌دهی انسان‌ها و ابزارها، «شاهکار اقتصادی رده بالایی بود». سپس می‌افزاید:

هدف آشکار برپایی چنین ساختاری اثرگذاری بر میهمانان و میدان دادن به نمایش خوراک با بهترین شیوه بود.... بخش کردن خوراکی‌ها و خوردن و نوشیدن آن در چنین جشنواره‌ای با برگزاری آداب‌ها، آئین‌های جادویی، و خواندن آواز همراه بود.... آئین بخش کردن (تقسیم) خوراکی‌ها از اهمیت فراوانی برخوردار بود و بخشگران همه توان خود را به کار می‌بردند تا پیشکش خوراکی‌ها به میهمانان، تا آنجاکه شدنی است اثرمندتر برگزار شود. (مردم‌شناسی، ص ص ۵۹ - ۱۵۸)

به گفته‌ی موس^۲ در میان مائوری‌ها خوراک چیزی نمادین است و «با رونگو^۳ نماد گیاهان و صلح، همسان و همتاست. در اینجا پیوند و رابطه میان انگاره‌های آنان روشن‌تر و آشکارتر می‌شود؛ میهمان‌نوازی، خوراک، در آمیختن و همدلی^۴ صلح، دادوستد، قانون» (هدیه، ص ۸۷).

همراه با رویه جنگ با خوراک به پیامد آن جنگ با هدیه برمی‌خوریم؛ که دادوستد چیزهای گوناگون به گونه‌ای دست و دلبازانه و نابود کردن

1. Firth
3. Rongo

2. Mauss
4. communion

بخشی از آن است. [مردم شناسان] رویه نابودسازی را بیشتر، هم‌چشمی میان سرکردگان رقیب برای فزونی آبرو و نشان دادن توان خود می‌دانند. نمونه همه جایی آن را توماس بازگفته است. در میان تیره‌های کواکیتل «یک سرکرده، پتوها و کرجی را می‌سوزاند یا دیگی را می‌شکند» تا نشان دهد که اندیشه او نیرومندتر و توان او از رقیب خود بیشتر است اگر رقیب او نتواند به همان اندازه از دارایی خود را بدون درنگ بیش از اندازه، نابود سازد او را «ورشکسته»^۱ می‌خوانند. هم‌آوردش او را شکست داده است (رفتار بدوی، ص ۳۸۷).

با اینهمه، هم‌چنانکه ماوس یادآوری می‌کند، چنین دادوستدهایی در میان گروه‌ها رخ می‌دهد نه در میان یک‌یک مردم، و سرکرده گروه به نمایندگی آنان این کار را انجام می‌دهد و نقش میانجی‌گرایانه‌ای بازی می‌کند. هدف آنان به دست آوردن همبستگی اجتماعی است؛ هم‌چنانکه موس می‌گوید: «بومیان تیلین گیت و هایدا^۲ در شمال باختری آمریکا، هنگامی که می‌گویند «آنها به یکدیگر احترام می‌گذارند، سرشت و چگونگی این رویه‌ها را به خوبی بیان می‌کنند» (هدیه، ص ۴).

برداشت همانند و نادرست دیگر، چنین دادوستدهایی^۳ را برخاسته از آرزوی برخورداری از مزیت‌های ثروتمندان و اقتصاد برتر می‌داند. برای نمونه، دیدگاه بوآس درباره پات لاج چنین است: «اصل بنیادین و نهانی، سرمایه‌گذاری سودآورِ دارایی است».^۴ ملویل هرسکویتس^۵ در این باره

1. broken

2. Haida

3. interchange

۴. «آئین و اقتصاد» در میراث بدوی، *Primitive* ("Ceremony and Economies", in *Primitive*

Heritage) ص ۳۳۰.

5. Melville Herskovits

دودل است. او می نویسد که در هدیه و دادوستد آئینی «جنبه‌های غیراقتصادی آنان بسیار آشکار است»، اما او گزارش‌های کسانی را که می‌کوشند این رویه را با زبان اقتصادی برشمرند می‌پذیرد، برای نمونه گفته تیوتینگ^۱ را، که در میل کیولا «هدیه چیزی بیش از یک کار ریسک‌ورزانه یا یک سوداگری امیدوارانه، نیست». یک بومی چشم دارد «مزیتی دست‌کم برابر با ارزش‌یام خود» به دست آورد. تیوتینگ نتیجه می‌گیرد: «بومیان با این پندار که ممکن است چیزی به رایگان به کسی داده شود نا آشنا هستند». (مردم‌شناسی اقتصادی، ص ۱۵۵، ۱۶۰)

به‌راستی نیز، سیستم دادوستد به رغم «دیدگاه جنگی»^۲ خود، بر پایه سوداگری خطرپذیر یا سرمایه‌گذاری دازایی‌ها استوار نبود؛ دادوستد پیشکش‌ها بود و ساخته شده بود تا در میان مردان پیوندهای برادرانه بر پا سازد و آن را استوار نگه دارد. «نابودی» چیزها به جای مردان، در سنجش با خون‌خواهی، پیشرفت چشم‌گیری بود. هم چنانکه توماس از زبان تلین‌کیت می‌گوید: «بومیان می‌گویند در گذشته، آنان در هنرنمایی‌های دلاورانه در جنگ با یکدیگر هم‌اوردی می‌کردند، اما اکنون تنها با دارایی‌های خود با یکدیگر می‌جنگند» (رفتار بدوی، ص ۳۸۵). برای اینکه این سخن را درست گردانیم باید آن را بدین‌گونه بگوییم «اکنون آنها تنها با هدیه‌ها می‌جنگند».

برخی از مردم‌شناسان بر رویه‌های بر باددهنده مانند سوزاندن چیزهای ارزشمندی مانند روغن‌ها و پتوها در این دادوستدها، افسوس خورده‌اند. هاتن وبستر^۳ می‌گوید: «برباد دادن کالای مصرفی و نیز

1. Tueting

2. fighting stance

3. Hutton Webster

سرمایه‌ای و در پی آن نابودی گسترده دارایی‌های فردی آشکارا دیده می‌شود» و می‌افزاید: «این کار بسیاری از گروه‌های بدوی را در ترسناک‌ترین ورطه‌ی تهی‌دستی فرومی‌برد.» (تابو، ص ص ۸۴ - ۱۸۳). با اینهمه، هریک از پیشرفت‌های بشری به بهایی خریداری می‌شود، و نابودی گاه‌به‌گاهی پاره‌ای از چیزهای سودمند برای برگرداندنِ دادوستد مرگ به دادوستد زندگی بهای‌گزافی نبود.

دادوستد زندگی در سراسر تاریخ فرم خود دادوستد آدم‌های زنده بود تا جای مردگان را بگیرند. این رویه را بیشتر به نام «فرزندخواندگی»^۱ می‌خوانند. واژه‌ای که می‌تواند گمراه‌کننده باشد. از آنجا که هم بزرگسالان و هم کودکان را دربرمی‌گرفت برخی از مردم‌شناسان واژگان «همتای خویشاوند»^۲ را بیشتر می‌پسندند. توماس می‌نویسد:

رویه فرزندخواندگی و یا آفریدن همتهای اجتماعی، گوناگونی گسترده‌ای دارد از دادوستد دوستانه کودکان در گروه‌های کوچک تا پذیرش یک قبیله از سوی قبیله‌ی دیگر را دربرمی‌گیرد (رفتار بدوی، ص ۱۴۰)

مردم‌شناسان دادوستد گسترده کودکان در سرزمین‌های بدوی را ابزاری برای ننگه‌داشت پیوندهای برادرانه و صلح‌جویانه میان گروه‌ها دانسته‌اند. بی‌گمان این رویه بر این اصل استوار بوده است: اگر شما فرزندان ما را ننگه دارید و ما فرزندان شما را، احتمال جنگ کمتر و دادوستد بیشتر می‌شود. به یک معنا، کودکان دادوستد شده نقش گروگان را برای ننگه‌داری صلح‌بازی می‌کنند.

-
1. adoption
 2. kinship equivalents

برخی از پژوهشگران به جای واژگان «فرزندخواندگی گروهی»^۱ واژه [به گروه خود] پذیرفتن^۲ را بیشتر می‌پسندند. جولوس لیپرت واژه «برادرسازی ساختگی»^۳ را به کار می‌برد. (تکامل فرهنگ، ص ۲۸۴). برادرسازی شاید بهترین واژه برای بیان هدف بنیادین و نهانی دادوستد مردمی و هم‌چنین خوراک و هدیه‌های دیگر باشد. فرزندخواندگی فردی برای این بود که جای خالی کسانی را که در یک جامعه کشته شده یا درگذشته بودند، پُر کنند. هانس کلسن در این باره می‌نویسد:

از آنجا که فرد چیزی نیست مگر عضوی از گروه خود، کس دیگری را می‌توان بر جای او گذاشت ... از این رو نهاد پذیرش یا فرزندخواندگی در میان مردمان بدوی به‌ویژه در نزد سرخ‌پوستان فراگیر است کار ویژه آن نشاندن فردی زنده به جای عضو مرده گروه است. (جامعه و طبیعت، ص ۱۳)

دادوستد کودکان، که «فرزندخواندگی گهگاهی»^۴ هم خوانده می‌شود، همیشگی نبود و پیوندهای خویشاوندی بومی^۵ آنها را دگرگون نساخت. در جایی که فرزندخواندگی همیشگی بود، آئینی لازم بود تا فرد را یک عضو از گروه خویشاوند همخون^۶ بگردانند. در گفتاری از هارت‌لند درباره‌ی «فرزندخواندگی» می‌خوانیم:

خویشاوندی ساختگی روشی شناخته‌شده و پذیرفته شده است و به‌گونه‌ای گسترده برای نیرومندساختن جامعه‌های بنیاد نهاده شده به کار رفته است، همان‌گونه که در جامعه‌های وحش خو و بربر می‌بینیم،

1. wholesale adoption

2. incorporation

3. artificial fraternization

4. fosterage

5. natal

6. blood kin

بر پایه هم‌خونی راستین یا وانمودی است. از رهگذر خویشاوندی ساختگی، بیگانگان در یک خاندان و یا گروه خویشاوند پذیرفته می‌شوند. برای این هدف، روش‌های گوناگون به کار گرفته می‌شود، که شناخته شده‌ترین آن پیمان خونی^۱ است. (دانشنامه‌ی دین و اخلاق، جلد یکم، ص ۱۰۵)

رویه‌ی «پذیرش»^۲ دشمنی که در میدان جنگ زنده دستگیر شده نمایانگر جدایی چشم‌گیر از رویه پیشین کشتن اوست به گفته‌ی مورگان، «دستگیرشدگان پس از آن‌که در خانواده‌ای پذیرفته می‌شدند به جای کشته‌شدگان در جنگ گماشته می‌شدند تا جای خالی رده‌های خویشاوندی را پُر کنند» (جامعه باستانی، ص ۸۰). پس از پیدایش جامعه پدرسالار، اسیران دیگر به نام هم‌تاهای خویشاوند پذیرفته نمی‌شدند؛ آنها را به نام بردگان می‌گرفتند. با اینهمه، از دید وحش‌خویان روزگار مادرسالاری، «پذیرش»، ابزار نهایی را برای برگرداندن دادوستد مرگ به دادوستد زندگی، فراهم ساخت.

سرانجام پس از همه سختی‌ها، رنج‌ها و پیکارها برای یافتن راهی به بیرون از پای‌بندی به خون‌خواهی، حتی روان و رفتار مردان از بنیاد دگرگون شد. روش میزبانان، پرتاب دسته‌های تارو و خوراک‌های دیگر به سوی میهمانان، و رفتار میهمانان، با جامه و پیرایه‌های ویژه جنگی و خواندن سرود رزمی به خانه میزبان آمدن، کنار گذاشته شد. هم‌چنین رجزخوانی، خودستایی، خودنمایی و رفتارهای برخوردنده که در آواز، رقص، و جنگ‌های نمایشی رخ می‌داد جای خود را به نزاکت، آداب‌دانی و کرنش سپرد. هر سکویتس نمونه‌ای از آن را به دست می‌دهد:

1. blood covenant

2. adopting

هرگاه مردی به دیدار بستگان خود که در دهکده دیگری زندگی می‌کردند می‌رفت با برپانمودن جشن و رقص او را گرامی می‌داشتند، مهم‌ترین ویژگی این میهمانی، گفتن سخنان ستایش‌آمیز میان بزرگان بود و شمارش^۱ هدیه‌ها که هر یک آماده بود تا برای دیگری انجام دهد. در اینجا کوچک نمایاندن هدیه خود و ستایش گزافه‌آمیز از هدیه دریافت شده، دستور روز بود. (مردم‌شناسی اقتصادی، ص ۱۶۴)

در سرزمین‌های دیگر، و چشم‌گیرتر از همه در چین، خوارداشتن خود، فرم «مسابقه»^۲ در کرنش^۳ را به خود گرفت. هونیزینگا می‌نویسد: هم‌آوردی برای ارج‌نهادن^۴، می‌تواند همان‌گونه که در چین رخ داده، با تبدیل شدن به مسابقه در ادب و نزاکت فرم وارونه‌ای به خود بگیرد. واژه ویژه آن - Jang - به معنای «تسلیم‌شدن به دیگری» است، بدین‌گونه هرکس هم‌آورد خود را با نزاکت برتر در هم می‌کوبد، باگشودن راه برای او یا پیش‌انداختن او. مسابقه کرنش شاید در هیچ‌جا مانند چین، چنین ساختار ویژه‌ای نیافته باشد اما می‌توان در سراسر جهان به آن برخورد. او می‌افزاید: «می‌توان آن را مسابقه لاف و گزاف وارونه^۵ نام نهاد. چون دلیل این نمایش نزاکت در برابر دیگری، در ستایش فراوان فرد از ارج و آبروی خود نهفته است. (همولودن‌ها، ص ۶۶) اگر چنین هم باشد، و نیاز به ارج‌مندی و آبرومندی کسی با کرنش و خم‌شدن فرد برآورده شود باز هم یک پیشرفت است، در حالی که در گذشته این نیاز هنگامی برآورده می‌شد که او کمان خود را برای تیراندازی بلند می‌کرد.

- | | |
|----------------------------|------------|
| 1. enumeration | 2. contest |
| 3. courtesy | 4. honour |
| 5. inverted boasting match | |

با اینهمه سیستم هدیه‌دهی جنبه‌های دیگری هم سوای این آداب‌دانی‌ها داشت. پیش از آنکه از تاریخ بیرون رود به قربانی کردن بشر انجامید، بر پایه این اصل که قربانی کردن یک بخش، کل را نجات خواهد داد.

از کيفردادن ديگري تا به کيفر رساندن خود
برابر با دستورهای آئین برادری هم خون^۱ در قلم نخستین خود، کسانی که برای مرگ یک خویشاوند پاسخگو بودند می‌بایست به کيفر مرگ یکی از کسان خود تن در دهند. سپس این تلافی جویی خونین کاهش یافت؛ بخشی از بدن مرد جایگزین کشتن او شد. سرانجام وحش خویان ابزار دیگری برای خود - بریدن‌ها^۲ و خود - کيفری^۳ یافتند.

هرگاه بهای صلح کشتن یک مرد بود، جامعه یکی از عضوهای خود را همچون سپربلا یا قربانی پیشکش می‌کرد تا از لشکرکشی خون‌خواهانه و پیامدهای خونین آن جلوگیری کند. جان لیارد نمونه‌ای از مالکیولا به دست می‌دهد، از سرزمینی که رویه‌های آدم‌خواری تا زمان‌های کنونی نیز در آنجا فراگیر بوده است. او می‌نویسد: «آنان یکی از مردان گروه خود را می‌گیرند، او را مانند یک خوک به جایی می‌بندند، برای قربانی شدن او را آذین‌بندی می‌کنند و او را به نزد دشمن می‌فرستند، کسانی که به همراه او می‌روند تا وی را به دشمن بسپارند به نشانه صلح برگ نخل‌مانندی^۴ را به همراه می‌برند.» و می‌افزاید:

1. blood brotherhood
2. self - mutilation
3. self - punishment
4. cypress leaf

برابر با قانون نهاده شده، اگر امکان پذیر باشد قربانی، زنده فرستاده می شود، و می گویند که بدین گونه دشمن آرام می شود و قربانی را به زور وامی دارد که گودالی را برای افروختن آتشی که قرار است بر روی آن بریان شود بکند، سپس او را با آئینی که سزاوار یک دشمن دستگیر شده در جنگ است قربانی می کنند و می خورند. هرچند، گاهی او را نخست می کشند این روند از دیدگاه ما شاید چندان خوشایند نباشد، اما دست کم از خون ریزی بیشتر جلوگیری می کند (مردان سنگی مالکیولا، ص ص ۶۰۰ - ۵۹۹)

گزارش های دیگر نشان می دهد که همیشه نیاز نبود کسی را برای قربانی شدن دستگیر کنند؛ چه بسا مردانی که داوطلبانه پیش می آمدند و خود را واگذار می کردند و به بهای زندگی خود، دیگر عضوهای گروه خود را از تلافی جویی خونین نجات می دادند. با گذر زمان، جانشینی به ریخت یک جانور برای انسان قربانی یافتند که بیشتر یک خوک بود. در مالکیولا بیشتر، گراز دندان دراز را برای این کار برمی گزیدند و بومیان آشکارا می گویند که خوک جانشین قربانی پیشین انسانی است.

این رویه بازمانده های بی شماری بر جای نهاده است. در هر رخدادی که نیاز به چنین آئینی بود، نه تنها در سوگواری، در زناشویی و آئین های صلح همگانی هم جانور یا پرنده ای قربانی می شد تا یاد این رخداد را زنده نگه دارند. در ایبرگ در نوشته ای درباره برخی از قبیله های آفریقایی نمونه ای از پیمان صلح را به دست می دهد:

جانوری میان دو سپاه قربانی می شود، و نمایندگان پاره های برگزیده را در جلوی چشم همگان با هم می خورند. ممکن است بازمانده ی لاشه را به همراه چند چیز که نماد صلح تازه است به خاک بسپارند. بدین گونه

شاید تبری را به همراه نیزه‌ای پس از آن که به دو نیم کردند تا بر خواست صلح خواهانه‌ی رزمندگان تأکید کنند، به خاک بسپارند. آنگاه به کسانی که پیمان صلح را بشکنند نفرین می‌فرستند. (در زاد و بوم وحش خویان، ص ۱۶۹)

بریدن بند انگشت‌ها روش رایجی برای خود - کیفری بود. گویا این رخداد، تاریخی دور و دراز دارد. دستان فکش بسته پیرنمای سنگی غارهای اروپایی به زمان پارینه‌سنگی پسین، شاید به سه هزار سال پیش برمی‌گردد؛ به گفته‌ی گراهام کلارک^۱: «بیش از دویست دست یا ماده‌های رنگین روی نمای سنگی کشیده شده^۲، در بسیاری از آنها انگشت‌هایی دیده می‌شود که بند نخستین یا میانی آن بریده شده است.»

او می‌گوید که مردمان بدوی بسیاری که به گونه همانندی بریدن اندام‌ها را انجام می‌دهند برای این روئیه دلیل‌های گوناگونی آورده‌اند، اما بیشتر، این روئیه نمایانگر «یک قربانی برای جلوگیری از مرگ‌های بیشتر» بوده است. در میان برخی از قبیله‌های شمال خاوری کانادا، بیشتر، انگشت کوچک قربانی می‌شود، به گفته آنان، «برای جلوگیری از مرگ و میرهاست»^۳.

هوکارت نیز «به نقش دست‌هایی بدون بند انگشت» اشاره دارد که در غارهای دوره‌ی دیرینه‌سنگی یافت شده است. او در حالی که به گونه‌ای نهفته دودلی خود را نشان می‌دهد می‌نویسد: «در این نقش‌ها به اندازه‌ای انگشتان بدون بند به چشم می‌خورد که بسیاری از باستان‌شناسان باور ندارند که اینها به‌راستی بُریده شده باشند». با اینهمه او یادآوری می‌کند که

1. Grahame Clark

2. outlined

۳. از وحش خویی تا شهرگیری، (From Savagery to Civilization) ص ۶۰.

رویه همانندی در فیجی^۱ رخ می دهد و از این انگاره^۲ چنین برمی آید که «بند انگشتان به جای یک انسان کامل قربانی می شوند» (پیشرفت انسان، ص ص ۵۸ - ۱۵۷). به راستی نیز رویه های همسانی در سرزمین های بدوی در سراسر جهان یافت شده است. توماس گفته ویلیامز درباره جزیره نشینان فرندلی را که بارها یک یا چند استخوان انگشتان کوچک خود را می بُرند و آن را جدا می کنند، باز می گوید: «این کار آن چنان فراگیر بود که کمتر بزرگسالی پیدا می شد که با این روش انگشتان خود را نبریده باشد» او نمونه ی دردناک زیر را آورده است:

در یک رخداد، دختر یک سرکرده، زن جوان و زیبای کمابیش هجده ساله ای، کنار من ایستاده بود، از آنجا که از وضع زخم هایش پی بردم که او به تازگی این آئین را انجام داده است، دست او را گرفتم و از او پرسیدم چرا انگشتان خود را بریده است. پاسخ تکان دهنده او این بود که چون مادرش بیمار بوده از ترس اینکه مبادا بمیرد این کار را انجام داده تا خدایان را وادار کند او را نجات دهند. من گفتم «خُب» چطور این کار را انجام دادی؟ او پاسخ داد: «ا...» من یک صدف تیز برداشتم و آن قدر بر انگشتم فشردم تا بندش جدا شد، سپس گذاشتم خون از آن سرازیر شود. این پیشکش من به خدایان بود تا آنها را وادار کنم مادرم را درمان کنند و او را به حال نخست بازگردانند» اگر در آینده به پیشکش دیگری نیاز باشد. آنان دومین بند همان انگشت را می بُرند و جدا می کنند؛ و هرگاه به پیشکش سوم و چهارمی هم نیاز باشد آنها بندهای همانند از انگشت کوچک دست دیگر را هم می بُرند؛ چنانچه، دیگر بندی باز نمآند تا بتوان به آسانی آن را کنار گذاشت، کنده ی انگشتان بریده شده را آن قدر با سنگی

1. Fiji

2. idea

زبر و ناهموار می‌مالند، تا دوباره خون از زخم سرازیر شود. (رفتار بدوی،

ص ص ۳۰۳ - ۳۰۲)

خویشتن را دریدن و زخمی کردن و خودآزاری همان هدفی را دنبال می‌کرد که بریدن بند انگشتان و اندام‌های دیگر بدن. این کارها را بیشتر «آئین سوگواری»^۱ نامیده‌اند و گاهی نیز درآمیخته با ورزش‌ها و بازی‌ها به چشم می‌خورد. فریزر می‌گوید: «در فورچونا^۲ جزیره‌ای در جنوب اقیانوس آرام، هرگاه مرگی رخ دهد دوستان با خراشیدن چهره، سینه و بازوان خود با صدف، اندوه خود را نشان می‌دهند و در آئین خاکسپاری که در پی می‌آید مشت‌زنان برای بزرگداشت مرده دو به دو باهم درگیر می‌شوند». (شاخه‌ی زرین، بخش سوم، خدای میرا)^۳

این رویه در بازی‌های المپیک و حتی در دوره رومیان نیز بازمانده بود. به گفته فریزر:

بدین‌گونه، گمان داشتند که بازی‌های المپیک برای بزرگداشت پلوپس^۴ قهرمان بزرگ افسانه‌ای، پایه‌گذاری شده است قهرمانی که در [نیایش‌گاه] المپیا گستره‌ی مقدسی از آن او بود. در آنجا او را از قهرمانان دیگر برتر می‌دانستند و هر ساله یک قوچ سیاه برایش قربانی می‌کردند. چنان‌که می‌گویند سالی یکبار نیز همه مردان پلوپونیس^۵ بر روی گور او آن قدر با تازیانه خود را می‌زدند تا از پشت‌شان خون سرازیر می‌شد که پیشکشی بود برای قهرمان درگذشته. هم‌چنین در آئین خاکسپاری رومی زنان چهره خود را آن قدر می‌خراشیدند تا به خون می‌افتاد

1. mourning rites

2. Fortuna

3. The Golden Bough, part III, The Dying God

4. Pelops

5. olympia

6. Peloponese

(شاخه زرین، بخش سوم، خدای میرا، ص ۹۲)

رفته‌رفته شکل‌های نرم‌تر خود - کیفری برای تاوان مرگ، مانند گریه‌وزاری و شیون و سوگواری و غیره با خراشیدن‌های گاه‌به‌گاه چهره، و کندن موی خود، جانشین بردن اندام‌ها، زخم‌زدن‌ها و خون‌ریزی‌ها شد. آئین گریه‌وزاری، بیشتر با آئین در آغوش گرفتن^۱ همراه بود. رادکلیف براون می‌نویسد که در میان بومیان آندامان «گریه اجباری است، یک وظیفه است»، و نه تنها در هنگام مرگ، در درناشویی و آئین پاگشایی^۲ نیز رخ می‌دهد.

از اینرو گریستن در رخدادهایی که برشمردیم نمونه‌ای است از آنچه من آن را رسم‌های آئینی^۳ می‌خوانم، نه نمود خودانگیخته احساس فردی. در برخی از این پیش‌آمدها به پیروی از رسم، زنان و مردان باید یکدیگر را در آغوش بگیرند و گریه کنند، اگر کوتاهی کنند و این کار را انجام ندهند خطایی است که سرزنش همه مردمان درست - اندیش را برمی‌انگیزد. (جزیره‌نشینان آندامان، ص ص ۲۴۴ و ۲۴۰)

این آئین‌های گریستن و در آغوش گرفتن همان هدف اندام خود بردن را داشت بازداری از، از سرگرفتن دشمنی آن‌گاه که مرگی رخ می‌داد. سرانجام یادگاری از این آداب به صورت «آئین‌های سوگواری»^۴ به جا ماند.

یکی از بازمانده‌های بی‌شمار دشمنی - پذیرایی دوسویه^۵، در روش خوشامدگویی اسکیموهای مرکزی به چشم می‌خورد. هم‌چنان که میهمان

1. Embracing ritual

2. initiation ceremony

3. ceremonial customs

4. mourning rites

5. hostility - hospitality reciprocity

به آهستگی پیش می‌آید، «یکی از میزبانان ضربه سختی به او می‌زند و چشم به راه می‌ماند تا میهمان هم ضربه‌ای به او بزند و ضربه‌زدن و ضربه‌خوردن هم‌چنان دنبال می‌شود تا یکی از حریفان به زانو درآید و جنگ را رها کند.» سپس با برگزاری یک میهمانی، به بیگانه خوشامد می‌گویند. در میان اسکیموهای کامبرلند اینلت^۱، پس از زدوخورد، حریفان یکدیگر را می‌بوسند و همگان به گرمی از بیگانه پذیرایی می‌کنند.»

با گسترش دادوگرفتِ خوراکی‌ها و پیشکش‌ها، رابطه‌های برادری که در گستره‌ای کوچک و محلی^۲ بر پا شده بود فراتر رفت و گستره‌ی هرچه پهناورتری را دربرگرفت. دادوگرفت همچون بافت پیوندی^۳ (پیونددهنده) گروه‌های آغازین جداگانه را به صورت شبکه‌ای از خاندان‌ها^۴ و نیمگی‌های ایل^۵ درآورد. سپس این سامانه از گستره تا اندازه‌ای تنگ سازمان دوگانه فراتر رفت و بیگانه‌های دوردست بیشتری را از دشمن به چهره‌ی دوست درآورد.

برای شناخت این جنبه از سیستم دادوستد، سپاسگزار و وام‌دار مالینوفسکی و پژوهش او درباره‌ی سیستم دادوستد کولا^۶ در جزیره‌های تروبریاند هستیم.

حلقه‌ی کولا - دادوستد درون قبیله‌ای

پژوهش برانیسلاو مالینوفسکی درباره سیستم دادوستد کولا را که در

1. Cumberland Inlet

2. local

3. connective tissue

4. clans

5. phratries

6. Kula

کتاب آرگنوت‌های اقیانوس آرام باختری^۱ آمده است، گام بلندی در مردم‌شناسی دانسته و آن را ستوده‌اند. اگرچه او از یافته‌های خود برخی از نتیجه‌های بسیار مهم را نگرفته است، داده‌های او سیستم دادوستد را در اوج پیشرفت خود نشان می‌دهد.

در میان یک ایل، دادوستد، میان بخش‌های آن رخ می‌داد: میان خاندان‌های همسو^۲ و میان دو نیمگی‌های^۳ رویارویی یا شاخه‌های دوگانه ایل^۴ که سازمان دوگانه ایل را می‌ساختند. اما همین که سیستم دادوستد از این مرزبندی‌ها فراتر رفت و به دربرگیری ایل‌های دیگر انجامید فرم یک «حلقه»^۵ را به خود گرفت که «چهارسوی»^۶ جهان شناخته آنان را در برمی‌گرفت.

مالینوفسکی کولا را مانند «فرمی از دادوستد، با ویژگی گسترده‌ی درون ایلی» به ما می‌شناساند «گروه‌هایی که در حلقه پهناوری از جزیره‌ها که چرخه‌ی بسته‌ای را شکل می‌داد به آن می‌پرداختند» (ص ۸۱).

در این چرخه دوگونه کالا از یک گروه به گروه دیگر دست به دست می‌شود؛ یکی گردن‌بندهای صدفی سرخ‌فام و دیگری بازوبند و یا دستبندهایی از صدف سفیدرنگ است. هر دو به شکل‌های یکسان و یکدست هستند و ساخت ساده‌ای دارند.

یکی از ویژگی‌های «کولا» که مردم‌شناسان را سردرگم ساخته آن است که هیچ فرد یا گروهی برای همیشه نمی‌تواند دارنده این کالا باشد؛

1. Argonauts of the Western Pacific

2. parallel

3. moieties

4. phratries

5. ring

6. four quarters

چندگاهی کسی می‌تواند آن را نگهدارد و سپس به کسان و گروه‌های دیگر این چرخه واگذارد. کالاها پیوسته در گردش‌اند، از یک دست به دست دیگر و از یک گروه به گروه دیگر گرداگرد چرخه می‌رسند، در حالی که یک کالا در راستای حرکت عقربه‌های ساعت می‌چرخد و دیگری از سوی دیگر راه خود را می‌پیماید.

چیز دیگری که شگفت می‌نماید بی‌ارزشی این کالاها را دید سوداگران است. مالینوفسکی آنها را چنین برمی‌شمارد: «زشت، به درد نخور، بی‌ریخت، حتی بنجل. چون همواره دست به دست می‌شوند کهنه و فرسوده.... بد نما و چرب‌اند» (ص ۸۹-۸۸) با اینهمه ارزشمند هستند، در نزد بومیان «حرمت» آنها از هر چیز دیگر بیشتر است. گویا بدون گردش این کالاها خود زندگی از جنبش باز خواهد ایستاد.

این کار ساده - این دست‌به‌دست شدن دو کالای بی‌ارزش و به درد نخور به گونه‌ای توانسته است پایه‌ای برای یک نهاد بزرگ میان - قبیله‌ای، و در پیوند با بسی کارها و تلاش‌های دیگر باشد. اسطوره، جادو و سنت، گرداگرد آن فرم‌های ویژه آئینی و تشریفاتی تنیده‌اند و هاله‌ای از خیال‌پردازی^۱ و ارزش در ذهن بومیان به آن بخشیده‌اند، و به راستی برای این داد و گرفت ساده شوری در دل بومیان پدید آمده است.

مالینوفسکی میان بررسی‌های ناسازگار با هم، سردرگم شده بود و نمی‌دانست چگونه این پدیده را واکاوی (تحلیل) کند. آیا می‌توان آن را یک شبکه بازرگانی نامید؟ کالاها بی‌ارزش‌اند و به هیچ روی در روند گردش خود از آن کسی نخواهند شد. از سوی دیگر، مالینوفسکی گمان دارد که این پدیده شاید «گونه‌ای دادوستد»^۲ در معنای گسترده این واژگان

1. romance

2. a form of trade

باشد (ص ص ۸۵ - ۸۴). سرانجام او میان این کالاهای زشت و بی ارزش و گوهرهای پادشاهی انگلیس که ثروت هنگفتی را دربردارند به سنجش دشواری می پردازد. مالینوفسکی به این نتیجه می رسد که به هر دوی آنها همچون میراث خانوادگی نگریسته می شود و به سبب شورآفرینی و احساساتی گری تاریخی^۱ به آنها ارج نهاده می شود.

اما کولا به راستی رابطه ای بازرگانی نیست حتی در دیرینه ترین فرم خود، دادوستد پایاپای^۲ هم به شمار نمی رود. مالینوفسکی خود می پذیرد با آنکه دادوستد پایاپای در جزیره های تروبریانند وجود دارد، بومیان میان آن و کولا به روشنی فرق می گذارند. در حالی که در پایاپای چانه زنی رخ می دهد درباره هدیه های کولا هرگز گفتگویی در نمی گیرد، چانه زنی روی نمی دهد و برآوردی در کار نیست. او می نویسد:

بومیان به روشنی کولا را از پایاپای که به گستردگی آن را به کار می برند، باز می شناسند، از پایاپای انگاره روشنی دارند. و برای آن واژه پایداری هم دارند. به زبان کریوینی^۳ به آن gimwali می گویند. هنگامی که بومیان بر روند نادرست، بسیار شتاب زده یا ناشایست کولایی خرده می گیرند، می گویند: «او کولای خود را به گونه ای انجام می دهد که گویی gimwali است.» (ص ۹۶)

پس کولا را چگونه باید بررسی کرد؟ موس^۴ آن را گونه ای «بات لاج بزرگ»^۵ می خواند که بر پایه «سیستم گسترده ی پیشکشی ها»^۶ و باز - پیشکشی ها استوار است. او می گوید: «چنانچه گویی همه این قبیله ها،

1. historic sentimentalism

2. barter

3. Kiriwinian

4. Mauss

5. grand potlatch

6. prestations

رفتارهای اقتصادی، کارهای آئینی و جنسی، مردان و زنان، در حلقه‌ای گرفتار شده‌اند که چرخشی همیشگی را در زمان و مکان به دور آن انجام می‌دهند» (هدیه، ص ص ۲۵، ۲۰). حلقه کولا گسترده‌ترین فرم سیستم داد و گرفت است، قبیله‌هایی را دربرمی‌گیرد که صدها مایل از هم دوراند. گردن‌بندها و دست‌بندها نماد برادری و صلح هستند که یگانگی و همبستگی «حلقه» را نگه می‌دارند. مالینوفسکی خود درباره کولا چنین می‌گوید:

می‌بینیم که در سراسر حلقه کولا شبکه‌ای از پیوندها به چشم می‌خورد و همه خودبخود یک بافت در هم تنیده را می‌سازند. کسانی که صدها مایل سفر دریایی از یکدیگر دور هستند با یاری و همکاری سراسر یا نا-سراسر به هم وابسته‌اند، به دادوستد می‌پردازند، یکدیگر را می‌شناسند و گاهی در رویدادی ویژه درگردهمایی بزرگ میان قبیله‌ای یکدیگر را می‌بینند، نهادی بزرگ، که هزاران کس را دربرگرفته، همگان با شور و شوق مشترک برای کولا به هم وابسته‌اند و در پی آن با پیوندها و دلبستگی‌های کوچک‌تر فراوان دیگر نیز. (آرگنوت‌های اقیانوس آرام باختری، ص ۹۲)

پس کولا نمودار رفتار نمادین یا آئینی دادوستد^۱ هدیه است که در آن گردن‌بندها و دست‌بندها از یک گروه به گروه دیگر رسانده می‌شود تا صلح، دوستی و همکاری میان آنها از نو بازگو شود. این آئین، پروانه‌ای بود برای دیدها و باز دیده‌ها که گاه به‌گاه میان گروه‌ها انجام می‌شد و برای داد و گرفت هدیه، که در پی آن رخ می‌داد. پیامد آن رشته به هم پیوسته‌ای از دادن و گرفتن هدیه، دادن و بازستاندن خوراکی، فرآورده‌ها، افسون و

جادو، زناشویی و هر چیز که برای نگه‌داری زندگی بر پایه برادری به آن نیاز داشتند، بود.

گشاده‌دستی^۱ اصل بنیادین رابطه‌های اجتماعی بود که بر پایه سیستم دادوگرفت برقرار شده بود. مالینوفسکی این انگاره را نمی‌پذیرد که وحش خویان از خوی «قاپ‌زدن و هرگز ول‌نکردن»^۲ که منش ویژه جامعه ماست، پیروی می‌کنند، و می‌نویسد درباره آنها «وارونه‌ی آن درست است، از دید آنان دارایی، بخشیدن است» و در اینجا بومیان به گونه‌ای چشم‌گیر با ما فرق دارند.» و نتیجه می‌گیرد که «در نزد آنان فرومایگی و خسیس بودن^۳، پست‌ترین و زشت‌ترین بدی‌هاست، و تنها چیزی است که بومیان در برابر آن دیدگاه اخلاقی سخت‌گیرانه‌ای دارند، در حالی که در نزد آنان دست و دل‌باز بودن گوهر خوبی‌هاست» (همان‌جا، ص ص ۹۶-۹۷).

سیستم گشاده‌دستی و مهمان‌نوازی، سیستم دادوگرفت میان - قبیله‌ای به راستی «ریسمان نجات»^۴ همبستگی اجتماعی میان انبوه مردانی بود که پیش از آن از هم می‌ترسیدند، به یکدیگر بدگمان بودند و با هم می‌جنگیدند.

شرح مالینوفسکی از سفرهای آن سوی دریا‌های بیگانگانِ بیمناک برای پیوستن به «کولا» و آمادگی‌ها و زمینه‌چینی‌های دقیق و رسمی انجام شده برای آنان، خطر و قهرمانی‌گری درگیر را آشکار می‌سازد، دیدنی‌ترین آن قایق‌های بزرگ جنگی صلتایی را نشان می‌دهد که صدمایل یا بیشتر را بر روی دریا‌های پر از کوسه، می‌پیمایند. دشوار است

1. generosity

2. grab and never let go

3. meanness

4. lifeline

بگوییم که وحش خویان از کدام خطر بیشتر بیم داشتند - کوسه‌ها، شکستن کشتی و غرق شدن، یا مردان بیگانه‌ای که می‌خواستند با آنها برای «کولا» آماده شوند. مالینوفسکی نگرش‌های خوب و بد آنها را در این زمینه برمی‌شمارد. هرچه فاصله سفر بیشتر بود آئین‌های جادویی و پیش‌گیری انجام گرفته برای رهایی از خطر، پیچیده‌تر و گسترده‌تر می‌بود.

مردانی که نقش میزبان را بازی می‌کردند نگرانی همانندی را نشان می‌دادند. مالینوفسکی می‌گوید در دو نسل پیشین نگرنده‌ای که پیاده شدن چنین ناوگان بزرگی را می‌دید با توجه به چنین فضای پر از نگرانی، ترس و دلهره و افسون و وردهای جادویی، شاید به این نتیجه می‌رسید که او به زودی «یکی از آن تاخت‌وتازهای بی‌امان را خواهد دید که زندگی و هستی همه دهکده‌ها و قبیله‌ها را نیست و نابود خواهد کرد» (همان‌جا، ص ۴۴)

با اینهمه، اینها اکنون قایق‌های پر از هدیه بودند نه قایق‌های جنگی، و قایق‌رانان، میهمانِ فراخوانده شده نه تاخت و تازگران. همه این دید و بازدیدهای دربانوردانه، بر پایه‌ای به خوبی سازمان‌یافته انجام می‌گرفت و برای قبیله میزبان از پیش شناخته شده بود و به هنگام خود این بازدیدها را پس می‌دادند. پس چرا آنها با رسیدن ناوگان مردانی که چیزی مرگبارتر از شماری دست‌بند و گردن‌بند کهنه به همراه ندارند اینهمه دچار نگرانی و هراس می‌شوند؟ چنانکه مالینوفسکی می‌گوید:

از دیدگاه بخردانه این رخداد، پوچ و نابخردانه به چشم می‌آید که بومیان با آنکه می‌دانند چشم‌به‌راه رسیدن کسانی هستند و در واقع خود، آنها را به نزد خویش فراخوانده‌اند، باز هم درباره نیک‌خواهی هم‌تایان خود که با آنان بارها [پیشکش‌هایی را] داد و گرفت کرده‌اند، و آنها بارها به دیدارشان آمده‌اند و خود نیز چندین بار به دید و بازدید آنها رفته‌اند دچار بدگمانی

شوند. چرا آنها باید در هنگام انجام فرمانی رسمانه^۱ و آشتی جویانه دچار ترس از خطر بشوند و ابزار جادویی ویژه‌ای را پدید آورند تا به دیدار بومیان دوبو^۲ بروند؟ (همان جا، ص ۳۴۵)

بومیان انگیزه دلشورگی خود را برای مالینوفسکی آشکار می‌سازند و او بدون آنکه در برداشته‌های نهفته‌ی آن را دریابد چنین گزارش داده است:

زمانی که در آنجا نشستیم و به کوه‌های جنوبی که این چنین به روشنی دیده می‌شد و با اینهمه بسیار دست‌نیافتنی هم بود نگاه می‌کردم آنچه باید احساس بومیان تروبریند باشد را دریافتم ... چون در آنجا، در باختر آمفلتس^۳ آنان (بومیان) خلیج بزرگ گابو^۴ را می‌بینند، که در آن، زمانی همه کارکنان یک ناوگان سراسری قایق‌های تروبریند را، مردم یک دهکده ناشناخته که در پی برپایی «کولا» با آنها بودند کشتند و خوردند. و هم‌چنین در این باره داستان‌هایی از قایق‌های تنهایی گفته می‌شود که از ناوگان خود دور شده بودند و به کرانه‌های شمالی جزیره فرگوسن^۵ برخورد کرده بودند، و همه‌ی کارکنان در داستان آدمخواران افتاده و نابود شدند

قایق‌رانی باید انجام شود، می‌توان گفت که بر روی خط‌های راست از این سو تا آن سوی دریا و نه تنها این، هم‌چنین آنان باید میان دو نقطه ثابت بر روی زمین، راه دریا را بپیمایند، زیرا - و این بی‌گمان به روزهای کهن برمی‌گردد - اگر آنان باید به کرانه‌ای در هر کجا برسند اما آنجا

1. customary
3. Amphletts
5. Fergusson

2. Dobu
4. Gabu

سرزمین یک قبیله دوست نباشد، خطری که به آن برمی‌خورند به همان خطرناکی برخورد به صخره‌ها و کوسدهاست. اگر قایق‌رانان راه دهکده‌های دوست در آفلتس و دبو را گم کنند، در هر کجای دیگر با مرگ روبرو خواهند شد. (همان‌جا، ص ص ۲۱۱ - ۲۲۱)

بنابراین خطرهایی وجود دارد، نخست در تلاش برای برپایی پیوندهای دادوستدانه کولایی با دشمنان و بیگانگان دوره‌ست، دوم در باز-استواری این رابطه‌ها از رهگذر دید و بازدیدهای گاه‌به‌گاه. این قهرمانان فرهنگی آنگاه که در انجام مأموریت خود در دریا به پیش رفتند تا حلقه برادری را گسترده‌تر سازند هم با آدمخواری و هم با تلافی جویی مرگبار روبرو شدند.

پیش از آنکه مالینوفسکی به آنجا برسد و درباره بومیان به پژوهش پردازد، بدترین خطرها در کمین آنها بود. اما در سرزمینی که به تازگی از آدم‌خواری و تلافی جویی مرگبار بیرون آمده بود، چند نسل هم برای زدودن همه بدگمانی‌های بازمانده در میان قبیله‌هایی که با فاصله دوری از هم می‌زیستند بسنده نبود. از اینجاست که پیش‌گیری‌های گسترده و آماده‌سازی‌های جادویی پیش از هر سفر بزرگ دریایی و از سوی دیگر انجام آئین‌هایی به همان اندازه موشکافانه از سوی میزبانان، آنگاه که ناوگان بزرگی از مردان میهمان در کرانه‌شان پیاده می‌شدند رخ می‌داد.

یکی از بومیان برداشت خود را از چنین سفری به دبو به مالینوفسکی گفته است:

«مرد دبویی به خوبی ما نیست. او درنده است، یک آدم‌خوار است. هنگامی که به دبومی رویم، از او می‌ترسیم، شاید ما را بکشد. اما ببین! این

ریشه‌ی زنجبیل جادوشده را تف می‌کنم، و رفتار آنها دگرگون می‌شود. نیزه‌هایشان را بر زمین می‌گذارند، و به خوبی ما را می‌پذیرند». (همان‌جا، ص ۳۴۶)

گذشته از جادوی زنجبیل، پس از آنکه مردان پیاده شدند برای کاهش بدگمانی درباره‌ی هدف دیدار خود پیداست که رفتار دوراندیشانه^۱ را فرم بهتری دانستند:

این یک قانون رایج است که تروبریاندها باید نخست با نمودی از دشمنی و پرخاشگری روبرو شوند، و با آنان همچون تاخت‌گران رفتار شود. اما همین که دیدارکنندگان به دهکده رسیدند و از روی آئین به این سو و آن سوی دهکده تف انداختند این برخورد خشمگینانه سراسر فرومی‌نشیند. (همان‌جا)

و زنان دبو واپسین گام عملی را انجام می‌دهند که «نیزه‌ها را از دست مردان می‌گیرند» پس از آن تنش‌ها فرومی‌نشیند و همه آرام می‌شوند. به همراه دادوستد خوراک و پیشکش‌های دیگر، دادوستد سکس هم یکی از پاداش‌ها برای مردانی بود که بی‌باکانه با خطرهای دربانوردی کولا روبرو شده بودند. این رابطه‌های جنسی را [مردم‌شناسان] بیشتر «زناشویی» می‌خوانند. به گفته مالینوفسکی، بومیان بازوبندها یا دست‌بندهای صدفی را از آغاز دارای ویژگی زنانه و گردن‌بندها را دارای ویژگی مردانه می‌پنداشتند. «هرگاه این دو چیز ارزشمند در فرایند گردش کولا به هم برمی‌خورند و دادوستد می‌شوند می‌گویند اینها زن و شوهر شده‌اند.» (همان‌جا، ص ۳۵۶). اما موس^۲ سخنان گزنده‌تری از بومیان را گزارش می‌دهد، که می‌گویند: «ما به آنها دست‌بند و گردن‌بند داده‌ایم و

1. gingerly

2. Mauss

آنها می آیند و مانند سگانی که برای بو کشیدن آمده باشند با ما برخورد می کنند». (هدیه، ص ۲۴)

چگونگی همانندی اندک این «زناشویی ها» با ما، را می توان در افسانه شنیدنی که بومیان تروبریانند برای مالینوفسکی گفته اند دریافت. برابر با آنچه در گزارش آمده، در سفری کولایی چندتن از مردان بویووا^۱ بر اثر وزش باد به راهی دیگر افتادند و در کرانه‌ی کپتالوگی^۲ به گل نشستند. «در آنجا، پس از آنکه از نخستین پذیرش جان به دربردند، آنها را یک‌به‌یک شمرند و به هریک از آنان زنی رسید و به همسری یکدیگر درآمدند». چندی نگذشت که میهمانان قایق‌های خود را درست کردند و با آن به سوی خانه‌های خود در کرانه‌ای دیگر روانه شدند.

به گفته مالینوفسکی این قایقرانان پیش از آن در سرزمین‌های خود «همسر» داشتند. زمانی که به خانه خود بازگشتند «دریافتند که زنان آنها به همسری مردان دیگری درآمده‌اند». به قول مالینوفسکی خوشبختانه «در تروبریانند چنین چیزی هرگز به رویدادی اندوهبار نمی انجامد. همین که سروران^۳ قانونی و راستین آنها دوباره پیدا می شدند زنان به سوی آنها باز می گشتند». (آرگنوت‌های اقیانوس آرام باختری، ص ص ۲۴ - ۲۲۳). اگر کسی بر نمی گشت این گمان را می توان داشت که «سروران» بی بهره به زودی جانشینانی برای آنها می یافتند، درست همان طور که «همسرانی» که آنها پشت سر گذاشته بودند چنین می کردند.

رابطه‌های جنسی پیش‌امدی و گذرا در میان مردمان بدوی را «زناشویی» انگاشتن، خطای رایجی [در میان مردم شناسان] است.

1. Boyowa

2. Kaytalugi

3. Lords

داد و گرفت جنسی بخش جدایی ناپذیر داد و گرفت سیستم اجتماعی است، و این روند حتی پس از آنکه نخستین آئین‌های زناشویی تک - جفتی^۱ پایدارتر پدیدار شد همچنان برجا ماند. همان‌طور که می‌دانیم تا زمانی که رابطه‌های برادرانه میان مردان وابسته به گروه‌های درون - همسر به استواری برقرار نشده بود هم‌خانگی^۲ دو همسر^۳ نمی‌توانست آغاز شود. گزارش مالینوفسکی نشان می‌دهد چگونه مردی که به دیدن سرزمین دوردستی می‌رفت پیش از آنکه بتواند با زنی «زناشویی» کند نخست می‌بایست به آنچه که می‌توان آن را دوره «آزمایشی»^۳ زیر نظر خویشاوندان مرد همسر آینده نامید، تن در دهد. در طول این دوره او در بخش مردان یا باشگاه مردان قبیله نگه‌داری می‌شد:

در میان مردان تروربیاند رسم است که زمانی دورودراز، از انجام یک سفر تا سفری دیگر را در آملتزر بمانند. آنان چند هفته یا حتی چند ماه در خانه همکار، دوست و یا خویشاوند خود زندگی می‌کنند، و می‌کوشند از رسم‌های دهکده پیروی کنند. در اینجا و آنجا با مردان ده می‌نشینند و گپ می‌زنند. در کارها کمک می‌کنند و همراه گروه مردان به ماهیگیری می‌روند. (همان‌جا، ص ۲۷۲)

به گفته مالینوفسکی، چنین می‌نماید که مرد تروربیاندی مانند خود در آملتزر را «ناخوشایند»^۴ خواهد یافت. وی که در سرزمین خود به آمیزش‌های آسان و بی‌دردسر خو گرفته در اینجا ناگزیر است که نه تنها از رابطه‌ی جنسی با زنان شوهردار یا بی‌شوهر بپرهیزد حتی نمی‌تواند با زنان رفت‌وآمد اجتماعی داشته باشد (همان‌جا، ص ۲۷۲). بومیان در پاسخ

1. Pair - Matrimonies

2. Pair - Cohabitation

3. probation

4. uncongenial

به این که چرا از این آئین‌های سخت‌گیرانه و دست‌وپاگیر پیروی می‌کنند می‌گویند که از بووئو^۱، جادوگران محل، می‌ترسند که ممکن است به آنها کتک جانانه‌ای بزنند.

رفته‌رفته، بر اثر رفتار خوب خواستگار^۲، آئین‌های پرهیز آسان‌تر می‌شد. همین که خویشاوندان مرد به این باور می‌رسیدند که خواستگار در برابر هیچ‌یک از وابستگانِ گروهشان خواست دشمنانه‌ای ندارد او را برای نزدیک شدن به زنان آزاد می‌کردند. حتی در آن هنگام نیز آنطور که مالینوفسکی می‌گوید برخی از مردان هرگز نتوانستند در سرزمین دوردست برای خود «همسری» دست‌وپا کنند. در تروبریانند مانند هر جای دیگر هرگاه زنی پیشنهاد همسری مردی را می‌پذیرفت خشنودی خود را با پذیرش هدیه‌ای از مرد، نشان می‌داد. این هدیه ممکن بود یک برگ تنبول^۳ یا تنباکو، صدف، یا هر چیز نمادین دیگر باشد. مالینوفسکی دادوگرفت هدیه را به درستی دریافت؛ او این نشانه‌های صلح و دوستی را کالاهای «لوکس و تجملی»^۴ پنداشت که زنان با فروش مهر جنسی^۵ خود آن را به دست می‌آورند:

عشق بی‌آلایش در میان این مردمان بی‌بندوبار جنسی به کلی ناشناخته است. هر زمان که دختری به دلخواه خود مهری بوزرد بی‌درنگ باید هدیه کوچکی به او داده شود و چنین چیزی هر شب در رابطه‌های مهرورزانه عادی میان دختران و پسران بدون همسر و هم‌چنین در رویدادهای رسمی‌تر خوش‌گذرانی^۶ مانند رسم کاتیویایوسی^۷، یا

1. bowo'u

2. suitor

3. betel

4. Luxuries

5. Sexual favors

6. indulgence

7. Katuyausi

دل‌داری‌های (تسلیت‌های) به هنگام خاک‌سپاری مردگان^۱ نیز رخ می‌دهد... چند دانه فوفل^۲ یا برگ آن، کمی تنباکو، حلقه‌هایی از صدف لاک‌پشت، یا دیسک‌های مُهره‌ای، چنین نشانه‌های کوچک قدردانی و سپاسگزاری را جوانان هرگز فراموش نمی‌کنند. یک دختر زیبا هرگز نباید با دست خالی و بدون چیزهای لوکس و کوچک زندگی برود.

(همان‌جا، ص ۱۸۲)

واقعیت آن است که چیزهای پیش‌پاافتاده‌ای مانند دانه فوفل، تنباکو صدف و ... از دید زنان لوکس و گران‌بها به شمار نمی‌روند. نیاز نیست او از دید مردی زیبا باشد تا چیزهایی را دریافت کند که به فراوانی در دسترس اوست. دریافت‌کردن این چیزها و نه خود این چیزهاست که اهمیت بسزایی دارد. هنگامی که زنی هدیه‌ای را می‌پذیرد پیشنهاد یک مرد را پذیرفته است و در همان زمان مرد نیز با همان هدیه نشان می‌دهد که در برابر خویشاوندان زن، خواست و اندیشه‌ی دوستانه‌ای دارد.

مرد، نه تنها برای زن کالاهای لوکس و ارزشمند فراهم نمی‌سازد در مسئله دشوار و خطرناکِ پاسداری از جان خود، از رهگذر زن برای خود ایمنی لازم به دست می‌آورد. چون همین که زنی مردی را برای دلدادگی و همسری پذیرفت می‌کوشد که در صورت درگیری ناگهانی دشمنانه، به مرد آسیب و گزند نمی‌رساند.

کولای جزیره‌های تروبریانند یگانه نمونه‌ی دادوستدِ میان - قبیله‌ای نیست؛ تنها، نمونه‌ای است که بیشترین بررسی‌ها بر روی آن انجام شده است. در شمال قاره‌ی آمریکا، بومیان ایروکوآ^۳ پیمان میان - ایل‌های^۴

1. mortuary consolations

2. arecanuts

3. Iroquois

4. League of Tribes

خود را «صلح بزرگ»^۱ خوانده‌اند و رابطه‌های برادرانه‌ی خود را تا سرزمین‌های بسیار دوردست گسترش داده‌اند. در اینجا نیز دادوگرفت صدف‌ها نمادی برای آمیزش اجتماعی در میان ایل‌ها فراهم می‌ساخته و گاه به‌گاه جشن‌هایی برای پشتیبانی از پیمان‌های صلح برگزار می‌شده است.

یادگارهای این «حلقه‌سازی»^۲ برادرانه تا به امروز بازمانده است اگرچه در فرم‌های فرسوده خود چندان هم شناخت‌پذیر نیست. مارگارت مید درباره بومیان آرپش می‌گوید: «برای پیدا کردن حلقه‌ها همه جا را زیر پا می‌گذارند». وی می‌نویسد: «مرد کوهستانی»^۳ سراسر روز را به سوی میانه‌ی سرزمین خود راه می‌رود تا از مردی دشت‌نشین^۴ هدیه‌ای [به فرم یک حلقه] بگیرد سپس برمی‌گردد و از سوی دیگر رو به دریا دو روز راه می‌پیماید تا هدیه را به یک «دوست کرانه‌نشین»^۵ [یک زن] بدهد. مارگارت مید نیز آن را گونه‌ای دادوستد^۶ ویژه برای «سودآوری» می‌داند هر چند این برداشت با گفته خود او که سراسر سیستم اجتماعی بومیان بر پایه هدیه‌دهی داوطلبانه استوار است نمی‌خواند. (جنس و خوی و سرشت، صص ۱۱ - ۱۰)

امروزه انگشتر زرین کوچک یا حلقه نامزدی، تنها، با زناشویی پیوند دارد. اما شاید بازمانده‌ای از نمادگرایی کهن‌سال‌تر از آن باشد. مارگارت مید می‌گوید: «در میان بومیان آرپش پس از هر جنگ، با دادوستد حلقه‌ها صلح برگزار می‌شود هر مرد به مرد دیگری که او را زخمی کرده است

1. Great peace

2. ring-making

3. mountain man

4. plains man

5. beach friend

6. trading

حلقه‌ای می‌دهد». (جنس و خوی و سرشت)
 بگذارید نقشی را که زنان در سیستم دادوستدانه بازی کرده‌اند بررسی
 کنیم.

نقش زنان در دادوگرفت صلح‌جویانه

باکوفن^۱ می‌نویسد: «دولت‌های مادرسالار به‌ویژه برای وارستگی از جنگ و ستیزهای درونی زباززد همگان بودند». او به‌ویژه به «جشن‌های بزرگ» اشاره دارد که در آن مردمانی گوناگون به هم می‌پیوستند و «با احساس برادرانه شادی می‌کردند» (اسطوره، دین و حق مادری، ص ۸۰)^۲. با این‌همه، شمار اندکی از مردم‌شناسان به بازگویی نقش زنان در پیدایش این دادوگرفت آشتی‌جویانه و برادری در میان مردان، پرداخته‌اند.

درباره‌ی آنچه مردان در کوروبوری‌ها، جشن‌ها، یا پیمان‌های صلح انجام می‌دهند گزارش‌های فراوانی یافت می‌شود. آنان خوک‌ها یا جانوران دیگر (یا انسان‌ها) را می‌کشند؛ در جنگ‌های از پیش سامان‌یافته یا ساختگی درگیر می‌شدند؛ در بازی‌ها هم‌اورد یکدیگر بودند و آئین‌های جادویی به جای می‌آوردند؛ آنها هدیه‌ها را یک‌به‌یک می‌شمردند و آن را پرت می‌کردند و یا به میهمانان می‌دادند؛ بخشی از هدیه‌ها را می‌سوزاندند یا می‌شکستند؛ دشمنی را کنار می‌گذاشتند و با هم دوست می‌شدند یا چپق صلح را به طرزی آئینی با هم دود می‌کردند. اما در چند گزارش گفته می‌شود که زنان هدیه‌ها را درست می‌کردند و به مردان می‌دادند تا برای صلح و دوستی به مردان دیگر بدهند؟ و چند تن از مردم‌شناسان درباره‌ی

1. Bachofen

2. Myth, Religion and Mother Right

اثرگذاری زنان بر این جشن‌های سرنوشت‌ساز چیزی نوشته‌اند؟ این کم‌وکاستی را می‌توان از بررسی مالینوفسکی درباره کولای تروبریاندا دریافت. او می‌نویسد:

در میان آنها جایگاه زنان به هیچ‌روی دارای ویژگی ستم‌دیدگی یا خردی اجتماعی نیست. زنان قلمروی نفوذ خود را دارند، که در برخی نمونه‌ها و در شماری از ایل‌ها بسیار گسترده است. با این همه کولای در بنیادکنشی مردانه است.... زنان به سفرهای دورودراز دریایی نمی‌روند. دختران جوان و بی‌شوهر از کریوینا^۲ به سوی شرق، کیتاوا^۳ ایوا^۴ و جاوا^۵ قایق می‌رانند و از این جزیره‌ها حتی زنان سالمند و شوهرکرده و در واقع همه خانواده به کریوینا می‌آیند. اما آنان با آن سوی دریاها، خواه میان خودشان یا با مردان به دادوگرفت کولایی نمی‌پردازند. (آرگنوت‌های اقیانوس آرام باختری، ص ۲۸۰)

این و گفته‌های کوتاه دیگر، درباره نقش زنان در کولا چندان چیزی نمی‌گویند و یا هیچ نمی‌گویند. گزارش شده است که مردی «همسر» خود را با هدیه کولا به نزد مرد دیگری می‌فرستد اما انگیزه این میانجی‌گری زنانه ناروشن مانده است. مالینوفسکی هم می‌نویسد که زنان سالمند که او آنها را همسران رئیس قبیله^۶ می‌خواند گاهی خود را در دادوستد کولایی می‌گنجانند. در یک نمونه، سرکرده‌ای می‌خواست کالایی را برای پسرش بفرستد. مالینوفسکی می‌نویسد: «این گنجایی، زنان را بسیار خوشنود می‌سازد و برای آنان بسیار ارزشمند است. در واقع، در آن هنگام

1. Kula
3. Kitava
5. Gawa

2. Kiriwina
4. Iwa
6. chief's wives

من بیشتر در این زمینه چیز می شنیدم تا درباره دادوستدهای دیگری که در این سفر آن سوی دریا رخ داده بود» (همانجا، ص ۲۸۱). اما مالتیوفسکی به ما نمی گوید از زنان چه چیزهایی را شنیده است.

دریافتن اینکه چرا کولاکار و کنشی مردانه بوده دشوار نیست. زنان، شکارگر و جنگ جو نبودند. به زنان دیگر بدگمان نبودند و از آنها نمی ترسیدند حتی از زنان نا - خویشاوند خود، با آنکه [مانند مردان] از مرگ طبیعی ناآگاه بودند. هیچ نشانه‌ای یافت نمی شود که زنان حتی در دیرینه ترین دوره تکامل اجتماعی در گفتگو و دمخور شدن با زنان بیگانه با دشواری روبرو شده باشند. از روی پیشینه پیدا است که زنان همیشه این توان را داشته اند که برای همکاری دوسویه و پاسداری از یکدیگر گرد هم آیند و به هم بپیوندند. تا به امروز بازنمایی ویژگی گونه‌نمای^۱ زنان بدوی نشان می دهد که آنها دوستانه باهم کار می کنند و از هم نشینی با یکدیگر خشنود می گردند. نمونه‌ای از این رابطه‌های خواهرانه همیارانه زنان را مارگارت مید در کتاب جنس و خوی و سرشت در سه جامعه بدوی، آورده است:

زنان چامبولی^۲ به طور گروهی کار می کنند. دوازده تایی از آنها با هم پشه‌بندهای بزرگی را می بافند که بیشترین talibun, kina [پول‌های گینه‌نو] از فروش آن به دست می آید. آنان باهم برای جشن‌ها پخت و پز می کنند، آتشدان^۳ یا اجاق سفالین آنها (کاسه‌های گرد بارویدی پلکانی که می توان آنها را جابجا کرد) پهلوبه پهلوی هم قرار دارد. هر خانه از دوازده تا بیست و چهار اجاق دارد چنان که هیچ زنی ناگزیر نیست در

1. characteristic picture

2. tchambuli

3. fireplace

گوشه‌ای به تنهایی پخت‌وپز کند. آنچه بر آن پافشاری می‌شود، دوستی، کارایی و کار شادمانه‌ای است که شوخی‌های دوستانه و شادی‌آور و پُرگویی و پرچانگی یکریز، به آن جان می‌بخشد.

او این رفتار زنان را با رفتار مردان می‌سنجد «در اینجا [در میان مردان] همیشه گونه‌ای تنش، گوش به زنگ بودن، پائیدن، یک اشاره بدخواهانه در اینجا و یک سخن دوبهلو در آنجاست»^۱ به سخن کوتاه، بدگمانی و دشمنی در پس رابطه‌های برادری کمین کرده است. او می‌افزاید:

در جایی که زندگی مردان آکنده از بگومگوها و کشمکش‌های کوچک و پیش‌پاافتاده، برداشت‌های نادرست، قهر و آشتی، اقرارها، انکارها و پرخاش‌های همراه با دادن و گرفتن هدیه است، زندگی زنان به گونه‌ای شگفت‌آور آرام و از بدگویی‌ها و ستیزه‌ها به دور است. در برابر پنجاه بار بگومگو و جنگ و ستیز در میان مردان، تنها یک بار می‌توان چنین رفتاری را در میان زنان یافت. آنان استوار، سرگرم به کار، توانا، باسرهای تراشیده و بی‌پیرایه، گروهی، پیش هم می‌نشینند، با هم می‌خندند، گاهی رقص شبانه‌ای بر پا می‌کنند که در آن بدون بودن هیچ مردی، هر زن به تنهایی با سرزندگی و شادابی به گونه‌ای پایکوبی که خود آن را پرشورتر یافته می‌پردازد. در اینجا بار دیگر همبستگی زنان، و ضروری و بنیادین نبودن^۱ مردان نشان داده می‌شود. (ص ۲۵۷)

این زنان هستند که کارها را انجام می‌دهند و چیزهایی را که مردان به یکدیگر می‌دهند و می‌ستانند می‌سازند. مارگارت مید می‌نویسد: «خرده‌جنگ‌ها و آشتی‌هایی که همواره میان مردان پیش می‌آید، احساس‌هایی که آزرده می‌شود و باید آرام شود، با کار و کوشش زنان

پشتیبانی و یآوری می‌شود». در جشن‌هایی که برای نیکوکردن رابطه‌های به‌آسانی از هم گسسته‌ی مردان بر پا می‌شود، در حالی که مردان سرگرم بازی هستند زنان کارها را انجام می‌دهند.

مارگارت مید می‌نویسد: «این جشن‌ها، گونه‌ای برآسودن و گریز از زندگی سخت روزانه زنان است که در آن، آنان چابک و تیزپا، زبردست و کارآ، از جایگاه ماهیگیری به سبدبافی، و چابک و خوش‌خو و نا-شخص‌وار^۱ از آشپزخانه به جایگاه ماهیگیری همواره در رفت‌وآمد هستند. دوستی شادی‌بخشانه، شوخی‌ها و گفتارهای تند و تیز و زمخت، دستور روز است. (ص ۲۵۷) درباره‌ی نمایش‌ها و بازی‌های مردان مید می‌نویسد:

«برخورد زنان در برابر مردان باگونه‌ای بردباری مهربانانه و ستایش همراه است. آنان از بازی‌های مردان خوششان می‌آید به‌ویژه از نمایش‌هایی که مردان برای آنها به نمایش می‌گذارند لذت می‌برند. یک نمایش بزرگ ابا هنرنامی مردان^۲ انقباض‌دار بیشترین خوشی را برای آنها فراهم می‌سازد.» (ص ۲۵۵)

پس جای شگفتی نیست که مردانی که تا این اندازه برای خوراک و نیازهای دیگر زندگی به زنان وابسته‌اند در برابر چگونگی نگرش زنان درباره خود چنین دلواپس هم باشند. چنانکه مید می‌نویسد: «مردان همچنان که دارند شبکه‌ی نازک و باریک و ناپایدار رابطه‌های بی‌مایه و بی‌بنیاد^۲ خود با مردان دیگر را می‌تنند این پرسش‌ها در ژرفنای ذهن هر یک از آنان نهفته است، زنان چه می‌اندیشند، چه خواهند گفت، و چه خواهند کرد. هر مرد یکه و تنها ایستاده است و نقش‌های چندگانه خود را

1. impersonal

2. insubstantial

بازی می‌کند، گاهی با مرد دیگری هم‌پیمان می‌شود و گاهی هم با یک مرد دیگر؛ اما زنان، گروهی استوار و یکپارچه‌اند؛ از هیچ‌گونه هم‌چشمی آشفته و درهم نمی‌شوند، چابک و چالاک، پشتیبان، شادی آفرین و خوشخوی‌اند» (ص ص ۶۴ - ۲۶۳).

گزارش مید دارای اهمیت است چون یکی از اندک گزارش‌هایی است که بلوغ و نیروی زنان بدوی در رهبری کارهای جامعه را نشان می‌دهد. زنان، در درآوردن مردان به شکل برادران، آموختن به آنان که چگونه از مردان دیگر برادر و داماد سازند نقش بنیادینی بازی کردند. زنان بودند که با کار سخت خود خوراکی‌های انبوه گردآوری کردند و در جشن‌ها آن را در دیگ‌های بزرگ پختند و رنج انباشتن و اندوختن سبدها، روانداها، دیگ‌ها، آرایه‌های صدفی، و دیگر چیزها را بر خود هموار کردند تا در جشن‌ها به شکل هدیه دادوگرفت شود. به سخن کوتاه، کار سخت زنان بود که هدیه‌هایی را پدید آورد که دشمنان را به چهره دوستان درآورد. زنان در پیمان‌های آشتی نه تنها از رهگذر دادوگرفت خوراک و هدیه که از رهگذر دادوگرفت یاران جنسی نیز نقشی بازی کردند. در دوره سازمان دوگانه^۱ زنان یک نیمه‌ی سازمان با زنان نیمه‌ی دیگر برای به همسری درآوردن دختران و پسران خود، هنگامی که بزرگ می‌شدند، پیمان‌های زناشویی می‌بستند. کوسامبی^۲ در نوشته خود درباره بازمانده‌ی این رویه در هند، آن را «آمیزش دادوستدی در نان و دختران»^۳ می‌نامد.^۴

1. dual organization

2. D. D. Kosambi

3. exchange – intercourse in bread and doughers

۴. هند باستان، (Ancient India) ص ۵۰.

آئینی که در پی آن چنین پیمان جفت‌یابی یا همسری استوار می‌شد در پاره‌ای از بخش‌های هند هنوز بازمانده است. بریفولت آن را چنین برمی‌شمارد:

پیوندهای زناشویی گروهی زنان نایار^۱ هر چند با آداب^۲ اندک و یا بدون هیچگونه آدایی برگزار می‌شود، پیش از آن با آئینی^۳ همراه است، بستن تالی^۴ برگردن دختران نایار که پیش از یازده سالگی انجام می‌شود. «تالی» زورق کوچکی است که با انگشت آن را سوراخ می‌کنند و به دور گردن دختران می‌آویزند. این آئین ویژه مردم نایار است، در میان نژادهای درواویدیان^۵ در هند نیز فراگیر است. رسم‌های بسیار همانندی را مردمان دیگر نیز برگزار می‌کنند. (مادران، جلد یکم، ص ۷۰۷)

نقشی که دادوگرفت جنسی^۶ بازی کرده جنبه‌ی نه چندان شناخته‌شده‌ی سیستم دادوگرفت بدوی است. و این بیشتر به سبب نگرش سخت‌گیرانه و خشک‌اندیشانه‌ی^۷ امروزین^۸ درباره‌گرایش‌های جنسی زنان، و به سبب بی‌میلی و ناخشنودی مردان جامعه پدرسالار از پذیرش نا-وابستگی و آزادی زنان بدوی در آمیزش جنسی است. در این که این نا-وابستگی وجود دارد نمی‌توان دودل و ناباور بود. اگر کسی گزارش‌های نوآبادنشینان^۹ و گروه‌های دین-گستر^{۱۰} را بخواند درمی‌یابد که آنان از این رخدادها بسیار رنجیده و پریشان می‌شدند.

1. Nayar

2. formality

3. ceremony

4. tali

5. Dravidian

6. sex interchange

7. puritanical

8. modern

9. settlers

10. missionaries

نمونه‌ای از آن را می‌توان در گلایه‌های پدر جیکوب باگرت^۱ یافت، او درباره سرخ‌پوستان کالیفرنیا جنوبی نزدیک به دویست سال پیش گزارشی داده است:

آنان بدون هیچگونه آئین و آدابی با یکدیگر دیدار می‌کنند، و زبان آنها حتی واژه‌ی «پیوند زناشویی»^۲ را که امروزه در زبان وایکوری^۳ با واژگان *tiker underi* بیان می‌شود که به معنای «بازوان یا دست‌ها را به هم پیوند دادن»^۴ است، در بر ندارد.

آنها برای واژه «شوهر» جانشینی داشتند و هنوز هم آن را به کار می‌برند اما معنای ریشه‌شناختی این اصطلاح اشاره بر آمیزش با زنان به‌طور همگانی دارد.^۵

پدر خوب گله داشت که زنان، آزاد و رها بودند «و چندان گرایشی به فرمانبرداری از سروران^۶ خود نداشتند»، و اینکه پس از برگزاری آئین زناشویی در نزد گروه دین - گستر هیئت دینی [«جفت تازه زن و شوهر شده، هریک به راه جداگانه‌ای می‌رفتند ... گویی از دیروز تا به امروز هیچ چیز رخ نداده و آنها به هم نزدیک‌تر نشده‌اند ...» بدتر از همه، آنها درباره‌ی آزادی جنسی خود به شرمساری، ترس و رشک یا احساس گناه دچار نمی‌شدند:

در واقع، آنها پیش از برپایی گروه‌های دین - گستر در کشورشان، در

1. Jacob Baegert

2. to marry

3. Waicuri

4. to bring the arms and hands together

5. «یک گزارش ...» در کتاب راهنمای مردم‌شناسی همگانی، ("An Account" in Reader in General Anthropology) ص ۷۳.

6. lords

بی‌بندوباری کامل زندگی می‌کردند و هرکس بدون هیچ‌گونه شرم و ترسی همه روزه به زنا می‌پرداخت. رشک بُردن (حسادت) برای آنان ناشناخته بود. ایل‌های همسایه، تنها برای گذراندن چند روز خوش‌گذرانی همگانی بارها به دیدار یکدیگر می‌رفتند، و در این زمان‌ها، گونه‌ای روسپی‌گری فراگیر حکمفرما می‌شد. (همان‌جا، ص ۷۳)

این برداشت نادرستِ مردانِ پوروش یافته در نگرش‌ها و انگاشت‌های مردسالارانه است که رابطه‌های جنسی آزادِ مردمان بدوی را با روسپی‌گری یا «رابطه‌های جنسی پولی»^۱ که تنها پس از پیدایش جامعه طبقاتی پدرسالار پدید آمده، یکسان می‌پندارد. بدین‌گونه، [در این گزارش‌ها] ما رهنمون‌هایی را به «شور و مستی و آمیزش همگانی»^۲ «خوش‌گذرانی و هرزه‌گی»^۳، «عیش و عشرت»^۴، «خود را در خواهش و شور جنسی بد و ناخوشایند رها کردن»^۵ و دیگر چیزهای همانند آن، می‌یابیم. در نتیجه در گزارش‌های جشن‌واره‌های میان-گروهی، شرح و وصف‌های فراوانی درباره جنگ‌ها و کشت و کشتارهای ساختگی و وانمودیِ مردان یافت می‌شود. اما درباره «رقص‌های عشق‌ورزانه»^۶ که در پی آن رخ می‌دهد گزارش‌های اندکی دیده می‌شود.

ارنست گروس گزارشی درباره رقص‌های گروهی (کوروبوری) بومیان استرالیایی به دست می‌دهد: این رقص، در اصل بازنماییِ نمایشیِ تاریخ سامانه‌ی دهش‌ها و دریافت‌هاست - اینکه چگونه باقصا ص، مرگ میان مردان آغاز شد و با پیمانِ همسرگزینی درون گروهیِ مردان و زنان پایان یافت.

-
- | | |
|---------------------------------|---------------|
| 1. paid relations | 2. orgies |
| 3. debauchery | 4. saturnalia |
| 5. abandonment to vile passions | |
| 6. love dance | |

در جنگ ساختگی، جنگ افزارها و چماق‌ها را در دست می‌چرخاندند و چنین وانمود می‌کردند که می‌خواهند سروکله یکدیگر را خرد کنند. زنان در کنار گود بودند، با صدایی خوش و بلند آواز می‌خواندند و با دست‌هایشان ضرب می‌گرفتند. با اینهمه در حالی که برای بازگویی ریزه‌ریز رقص جنگ و کشت و کشتارهای ساختگی آن هیچ قید و شرطی وجود ندارد. درباره رقص عشق‌ورزانه چنین نیست، چنان‌که گروس یادآوری می‌کند:

رقص‌های عاشقانه استرالیایی‌ها در بیشتر گزارش‌ها تنها با چند اشاره‌ی یادآورانه^۱ نادیده گرفته شده است. که به هیچ روی درخور شرح و وصف‌های فراگیر نیست. هاجکینسون^۲ می‌نویسد: «من رقص‌هایی دیده‌ام که از زنده‌ترین حرکت‌های زشتی که می‌تواند به پندار کسی درآید درست شده است، با آن‌که من به تنهایی در تاریکی ایستاده بودم، و کسی مرا در آنجا نمی‌دید از اینکه شاهد چنین پدیده‌های بیزارکننده‌ای بودم احساس شرمندگی می‌کردم.» (نخستین گام‌های هنر، ص ۲۰-۲۱۹)^۳

رادکلیف براون از یک آئین در جزیره‌های آندامان گزارش می‌دهد که در آن دو گروه دشمن با هم آشتی می‌کنند. او یک رقص پانتومیم (لال‌بازی) دیدنی را با کیفی‌هایی نرم و سبک که به آشتی دو گروه می‌انجامد چنین برمی‌شمارد:

هنگامی که دو گروه هم‌رأی شوند که با هم دوست باشند و به کشمکش و ستیزه پایان دهند. برای آئین آشتی برنامه‌هایی فراهم می‌شود. این

1. suggestive references

2. Hodgkinson

3. The Beginnings of Art

آماده‌سازی‌ها را زنان دو گروه انجام می‌دهند ... زنان اردوگاه، گوش به‌زنگ نزدیک شدن دیدارکنندگان می‌مانند. هنگامی که درمی‌یابند دیدارکنندگان به اردوگاه نزدیک شده‌اند، در کنار زمین رقص می‌نشینند، و مردان در جایگاه‌هایی در جلوی ترکیه^۱ آراسته و آذین بسته‌ای جای می‌گیرند. هر مرد در حالی که پشت او به *Koro-cop* و دستانش را یک‌وری در راستای بلندای آن دراز کرده می‌ایستد. هیچکدام جنگ‌افزاری ندارند.

دیدارکنندگان، یا گروه‌بخشندگان^۲، اگر بتوان آنان را بدین نام خواند، رقص کنان به سوی اردوگاه پیش می‌آیند. گروه خانگی^۳ کسانی هستند که واپسین کردار دشمنانه را انجام داده‌اند. زنان گروه خانگی باضربه‌زدن دستان به روی ران‌هایشان زمان رقص را می‌گذرانند ... دیدارکنندگان رقص کنان به جلوی مردانی که در کنار *Koro-cop* ایستاده‌اند می‌آیند، سپس همانطور که دارند می‌رقصند از میان مردانی که ایستاده‌اند به پیش و به پس می‌روند و هنگام گذار از زیر ترکیه آویزان شده^۴ سرشان را خم می‌کنند. رقصندگان به مردانی که کنار *Koro-cop* ایستاده‌اند ژست‌ها و جنبش‌های ترساننده‌ای را نشان می‌دهند ... مردان، خاموش و بی‌حرکت ایستاده‌اند و همگان چشم دارند که آنها نشانه‌ای از ترس از خود نشان ندهند.

پس از آن که آنان زمان کوتاهی بدین‌گونه می‌رقصند، سردهسته رقصندگان به نزد مردی که در ته صف *coro* ایستاده می‌رود از جلو شان‌هایش را می‌گیرد، و به آهنگ رقص با جوش و خروش به بالا و پایین

1. cane

2. forgiving party

3. home party

4. suspendid cane

می‌پرد، بدین‌گونه مردی را که شانه‌اش را گرفته تکان سختی می‌دهد. سپس سردسته به سراغ مرد دیگری که در کنار مرد نخست به صف ایستاده می‌رود در همان زمان یکی دیگر از رقصندگان همان نمایش را با مرد نخستین از سر می‌گیرد. این روند تا آنجا ادامه دارد که هریک از رقصندگان یکایک مردان ایستاده را «لرزانده»^۱ باشد. سپس رقصندگان به زیر koro می‌روند و دشمنان خود را به روشی همانند از پشت تکان می‌دهند، رقصندگان پس از آنکه کمی بیشتر رقصیدند کناره می‌گیرند و زنان گروه دیدارکننده به پیش می‌آیند و درست به مانند مردان می‌رقصند، هر زن به یکایک مردان گروه دیگر تکان سختی می‌دهد. هنگامی که زنان سرگرم رقص هستند دو گروه از زنان و مردان می‌نشینند و با هم گریه می‌کنند.

دو گروه برای چند روز در اردوگاه با هم می‌مانند، و وقت خود را به شکارگری و رقصیدن با هم می‌گذرانند. پیشکش‌ها مانند دید و بازدیدهای عادی گروه‌های رویاروی، داده و ستانده می‌شود. مردان دو گروه کمان‌های خود را به یکدیگر می‌دهند. (جزیره‌نشینان آندامان، ص ۳۵-۱۳۴)

«تکان‌های سختی»^۲ که همچون رقص به نمایش درمی‌آید جانشینی است برای روش‌های مرگبارتر فرونشاندنِ دادخواهی‌ها و گله‌ها در گذشته. اما این گزارش به‌ویژه چشمگیر است چون نقشی را که زنان برای انجام پیمان صلح از راه ترفند هنرمندانه‌ی رقص آشتی‌جویانه بازی می‌کردند نادیده نمی‌گیرد. همچنانکه رادکلیف براون می‌نویسد:

«همه‌گفتگوهای صلح را زنان انجام می‌دهند. یک یا دو زن از هر گروه را به

1. shaken

2. good shaking

نزد گروه دیگر می فرستادند تا با زنان گروه دیگر به پرسش و پاسخ بنشینند و دریابند که آیا آنها می خواهند گذشته را فراموش کنند و با هم دوست شوند.» (همان جا، ص ۸۵)

مردم شناسان دیرینه تر، مانند رای. دابلیو. هاویت، زنان گفت و گوکننده ی صلح را «سفیران»^۱ می خوانند. هاویت در نوشته ای درباره ایل های استرالیایی می گوید «هرگاه وضع عادی باشد پیام آوری که برای فراخوانی گردهمایی شورای قبیله ای فرستاده می شود مرد سالمندی است.» اما در هر موضوع دیگری که همراه با خطر باشد و یا بیم خیانت برود زنان هستند که فرستاده می شوند نه مردان. سپس کارهای گوناگونی را که زنان سفیر انجام می دهند تا صلح را باز گردانند برمی شمارد:

در چنین زمان هایی، به خوبی دریافته ام است که زنان هر تلاش و اثربخشی که در توان دارند باید به کار برند تا نتیجه خوب و سودمندی از مأموریت خود به دست آورند، پس در انجام آنچه برای آنان دلخواه و پذیرفتنی باشد آزاد هستند... اگر مأموریت با کامیابی انجام شود میان زنان و قبیله و یا بخشی از قبیله که زنان به نزد آنان فرستاده شده اند زمان رفتار آزادانه جنسی فرا می رسد... زنان قبیله ای که پیام آوران زن به نزد آنها آمده اند به این رابطه ها رشک نمی ورزند. آن را کاری نابهنجار و نادرست نمی دانند. از آن آگاهی دارند اما آن را نمی بینند چون در جایی بیرون از اردوگاه رخ می دهد.

با عضوهای این گروه پیام آور، همچون میهمانان برجسته رفتار می شود. برای آنان خوراک فراهم می شود، و در هنگام بازگشت به خانه و زادگاه

1. ambassadors

خود که پس از یک هفته ماندن روی می دهد با کوله باری پر از پیشکش روانه شان می کند... اگر چنین مأموریتی با کامیابی انجام شده باشد زنان قبیله در بازگشت آنان را همراهی می کنند تا گواهی باشد بر پذیرش قبیله از [پیشنهادهای] گروه دیگر. پیمان‌هایی که بدین‌گونه بسته می شود شاید با همان پای بندی و درستی پیمان‌های رسمی تر مردمان فرهیخته به کار بسته شود.^۱

گزارش هاویت در سنجش با گزارش‌های دیگری که درباره گفتگوهای صلح داده شده دگرگونه است، در آن گزارش‌ها اگر یادی هم از زنان شده باشد به گونه‌ای پیشامدی و یا به روشی خوارکننده است. چاپل و گن در شرح گفتگوهای صلح میان بومیان اُنا^۲ در تی‌یرا دل فوگو^۳ می‌گویند گروهی که خواهان صلح است «زن سالمندی را که ارزش دستگیری ندارد به سوی اردوگاه دشمن می‌فرستند» تا پیام را برساند (اصول مردم‌شناسی، ص ۲۰ - ۶۱۹). در واقع زن نه برای بی‌ارزش بودن، برای ارج و ارزش والایی که مردان به او می‌گذارند برای برقراری صلح می‌رود. دلیل کاربردی دیگری هم برای فرستادن زنان و واگذاری مأموریت خطرناک به آنان وجود دارد؛ در حالی که یک مرد ممکن بود به محض دیده شدن کشته شود، یک زن در امان بود. گزارش‌ها درباره‌ی زنانی که بدون ترس از آزار و دست‌درازی به سرزمین دشمن رفت و آمد داشتند کم و ناچیز نیست. و این به گونه‌ای چشم‌گیر با جامعه‌ی فرهیخته که در آن مردان به زن بی‌همراه و بی‌نگهبان، همچون شکاری جنسی می‌نگرند ناهم‌اند است.

۱. تیره‌های بومی جنوب خاوری استرالیا،

(Native Tribes of South - East Australia) ص ۸۳ - ۶۸۲.

2. ona

3. Tierra Del Fuego

دیگر رخداد درخور یادآوری درباره جامعه وحش خو این است که یک زن بهترین نگهبان یک بیگانه بود وگرنه ممکن بود مردان دیگر به او حمله کنند. از هر دو جنبه‌ی یادشده‌ی ایمنی زنان در دانشنامه دین و اخلاق در گفتاری به نام «بیگانگان»^۱ یادشده است:

در برخی از بخش‌های مراکش بیگانه را باید شماری از بزرگان یا زنان همراهی کنند؛ و در میان هندیان شبه جزیره گجیرا^۲ آن چنان به زنان ارج می‌نهند که بیگانه‌ای که زنان نگهبان او هستند می‌تواند در ایمنی کامل سفر کند.... زنان گیلز^۳ از بیگانه در برابر رفتار سنگدلانه و یا لگام‌گسیخته مردان پاسداری می‌کنند....

در نیوکالدونیا^۴ سرکرده‌ای که خواهان صلح است برای رساندن پیشنهادهای خود به دشمن، زنی را همراه با مردی که در سرزمین دشمن دوستانی دارد به آنجا می‌فرستد. دیری‌ها^۵ زنان را به عنوان سفیران یا پیام‌رسان به سرزمین دشمن می‌فرستند.... در بسیاری از نمونه‌ها زنان بدون ترس از آزار و دست‌درازی، در برابر قبیله‌های دشمن به نام نماینده و فرستاده رفتار می‌کنند.... و در برخی از کشورهای یک زن، گردشگر را همراهی می‌کند، و با رانده‌شده‌ای^۶ که به زنی پناهنده شود همچون فردی ارجمند و به دور از دست‌درازی رفتار می‌شود. (جلد چهارم، ص ۹۴ - ۸۹۱)

نویسنده که از توان زنان بدون جنگ‌افزار در جامعه‌ی بدوی سردرگم شده از خود می‌پرسد: «آیا کار و جایگاه است و یا جنسیت | که او را از

1. strangers

2. Goajira

3. Ghils

4. New Caledonia

5. Dieri

6. outcast

چنین ایمنی برخوردار ساخته است»؟ پاسخ وی تا اندازه‌ای رازگونه است: «انگار سپنتایی (قداست) رازآمیزی که همه مردان نافرهیخته به گونه‌ی زنان نسبت می‌دهند است که همچون نیرویی پشتیبان، عمل می‌کند.» در واقع همانطور که دیده‌ایم دلیل‌های استواری برای این ارج‌گذاری فراوان «مردان نافرهیخته»^۱ از زنان، وجود داشت.

گردشگران، گروه‌های دین‌گستر، و دیگران چون از توان زنان بدوی برای فراهم ساختن گذار ایمن برای بیگانگان ناآگاه بودند و از رفتار برانگیزاننده‌ی جنسی آنان برداشت نادرستی داشتند، جهان خود را از دست دادند. بریفولت می‌نویسد: «در ماداگاسکار یک مُبَلِّغ دینی چون پذیرایی پیشنهادی را رد کرد نزدیک بود که جان خود را از دست بدهد و به سختی گریخت. برای من بارها از خطرهای همانندی گفته‌اند که گروه‌های دین‌گستر به همین سبب، در نخستین روزهای آمدن خود به نیوزلند برخورد هموار کرده‌اند» (مادران، جلد یکم، ص ۶۳۶)

در واقع، به تازگی در سال ۱۹۵۵، پنج دین‌گستر جوان آمریکایی در جنگل‌های اکوادور در جایی که اوکاها^۲ی عصر حجر^۳ به سر می‌برند کشته شدند. برابر با یادداشت نامه‌ی گروه، آنان هدیه‌هایی را از هواپیما فروانداختند، نخستین برخورد را با مردان بومی برقرار ساختند. اما نتوانستند دریابند و یا نتوانستند بپذیرند که با زنی که پس از این افرادها به همراه دخترش پیدا شده بود و آنها نام او را «دلילה»^۴ گذاشته بودند دیدار و گفت‌ووشنودی داشته باشند، نتیجه این شد که شبانه با نیزه کشته شدند. پس از آن یکی از بیوه‌های کشته‌شدگان با دخترش به همان سرزمین رفت

1. uncultured

2. Aucas

3. stone age

4. Delilah

و در آنجا بدون هیچ پیشامدی ماند. چون زن بودند از آزار و دست‌درازی هم در امان بودند.

دیرزمانی پس از آنکه سیستم دادوستد کالا جانشین سیستم دادوگرفت هدیه شد. در برخی از جشن‌ها و روزهای تعطیل، نقشی که زنان در دادوگرفت صلح‌بازی می‌کردند هم چنان بازماند. یکی از آنها آئینی است به نام «بیرون راندن مرگ و بازآوردن تابستان، بهار یا زندگی»^۱ این رسم سده‌های میانه هنوز در برخی از سرزمین‌های اروپایی و جاهای دیگر بازمانده و فریزر آن را شرح داده است. (شاخه‌ی زرین، بخش سوم، خدای میرا، ص ص ۴۰ - ۲۳۳) و جرج تامسون نیز به آن پرداخته است.^۲

به‌سوی عروسکی انسان‌نما که مرگ نامیده می‌شود سنگ پرتاب می‌کنند، آن را در آب غرق می‌کنند و یا تکه‌پاره می‌کنند. بازیگران «بیرون‌کننده‌ی مرگ»^۳، گروهی از دختران و پسران جوان، عروسک را به بیرون از دهکده و به جنگل می‌برند. شب را در جنگل با «بی‌بندوباری جنسی»^۴ می‌گذرانند. با فرارسیدن روز، به دهکده برمی‌گردند و با خود چند شاخه‌ی یک درخت را به نشانه‌ی «تابستان، بهار، یا زندگی»^۵ به همراه می‌آورند و یا یک درخت کامل را به شیوه‌ی دیرک آذین‌بسته‌ی نخستین روز ماه می [روز کارگر] برپا می‌دارند و به‌گرد آن می‌رقصند.

در تلاش برای روشن ساختن ویژگی‌های رازآلود این آئین، برخی گمان می‌کردند که این آئین نمودار مرگ و رستاخیز ایند گیاهان است که هر ساله با فرآورده‌های تازه‌ی فراوان باز می‌گردد. برابر با دیدگاهی دیگر، مرگ،

1. Carrying Out the Death and Bring in the Summer, Spring or Life

۲. اسکیلوس و آتن، (Aeschylus and Athens) ص ۱۳۵.

3. carrying out the death

4. Sexual license

5. summer, spring or life

سپر بلای همگان است که همه بدی‌های سال گذشته را به گردن او می‌اندازند و این بدی‌ها به همراه خود مرگ از جامعه بیرون رانده می‌شود. از دیدگاه ما، این نمایش به یادبود پیروزی بر دادوستد مرگ^۱ با دادن و گرفتن خوراکی‌ها و پیشکش‌ها برگزار می‌شد، گذراندن شب در جنگل نیز بازمانده‌ای از دادوستد جنسی پیشین بود. تابستان، بهار و زندگی را به ریخت یک درخت که از روزگاران کهن یکی از نخستین نمادهای زنانگی بوده است - نشان دادن، بازساخت ضمنی نقشی^۲ است که زنان در صلح بازی کرده‌اند.

بازمانده‌های دادوستد جنسی بر پایه‌ای فردی^۳ ادامه یافت. حتی پس از آغاز زناشویی نهادی استوار گردید، با برداشتی سراسر نادرست نام اینها را «روسپی‌گری مهمان‌نوازانه» اروسپی‌گری دوستانه و دست و دلبازانه^۴ و «جابجایی همسر»^۵ یا دادوستد همسر خواندند. در واقع، در زمان‌های خطر، یک همسر زن، خود را میان شوهر و مرد بیگانه قرار می‌داد و گرنه ممکن بود یکدیگر را بکشند. بریفولت در این باره می‌نویسد: شریک‌شدن میهمان در همسر میزبان، نشانه‌ی بایسته‌ی دوستی اوست.... این رویه، که به‌طور بسیار نابجایی آن را «روسپی‌گری میهمان‌نوازانه» می‌نامند یک نیک‌خواهی نابجا نیست. نشانه‌ای است ضروری، برای آنکه میهمان یک دوست است نه دشمن. از میهمان دریغ‌داشتن برابر است با زیر پا گذاشتن پیمان برادری انگارین، و بدین‌گونه برابر با اعلام جنگ است. (مادران، جلد یکم، ص ۶۲۹)

1. death – exchange

2. individual basis

3. hospitality prostitution

4. wife exchange

5. wife trading

در برخی سرزمین‌ها، در تلاش برای فرونشاندن نیروهای خشمناک طبیعت، توان زنان برای پدید آوردن آشتی میان مردان را به راهی دیگر انداخته‌اند. در میان پاره‌ای از اسکیموها، هنگامی که شرایط سخت زندگی احتمال خشک‌سالی و گرسنگی را پیش می‌آورد، ممکن است به دادوستد جنسی همچون شیوه‌ای جادوگرانه برای گفتگوی آشتی با طبیعت دست یازند. این جنبه را پیتز فروخن^۱ چنین شرح می‌دهد:

همچون ابزاری برای وادار ساختن طبیعت به دهش بیشتر، دادوستد همسران - در روزگاران نخستین - بیشتر به دستور آنگاکوک^۲، جادوگر بومی انجام می‌شد. هنگامی که وضع شکار خوب نبود و به گرسنگی می‌انجامید، گمان می‌کردند برخی از روان‌های پلید باعث نایابی شکار شده‌اند و بر عهده مرد کارآزموده و دانا بود که پی ببرد چرا آنها رنجیده‌اند و بکوشد آنان را آرام سازد. او در بیشتر وقت‌ها دادوستد همگانی همسران را دستور می‌داد.... اگر بدین‌گونه، همه مردان دهکده همه زنان دهکده را می‌دیدند و این کار بخت شکار را بهبود نمی‌بخشید، آنگاکوک ناگزیر می‌شد برای وادار ساختن زن بزرگی که در ته دریا می‌زیست و جانوران را به بیرون از دریا می‌فرستاد تا شکارگران برای خوراک آنها را بگیرند، راه‌های دیگری پیدا کند.^۳

نیک‌نامی و آبروی زنان آشتی‌آور، در میان سرخ‌پوستان آمریکای شمالی، تا واپسین مرحله، تا زمان هم‌پیمانی ایل‌ها همچنان بازماند. لپیرت می‌نویسد:

هرگاه می‌خواستند بگویند که آنها وظیفه برقراری صلح در کنفدراسیون

1. Peter freuchen

2. Angakok

۳. کتاب اسکیموها، (Book of the Eskimos) ص ۹۱.

خود را به قبیله دلاور^۱ واگذار کرده‌اند می‌گفتند که آن قبیله را به عنوان همسر خود برگماشته‌اند. «ما او را آن زن را به میان خود خواهیم آورد؛ با اینهمه تیره‌های دیگر درگیر جنگ نیز همچون شوهران خواهند بود و در گرداگرد زن زندگی خواهند کرد مردها گوش به سخن زن خواهند سپرد و از او پیروی خواهند کرد.» و آنها در حالی که به صورتی نمادین به قلمروی اقتصادی زنان اشاره داشتند به دلاورها می‌گفتند: «ما یک ساقه از ذرت و یک کج بیل^۲ را در اینجا به شما پیشکش می‌کنیم». (کتاب اسکیموها، ص ۶۱)

همین سیستم دادوستدی که توده‌های مردان را به شکل برادری به هم پیوند داد راه را برای رابطه‌های زناشویی میان یک زن و یک مرد نیز هموار کرد و «همسران جفتی»^۳ یا دوتایی را به وجود آورد.

-
1. Delawares
 2. hoe
 3. pairing couple

تبرستان

www.tabarestan.info

نخستین گام‌ها برای زناشویی

تبرستان

زناشویی تک‌جفتی در چه زمانی آغاز شد و چرا این چنین دیر هنگام در تاریخ پدیدار شد؟ این پرسش را کسانی که باور دارند زناشویی همیشه وجود داشته به میان نمی‌آورند. اما ذهن شماری از دانشمندان را که میان رابطه جنسی همچون نیازی طبیعی که میان آدمیان و جانوران مشترک است، و زناشویی همچون نهادی اجتماعی که تنها انسان از آن برخوردار است، فرق روشنی می‌گذارند، درگیر ساخته است.

نخستین گام به سوی زناشویی از هم‌پیمانی برای جفت‌یابی میان دو گروه خویشاوند آن سوی^۱ آغاز شد. این هنوز زناشویی به‌شمار نمی‌رفت، چون همسران از زیست‌گاه خود جابجا نمی‌شدند و یا زیر یک سقف با هم زندگی نمی‌کردند. مرد یکی از عضوهای طایفه^۲ و نیمگی^۳ ایل خود باقی می‌ماند و زن نیز چنین بود. مردان دوسوی روادید‌گذار از سرزمین آن سوی را داشتند تا به‌گونه‌ای صلح‌آمیز جفت‌های خود را پیدا کنند. در این مرحله «دشمنی ارثی»^۴ آن‌چنان که در بیشتر وقت‌ها به این نام

۱. cross cousin، زنان و مردان هم‌نسلی که به دو گروه رویاروی و درگذشته دشمن، وابسته‌اند؛ مردان دوسوی، شوهر خواهر یا برادر زن (brothers-in-law) یکدیگر و مردان و زنان دوسوی جفت‌های واقعی و یا احتمالی یکدیگرند.

2. clan

3. phratry

4. hereditary enmity

خوانده می‌شود، میان مردان دوسوی، دست‌کم به همان آشکارگی آمیزش جنسی میان زنان و مردان دو گروه بود. برای نمونه، ریورز^۱ می‌گوید که دشمنی میان دو *veves* (دو نیمه‌ی مادر - راستا) در بنکس آیلندز^۲ و نیوهیبرید شمالی^۳ تا زمان ما هنوز خاموش نشده بود. گفته می‌شد که در گذشته «مردی که بخشی از خانه را که از آن او بود رها می‌کرد و به جایی می‌رفت که *veve* یا نیمه‌ی دیگر از آن به سر می‌برد در خطر کشته شدن بود» (تاریخ جامعه ملانزی، جلد دوم، ص ۹۵).

جان لیارد همین وضع را در مالکیولا برمی‌شمارد:

در جزیره‌های اسمال^۴ مهم‌ترین جنبه‌ی خویشاوندی که در جنگ اثر می‌گذارد بخش بندی هر جزیره، هم از نظر جغرافیایی و هم اجتماعی، به دو گروه است که هر دو سوی آن به هم وابسته‌اند اما دشمنی همیشگی هم دارند این دو نیمه در همه چیزها ژرف‌ترین بدگمانی‌ها را درباره یکدیگر دارند، بدگمانی که در هر زمان آماده درگرفتن دشمنی آشکار است هنگامی که ما بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که دست‌کم نیمی از مردان یک سوی از جزیره همسران خود را از سوی دیگر همان جزیره برمی‌گزینند. این دشمنی از دید ما بسیار شگفت‌آور است. (مردان سنگی مالکیولا، ص ۹۱ - ۵۹)

فریزر بر این باور بود که سیستم توتیمیک کلید گشایش دشواری‌ها و پیچیدگی‌هایی را که ما همچون «خطرهایی»^۵ می‌دیدیم که گرداگرد رابطه‌های جنسی و زناشویی را فراگرفته در خود دارد. او این امید را بیان

1. Rivers

2. Banks Islands

3. Northern New Hebrides

4. small

5. perlis

داشت که آشنایی ژرف‌تر با شیوه اندیشه‌ای وحش خویان این «راز کانونی»^۱ را به هنگام خود خواهد گشود و نه تنها از معنای توت‌م‌گرایی، از خاستگاه سیستم زناشویی هم پرده برخواهد داشت.^۲

به گونه‌ای او راست می‌گفت. کندوکاو بیشتر در توت‌م‌پرستی این راز را آشکار خواهد ساخت که چرا پیدایش زناشویی این چنین دیر هنگام رخ داد. با اینهمه، خطرهایی که در این راز کانونی مردم‌شناسی درگیر بود، آن‌چنان که می‌پنداشت در پیوند با رابطه جنسی نبوده، بلکه به موضوعی که ما به تازگی به آن پرداخته‌ایم - به آدم‌خواری، ربط داشته است.

آمیزه‌ی شگفت‌آور رابطه جنسی و آدم‌خواری

این نکته دریافتنی است که کسانی که در دیرینه‌ترین گروه‌ها می‌زیستند و هنوز فرو - بشر^۳ یا آدم‌سان^۴ بودند نمی‌توانستند فرق میان خود و جانوران دیگر را دریابند. شماری از گروه‌های وحش‌خوی امروزی هنوز نمی‌توانند این ناهمسانی را دریابند. چون آنها انسان‌های ناخویشاوند را «جانور»^۵، می‌پندارند آنها جانوران را دارای توان ساخت سازمان اجتماعی برای خود، به گونه‌ای که انسان‌ها انجام می‌دهند، می‌دانند.

لوسین لوی - برول^۶ می‌گوید که «چروکی‌ها^۷ باور دارند که ماهیان مانند انسان‌ها گروهی زندگی می‌کنند، روستاها، و راه‌گذار همیشگی در

1. central mystery

۲. شاخه‌ی زرین، بخش هفتم، بالدزبیا، جلد دوم، (The Golden Bough, Balder) (the Beautiful) ص ۲۷۸.

3. subhuman

4. hominid

5. animal

6. Lucien Levy - Bruhl

7. Cherokees

میان آب‌های خود را دارند، و اینکه آنها به گونه‌ی جاندارانی که از داده‌ی خِرَد برخوردارند باهم رفتار می‌کنند»^۱

هم‌چنین بومیان این‌گونه می‌پنداشتند که جانوران مانند انسان‌ها رفتار می‌کنند. فریزر به نقل از مونی^۲ چنین می‌نویسد:

در اسطوره چروکی، به مانند آنچه در میان همه تیره‌های سرخ‌پوست یافت می‌شود، میان انسان و جانوران ناهمسانی بنیادین وجود ندارد.... جانوران مانند انسان‌ها، در چند قبیله سازمان یافته‌اند و مانند انسان سالار و سرکرده و خانه‌های شهری، شوراها و توپ‌بازی‌های خود را دارند... انسان هنوز نیروی برتر است، و چنان که نیازهایش او را وادار سازد دیگران را شکار می‌کند و می‌کشد، اما ناگزیر است در هر حال رضایت قبیله‌های جانوری را فراهم کند.... (شاخه‌ی زرین، بخش پنجم، روان‌های ذرت و وحش بوم، جلد دوم، ص ص ۵ - ۲۰۴)

نمونه‌های فراوانی وجود دارد از شکارگرانی که از جانورانی که کشته‌اند پوزش خواسته‌اند و آئین‌های پاکسازی و تاوان (کفاره) را به جا آورده‌اند درست همانطور که درباره انسان‌هایی که در میدان جنگ می‌کشند چنین می‌کنند. هانس کلسن چکیده آن را باز می‌گوید:

مرد نخستین، بیشتر، به کشتن یک جانور به همان شیوه‌ای می‌نگرد که به کشتن انسان. از آنجا که نیازهای زندگی او را وادار می‌سازد که جانوران را بکشد تا آنجا که در توان دارد می‌کوشد که از کیفر ترسناک کردار خود جلوگیری کند. در نوشته تایلور، فریزر و لوی برول نمونه‌های فراوانی را

۱. «بومیان چگونه می‌اندیشند» در [کتاب] ساختن انسان، in "How Natives think",

The Making of Man ص ۷۷۵.

می‌توان یافت که نشان می‌دهد شکارگران بخشش جانوران را درخواست می‌کنند و از آنها پوزش می‌خواهند یا به هر شیوه‌ای می‌کوشند جانور را خوشنود سازند، پس از یک گشت شکاری، شکارگران، به مانند پس از جنگ در برابر قبیله‌ای دیگر، آئین پاکسازی و کفاره را به جا می‌آورند. بخشی از اندام‌های جانوران کشته شده را که نمی‌خورند مانند پیکر یک انسان به خاک می‌سپارند، و همان سوگواری در پی می‌آید که برای یک خویشاوند درگذشته انجام می‌دهند. (جامعه و طبیعت، ص ۸۰)

پیمان‌های توتیمیک نه تنها با انسان‌ها، با جانوران نیز بسته می‌شد. در برخی جاها به جانوران «رام‌شده»^۱ انجامید و در جاهای دیگر چنین نشد. اگر چنین چیزی رخ نمی‌داد [جانور رام نمی‌شد] دلیلی بود بر آنکه «قبیله جانوری»^۲ پیمان برادری را شکسته و بزه‌کار است و درخور انتقام خونین می‌باشد. کلسن به بازگویی گزارش جان هک و ولدر^۳ مبلغ دینی، می‌پردازد که درباره گفتگو میان یک سرخ‌پوست و یک عضو از قبیله خرس‌هاست که او (جان هک ولدر) از روی پیش‌آمد در آنجا بوده است:

من پیش از این دیده‌ام که سرخ‌پوستان همه جانوران وحشی را بخشی از دشمنان خود به‌شمار می‌آورند یک شکارگر دلاور^۴ روزی خرس بسیار بزرگی را با تیر از پای درآورد و استخوان پشت او را شکست جانور به زمین افتاد و فریادهای اندوه‌باری به راه انداخت، چیزی مانند غرش پلنگ در هنگام گرسنگی. شکارافکن به جای آنکه تیر دیگری به سوی او رها کند نزدیک او ایستاد و با این واژه‌ها برای او سخنرانی کرد:

«گوش کن! تو یک ترسویی، و آنطور که وانمود می‌کنی جنگجو نیستی، تو

1. tamed

2. animal tribe

3. John Hecke welder

4. delaware

باید این را با استواری خود و نه مانند پیرزنان با ناله و فریاد، نشان می‌دادی. خرس، تو می‌دانی که قبیله‌های ما با یکدیگر در حال جنگ هستند، و اینکه قبیله تو آغازگر تاخت و تاز بود. تو سرخ‌پوستان را بسیار نیرومندتر از خود یافته‌ای و تو دزدانه در جنگل‌ها می‌چرخ، خوک‌های آنان را می‌دزدی؛ شاید تا این هنگام گوشت خوک را در شکم خود داشته باشی. اگر بر من چیره شده بودی با بی‌باکی تاب می‌آوردم و مانند یک جنگجوی دلاور می‌مردم؛ اما تو، خرسی، اینجا بنشین و داد و فریاد کن و آبروی قبیله خود را با رفتار بزدلانه از میان ببر.»

من در این دشنام‌گویی شگفت‌آور، در کنار سرخ‌پوست شکارگر بودم هنگامی که شکارگر کار خرس را به پایان رسانده بود از او پرسیدم چگونه گمان می‌کند که جانور بیچاره آنچه را که او می‌گوید می‌تواند دریابد. در پاسخ گفت «اوه، خرس خیلی خوب گفته‌های مرا درمی‌یابد. هنگامی که داشتم او را سرزنش می‌کردم ندیدی چقدر شرمنده به نظر می‌آمد؟»

(جامعه و طبیعت، ص ۲۷)

فریزر چند نمونه دیگر از خون‌خواهی را که انسان‌ها بر جانوران روا داشته‌اند به دست می‌دهد؛ در میان کوکی‌های^۱ هند «در برابر خون باید همیشه خون ریخته شود» اگر ببری یکی از بومیان را نزدیک دهکده‌ای بکشد، همه قبیله سخت به خشم می‌آیند و همگان به دنبال جانور می‌روند. هم‌چنین در میان بومیان تراجا^۲ در سلیز مرکزی^۳ خون‌خواهی، جانوران را هم در برمی‌گیرد؛ اگر بوفالویی مردی را بکشد باید نابود شود. از سوی دیگر، حق خون‌خواهی که انسان‌ها از آن

1. kukis

2. Toradjas

3. Central celebes

برخوردارند دو سویه است و به قبیله‌های «جانوری هم‌گسترش می‌یابد.»
فریزر می‌نویسد:

اگر سوسماری^۱ کسی را بکشد، خانواده فرد کشته شده می‌توانند بی‌درنگ سوسماری را بکشند، به سخن دیگر، سوسمار آدم‌کش و یا یکی از عضوهای خانواده او را؛ اما اگر شمار سوسمارهایی که کشته می‌شوند از آدم‌ها بیشتر باشد، آنگاه حق خونخواهی دوباره به سوسمارها می‌رسد و آنها بی‌گمان حق خود را درباره یک یا چند تن به کار خواهند برد.^۲

در چنین شرایطی که بومیان گمان می‌کنند که برخی از جانوران همانند انسان‌ها هستند، شگفت‌آور نیست که شماری از آدمیان را مانند جانوران پندارند. پیش از آنکه نا - خویشاوندان جایگاه توتیمیک به دست آورند رابطه میان خویشاوند و ناخویشاوند چنین بود. به پیروی از قانون یک سویه‌ی^۳ برون‌همسری یک مرد نمی‌توانست خویشاوند توتیمی را شکار کند، بکشد یا بخورد، و برابر با همان قانون‌ها نمی‌توانست با خویشاوند توتیمی آمیزش کند. آندرو لنگ^۴ چکیده‌ی این تابوی دوگانه را چنین برمی‌شمارد:

آفریده‌ای که چنین قبیله‌هایی خود را از تبار او می‌دانند «هم‌گوشت»^۵
نامیده می‌شود در حالی که بومیان از تبار دیگر را «گوشت تازه»^۶
می‌خوانند. یک بومی نمی‌تواند زنی «از گوشت خود»^۷ را به همسری

1. crocodile

۲. فرهنگ مردمی در عهد عتیق، کوتاه شده، ویراسته، (folklore in the Old Testament, abr. ed) صص ۹۹ - ۳۹۸.

3. one-sided

4. Andrew Lang

5. of the same flesh

6. fresh flesh

7. of his own flesh

برگزینند؛ تنها می‌تواند با زنی از «گوشت تازه» یا «بیگانه» زناشویی کند. یک مرد نمی‌تواند جانوری از «گوشت خود را» بخورد؛ تنها می‌تواند «گوشت بیگانه»^۱ را بخورد.^۲

این باور، وضع ناسازواری پدید آورد. یک گروه از مردان گروهی دیگر از مردان را که از «گوشت بیگانه» بودند می‌کشتند و می‌خوردند. از سوی دیگر این مردان از گوشت بیگانه شایسته همسری خواهران آنها بودند. این رابطه‌ای نابهنجار بود که پیش از آنکه مردان دو گروه توتمیک شوند و همسری با خویشاوندان آن سوی^۳ پدید آید وجود داشت.

جای خوشوقتی است که دانشمندان دست‌کم درباره یکی از بازماندگان این رخدادها به پژوهش پرداختند و اکنون بخشی از پیشینه مردم‌شناسی است. در کتاب آلفرد مترو^۴ به نام کیش توپینامبا^۵ (۱۹۲۸) چکیده گزارش‌های گردشگران و پژوهشگران نخستین درباره قبیله‌های برزیلی از سده شانزدهم به بعد در فصلی به نام «آئین‌های آدم‌خواری توپینامبا»^۶ گنجانده شده است.

در اصل، این نوشته شرح یک جنگ از پیش سامان‌یافته است که در آن مردانی که به جنگ می‌رفتند هدفشان گرفتن اسیران جنگی به‌طور زنده بود. برای رسیدن به این هدف آنها ریسمان‌هایی به همراه داشتند تا به دور بدن اسیران بیچند دست و پای آنها را ببندند. از این گزارش پیداست که درگیری میان دو گروه بر پایه آئین‌های رسمانه انجام می‌گرفت و مردان

1. strange flesh

۲. اسطوره، آئین و دین، جلد یکم، (Myth, Ritual and Religion) ص ۶۳.

3. cross-cousin

4. Alfred Metraux

5. La Religion des Tupinamba

6. The cannibalistic rituals of the Tupinamba

بزرگ‌تر به سان داوران رفتار می‌کردند.

پس از چندی که از دور می‌جنگیدند، مردان به هم نزدیک‌تر می‌شدند، و هریک می‌کوشید جنگ‌افزار را از دست دشمن برآید و او را به اسیری بگیرد. اسیر از آن مردی بود که برای نخستین بار به او دست زده بود؛ روشی که به "coup"، دست زدن به دشمن بدون زخمی کردن یا کشتن او، همانند بود. [که در نزد سرخ‌پوستان Plains کاری دلپرانه به‌شمار می‌رفت] در این کشمکش‌ها شماری از مردان کشته می‌شدند، بی‌گمان بر پایه اصل همترازی^۱ [کشته‌های دو سوی] پس از آن، جنگ به پایان می‌رسید. پیش از رهاکردن میدان جنگ مردگان را بریان می‌کردند و می‌خوردند و خون اسیران زخمی را می‌نوشیدند. به همراه اسیران پاره‌ای از گوشت‌های پخته‌شده را به اردوگاه، باز می‌گرداندند.

در بازگشت به اردوگاه، پیروزمندان دست و پای اسیران را با ریسمان‌هایی که با خود برده بودند می‌بستند، و به اسیران چنین می‌گفتند «تو جانور در زنجیر من هستی»^۲ پیش از آنکه قهرمانان و «جانوران‌شان روادید بازگشت به نزد زنان و کودکان را به دست آورند، آنان را در جای دنج و یا قرنطینه‌ای در پیرامون اردوگاه جای می‌دادند تا [با برگزاری آئین‌هایی] از آلودگی‌ها پاک شوند. پس از آن برای برگزاری جشن پیروزی به زادگاه خود برمی‌گشتند.

در این آئین‌ها، میان اسیران و پیروزمندان سخنرانی رسمی و یک سخنرانی در پاسخ آن، انجام می‌شد. اسیران چنین می‌گفتند «ما همچون مردان دلیر سربرآوردیم که می‌بایست شما را اسیر می‌کردیم و می‌خوردیم - شما دشمنان ما هستید. دلاوران راستین، در سرزمین دشمن می‌میرند.

1. equivalence

2. you are my chained up animal

مردم ما انتقام ما را از شما خواهند گرفت.» در پاسخ، پیروزمندان چنین می‌گفتند: «شما بسیاری از مردم ما را کشته‌اید، و ما انتقام همانندی از شما خواهیم گرفت.»

پس از این سخنرانی‌ها اسیران آزاد می‌شدند. به هیچ روی کسی سد راه آنها نمی‌شد. آنها به خوبی می‌دانستند که اگر هم نخواهند بگریزند جایی برای گریز ندارند. مردم‌شان به تنها به پیشوازشان نمی‌آمدند و به آنها خوشامد نمی‌گفتند حتی ممکن بود کسی را که کوشیده از بایست‌ها و چیزهایی که به آن پای‌بند هستند بگریزد بکشند. خود مردان باور داشتند که سرافرازانه‌ترین بخت برای یک مرد دلیر آن است که بی‌درنگ پس از دستگیر شدن به‌طور آئینی کشته و خورده شود. گویا این، ویژگی گونه‌نمای رابطه‌های دوسویه‌ی باستان بوده است.

در طول زمانی که اسیران زنده می‌ماندند به برداشتی، به درون گروه پذیرفته می‌شدند. آنها یک تن از گروه می‌شدند با جایگاهی خوب. از حقوق و آزادی یک میهمان ارجمند برخوردار بودند. هیچ چیز یک اسیر را از عضوهای دیگر گروه بازشناختنی نمی‌ساخت مگر ریسمانی که در گردن او بود. گزارش‌ها درباره درازای زمان اسیری یکسان نیست؛ در برخی از آنها از چند ماه و در شماری دیگر از چند سال یاد شده است.

اکنون ما به جنبه‌ی غریب همسررداری این مردان می‌رسیم. این «جانوران» اسیر نه تنها می‌توانستند بلکه با دلگرمی دادن دیگران حتی وادار می‌شدند که یک زن بی‌شوهر گروه را به همسری بگیرند. متروا می‌گوید خواستگاری یک خواهر و یا یک دختر برای زناشویی، همیشه با خوشرویی پذیرفته می‌شد و آن را بسیار آبرومدانه می‌دانستند. پنج روز

پس از آوردن اسیر، جشن زناشویی برگزار می‌شد. این، می‌تواند نور تازه‌ای برگفته رازآمیز مترو بتاباند. او می‌گوید در سفر بازگشت از میدان جنگ به سوی زادگاه پیروزمندان، اگر اسیران زنی را در راه می‌دیدند فریاد برمی‌آوردند که «من، خوراک تو، دارم می‌آیم». اما اگر واژه خوراک^۱ را «گوشت»^۲ ترجمه کنیم با معنای دوگانه نهفته در واژه بدوی، که هم در خوردن و هم در آمیزش به کار می‌رود همخوانی خواهد داشت. در این نمونه هر دو معنا کاربرد دارد. زناشویی، اسیران را از روز بازخواست^۳ نجات نمی‌داد، بلکه دست‌کم شماری از آنها را. شورای دهکده زمان انجام کیفر را برمی‌گزید و فراخوان‌هایی برای گروه‌های دوست می‌فرستاد تا بیایند و در آن شرکت جویند. آمادگی‌ها و زمینه‌چینی‌های گسترده‌ای برای برگزاری جشنی که چند روز به درازا می‌کشید انجام می‌شد. در وقت تعیین‌شده آتشی روشن می‌شد و گرز^۴ آئینی را به اسیر نشان می‌دادند و او آن را حتی دیرزمانی در دست می‌گرفت. پس از آن گرز را برای خردکردن استخوان‌های سر اسیر به کار می‌بردند، به ما گفته‌اند که همگان از چند تکه از خوراک جشن آدم‌خواری بهره‌مند می‌شدند که یکی از آنها همسر سوگوار مرد اسیر بود. هم‌چنین گفته‌اند که اگر به جای یک مرد یک پلنگ هم کشته می‌شد همین آئین‌ها برگزار می‌شد.

گزارش‌های ناسازگاری درباره سرنوشت پسری که از زناشویی مرد اسیر و زنی از گروه پیروزمند زاده می‌شد، در دست است. برخی می‌گویند او را همخون فرزند دشمن دانسته و می‌کشتند و گاهی در همان روز که

1. food

2. flesh

3. day of reckoning

4. club

پدرش را می‌کشتند. و دیگران می‌گویند او را به برادر مادر می‌سپردند تا بزرگ شود. اما گمان می‌کردند که دختران هم نهاد^۱ مادران خود هستند پس در بیشتر وقت‌ها زنده می‌ماندند.

در این گزارش آنچه که دیگران تنها اشاره گذرایی به آن داشته‌اند با ریزبینی شرح داده شده است. درباره آدم‌خواری که همراه است با خون‌خواهی. پیداست که دوسویگی (داد و گرفت) در آدم‌خواری پیش از دوسویگی در دادوستد مرگ بوده است، و این دو شاید چندگاهی باهم وجود داشته‌اند. نمونه‌ی بالا آمیختگی این دو را نشان می‌دهد و به این گمانه می‌انجامد که جنگ از پیش سامان‌یافته، تنها، کیفی برای مرگ نبود. کیفی برای خوردن خوراکی‌های منع شده هم بود.

هم‌چنانکه لیبرت می‌گوید دیرینه‌ترین دستور توت‌میک را در گفته مقدس و زبانزد بهشت عدن^۲: «تو نه آن را خواهی خورد و نه به آن دست خواهی زد و گرنه خواهی مرد» (تکامل فرهنگ، ص ۱۲۳) می‌توان به روشنی دریافت. این فرمان نخستین، تابویی در برابر آدم‌خواری بود.

و این پاسخی به «راز کانونی»^۳ فریزر است. درباره خطرهایی که بر رابطه جنسی سایه افکنده بود. و این نه تنها معنای بنیادین نهاد توت‌میک که خاستگاه نهاد زناشویی را نیز روشن می‌سازد. تا زمانی که رویکرد دانشمندان تنها به رابطه جنسی بود خطرهای بنیادین تر خوراک - آدم‌خواری - را نمی‌توانستند ببینند. توت‌می ساختن «جانوران» نخستین گام به سوی پدید آوردن پیوند خویشاوندی میان مردان دو گروه آن سوی^۴ یا رویاروی بود که راه را برای رابطه‌های آمیزشی میان مردان و زنان دو گروه

1. same nature
3. central mystery

2. Garden of Eden
4. cross cousin

هموار ساخت. فریزر اسطوره‌ای از استرالیا را باز می‌گوید که این فرایند را نشان می‌دهد:

قبیله دین‌پری^۱ افسانه‌ای دارد که می‌گوید گونه‌ی انسان بی‌بند و بارانه و همه‌آمیز زناشویی می‌کرد تا آن‌که مورا مورا^۲ (روانِ خوب)^۳ دستور داد که قبیله به دو شاخه بخش شود ... کسانِ هر بخش نمی‌توانستند با همگروه خود زناشویی کنند. قبیله‌های ویکتوریای باختری^۴ می‌بایست «گوشت تازه»^۵ پدید آورند که تنها می‌توانست با زناشویی با بیگانه‌ها انجام شود؛ از اینرو آنها همسران خود را از دور دست برمی‌گزیدند و پدیدآمدن توت‌های پلیکان (مرغ ماهی‌خوار)، مار و بلدرچین از اینجا سرچشمه می‌گیرد. (توت‌گرایی و برون‌همسری، جلد یکم، ص ص ۶۵ - ۶۴)

و این چند پرسش را برمی‌انگیزد: اگر شکارگران باستان مردان نا-خویشاوند را همچون «جانوران» می‌دانستند آیا درباره زنان ناخویشاوند هم چنین می‌اندیشیدند؟ آیا مردان زنان را نیز همچون «گوشت بیگانه»^۶ به‌مانند مردان می‌کشتند و می‌خوردند؟ با آنکه در این‌باره بررسی‌های فراگیر انجام نشده است داده‌های بسنده سراسر است یا نا-سراسر استی یافت شده که پاسخی منفی را نشان می‌دهد.

زنان و جانوران

در کشت و کشتاری که به دنبال آوردن تفنگ و شیوه‌های نوین جنگ‌افزار

1. Dieri

2. Muramura

3. Good Spirit

4. Western Victoria

5. fresh flesh

6. strange flesh

به سرزمین‌های بدوی، رخ داد، گواه و نشانه‌هایی یافت می‌شود که در این رخدادهای زنان و کودکان، گشته و در برخی از جاها حتی خورده شده‌اند. اما اینها نابهنجاری‌هایی بود که با فروپاشی سیستم قبیله‌ای پیش آمده بود.

در میان تابوهای توتیمیک که برای مردان جوان نهاده شده بود و در زمانی بود که آنان با شکارگری آشنا می‌شدند سخت‌گیرانه‌ترین تابو بازداری از «هر چیز زنانه»^۱، بود. و این نه تنها زنان را، مادینه‌ی جانوران و فرزندان هر دو گونه را نیز در برمی‌گرفت. افزون بر آن، نشانه‌هایی در دست داریم که تنها، گوشت مردان، خوراک آدم‌خواران بود و گوشت مادینه‌ها «همچون زهر، بیزاری آور»^۲ به‌شمار می‌رفت.

این رخدادهای نشان می‌دهد که «زن تابوشده»^۳ همه زنان را دربر می‌گرفته است. مادینه‌ها به عنوان مادران و نگهبانان زندگی، نمی‌بایست کشته یا خورده می‌شدند. این اصل را نخست مادران «شیر و خون»^۴، سپس مادران در گروه همسوی^۵ (خواهران مادر) و سرانجام مادران گروه آن سوی^۶ (مادرزنان و مادرشوهران) با بازگویی فراوان به همگان آموختند. مادران سه‌گانه مردان را در میان گرفتند - سه الهه سرنوشت^۷، «سه خواهران»^۸.

در میان سرخ‌پوستان آمریکای شمالی نام‌های توتیمیک سه خواهران: Maize (ذرت)، Beans (لوبیا)، Squash (کدو) است. اما هر نامی داشته باشند و این نام‌ها بی‌شمار است، این سه رده از زنان، ساختار

- | | |
|---------------------|--------------------------|
| 1. anything female | 2. abhorred as poisonous |
| 3. tabooed woman | 4. milk and blood |
| 5. parallel mothers | 6. cross-cousin mothers |
| 7. Three Fates | 8. Three Sisters |

برادر سالاری را فراهم آوردند. و بدین‌گونه، از دید مردانِ وحش خوی زنان همیشه «انسان»^۱ بودند. از سوی دیگر، مردان تنها به سبب پیوند خونی با مادران خود انسان به‌شمار می‌رفتند؛ و این آنها را برادر یکدیگر می‌ساخت. اما مردانِ نا - خویشاوند گونه‌ای «جانور» بودند که جایگاه آغازین شوهران و پدران هم چنین بود.

درستی این گمانه را یافته‌ها گواهی می‌دهند. هم‌سایه نزدیک میان مردان و جانوران به چشم وحش‌خویان، دیری است که شناخته شده و با سند و برگه و نشانه ثابت شده است.

با این‌همه درباره زنان چنین برگه‌ها و نشانه‌هایی که آنان را از گونه «جانوران» پنداشته باشند هرگز یافت نشده است. و نه تنها چنین بوده در اسطوره‌های تبارین^۲ همیشه زنان را انسان برشمرده‌اند و هرگاه در آن اسطوره‌ها مردانی پدیدار شده‌اند همواره برادران یا برادرانِ مادران بوده‌اند. آنها از گونه انسان به‌شمار می‌روند چون خویشاوند خونی زنان هستند. در این اسطوره‌های تبارین شوهران و پدران یا هرگز دیده نمی‌شوند و یا آنان را همچون «جانوران» و یا «جانوران توتمی»^۳ نشان می‌دهند.

این درون‌مایه در داستان‌های بی‌شماری از زنانی که «همسریک جانور شده»^۴ و «فرزندان جانورگونه زاده‌اند» گسترش می‌یابد. اینها را بیشتر «اسطوره‌های تبارین» می‌نامند اما آنها در سنجش با اسطوره‌های تبارین دیرینه‌تر، که درباره یک خواهر و یک برادر است که سر از خاک به در می‌آورند و جفت [بنیانگذار] خاندان مادری^۵ را می‌سازند که جهان را

1. human

2. origin myths

3. totem animals

4. married to an animal

5. maternal clan

آفریده، آشکارا دگرگونه‌اند. افسانه‌ی «زنی که همسر جانوری گردید» از گونه‌ی اسطوره‌های تباری نیست بیشتر، اسطوره‌ای درباره‌ی خاستگاه زناشویی و خانواده است.

سیاهه جانورانی که با زنان «زناشویی» کرده‌اند همه‌ی جانوران گوناگون، توت‌میک را در بر می‌گیرد. بیشتر از همه سگان هستند که به آسانی رام می‌شوند و دیگران را در انجام پذیرهایی که باید در هم‌پیمانی توت‌میک با انسان‌ها به جا آورند رهبری می‌کنند.

نوشته زیر پاره‌ای از داده‌های بریفولت در این باره است:

خاندان یا قبیله را بیشتر برخاسته از آمیزش توت‌م یا برخی از جانوران دیگر با یک زن می‌دانند. بدین‌گونه، برای نمونه، قبیله‌های ایروکوآ^۱ در هلند نو^۲ خودشان را برخاسته از آمیزش زنان با خرس‌ها، گوزن‌ها و با گرگ‌ها می‌دانند.... اسکیموهای اسمیت‌ساند^۳ خاستگاه برخی از قبیله‌های خود را از آمیزش یک زن با یک خرس می‌پندارند؛ اسکیموهای دیگر باور دارند که از فرزندان یک زن و یک سگ هستند. بومیان تلین‌کیت^۴ در آلاسکا می‌گویند که برخی از خاندان‌ها از آمیزش زنان با کوسه‌ها پدید آمده‌اند. دین‌ها^۵ خود را برخاسته از آمیزش نخستین زن با یک سگ می‌دانند. قوم آینو^۶ در ژاپن نیز باور دارند که فرزندان زنانی هستند که با سگان در آمیخته‌اند....

پادشاهان کندی^۷ اصل و تبار خود را از آمیزش یک زن با یک شیر می‌دانستند، راجه‌های چوتاناگیور^۸ ادعا می‌کردند که از آمیزش یک زن

1. iroquois

2. New Netheorlands

3. Smith Sound

4. tlinkit

5. dene

6. Ainu

7. Kandy

8. Chuta Nagpur

با یک مار بزرگ^۱ پیدایش یافته‌اند، گونه‌ای تبارشناسی^۲ که در همه جای جهان یافت می‌شود. خاندان کلیوز^۳ آغازگاه دودمان خود را از یک زن با یک قوم می‌دانند. (مادران، جلد سوم، ص ص ۱۸۸ - ۱۸۷)

فریزر افسانه‌ای از آینوها درباره‌ی یک زن را باز می‌گوید که از یک خرس پسری داشت «و بسیاری از آینوها که در کوهساران زندگی می‌کنند از اینکه از نسل یک خرس هستند به خود می‌بالند».^۴ تبرستان فرانتس بوآس می‌نویسد:

در داستانی درباره تبار جامعه آدم‌خوار بلا^۵ گفته شده که چگونه زنی شماری از سگان را زاد که به رازهای جامعه آدم‌خوار دست یافتند. این داستان را می‌توان در سراسر شمال باختری آمریکای شمالی، در میان همه‌ی قبیله‌های آتاباسکان^۶، در میان اسکیموها و در سراسر کرانه‌ی پاسیفیک شمالی، یافت. (نژاد، زبان و فرهنگ، ص ۳۸۱)

رابرتسون اسمیت درباره برخی از تازیانی^۷ سخن می‌گوید که تا همین چندی پیش عضو تیره‌ای به نام «قبیله سگ»^۸ بودند و خود را «سگ‌ها» یا «برادران سگ‌ها» یا «پسران سگ‌ها» می‌نامیدند (خویشاوندی و زناشویی، ص ۲۲۲).

همچنان که زناشویی رفته‌رفته رو به پیشرفت می‌نهاد، زنی که در پیش با یک جاندار فرو - بشر زناشویی کرده بود پس از آن دگرگون شد و

1. Serpent

2. genealogy

3. clevs

۴. شاخه‌ی زرین، بخش پنجم، روان‌های ذرت و وحش‌بوم، جلد دوم، (The Golden Bough, Spirits of the Corn and of the Wild) ص ۱۸۲.

5. Bella Bella

6. Athapascan

7. Arabs

8. dog tribe

به چهره زنی درآمد که با یک ایزد^۱ یا ابر انسان^۲ زناشویی می‌کرد. در هر دو نمونه، زن جایگاه انسانی خود را همچنان دارا بود. داستان‌های فراوانی درباره زنی که هم‌زمان به همسری یک سگ و یک ایزد درآمد گفته شده که نشان‌گذار از یک مرحله به مرحله دیگر بود. بری‌فولت می‌گوید «در مصر جایی که ایزدان یک کیش بسیار گسترده بیشتر ویژگی‌های بدوی جانوری توت‌میک خود را سرسختانه نگه می‌داشتند زناشویی زنان با ایزدان جانوری، یک ویژگی آشکار و نمایان آن بود (مادران، جلد سوم، ص ص ۲۵۰ و ۱۸۹). واپسین یادگار، شاید داستان پریان دلبر و دیو^۳ باشد که در آن دیو جانورگونه پس از زناشویی با یک زن به ریخت انسان درمی‌آید.

با اینهمه، در زندگی راستین، «جانور» چهره انسانی خود را پیش از عصر زناشویی، با از سرگذراندن آئینی به نام نوپذیری، نوآموزی و یا پاگشایی^۴ به دست آورد که او را در جایگاه خویشاوندان آن‌سو^۵ قرار داد و این نخستین گام پیدایش شوهران بود.

آئین‌گذار و «انسان‌سازی»^۶

آرنولد وان گینپ^۷ و ازگان سودمند^۸ «آئین‌های گذار»^۸ را ساخت تا آئین‌های بدوی را که در هنگام «رخدادهای سرنوشت‌ساز زندگی» مانند زایش، پاگشایی^۹، زناشویی و مرگ برگزار می‌شود، روشن سازد. او این

- | | |
|-------------------------|---------------------|
| 1. god | 2. superhuman |
| 3. Beauty and the Beast | 4. initiation |
| 5. cross cousin | 6. making men |
| 7. Arnold Van Gennep | 8. rites of passage |
| 9. initiation | |

فرایند را به سه مرحله بخش‌بندی کرد: جدایی، گذار و پیوستگی^۱ (آئین‌های گذار، ص ۷۱۱). این آئین‌ها، به‌راستی «گذار» از یک گروه سنی به گروه دیگر، از یک پیشه یا کارکرد اجتماعی به گونه‌ای دیگر، یا از یک سرزمین به سرزمینی دیگر را در بردارد.

آنچه آن را «پاگشایی» می‌خوانند پیداست که از آئین‌های دیگر کهن‌تر است و رازآمیزتر از همه به چشم می‌آید. بیشتر آن را «آئین بلوغ»^۲ می‌دانند که نشانه‌گذار یک پسر از کودکی به بزرگسالی است، همتای دیرینه‌ی آئین امروزیِ گواهی^۳ [برای عضو شدن در کلیسا و یا آئین پایان آموزش دینی جوانان در دین یهود] که آشکارا گونه‌ای از آئین برنایی (بلوغ) است. جای کمترین دودلی باقی نمی‌ماند که آئین امروزی ما بازمانده‌ی دگرگون شده آئین باستانی است، اما این برای روشن ساختن خاستگاه یا معنای آئین باستانی بسنده نیست.

نخست باید گفت که آئین بدوی تنها به یک رخداد - به زمانی در زندگی که پسری به بلوغ می‌رسد محدود نیست. هرچه به گذشته‌های دورتر برمی‌گردیم این رسم به شکل روند طولانی‌تری از رشته‌ای از آئین‌ها درمی‌آید که از زمانی آغاز می‌شود که پسر، تنها پنج سال دارد. و چندین سال به درازا می‌کشد تا این چرخه به پایان برسد. وَن گنپ همراه با شماری دیگر، این انگاره را که آئین پاگشایی وحش‌خویان، تنها یک آئین برنایی است نمی‌پذیرد و می‌گوید «بلوغ جنسی نمی‌تواند علت اصلی چنین آئین‌های دور و درازی باشد که در چند مرحله گسترده‌تر می‌شود» و به این برآیند می‌رسد که «بهتر است دیگر آئین پاگشایی را «آئین برنایی»

1. incorporation

2. puberty rite

3. confirmation ceremony

نخوانیم» (همان‌جا، ص ص ۶۹ - ۶۸ و ۶۵). پس چگونه این آئین را واکاوی کنیم؟

گاهی آن را «پذیرش به گروه مردان»^۱ و زمانی دیگر آن را «پذیرش برای رابطه جنسی و زناشویی»^۲ می‌نامیدند. اما نگاهی ژرف‌تر نشان می‌دهد که این آئین بدین صورت چندان ربطی به رابطه جنسی با زناشویی نداشته است؛ این رسم بیشتر درباره «مردانگی»^۳ بوده است. جان لیارد در پژوهش‌های خود درباره آئین پاگشایی یا پذیرش در مالکولا این آئین را به دو پاره بخش می‌کند: «پذیرش در گروه مردان» و «پذیرش برای رابطه جنسی». با اینهمه، همه یافته‌های او و داده‌هایی که می‌دهد پیرامون جنبه مردانگی دور می‌زند، که یک رسم گروهی و مردمی بوده که درباره هر نسل از مردان جوان همواره برگزار می‌شده است. از سوی دیگر «پذیرش برای رابطه جنسی» چیزی نبود مگر پروانه یا جوازی که پسران در هنگام مرد شدن دریافت می‌کردند تا برای خود جفتی بجویند.

همچنانکه لیارد در سخن خود درباره تفاوت دو جنبه‌ی پذیرش می‌گوید، جستجو برای همسریابی صددرصد بر دوش تک‌تک مردان بود تا «برابر با گرایش و خواست خود و در هر زمان که بخواهند و با ذوق آنها جور دربیاید» جفتی برای خود پیدا کنند. (مردان سنگی مالکولا، ص ۴۹۶) بدین‌گونه، در حالی که رابطه جنسی یا زناشویی برای هر مرد، گزینشی (اختیاری) بود آئین‌گذار به مردانگی برای همه مردان جوان گریزناپذیر و یک دستور بود و به‌طور گروهی این آئین را از سر می‌گذراندند. اما این پرسش همچنان بر جا می‌ماند: معنا و هدف آن چه بود؟

1. initiation into manhood

2. initiation into sex and marriage

3. manhood

برابر با دیدگاه رسمانه و رایج، آئین «مردانگی» نشانه‌ی زمانی است که نوجوانی، کودکی را پشت سر می‌گذارد و مرد می‌شود و مسئولیت‌های بزرگسالان را به عهده می‌گیرد. ای. دابلیو هاوریت آن را بدین‌گونه برمی‌شمارد:

آنطور که پیداست هدف این آئین‌ها این است که نوجوانانِ قبیله را به اندازه نیرو و توانِ خود، عضو شایسته جامعه گردانند. برای راهنمایی آنها در زندگی اصل‌هایی را به آنها گوشزد می‌کنند و در ذهن آنان فرومی‌برند - برای نمونه، گوش دادن به سخن سالمندان و پیروی از آنان؛ بخش کردن دست و دل‌بازانه‌ی آنچه از شکار به دست آمده با دیگران، به‌ویژه در میان خویشاوندان خود؛ خودداری و ورزیدن از دست درازی و آزار زنان، به‌ویژه زنانی که از بستگان خودشان هستند، آسیب نرساندن به خویشان، در گسترده‌ترین معنای آن با دست‌زدن به جادوی بدخواهانه^۱. پیش از آنکه نوآموز بتواند جای خود را در گروه به دست آورد، همسری برگزیند و به شورای جامعه به پیوندد، می‌بایست این ویژگی‌ها را که به او توان می‌بخشد تا برای به‌زیستی گروهی کار کند، به دست آورد.^۲

ای. پی. ال‌کین نگرش همانندی دارد:

از دیدگاه قبیله، نوآموز با گذراندن یک سیستم از نظم و آموزش، عضو شایسته‌ی جامعه و پاسدارِ آتی آئین و اسطوره‌شناسی پراچ خود می‌گردد. افزون بر آن، نگرش‌های اجتماعی را که همبستگی اجتماعی

1. evil magic

۲. تیره‌های بومی جنوب شرقی استرالیا، Native Tribes of South-East Australia، ص ۶۳۸.

به آن بستگی دارد به او می‌آموزند به گونه‌ای که در ذهن او نقش ببندد و هم‌زمان با آن این آموزه‌ها در ذهن کسانی که در آئین حضور دارند هم استوارتر می‌شود.^۱

به گفته‌ی میرچالیاده^۲ آئین پاگشایی یک کلاس تاریخ پایه‌ای هم بود که در آن مردان جوان درباره‌ی دستاوردهای بزرگ نیاکان خود که رسم‌ها و سنت‌ها را برای نسل‌های پس از خود بنیاد نهادند، می‌آموختند:

... آئین پاگشایی یا پذیرش برابر است با آشناساختن نوآموز با تاریخ اسطوره‌ای قبیله؛ به سخن دیگر، نوآموز از کارها و رفتارهای جانداران فراطبیعی^۳ یا آسمانی که در عصر رویایی^۴ وضع کنونی بشری و همه نهادهای دینی، اجتماعی و فرهنگی قبیله را بنیاد نهادند، می‌آموزد. روی هم‌رفته، آگاهی از این دانستنی‌های سنتی به معنای آگاهی از زندگی پر از پیشامد نیاکان است و جانداران فراطبیعی دیگری که در آن زمان بر روی زمین زندگی می‌کردند. در استرالیا این پیشامدها چیزی نیست مگر گشت و گذار^۵ دور و درازی که در طول آن، به باور بومیان باشندگان عصر رویایی، کارهای ویژه‌ای را انجام می‌دهند ... نوآموزان می‌باید در روند آئین پذیرش، این سفرهای اسطوره‌ای را باز بپیمایند و بدین‌گونه پیشامدهای پُر خطر و هیجان‌انگیز عصر رویایی را از سر بگذرانند ... نیاکان اسطوره‌ای، جهان را نمی‌آفرینند اما آن را دگرگون می‌سازند و از این راه جهان را به شکلی که اکنون هست درمی‌آورند؛ آنها

۱. بومیان استرالیا، Australian Aborigines، ص ۱۷۸.

2. Mircea Eliade

3. super natural beings

۴. dream times یا عصر زرین (golden time) که به باور بومیان استرالیایی نخستین

نیاکان در آن زمان پا به جهان نهادند.

5. wanderings

انسان را نمی‌آفرینند، او را با فرهنگ، می‌سازند پس پیامی که به نوآموزان می‌رسد تاریخ اسطوره‌ای پر از رخداد و پرده برداری هرچه کمتر از کارهای آفرینشگرانه‌ی موجودهای فرا - طبیعی یا آسمانی است. پذیرش نوآموز برابر است با دانستن آنچه در عصر آغازین^۱ |عصر پیشین وحش خوبی| رخ داده است^۲

از شالوده رازآمیز این رویکرد که بگذریم، این پرسش به میان می‌آید: در عصر آغازین چه رخ داده بود که آن چنان جهان را دگرگون ساخت که هر نسل از جوانان می‌بایست در بزرگداشت آن بکوشند؟ و به آزمایش‌های سخت و دشوار، کيفرها و آزمون‌های ترسناک ویژه‌ی تن در دهند که گویا طرح شده بود تا این درس‌ها را در ذهن آنها حک کند.

اسپنسر و گیلن بی‌باکانه این بُن‌انگاره (فرضیه) را پیشنهاد کرده‌اند که رخدادهایی که در آئین پاگشایی به نمایش درمی‌آید. «شاید یادبودی از یک جنبش به‌گرانه (اصلاح‌گرانه)^۳ باشد که می‌بایست زمانی دربارۀ آدم‌خواری در قبیله رخ داده باشد». و می‌افزایند:

نشانه‌های آن هنوز بازمانده است اما تنها نشانه‌های آن به گفته‌ی بومیان، ایده‌ی تاختن به گروه دیگر، به شیوه‌ای که در نخستین رخداد |در نمایش| نشان داده می‌شود، به خوردن مردانی که کشته می‌شدند ربط دارد. و این به همراهی این واقعیت که رخداد دوم رام کردن مردان وحشی را نشان می‌دهد که خوی و نهاد آنها بدین‌گونه خشونت خود را تا اندازه‌ای از دست می‌دهد شاید به زمانی برمی‌گردد که شماری از مردان

1. primordial

۲. آئین‌ها و نمادهای پاگشایی، (Rites and Symbols of Initiation) صص ۴۰ - ۳۹.

3. reformatory

نیرومند، یا گروهی از آنان درباره منش آدم‌خواری به اندیشه بهبودبخشی و اصلاح‌گری افتادند و آن را آغاز کردند. (تیره‌های بومی استرالیای مرکزی، ص ۳۶۸)

به سخن دیگر، آئین پذیرش نمودارِ هم «نمایش»^۱ و هم بزرگداشت پیروزی بر خوی جانوری و آدم‌خواری است؛ و این دستاورد بزرگ نیاکان آلچرینگا^۲ بود - دیرینه‌ترین روزگاران یا عصر «زویایی» برای بومیان. از این دیدگاه، آموزش تاریخ، اسطوره‌ای نیست واقعی است؛ دست‌اندرکاران، موجودهای فراطبیعی نبودند انسان بودند - یا دست‌کم آدم‌سانانی بودند گام نهاده در راهی که به انسان‌های اندیشه‌ور تمام‌عیار می‌انجامید. آئینی که آن را «پذیرش به گروه مردان»^۳ نام نهاده‌اند خاستگاه آن زمانی است که مردان آموختند تا چگونه «جانوران» را به انسان تبدیل کنند. و در برخی از سرزمین‌های بدوی درست همان نامی است که بر آئین خود نهاده‌اند: به آن «انسان‌سازی»^۴ می‌گویند.

و این با باور وحش‌خویان می‌خواند که چیزی وجود ندارد که انسان‌ها آن را «نساخته» باشند از جمله خودشان را. هانس کلن می‌گوید: «ویژگی - شماری رایج مردم‌شناسان از مردمان بدوی همچون «انسانی به حالت طبیعی یا دست‌نخورده»^۵ یا انسان طبیعی^۶ نابجاست، و چرایی آن را نیز می‌گوید:

از دید او [وحش‌خو] هیچ چیز «طبیعی»^۷ نیست. چون همه‌چیز، همین

- | | |
|-------------------------------|---------------|
| 1. acting out | 2. Alcheringa |
| 3. initiation into manhood | 4. making man |
| 5. a man in a state of nature | |
| 6. a natural man | 7. natural |

که در صدد توضیح آن برمی‌آید «ساختگی»^۱ یا «ساخته‌شده»^۲ است، نه اینکه به ناگزیر خود آن را ساخته باشد، دیگران در گروه هم می‌توانند آن را ساخته باشند... انسان بدوی یک «انسان طبیعی» نیست چون او یک «انسان اجتماعی»^۳ به مفهوم دقیق این واژه است... از آنجاکه او طبیعت را نمی‌شناسد نمی‌تواند پنداری از یک موجود فرا-طبیعی داشته باشد. (جامعه و طبیعت، ص ۴۸)

بدین‌گونه وحش‌خویان نه تنها ابزار و جنگ‌افزار، ماسک، افسون و جادو، هدیه و آئین‌ها، آوازاها و رقص‌ها را ساختند - هم چنین جانوران را نیز انسان ساختند. آنها این کار را با سیستم دوسویگی یا دادوستد انجام دادند. انسان آن‌چنانکه زیانزد شده «خود روی پای خود نایستاده است». دو گروه از انسان‌های رویاروی هرکدام برای به بالا «کشیدن جانوران» گروه دیگر به جایگاه بشری خویش، کار و تلاش کردند.

اسپنسر و گیلن گزارشی از افسانه‌های استرالیایی درباره‌ی نیاکان عصر آلچرینگا داده‌اند که در آن هم زنان و هم مردان در دگرگونی موجودهای آغازین به انسان، در کانون‌های گوناگون توتیمیک دست‌اندرکار بوده‌اند. آنها می‌نویسند یکی از سنت‌ها چنین است: «تلاش ساده و ناپرورده برای بیان خاستگاه گونه انسان از میان جانداران نا-انسان، که به ریخت‌های گوناگون بودند؛ شماری از آنها نماینده^۴ جانوران و شماری دیگر نماینده گیاهان، اما همه این‌گونه‌ها را مرحله‌های میانی^۵، در گذار یک نیای جانوری یا گیاهی به یک انسان می‌دانستند که نام خود را از توتم جانوری

1. artificial

2. made

3. social man

4. representative

5. intermediate stages

یا گیاهی خود برگرفته، بود» (تیره‌های بومی استرالیای مرکزی، ص ۳۹۲). این افسانه‌ها که برداشت از آنها دشوار است چون پوشش توت‌میک سنگینی گرداگرد آن را فراگرفته با آئین پذیرش یا پاگشایی که دیرگاهی پس از آنکه توت‌م‌گرایی روبه فراموشی نهاد هم‌چنان بر جا ماند، جور درمی‌آید. پاگشایی یک آئین دوسویه بود و در میان دو گروه از مردان درون همسر برگزار می‌شد. مردان سالمندتر از هر دو سوی بیرونند کار سرپرستی می‌کردند، هنگامی که جوانان در گذار از آزمون‌های سخت یا «آزمون‌های تاب‌آوری و ایستادگی»^۱ بودند آنها را در کارهای نمایشی و تقلیدگرانه^۲ راهنمایی می‌کردند. سرانجام جوانان با داشتن همه «نشانه‌های»^۳ لازم بر روی بدن‌های خود، که گواهی بر مردانگی تازه به دست آمده آنان بود از آزمون سخت، بیرون می‌آمدند. از میان این نشانه‌ها فراگیرترین آن «نشان» ختنه^۴ بود.

آئین گذار که بدین سبب آن را «پاگشایی» [یا پذیرش به گروه مردانه] خواندند در اصل نشانه‌ی گذار یک جوان از کودکی به بزرگسالی نبود. در بزرگداشت گذار یک گروه از «جانوران» بر گروه انسانی بود که همچون یک انسان، دیگر کشته یا خورده نمی‌شدند. در برخی سرزمین‌ها، بازمانده‌هایی از آئین پیشکش یک قربانی انسانی که در هنگام «پاگشایی» انجام می‌شد نشان گذار و دور شدن از آدم‌خواری است. بریفولت نمونه‌هایی از چنین پیشکش‌هایی را به دست می‌دهد که در هنگام آئین *barbung* یا پاگشایی در استرالیا رخ داده است:

1. tests of endurance

2. mimic acts

3. marks

4. circumcision

آقای ماتیوز^۱ می‌گوید «پیش از آنکه قبیله‌هایی که در این گزارش به آنها پرداخته شده از رویه آدم‌خواری باز ایستند» رسم بر آن بود که در روند آئین barbung مردی را بکشند و او را بخورند. قربانی مرد نو پذیرفته‌ای^۲ از قبیله بود و مردان و نوآموزان گوشت و خون او را می‌خوردند. در جایی دیگر گفته می‌شود که «از قبیله‌ای که این گردهمایی در قلمروی آن برگزار می‌شد خواسته می‌شد که یکی از مردان خود را واگذار کند تا میهمانان او را بکشند و بخورند» در آئین دیگری که در پی آن هر سرزمین دوم برگزار می‌شد آنها نیز یک قربانی برای میهمانان فراهم می‌ساختند. (مادران، جلد دوم، ص ۶۹۷)

هاتن وبستر می‌نویسد:

در بسیاری از نمونه‌ها، گمان بسیار می‌رود که آنچه ما، تنها، آزمون‌هایی از دلیری و پایداری می‌دانیم زمانی معنای ژرف تری داشته است بدین‌گونه، آدم‌خواری که در گذشته در میان شماری از قبیله‌های استرالیایی آئینی نو- پذیرانه^۳ بود پس از سالیان دراز که همچون رسمی همگانی از میان رفت شاید از نو به‌سان رویه‌ای جادوگرانه سر بر آورده و بازمانده باشد.^۴

آئین پذیرش (پاگشایی) افزون بر آن‌که گونه‌ای بازتاب آئینی روزگار آدم‌خواری است، آئین یادبود و بزرگداشت برخاستن از جهان جانوری نیز هست. ویژگی اصلی آن نمایش لال‌بازی (پاتومیم) به نام «مرگ و زایش دوباره»^۵ است. همچنانکه بارها در گزارش‌ها آمده، همه‌ی تازه‌کاران و

1. Mathews

2. initiated

3. intiatory

۴. جامعه‌های سرّی بدوی. (Primitive Secret Societies) ص ۳۵۰.

5. death and rebirth

نوآموزانی که آئین پذیرش را از سر می‌گذرانند «می‌میرند» و سپس در زندگی سراسر تازه‌ای «از نو زاده می‌شوند»^۱. ویستر می‌نویسد:

کمابیش در سراسر جهان، آئین پذیرش گونه‌ای بازنمایی تقلیدی مرگ و رستاخیز نوآموزان است. در زندگی تازه‌ای که آنان پس از گذراندن این آئین چشم بر آن می‌گشایند، گذشته، سراسر به فراموشی سپرده می‌شود؛ نام تازه زبان تازه، و مزیت‌های تازه، از همراهان سرشتی و نهادین زندگی نوین است. (همان‌جا، ص ۳۸)

چاپل و گُن نیز در این باره می‌نویسند:

در بسیاری از گروه‌ها، زندگی تازه را به شیوه‌ای نمایشی نشان می‌دهند، نوآموز را «نو-زاد»^۲ می‌پندارند و او در روند آئین زاده می‌شود، به شیوه کودکان به او خوراک می‌دهند، چگونگی راه رفتن و خوردن را می‌آموزد و او را به کسان دیگر در گروه از جمله به خانواده‌اش از نو می‌شناسانند. (اصول مردم‌شناسی، ص ۴۸۵)

در اینجا، دوباره بیشتر گمان بر این است که کودکی، می‌میرد و مردی زاده می‌شود. اما نمایشی که در آئین بازی می‌شود، به‌ویژه در بدوی‌ترین فرم آن، آشکارا داستانی از آدم‌خواری و جانوران‌گاری و جانورخویی^۳ است. نوآموزان کشته می‌شوند و یک «دیو بسیار خوارِ آزمند»^۴ «یک موجود اهریمنی»^۵، یک «جانور اسطوره‌ای»^۶ یا چهره‌های ترسناک دیگری آنها را می‌خورند. در سرزمین‌های دریایی جانورانِ درنده‌نه‌شیران و پلنگان، که ماهیانِ گوشت‌خوارند. لیارد می‌گوید که در مالکولا، کار ختنه

1. are reborn

2. new-born

3. animalism

4. devouring monster

5. demonic being

6. a mythical animal

کردن به مانند گاززدن کوسه، درنده‌ترین جانور غول‌پیکر این بخش از اقیانوس انجام می‌شود. و واژه‌ای که بومیان برای اشاره به ختنه به کار می‌برند به معنای «گازهای کوسه»^۱ است. (مردان سنگی مالکولا، ص ۴۸۵) در نمایش، گاهی پسران را پیش از خوردن، می‌جوشانند، در تنوری می‌پزند، بخارپزی یا برشته می‌کنند. و هنگامی که آنان دوباره زنده می‌شوند از شکم دیو بیرون می‌آیند. بریفولت یکی از فرم‌های ناب‌ترین این نمایش را در شمال پاپوآ^۲ چنین برمی‌شمارد:

برای نمونه، در میان بومیان یابیم^۳ کلبه غول‌آسایی در جای دنجی در بوته‌زار ساخته می‌شود که نمودار دیوی است با دهان بسیار بزرگ، که سراسر به دندان آراسته شده و بخش جلویی کلبه را می‌سازد، در حالی که نخلی ستون مهره‌های آن را می‌سازد که کم‌کم باریک می‌شود و به شکل یک دم بلند درمی‌آید. در درون پیکر دیو (کلبه) ابزارهای چوبی ویژه‌ای^۴ با ریتم تند به چرخش درمی‌آیند و آوای غرش ماندی را سر می‌دهند. نو -آموزان در دهان دیو فرو می‌روند و در شکم او سه یا چهار ماه تنها می‌مانند. هنگامی که آنان را به جهان باز می‌گردانند گیج به نظر می‌رسند، چشمان آنها به گیج اندود است، و تنها، کم‌کم می‌توانند هشیار شوند و توان اندیشیدن و دریافتن را بازیابند. (مادران، جلد دوم، ص ۶۸۸)

الیاده، هم‌چنین به برخی «جلوه‌ها و نمودهای صحنه‌ای»^۵ می‌پردازد. او می‌نویسد: «کلبه، بیشتر نمودار بدن یا شکم باز جانور دریایی غول‌پیکر

1. the shark bites

2. Papua

3. Yabim

4. bull-roarers

5. stage effects

است، برای نمونه، یک تمساح و یا مار، و می‌افزاید «زندانی شدن در کلبه به معنای زندانی شدن در شکم غول دریایی است».^۱

در یافتن خاستگاه اژدهای آتش‌خواری که در داستان‌های پریان دوره پس از آن، می‌بینیم در این جانوران آدم‌خوار دشوار نیست.

نمودار تکامل سیستم خونخواهی را می‌توان با بررسی آئین مرگ و نوزایی نگاشت. در گونه‌های کهن‌تر، پانتومیم جنبه آدم‌خواری دارد. در گونه‌های تازه‌تر ما با جنگ‌های خون‌خواهانه همانند و کشت و کشتار ساختگی روبرو هستیم پسران در حالی که مردان نقاب‌دار با جامه‌ی اهریمنی دنبال‌شان می‌کنند می‌بایست برای رهانیدن جان خود با همه نیرو بدونند. آنها ترسان و لرزان به جنگل، به جایی که کشت و کشتار ساختگی درمی‌گیرد، می‌گریزند. سپس پسران، خوب و تندرست به اردوگاه باز می‌گردند، گهگاه که پسر بچه‌ای باز نمی‌گردد گفته می‌شود که دیو او را بلعیده است.

در گونه فرهیخته‌تر و پیشرفته‌تر، کشت و کشتار رها می‌شود و پسران، تنها ناگزیرند که روی زمین دراز بکشند و چندگاهی «نقش مرده را بازی کنند»^۲. گاهی با ریختن کپه‌ای از دل و روده‌ی خونین جانوران بر روی پیکر لخت و سست آنان که گویی دل و روده خودشان است، جلوه‌ها و نمودهای ویژه‌ای به دست می‌آید. پس از نوزایی، پسران برمی‌خیزند و به جویبار می‌روند و خود را می‌شویند.

در پیشرفته‌ترین گونه، همه نمودهای خشونت‌آمیز مرگ و نوزایی رها می‌شود، و پسران، تنها چندگاهی به خواب می‌روند، در جایی که آن را

۱. آئین‌ها و نمادهای پذیرش، (Rites and Symbols of Initiation) ص ۳۵.

«جهان رویا»^۱ می‌خوانند. هنگامی که بیدار می‌شوند قرار بر این است که گذشته‌ها را به کلی فراموش کنند.

«گسستن»^۲ از گذشته مهم‌ترین بخش آئین پذیرش در همه گام‌های تکاملی آن است. همه‌ی آزمون‌های سخت، در کام دیو فرورفتن‌ها، کارآزمایی‌های ترسناک، در سنجش با برترین درس - گسست کامل از گذشته - درس‌های آغازین هستند. هاویت می‌گوید که «هدف همه کارهایی که در این آئین انجام می‌شود آن است که دگرگونی سرنوشت‌سازی در زندگی پسر پدید آورند؛ با یک شکاف باید میان او و گذشته گسستی پدید آید آن‌چنان که هرگز نتواند به آن بازگردد. (تیره‌های بومی جنوب خاوری استرالیا، ص ۶۳۸ - ۶۳۹)

این ویژگی را کسانی که آئین پذیرش را تنها، آئین برنایی می‌دانند به درستی دریافته‌اند. گمان می‌کنند که این ویژگی [گسست از گذشته] به معنای آن است که پسران به سن مردی رسیده‌اند، از اینرو دیگر هرگز نمی‌توانند به روزهای کودکی و پیوند نزدیک با مادران و خواهران خود بازگردند. بیشتر گفته شده که میان آنان اکنون «سدی گذر ناکردنی»^۳ بر پا شده است.

اما این پندارها با واقعیت‌های سیستم خویشاوندی مادرراستا هم‌خوانی ندارد. سوای تابوی رابطه جنسی که در هنگام زاده‌شدن برقرار می‌شد هیچ سدی میان مردان و زنان خویشاوند خواه پیش یا پس از آئین پذیرش وجود نداشت. وارونه آن درست بود. خویشاوندی مادری یک مرد، نمادی از «نزدیک‌ترین خویشاوند»^۴، «خویشاوند هم‌خون»^۵ او بود، و او این

1. dream world

2. cutting-off

3. impassible barrier

4. closest kin

خویشاوندی را در سراسر زندگی خود نگه می‌داشت حتی هنگامی که همسری برمی‌گزید و یا جامعه خود را رها می‌کرد و به جایی دیگر می‌رفت پس گسست از گذشته را نمی‌توان گسست از این خویشاوندی پنداشت.

بیشتر گمان می‌رود که «گسستی» که به شکاف میان مردان و گذشته آنان برمی‌گردد با پیروزی بر آدم خواری پدید آمده باشد. هم‌چنانکه ایلید نیز آن را دریافته است که می‌گوید «از راه آئین پذیرش است که مردان جایگاه یک انسان را به دست می‌آورند؛ پیش از پذیرش هنوز به طور کامل از وضع و حالت بشری^۶ بهره‌مند نیستند» (آئین‌ها و نمادهای پذیرش، ص ۳) هنگامی که نوآموزان پذیرفته می‌شدند و به جایگاه انسانی می‌رسیدند به شیوه‌ای آئینی به آنان یادآوری می‌شد که با سدی گذرناکردنی، از جانورگونی و آدم‌خواری جداگشته‌اند ... مبادا فراموش کنند.

گفته شده که رویهم‌رفته آئین، نمایش گروهی یک تجربه‌ی فراموش‌ناشدنی است. و این در هیچ کجا به اندازه پیکار در برابر آدم‌خواری درست‌تر و راست‌تر در نمی‌آید. نخست این‌کردار (آدم‌خواری) رخ داد، سپس قانون‌گذاری، آن‌گاه به نمایش درآمدن آن و سرانجام آئین یادبود کرداری که خاستگاهش ناشناخته بود با پایه‌ی بخردانه‌ی از خود درآورده و ساختگی برای توجیه آن.

آئین گذار که پذیرش هم خوانده شد به مردان جوان «حق‌گذار»^۷ به سرزمین دشمن پیشین را که اکنون خویشاوندان آن‌سو به شمار می‌رفتند، می‌داد، و این خویشاوندان می‌بایست با مهمان‌نوازی پذیرای آنان شوند.

5. blood kin

6. homan condition

7. right of passage

باید این نکته را یادآوری کرد که با آنکه وحش خویان به مانند ما و برداشتی که از دارایی فردی داریم مالک زمین خود نبودند، مراقب بودند که بدون روادید به سرزمین یکدیگر پا نگذارند. چنانکه رادکلیف براون می‌نویسد:

حقوق گروه آغازین^۱ بر سرزمین خود را کوتاه و چکیده این گونه می‌توان گفت که کسی که عضو گروه نباشد هیچ حقی بر جانوران، گیاهان یا فراورده‌های کانی آن سرزمین ندارد مگر به درخواست یا رضایت کسانی که عضو گروه به‌شمار می‌روند. دست‌درازی به سرزمین دیگران، انگار در زندگی اجتماعی بومیان بسیار کمیاب بوده است. اما اینطور پیداست که همگان بر این باور بوده‌اند که کسی که چنین دست‌درازی را انجام دهد سزاوار کشته شدن است. این پدیده با آداب و بایست‌های مهمان‌نوازی، دگرگونه شده و از تندی آن کاسته شده است. در پی آن، در هر زمان که برخی از خوراکی‌ها به فراوانی در دسترس باشد، از خانوارهای دوست و همسایه می‌خواهند به آنجا بروند و از خوراکی‌ها بهره‌ای ببرند. (ساختار و کارکرد در جامعه بدوی، ص ۳۴ - ۳۳)

الکین نیز در این باره می‌نویسد:

... بومیان در جستجوی خوراک همه جا ول نمی‌گردند، و با حق دیگران که ممکن است برخاسته و جلوی آنها را بگیرند سرستیز ندارند، در هنگام بازدید از سرزمین گروه‌های دیگر نیز، حتی اگر از یک ایل هم باشند، باید آداب و دستوره‌های رابطه‌های دوستانه و دیدار را به جا آورند. چنین دستورهایی به طور پیشامدی به گونه‌ای است که از برخورد جلوگیری می‌کند و همبستگی اجتماعی را نگه می‌دارد. (بومیان استرالیا، ص ۱۸)

در زمانی که مردی ناشناس یا «بی‌نشانه»^۱ گاهی به جای جانوری شکارگر یا دشمن به اشتباه گرفته می‌شد، این پیشگیری‌ها و پیش‌اندیشی‌ها درباره‌ی گذار از سرزمین دیگران به خوبی دریافتنی است. حق‌گذار در اصل تنها برای جستن خوراک نبود، برای یافتن جفت هم بود که برابر با قانون برون‌همسری می‌بایست در سرزمین‌های بیگانه یافته شوند. بدین‌گونه، آئین پذیرش به راستی یک «گذرنامه برای زناشویی»^۲ بود که به مردان «نشانه‌دار» پروانه‌ی دستیابی به سرزمین‌های یکدیگر را می‌داد. در گفتاری درباره «بیگانگان»^۳ در «نشانه‌ی دین و اخلاق خوانده‌ایم که «اگر مردی در سرزمین دیگری همسری برمی‌گزید قبیله نمی‌توانست او را همچون یک بیگانه یا دشمن بنگرد و با او رفتار دشمنانه‌ای داشته باشد» با اینهمه، از آنجا که «درون‌همسری همیشه زمینه‌ساز آشتی نبود» کوتاه‌آمدن‌ها و سازش‌هایی، در صورت پدیدآمدن دشمنی‌ها، برای این‌گونه مردان انجام می‌گرفت:

در میان بومیان مارکوئزا^۴ مردی که شوهر زنی از قبیله همسایه می‌شد می‌توانست در هنگام جنگ بدون ترس از آزار دیگران میان دو سرزمین رفت و آمد کند ... و در میان قبیله‌های تپه‌های ناپا^۵ مردی بومی که با دختری از دهکده‌ای دیگر زناشویی می‌کرد و با او هم‌خانه می‌شد. آن خانه‌را جایی بی‌طرف می‌شناختند و او می‌توانست حتی در طول دشمنی‌ها، از دهکده دختر به دهکده خود برود. (همان‌جا، جلد ششم، ص ۸۸۹)

برش‌ها و شکاف‌ها و نشانه‌های دیگری که در روند پذیرش، بر روی

1. unmarked

2. matrimonial passport

3. strangers

4. Marquesas

5. Napa

بدن مردان جوان برجا گذاشته می‌شد، و از رنگ‌گذاری زودگذر تا خال‌کوبی و جای زخم همیشگی را در برمی‌گرفت، همچون نشانه و گواهی دیدنی و آشکار^۱ از جایگاه تازه‌ی مرد نو- پذیرفته و دارای حق ورود به سرزمین خویشاوندان آن سوی^۲ به‌کار می‌رفت.

رادکلیف براون افسانه‌ای را از جزیره‌نشینان آندامان درباره نخستین مردی که خال‌کوبی شده باز می‌گوید. با آنکه رادکلیف براون نمی‌تواند معنای نهفته‌ی این کار [خال‌کوبی] را آشکار سازد،^۳ همان‌ه‌ای که آن مرد می‌خواند آشکارا در پیوند با خود- پای^۴ است.

اکنون چه چیز می‌تواند به من گزند برساند
من خال‌کوبی شده‌ام، من خال‌کوبی شده‌ام

(جزیره‌نشینان آندامان، ص ۲۱۹)

در میان همه نشانه‌هایی که نشانگر مرد نوحاسته است ختنه از همه آنها ماندگارتر بوده است. در حالی که امروزه ختنه پس از زاده‌شدن پسر درباره‌ی او انجام می‌شود نه پس از بُرنایی، در میان شماری از گروه‌های قومی^۴ هنوز، هم نشانه‌ی مردی و هم زناشویی^۵ به‌شمار می‌رود و یک زن مرد ختنه‌ناشده را به عنوان شوهر نمی‌پذیرد.

امروزه ختنه بیشتر همچون کاری بهداشتی انجام می‌شود. با اینهمه از دید تاریخی این رسم را می‌توان در دوره توتمی یافت، هنگامی که «جانوران» ناخویشاوند چهره انسانی یافته بودند و پیروزی بزرگی بر آدم‌خواری به‌دست آمده بود.

1. visible evidence

2. cross-cousin

3. self preservation

4. ethnic group

5. matrimony

در برخی از زبان‌های بدوی واژه‌ای که برای ختنه به کار می‌برند به معنای «کشتن»^۱ است و هم‌چنین بیشتر معنای «بلعیدن»^۲ می‌دهد. الیاده نمونه برجسته‌ای از آن را آورده است:

... ختنه برابر با مرگ است، و کارگزاران، جامه‌ای از پوست شیر و پلنگ در تن دارند؛ آنان ایزدان کالبد یافته‌ی به فرم جانوری را که در روزگار اسطوره‌ای برای نخستین بار کشتن پاگشایانه و نوپذیرانه^۳ را انجام دادند، در جلوی دیدگان نمایان می‌سازند. کارگزاران، پنجه جانوران درنده شکارگر را بر دست می‌کنند و کارد آنها خاردار است ... آنها به دستگاه تناسلی نوآموزان حمله می‌کنند به گونه‌ای که گویی کشتن نوآموزان را در سر دارند ... ختنه با واژه «کشتن» بیان می‌شود. اما به زودی پس از آن، خود نوآموزان پوست شیر یا پلنگ را بر تن می‌کنند؛ به سخن دیگر گوهر و ویژگی ایزدی جانور آغازین^۴ را از آن خود می‌سازند و بدین‌گونه در این تن پوش به زندگی باز می‌گردند. (آئین‌ها و نمادهای پذیرش [پاگشایی]، ص ۲۳)

به گفته‌ی الیاده، در اسطوره‌ی نخستین «از جانور آغازینی^۵ سخن می‌رود که آدمی زادگان را کشت تا به آنها جان دوباره ببخشد؛ در پایان خود جانور کشته شد، و این پیشامد که در روزگار آغازین رخ داد، با ختنه نوآموزان، به‌طور آئینی تکرار و بازگفت می‌شود» (همان‌جا، ص ۲۴). به سخن کوتاه، این نشانه‌ی مردانگی، یاد مهم‌ترین رخداد پیش از تاریخ - پیروزی و چیرگی بر جانورگونگی و آدم‌خواری را - زنده نگه می‌دارد.

1. to kill

2. to devour

3. initiatory murder

4. initiatory animal

5. primordial

زنان، پذیرش و انجمن‌های پنهانی^۱

گفتن اینکه دختران نیز مانند پسران در جامعه بدوی پذیرفته^۲ می‌شوند خطای رایجی است، تنها پس از آنکه آئین پذیرش (پاگشایی) مردان به آئین برنایی (بلوغ) کاهش یافت، آئین گواهی^۳ یا پذیرش دختران آغاز شد حتی در آن هنگام نیز روگرفتی رنگ باخته افرا آئین مردانه بود. افزون بر آن، تنها در میان برخی از تیره‌ها یافت شده؛ دیگران در هنگام برنایی دختران هرگز چنین آئینی نداشتند. پذیرش یا پاگشایی در فرم آغازین خود سراسر آئینی مردانه بود و مردان بزرگ‌سال آن را درباره جوان‌تر برگزار می‌کردند.

در یافته‌های قوم‌نگاری نه نشانی از پانتومیم^۴ زنانی که دیوان یا غول‌های آدم‌خوار آنها را بلعیده باشند به چشم می‌خورد نه کنش‌های جنگی نمایشی، گریز و پیگرد و نه کشت و کشتار ساختگی و وانمودی زنان و نه مرگ و میر زنان و نه نمایش‌های رستاخیز زنان. تنها، مردان آئین را از سر می‌گذرانند که در آن نوآموزان جانورمانند می‌میرند تا مانند انسان‌ها از نو زاده شوند. هم‌چنانکه الکین بی‌پرده می‌گوید، «دختر، نو - پذیرفته نمی‌شود» (بومیان استرالیا، ص ۱۸۹)

گاهی چنین گمان رفته است که برخی روش‌ها در هنگام نخستین خون‌ریزی ماهانه دختران نشانگر پاگشایی زنانه است. دختر با برخی از نشانه‌های تابویی نشان‌دار می‌شود و در این زمان‌ها از مردان جدا می‌شود و تنها با زنان نشست و برخاست دارد. با اینهمه، هم‌چنانکه در فصل

1. secret societies

2. initiated

3. conformation

4. pantomime

چهارم خوانده‌ایم، از این رسم‌ها نه تنها در هنگام نخستین خون‌ریزی یک زن، در همه زمان‌هایی که خون‌ریزی ماهانه رخ می‌دهد و در هنگام زایش فرزند هم پیروی می‌شود. نشانه‌هایی که یک زن در این زمان‌ها نمایش می‌دهد گویای آن است که آیا او در یک وضع تابویی یا دسترسی ناپذیر است یا نه.

«نشانه‌هایی»^۱ که مرد در آئین پذیرش دریافت می‌کند از گونه و پایه دیگری هستند. اینها بیشتر در پیوند با شایستگی او برای زناشویی هستند؛ بدون آنها او نمی‌تواند به عنوان یک شوهر پذیرفتنی باشد. این نشانه‌ها را در آزمون‌ها یا آزمایش‌های سخت گوناگون برای سنجش تاب و توان به دست می‌آورد و این آزمون‌ها را در آئینی که رهنمون «مردانگی» است از سر می‌گذرانند. بریفولت می‌نویسد:

... کارکردی اجتماعی یافت می‌شود که برای آن برگزاری کامیابانه آئین پاکشایی ضروری است؛ زناشویی برای یک مرد جوان، پیش از آنکه به هنگام، گواهی شود که به جایگاه شکارگر یا جنگ‌آور دست یافته صد در صد نارواست و از آن بازداشته می‌شود، و هیچ زن یا دختری ایده تکان‌دهنده زناشویی با جوانی را که چنین آزمون‌هایی را نگذرانده باشد در سر نمی‌پروراند. نشانه‌هایی که گواه بر گذران پیروزمندانه‌ی این آزمون‌ها باشند شرط ناگزیر زناشویی است. در آنجا که ختنه‌بودن مرد نمودار این نشانه باشد، زن هرگونه رابطه با مرد ختنه‌ناشده را مایه سرافکنندگی خود می‌داند؛ و در آنجا که به دندان کوفته و کشیده شده بستگی داشته باشد هیچ زنی به مردی که از دندان‌های کاملی برخوردار است نگاه نخواهد کرد؛ و در آنجا که بر پایه نشانه‌های خالکوبی،

رنگ آمیزی یا جای زخم باشد، اینها گذرنامه‌ای است ضروری برای به‌دست آوردن مهر زنان. آئین‌های پاکشایی دروازه‌ای است آراسته، تنها برای رسیدن به یک نهاد و کارکرد اجتماعی که زناشویی نامیده می‌شود. (مادران، جلد دوم، ص ۱۹۹)

این یک روی این پدیده است. اما [نویسنده] جنبه بنیادی‌تر آن را جا گذاشته شده است: گذرنامه زناشویی یک گذرنامه برادری نیز هست. «نشانه‌هایی» که مرد نخواست در آزمون‌های سخت دریافت می‌دارد نه تنها شایستگی او را برای شوهر یک زن بودن در یک سرزمین بیگانه می‌رساند؛ هم چنین نشانگر آن است که خویشاوندان مرد همسرش دشمن پیشین خود را به عنوان خویشاوند آن سوی، برادرزن و دوست پذیرفته‌اند.

گاهی چنین گمان می‌رود که بُریدن پاره‌ای از اندام‌های تناسلی^۱ که در برخی از سرزمین‌های بدوی بر روی زنان جوان انجام می‌شود گواهی است هم بر پذیرش و هم بر چیرگی همیشگی مردان بر زنان از آغاز تا کنون. چنین گمانی درست نیست. این‌گونه ستم‌گری‌ها در برابر زنان زمانی پدیدار شد که مردان رسم‌های درنده‌خویانه و سنگدلانه‌ای را درباره مردان دیگر آغاز کردند. همراه با عمل جراحی بر روی اندام تناسلی زنان بر روی مردان نیز جراحی‌هایی به نام نیمه‌شکافت^۲ یا آئین هولناک یا گُشنده^۳ انجام می‌شد که در پی آن بسیاری از مردان می‌مردند. اسپنسر و گیلن این بُریدن سنگدلانه‌ی اندام‌های تناسلی مردان را باز گفته‌اند. و تا آنجا که دانسته شده بُریدن پاره‌ای از اندام تناسلی زنان در سرزمین‌هایی

1. clitoris

2. subincision

3. terrible rite

رخ می داد که در آنجا برش‌های نیم‌شکافت بر روی اندام تناسلی مردان، انجام می شد.

این و آئین‌های وحشیانه‌ی دیگر نشانه‌ی فروپاشی ساختار ایلی است. هم‌چنانکه هارتلند می‌نویسد:

«سنگدلی بربرانه از ویژگی‌های روزگار وحش‌خویی پیشین نبوده است. بومیان آسانتی و مردمان داهومی^۱ که آئین‌های خونین آنها زبانزد و نمونه شده است در جایگاه بسیار بالاتری از وحش‌خویی پیشین به سر می‌بردند. آزتک‌ها^۲ کمابیش با فرهنگ بودند» (گزارش انجمن مردم‌شناسی آمریکا، ۱۹۱۷، جلد چهارم، ص ۶۹).

خطای رایج دیگر درباره‌ی زنان و پذیرش، این تئوری است که می‌گوید زنان، «سختگیرانه از بودن در آئین مردانه بازداشته می‌شدند»، و بیشتر گفته شده که مردان آئین خود را «مقدس»^۳ می‌دانستند و بودن زنان در چنین زمانی مردان را «آلوده»^۴ می‌ساخت؛ بدین‌گونه هر زنی که در هنگام برگزاری آئین در آن نزدیکی‌ها پیدا می‌شد ممکن بود کشته شود. این از رویکردی غیرتاریخی^۵ سرچشمه می‌گیرد.

اسپنسر و گیلن درباره نقشی که زنان در آئین‌های پذیرش استرالیایی بازی می‌کردند داده‌های فراوانی را به دست داده‌اند که نه تنها دست‌اندرکار بودن گسترده زنان را نمایان می‌سازد راهنمایی و نظارت آنها بر روند کار - به‌ویژه زنان سالمند را - هم نشان می‌دهد.

الکین به «خواهرانی» اشاره دارد که در روند آئین ختنه حضور دارند و

1. Dahomey

2. Aztecs

3. sacred

4. contaminated

5. unhistorical

«گرداگرد انبوه مردانی که داوطلب ختنه را به طور کامل در میان گرفته و او را پنهان کرده‌اند پشت سر هم و به صف راه می‌روند.» او نتیجه می‌گیرد که: کوتاه‌سخن آنکه زنان در همه رسم‌های مهم آئینی نقشی بازی می‌کنند. این نقش می‌تواند کارهای گوناگونی را دربرگیرد: به جا آوردن تابوهای دستور داده‌شده هنگامی که مردان در جاهای پنهان به سر می‌برند؛ سرود خواندن، پاسخ به فراخوان آئینی، و حضور یافتن به عنوان نگرنده و یا همچو دست‌اندرکاری کوچک در صحنه‌های پایانی، دورتر از جاهای پنهانی مردان یا در اردوگاه همگانی؛ و آماده‌ی ساختن جوراک. زنان سالمندتر چگونگی پی‌آیندی آئین‌ها، هم‌چنین نقش خود را می‌دانند، و زنان جوان‌تر را در انجام وظیفه خود و به جا آوردن آداب، راهنمایی می‌کنند. گاه یک یا دو زن سالمند فرمان‌دهی رسمی دیگران را به دست می‌گیرند. هرچند در بیشتر وقت‌ها مرد سالمندی در اردوگاه می‌ماند و می‌پاید تا کسی آموزه‌ها و دستورها را زیر پا نگذارد. (بومیان استرالیا، ص ص ۹۱ - ۱۹۰)

افسانه‌های نخستین، گواهی بر درستی نقش راهنما و گرداننده‌ی زنان هستند. الکین می‌گوید:

در افسانه‌های برخی از تیره‌ها چنین گفته شده که در آغاز، آئین‌ها از آن زنان بود اما زنان گذاشتند که مردان آن را بگیرند و از آن پس، از سوی زنان آن را برگزار کنند. هم‌چنین برای نخستین بار در برخی از سرزمین‌ها زنان بودند که کارد سنگی ختنه را به میان آوردند تا به جای «ابزار جراحی» خام و ناپرورده و زمخت، «تکه‌چوب افروخته‌ای»^۱ که مردان به کار می‌بردند، به کار رود.

همانجا هاویت و دیگران نیز افسانه همانندی را بازگفته‌اند. اسپنسر و گیلن آن را این‌گونه شرح داده‌اند:

روزی مردان، مانند همیشه، داشتند پسری را با یک تکه چوب فروخته ختنه می‌کردند که زنی شتابان سر رسید و به مردان گفت که دارند همه پسران را می‌کشند، چون چوب فروخته را به کار می‌برند و به آنها نشان داد چگونه به جای آن سنگ تیزی را به کار ببرند، و از آن پس تکه چوب فروخته به دور انداخته شد. (تیره‌های بومی استرالیای مرکزی، ص ۴۰۲)

تنها با پیدایش انجمن‌های پنهانی^۱ مردان بود که زنان از شرکت در این آئین بازداشته شدند حتی اگر در نزدیکی‌های آنجا هم دیده می‌شدند مرگ در کمین آنها بود. با اینهمه این پدیده، نمودار یک دگرگونی بنیادین در آئین پذیرش بود و با دگرگونی‌هایی که در جامعه رخ می‌داد همخوانی داشت. در جایی که در گذشته مردان جوان یک قبیله بر پایه‌ای یکسان و برابر، آئین پذیرش را می‌گذرانند، رفته‌رفته این رویه برای مردان برگزیده، بلندپایه و دارا و توانگر، کنار گذاشته شد و تنها برای آنان به کار بسته شد.

هم‌چنانکه هاتن وبستر می‌نویسد، نخستین آئین‌های پذیرش که قبیله‌ای و گروهی بودند «هدف روشن و بخردانه‌ای داشتند؛ نوجوانانی که کم‌کم مرد می‌شدند می‌بایست همچون عضوی از گروه وظیفه خود را بدانند و آن را یاد بگیرند...» اما این روش دگرگون شد:

انجمن‌های پنهانی قبیله‌ای مانند انجمن‌های مردمان ملانزی یا آفریقا، همچنان که دیدیم، از میان آنچه که آن را روند کوچک شدن یا کاهش گام

1. secret society

به گام نهاد بُرنایی آغازین برشمرده‌اند پدید آمد. در نهاد آغازین، پس از گذراندن آئین پذیرش هم‌دی مردان قبیله عضو گروه می‌شدند، اما رفته‌رفته با محدودتر شدن عضویت در گروه، به‌ویژه با کنار گذاشتن جایگاه (مقام) بالاتر در این انجمن‌ها برای عضوهای نیرومندتر و با نفوذتر قبیله مانند سران گروه‌های توتمی، جادوگران یا شمن‌ها^۱ و توانگران و رویهم‌رفته مردان برجسته‌تر، انجمن‌های پنهانی از آن‌گونه که می‌شناسیم پدیدار شدند. (انجمن‌های پنهانی آغازین، ص ص ۱۳۵ و ۷۴)

مانند همه دگرگونی‌های اجتماعی بزرگ، انجمن پنهانی، در آغاز، به دشواری بازشناختنی است. این انجمن‌ها همچون گونه‌ای پیشرفتِ هم‌تراز با آئین پذیرش قبیله‌ای پیشین، پدیدار شدند. ال‌کین هم در این باره اشاره‌ای دارد هنگامی که «از پیش‌رفتن آئین‌ها در دو رده و پایه‌ی^۲ هم‌زمان» سخن می‌گوید، «جایگاه پنهانی مردان و جایگاه اردوگاهی، یا قلمروی زنان». این دو، «گاه‌به‌گاه» در روند نمایش به هم برمی‌خورند (بومیان استرالیایی، ص ۱۹۱)

رفته‌رفته، آئین پنهانِ مردانِ برگزیده، جای آئین فراگیر و همگانی را گرفت. آئین پذیرش که در اصل طرح‌ریزی شده بود تا با از میان بردن دودستگی خویشاوند در برابر ناخویشاوند در میان مردان، آنان را با رابطه‌های برادری به هم پیوندد و اکنون به شکل آئینی وارونه آن درآمده بود. این آئین نمودار دسته‌بندی تازه‌ای میان مردان شده بود، این بار بر پایه‌ی برتری‌های پایگاه و جایگاه و دارایی.

به همراه آن، سنگدلی و پرخاشگری مردان در برابر مردان دیگر

فزونی یافت. با پیدایش انجمن‌های پنهانی، سامانه‌ی پایگان^۱ مردان قانون‌گذاری‌های خود را آغاز کرد. قانون‌های پیشین ایلی و گروهی را برانداخت. به تازیه‌ها بستن‌های سنگین، دود دادن، سوزاندن و به سیخ کشیدن، کمابیش نوخاستگان را به سوی مرگ می‌برد؛ و بسیاری از آنان از این شکنجه‌ها می‌مردند. لرد رگلان درباره‌ی «چندگونگی»^۲ این کیفرها می‌نویسد: «ما گروه‌هایی را یافتیم که در آن این کیفرها بی‌آزار و بی‌خطر بود و گروه‌های دیگری که با این کیفرها کمابیش خود را نابود کرده بودند» (بزه ژوکاستا، ص ۵۴).

الیاده به این نکته اشاره می‌کند که مردان، سنگدلی‌های خود را در برابر مردان دیگر، روا می‌شماردند چون ادعا می‌کردند که این خواست برخی از موجودهای فرابشری یا خدای آسمانی است.

برای نشان دادن پیوند زنجیره‌ای^۳ میان آئین برنایی و پذیرش مردان به انجمن‌های پنهانی از یکسو و سخت‌گیری پیوسته افزون‌تر در آزمون‌های دشوار از سوی دیگر، نیاز به افزایش نمونه‌ها نیست. شکنجه نوخاستگان از ویژگی‌های انجمن‌های پنهان ملانزیایی و برخی از انجمن‌های برادری آمریکای شمالی است. برای نمونه آزمون دشواری که نوآموزان ماندانی^۴ باید آن را بگذرانند از نظر بی‌رحمی و سنگدلی زبانزد همگان‌اند. برای پی بردن به معنای شکنجه نوخاستگان، باید به یاد داشته باشیم که رنج‌بردن، ارزشی آئینی دارد؛ به گمان آنها شکنجه را موجودهای فرابشری انجام می‌دهند.... (آئین‌ها و نمادهای پذیرش، ص ۷۶)

1. hierachy

2. diversity

3. continuity

4. Mandan

انجمن پنهانی را گاهی «انجمن ماسک‌ها»^۱ می‌نامند زیرا مردانی که در روند آئین پذیرش و گشت‌های غارتگرانه، عنان‌گسسته به هر کاری که دلشان بخواهد دست می‌زنند کیستی خود را در زیر ماسک‌های اهریمنی پنهان می‌کنند. لئوفروبنیوس رفتار ویرانگر و غارتگرانه آنها را این‌گونه وصف می‌کند:

«با نزدیک شدن آنها، زنان، مردان و سالمندان همگی پا به فرار می‌گذارند، به این معنا که به خانه‌هایشان پناه می‌برند، و اگر کسی در کشت‌زارها، شاهراه‌ها و هر جای دیگری پیدا شود یا او را می‌کشند و یا با خودشان می‌برند و دیگر هرگز چیزی از او شنیده نمی‌شود». (کودکی انسان، ص ۲۱۰)

برگه‌ها و نشانه‌های فراوانی وجود دارد که زنان در کمون مادر سالار با برپایی آئین‌هایی برابر، و رسم‌ها و نهادهایی که گاهی آن را «آئین‌های پنهانی زنان»^۲ می‌خوانند، در برابر این تاخت و تازها به ستیز برخاسته‌اند. الیاده می‌نویسد:

درست همان‌طور که انجمن‌های پنهانی مردان زنان را به هراس می‌اندازند، زنان نیز مردانی را که در میان راه‌پیمایی گروهی پرهیجان و عنان‌گسیخته خودشان با آنها روبه‌رو می‌شوند دشنام می‌دهند، می‌ترسانند و حتی کتک می‌زنند. چنین رفتارهایی از دید آئینی درست و پذیرفتنی است؛ این‌ها انجمن‌های پنهانی زنان هستند، که با حضور مردان ممکن است دستاوردهایشان به خطر بیفتد. درستی این سخن با این رخداد گواهی می‌شود که هرگاه زنان تروبریناند سرگرم باغبانی باشند - کاری که تنها برای زنان کنار گذاشته شده - هر مردی که خیلی به باغ‌های

1. societies of masks

2. women's mysteries

آنها نزدیک شود زنان حق دارند به او حمله کنند و او را از پا درآورند.

(آئین‌ها و نمادهای پذیرش، ص ص ۸۰ - ۷۹)

در سرنوشت‌سازترین زمان تاریخی، گذار از مادرسالاری به پدرسالاری، آمازون‌ها در تاریخ چهره می‌نمایند. به گفته‌ی امانوئل کانتور^۱ این زنان افسانه‌ای جنگاور که جنگ‌افزار به دست، می‌جنگیدند «زمانی پیدا شدند که بربریت استوار و پابرجا شده بود»^۲ و جامعه «ویژگی و منش پدرسالار» یافته بود (آمازون‌ها، ص). این زنان قهرمان، به‌رغم ستیزه‌جویی، برای نیروهای اجتماعی نوظهور مردانه که بر پایه دارایی فردی استوار شده بود، هم‌آوردی به شمار نمی‌آمدند.

هم‌چنانکه وبستر می‌گوید پس از آن «انجمن‌های پنهان از میان رفتند و یا به فرم و ساخت باشگاه‌های اجتماعی درآمدند» (انجمن‌های پنهان آغازین، ص ۱۳۵). واپسین بازمانده‌ها را می‌توان در آئین پذیرش انجمن‌های برادری و در لژهای فراماسونری یافت. حتی در اینها نیز گاهی شوخی‌های خرکی^۲ یا سنگدلی‌هایی رخ می‌دهد که مرگ و یا زخم و آسیب همیشگی را برای نو- پذیر به بار می‌آورد. اما این بازمانده‌های امروزی انجمن‌های پنهان پذیرش دوره‌ی بربریت، با آئین گروهی پذیرش دوره‌ی بدوی بس ناهمسان است.

در فرم آغازین خود، همین که نامزدها آئین پذیرش را گذرانده و «مرد» می‌شدند می‌توانستند جویای همسر شوند و همسران، آنان را به شوهری می‌پذیرفتند. برای آماده‌سازی این مردان که بتوانند به جامعه همسران خود درآیند، در آئین پذیرش سخترانی‌هایی درباره‌ی رفتار درست در حضور خویشاوندان همسرشان گنجانده شده بود. وبستر چکیده‌ی آن را

1. Emanuel Kantor

2. horseplay

این‌گونه برمی‌شمارد:

پذیرش جوانان به عهده یکی از دو نیمه‌ی توت‌میک ایل است که مردان نخواستگی می‌توانند همسران خود را از میان آنها برگزینند. به سخن دیگر، در بوراس^۱ آنهایی که سرپرستی پسران را برعهده دارند برادر - زنان^۲ راستین و یا بالقوه آنان هستند. مراقبت از نوآموز در طول آئین همیشه بر دوش مردان نیمه‌ی رویاروی اوست. هرگاه به یاد آوریم که هدف اصلی از آئین پذیرش در میان بومیان استرالیا آماده‌سازی پسران برای زناشویی است دلیل این سازوکار آشکار می‌شود. قانون‌ها و هنجارهای سخت‌گیرانه‌ای که با پیروی از آن زناشویی روا دانسته می‌شود و به‌ویژه مرزبندی موشکافانه‌ای که نوآموزان، تنها در چهارچوب آن می‌توانند همسر آینده خود را برگزینند، در گردهمایی بزرگ آغازین به شیوه‌ای روشن و آشکار به آنان شناسانده می‌شود (انجمن‌های پنهان آغازین، ص ۱۳۹)

چه بودند «قانون‌های سخت‌گیرانه»^۳ و مرزبندی‌هایی که بر مردان نخواستگی سربار می‌شد که با در دست داشتن پروانه‌ی زناشویی حقی گذار به جامعه‌ی همسران خود را به کار می‌بستند؟

شوهران دیدارگر^۴ و پرهیز از خویشان همسر

پذیرش آغازین را «پذیرش رابطه جنسی»^۵ دانستن و از آن سخن گفتن می‌تواند بس گمراه‌کننده باشد. از این سخن چنین برمی‌آید که تنها پس از

1. Boras

2. brothers in law

3. strict regulations

4. visiting husbands

5. initiation into sex

آنکه نوجوان به بزرگسالی می‌رسد با آمیزش‌های جنسی آشنا می‌شود. در واقع، سوای تابویی که از آمیزش جنسی در میان خویشاوندان مادری جلوگیری می‌کرد هم زنان و هم مردان از زمان کودکی با رابطه‌های جنسی آشنا می‌شدند.

این نکته را مالدینوفسکی درباره‌ی بومیان تروربیاند یادآوری کرده است. در آنجا کودکان به دوردست در میان بوته‌ها می‌روند تا به بازی کی تا^۱ (آمیزش جنسی) پردازند. او می‌نویسد که بومیان این «کنش جنسی کودکان»^۲ یا جایگزین‌های آن را «سرگرمی پاک‌دلانه و بی‌گناهانه‌ای» می‌دانند، برداشت او در این زمینه را می‌توان درباره همه مردمان بدوی گسترش داد:

فرصت‌های فراوانی برای پسران و دختران یافت می‌شود که از دوستان و همبازی‌های خود آموزش‌هایی را در زمینه‌های کام‌جویانه^۳ دریافت کنند. کودکان یکدیگر را از خردسالی به شیوه‌ای سراسر و کارآیند با رازهای زندگی جنسی آشنا می‌سازند. دیرزمانی پیش از آنکه بتوانند به راستی کنش جنسی را به کار بندند زندگی عاشقانه زودرس و ناپخته‌ای میان آنها آغاز می‌شود. آنان به بازی‌ها و سرگرمی‌هایی می‌پردازند که در آن کنجکاوی خود را درباره‌ی ریخت و کارکرد دستگاه‌های تناسلی برآورده می‌سازند ... نگرش بزرگسالان و حتی پدران و مادران در برابر چنین خوش‌گذرانی کودکانه، یا سراسر چشم‌پوشی است و یا خشنودی. آنها آن را طبیعی می‌دانند و در نمی‌یابند که چرا باید بچه‌ها را سرزنش کنند و یا از کار آنان جلوگیری کنند.

1. kayta

2. infantile sexual act

3. erotic

بدین‌گونه، آئین پذیرش برای آشنایی مردان با رازهای جنسی طرح‌ریزی نشده بود. بیشتر برای این برنامه‌ریزی شده بود تا به او درباره‌ی رفتار اجتماعی درست در جامعه‌ی همسر آینده‌اش آموزش دهد. هنگامی که شکارگران و جنگاوران به دیدار سرزمینی دیگر می‌رفتند از قانون‌های سخت‌گیرانه‌ای پیروی می‌کردند. همیشه و در همه زمان‌ها هشیارانه و سنجیده گام برمی‌داشتند، به آهستگی سخن می‌گفتند و به پایش و پاسبانی خویشاوند مرد همسر آینده خود تن درمی‌دادند و بالاتر از همه، از مادران همسر خود دوری می‌کردند از همه این قانون‌ها چشم‌گیرتر قانونی است که به نام «پرهیز از مادرزن»^۱ شناخته شده است: یادداشت‌های مردم‌شناسی پر از نمونه‌های آن است که نمونه‌ی گونه‌نمای^۲ آن را از فریزر در زیر آورده‌ایم:

در بنکس آیلندز قانون‌های پرهیز و خویش‌داری بسیار سخت‌گیرانه و موشکافانه است. یک مرد به نزدیک مادرزنش نمی‌آید و او نیز به نزدیک داماد نمی‌آید. اگر این دو به‌طور پیش‌آمدی یکدیگر را در گذرگاهی ببینند، زن از گذرگاه بیرون می‌رود و پشت خود را به مرد می‌کند تا اینکه او از کنارش بگذرد، یا اگر آسان‌تر و راحت‌تر باشد مرد از سر راه کنار می‌رود. در وانیو آلاوا^۳ در بندر پاترسون^۴ یک مرد حتی مادرزنش را در کرانه دریا دنبال نخواهد کرد تا آنکه موج خیزان دریا جای پاهای او را از روی شن‌ها بشوید. (توتم‌گرایی و برون‌همسری، جلد دوم، ص ۷۶)

بریفولت می‌گوید در میان بومیان ناواهو^۵ نام مادرزن doyishini به

1. mother-in-law avoidance

2. typical

3. Vanua Lava

4. Patterson

5. Navahos

معنای «کسی که او را نباید بینم» است. امروزه مادرزنان سوژه مردم‌پسندی برای شوخی هستند. اما آن چنان که بریفولت می‌نویسد:

نگرش به خوبی شناخته‌شده‌ی وحش‌خو در برابر مادرزنش هر چیز هست مگر مایه خنده بودن. یکی از پایدارترین قانون‌ها در جامعه‌ی وحش‌خو این است که مرد نباید با مادرزن خود سخن بگوید و به‌طور کلی حتی به مادر همسرش نگاه هم نکند و زیر یا گذاشتن این قانون را به همان اندازه ترسناک می‌دانند که شکستن قانون آمیزش زناکارانه را ... در استرالیا ... با برانگیختن صدای ابزاری به نام bull-roarer نزدیک شدن مادرزن را به مرد هشدار می‌دهند؛ و گفته‌اند که چیزی نمانده بود که یک بومی از ترس بمیرد چون زمانی که برای خواب در بستر بوده سایه مادرزنش بر روی پاهایش افتاده است؛ در گذشته مردی که با مادرزنش گفتگو می‌کرد مرگ در کمین او بود؛ با این همه در روزگاران پسین‌تر، نگون‌بختی که این بزّه پلید را انجام داده بود زنده می‌ماند اما او را به سختی سرزنش می‌کردند و از اردوگاه می‌رانند. (مادران، جلد یکم، ص ۶۰ - ۲۵۹)

از دید نوآبادنشینان اروپایی این ترس از زنان سالخورده‌ی بدون جنگ‌افزار، از سوی مردانی که برای جنگاوری قهرمانانه خود شناخته شده بودند نه تنها درنیافتنی، خنده‌دار هم بود. بریفولت نمونه‌ای درباره یک آپاچی جنگجو را باز می‌گوید:

کاپیتان بورک^۱ می‌گوید: یکی از خنده‌دارترین پیش‌آمدهایی که به یاد دارم دیدن یک آپاچی چیری کاهوای^۲ بسیار درمانده به نام Ka - a - tenny بود. که او را یکی از بی‌باک‌ترین و دلیرترین مردان

1. Bourke

2. Chiricahua

قوم می‌شناختند، در تلاش برای پرهیز از رویارویی چهره‌به‌چهره با مادرزنش از تخته‌سنگی آویزان شد که اگر از آن فرو می‌افتاد تکه‌تکه می‌شد و یابی‌گمان چند جای دست و پایش می‌شکست. (همان‌جا، ص ۲۶)

هبل^۱ نمونه همانندی را به دست می‌دهد:

جنگ‌جوی زولویی^۲، نیزه در دست، نمودار وحشیگری و درنده‌خویی است. اما هنگامی که او در گذرگاهی با مادرزنش برخورد می‌کند لای بوته‌ها می‌خزد و در آنجا پنهان می‌شود تا مادرزن دور شود. (انسان در جهان بدوی، ص ۲۴۳)

معنای این تابوی شگفت‌آور مادرزن چیست که بارها از آن یاد کرده‌اند و کمتر آن را کاویده‌اند. بیشتر، برداشت‌هایی درباره‌ی آن انجام شده که با بررسی دقیق‌تر آشکارا بی‌پایه از کار درآمده است.

برابر با یک گمانه، این تابو را برای جلوگیری از رقابت جنسی و کشمکش میان مادر و دختر برای به‌دست آوردن مهر جنسی شوهر، بنیاد نهاده‌اند. حتی دانشمند برجسته‌ای چون ال‌کین هم در این دام می‌افتد. او می‌نویسد: «سختگیرانه‌ترین تابو، تابویی است که در سراسر استرالیا میان یک مرد و مادرزن او به کار بسته می‌شود ... داماد و مادرزن نباید یکدیگر را ببینند و نه با هم سخنی بگویند؛ این، دست‌کم از احتمال رقابت میان یک دختر و مادرش برای به‌دست آوردن دل یک مرد جلوگیری می‌کند...» (بومیان استرالیایی، ص ۲۴ - ۱۲۳)

از این گفته چنین برمی‌آید که اگر قانون پرهیز در کار نبود بومیان سراسر استرالیا در داد و فریادهای پیوسته‌ی مادران و دختران برای دست

یافتن به یک داماد واحد، به سر می بردند. این توجیه، احتمال پذیرش کمتری هم پیدا می کند هنگامی که از گفته‌ی الکین پی می بریم که «این قانون پرهیز، مادرِ مادرزن را هم دربرمی گیرد.» آیا ما از این گفته باید به این انگاره برسیم که همه مادر بزرگ‌ها نیز با نوه‌های خود برای دستیابی به یک مرد جوان رقابت می کردند؟

بی پایگی و پوچی این گمانه در اینجا به پایان نمی رسد. باز از الکین آموخته‌ایم که قانون پرهیز نه تنها درباره زنان سالخورده هم چنین درباره مردان سالخورده‌ی خویشاوند زن نیز به کار می رود. همان تابو هر چند تا اندازه‌ای دگرگون، دای‌های همسر^۱ را نیز دربرمی گیرد که به زبان بومیان رامبا *ramba* نامیده می شوند.

پرهیز از دای‌های همسر تنها یک شیوه رفتاری و یا یک فرم خالی نیست. دای‌های همسر را بیشتر با واژه‌ای می خوانند که به معنای «تابوشده» است، این همان واژه‌ای است که برای مادرزن هم به کار می رود ... با این رابطه پرهیزانه^۲، مردان قبیله بخش‌بندی و از هم جدا می شوند. هیچ مردی نزدیک رامبای خود، یا *wolmingi* و *dalu* یا هر چه که نامش باشد نمی رود یا رودر رو با او سخن نمی گوید، در نتیجه این پرهیز، نخستین چیزی است که در هنگام درآمدن به یک اردوگاه بومی، حتی در دفتر هیئت نمایندگی^۳ به چشم می خورد ... بارها در سر راه به طور پیشامدی دیده‌ام که مردی ناگهان راه خود را تغییر می دهد و به کناره‌ی جاده می پیچد تا از رودر رو شدن با رامبای خود بگریزد ... این پرهیز درباره دیگران به اندازه مادرزن سخت‌گیرانه و کامل نیست چون مردان رامبا می توانند از دور

1. the wife's mother's brother

2. avoidance relationship

3. mission

یکدیگر را ببینند و گاهی با هم گفتگو کنند. (بومیان استرالیایی، ص ۱۲۵)
 از آنجا که پرهیز از دایی همسر را نمی‌توان از جنبه‌ای که به مادرزن پرداخته شده توجیه کرد - بدین معنا که، آن را رقابت جنسی میان دو زن - دانست الکین ناچار شده است که توضیح خود را درست‌تر گرداند و آن را به گونه‌ای بهبود بخشد:

... دایی همسر در چهارچوب و گستره‌ی همان تابویی قرار می‌گیرد که مادرزن. چون او نیز بی‌گمان به همان ایل و تبار و سرزمینی وابسته است که مادرزن، از این رو با مادرزن، تاریخ روحانی^۱ همسانی دارد هم‌چنین از آنجا که هر دو در زهدان یک مادر، تن یافته‌اند^۲ او همتای مادرزن است، یک مادرزن مردانه - یکی از گروه‌های تابویی. (همان‌جا، ص ۱۲۴)

در اینجا سرانجام ما به نکته اصلی می‌رسیم. نه تنها مادر همسر، دایی‌های او نیز - و در واقع همه‌ی خویشاوندان سالمندتر و جوان‌تر همسر - عضو گروه «تابو شده» بودند، و قانون پرهیز همه‌ی آنان را در بر می‌گرفت. هنگامی که خاستگاه و تبار شکارگر و جنگاور جوانی که در جامعه همسر خود یک شوهر دیدارگر^۳ است را به یاد می‌آوریم این پدیده دریافتنی‌تر می‌شود. او از یک گروه دشمن پیشین آمده است. اگرچه آنان اکنون خویشاوندان و دوستان آن سوی^۴ هستند، بدگمانی دیرین هنوز به کلی ریشه‌کن نشده است. دوران‌دیشی حکم می‌کند که جنبش‌ها و تلاش‌های او محدود و مرزدار شود - تا نه تنها از خویشاوند همسر، از خود شوهر دیدارگر هم پاسداری شود.

در شرایطی که همه مرگ‌ها را کار دشمن می‌دانستند این مرزبندی‌ها

1. spiritual history

2. incarnated

3. visiting husband

4. cross cousins

لازم بود. اگر مرگ یا زخمی مرگبار رخ می‌داد ممکن بود به بیگانه پیشین که برای بازدید سرزمین همسر خود آمده بود بدگمان شوند و آن را به گردن او بیاندازند. این می‌توانست به از سرگیری دشمنی میان گروه‌ها و گسست پیمان میان - همسری بیانجامد. هدف قانونِ پرهیز جلودگی از رشک‌بری جنسی میان مادران و دختران نبود. آنچه در آن درگیر بود آموزش اجتماعی^۱ میان دشمنان پیشین بود که اکنون به شکل گروه‌های درون همسر درآمده بودند.

برجستگی و اهمیت پرهیز از مادرزن را که حتی پس از آنکه پرهیزهای دیگر در هم شکست هم پابرجا ماند، می‌توان برخاسته از این واقعیت دانست که سرپرستی، پرستاری و پاسداری از کودکان جامعه در دست آنان بود. جایی که این زنان و کودکان در آن به سر می‌بردند را می‌توان «دژی با بیشترین ایمنی»^۲ خواند. در این بخش به ویژه از سوی دایی‌ها بهترین پاسداری انجام می‌شد و برای بیگانگانی که در جستجوی همسر به بازدید آن سرزمین آمده بودند کمترین دسترس‌پذیری را داشت.

ریورز هنگامی که به این برآیند رسید که قانون پرهیز به «حالت دشمنی میان عضوهای دونیمگی یک جامعه» وابسته است برخی از سازه‌های درگیر را دریافته بود. او به رابطه‌های دوگانه‌ی بدگمانی دوسویه و کمک دوسویه که میان دو گروه حکمفرما بود پرداخت و یادآور شد که هرگاه کمک‌ها افزایش می‌یافت و از بدگمانی‌ها کاسته می‌شد پرهیزها نیز کم‌کم از میان می‌رفت. (تاریخ جامعه‌ی ملانزی، جلد دوم، ص ۱۷۰)

برخی از گزارش‌ها از سرزمین‌های بدوی که چندی پیش نوشته شده به خطرهایی که در گذشته با عشق‌بازی همراه بوده اشاره دارند. یکی از

1. social intercourse

2. citadel of maximum security

گویاترین آنها گزارش فورچون^۱ از چگونگی آن در دُبو^۲ است، سرزمینی که هنوز از گذشته آدم‌خواری خود چندان دور نشده است:

یک بومی در دهکده‌ای از دشمنان، جادوگران و ساحران، زنی را به همسری برمی‌گزیند، می‌داند که برخی از دهکده‌نشینان کسانی از مردمان دهکده او راکشته‌اند و یا از فرزندان آنان هستند. شب، میان دهکده‌ها جدایی می‌افکند - سوايِ عشق‌بازی، یکصد یارد در واقع به دورودرازی هزار یا ده هزار یارد می‌شود. حتی گردش برای عشق‌ورزی باید هنوز چندی از شب نگذشته انجام شود. در فضاهای خالی میان دهکده‌ها، کارگزاران مرگ پرسه می‌زنند - روان‌های سوداگر مرگ از زنان و مردانِ همه‌ی دهکده‌های دیگر، و همه جادوگران و ساحران بدین‌گونه، پسرانی که برای عشق‌ورزی به بیرون می‌روند با بی‌باکی در دل شبی سرشار از ترس و هراس گام می‌نهند. بیشتر، وجدانی نیک‌خواه پشتیبان آنهاست که بزرگسالان دهکده‌های دیگر را نمی‌رنجانند و آنان را دلخور نمی‌کنند، درحالی که پدران و مادران آنها چنین رفتار نمی‌کردند. با این همه، به سرزمینی خطرناک گام می‌نهند، چون همه می‌دانند که در پدیده‌های جادوگری و ساحری، انتقام‌ستانی بومی^۳، در برابر گناهان پدران، مادران و برادرانِ مادران ممکن است فرزندان نسل‌های پسین‌تر آنها را کیفر دهد.^۴

از میان همه‌ی موجودهای ترسناکی که در شمار افسونگران و جادوگران رده‌بندی می‌شدند بدترین آنها - زنان سالمندِ خاندانِ همسر

1. Fortune

2. Dobu

3. native vengeance

۴. جادوگران دُبو، (Sorcerers of Dobu) ص ۲۴ - ۲۳.

بودند - و کسانی نبودند مگر مادرزنان، هر داماد هوشمندی نه تنها در هیچ لاسرزدن‌های عاشقانه‌ای با آنان درگیر نمی‌شد همچون طاعون از آنان می‌گریخت.

مالینوفسکی در نوشته‌ای درباره بومیان دویو از دیدگاه بومیان تروریست می‌گوید که ابزار اصلی برای برخورداری از قدرت و کاربست کیفرها در این سرزمین‌ها افسون و جادوگری است که به اندازه فراوانی در دست زنان است. جادوگران بالدار که ویژگی‌گونه‌های فرهنگی گینه‌ی نوی خاوری است، در اینجا یکی از پایگاه‌های خود را دارد. (آرگنوت‌های اقیانوس آرام باختری، ص ۴۱). و دربرشمردن بیشتر آن می‌نویسد:

[به باور بومیان] از میان همه موجودهای ترسناک و خطرناکی که در سفرهای دریایی با آنها روبرو می‌شوند سرشناس‌ترین و ترسناک‌ترین آن جادوگران بالدار هستند ... آنها همیشه خطرناک‌اند اما در دریا بسی هولناک‌تر می‌شوند. چون که بومیان از ته دل باور دارند که در صورت شکستن کشتی و یا هر رخداد ناخوش دیگر هیچ بلای راستینی در دریا نمی‌تواند برای کارکنان کشتی پیش آید مگر با دستیاری همان زنان افسونگر ترسناک. (همان‌جا، ص ۲۳۶)

بدین‌گونه دریانوردان جوان برای آغاز سفرهای دریایی کولا^۱ به سرزمین‌های دوردست، به بی‌باکی و پُردلی فراوان نیاز داشتند. آنها نه تنها با خطر کوسه‌ها و شکستن کشتی هم‌چنین با طوفان و آشوب‌های دریایی که این زنان سالمند ترسناک - مادرزنان‌های آینده‌شان - برمی‌انگیختند روبرو بودند.

همه‌ی اینها پرتوی بر سرآغاز پیوند زناشویی می‌افکند و آن را روشن

می‌سازد. زناشویی دوتایی یا تک-جفتی^۱ کم‌کم و به گونه‌ای ناپایدار و ناپیوسته در زمانی دور و دراز گسترش یافت. حق‌گذار ایمن به جامعه‌ی خویشان آن سوی^۲، در سنجش یا برخوردهای زودگذر پیشین زن و مرد در جنگل، پیشرفت برجسته و چشمگیری بود. اما هنوز دودلی‌ها، بدگمانی‌ها و ترس‌های فراوانی میان مردان دو نیمه‌ی^۳ ایل یافت می‌شد، و این در رابطه‌های میان مردان جوان و زنان سالمند باز می‌تابید.

این وضع ناپایدار را به گونه‌ای روشن‌تر می‌توان در آنچه گاهی «نهاد شوهر دیدارگر»^۴ می‌نامند دید. در مرحله آغازین زناشویی شوهر از دید جامعه‌ی همسرش چیزی بیش از یک دیدارکننده یا مهمان^۵ نبود. او زندگی را با به سر بردن در یک خانه یا کلبه جداگانه با همسرش آغاز نمی‌کرد؛ در خانه باشگاهی^۶ مردانه جایی را که برای بیگانگان نگه داشته بودند به او می‌دادند. در آنجا او در زیر نظر خویشاوند مرد همسرش می‌خوابید و خوراک خود را می‌گرفت. و بستر، به بازمانده‌ای از این رویه باستانی پرداخته است:

در ساموآ^۷ مردان جوان در بخش جداگانه‌ای می‌خوابیدند و از بازدیدکنندگان و میهمانان جامعه پذیرایی می‌کردند. در جزیره‌های فیجی^۸ دست کم دو Bures-ni-sa یا خانه‌ی بیگانگان در هر دهکده یافت می‌شد. و در آن همه مردان [میهمان و میزبان] شب را می‌گذراندند. «زنان و دختران در خانه خود می‌خوابیدند؛ اگر شوهری خواب شبانه‌اش

1. pair union

2. cross cousins

3. moieties

4. institution of the visiting husband

5. visitor

6. clubhouse

7. Samoa

8. Fiji

را در جایی به غیر از Bures همگانی شهر یا دهکده‌اش می‌گذرانند رفتاری بر ضد آداب فیجی‌ها انجام داده بود، با آنکه او بی‌درنگ پس از سپیده‌دم به نزد خانواده‌اش باز می‌گشت.» (انجمن‌های پنهان آغازین، صص ۱۲-۱۱)

برابر با برخی از گزارش‌ها، هنگامی که شوهر دیدارگر به دهکده‌ی همسرش می‌رسید پیش از درآمدن، جنگ‌افزارهای خود را در بیرون روستا می‌گذاشت. به گزارش‌های دیگر او بی‌درنگ و سراسر به زادبوم همسر گام نمی‌نهاد، در پیرامون روستا در جایی می‌نشست و چشم به راه می‌ماند تا یکی از خویشاوندانِ مردِ همسرش می‌آمد و او را به خانه باشگاهی فرامی‌خواند و در آنجا بود که خوابگاه و خوراکی به او داده می‌شد.

بدین‌گونه، پیش از آنکه مردان جایگاه شوهران تمام‌عیار را به دست آورند و با همسر خود در زیر یک سقف زندگی کنند و بخوابند، از دوره تاریخی گذرایی گذشتند که در آن تنها، دیدارکنندگان نیمه‌وقت^۱ بودند. بریفولت آنان را شوهران «پنهانی»^۲ می‌خواند و زناشویی را در این مرحله از تکامل خود «زناشویی دزدکی»^۳ می‌نامد:

بادر نظر گرفتن باورهای مان، شگفت‌انگیزتر از جایگاه شوهر همچون یک بیگانه، و میهمان یا بازدیدکننده در نزد بستگانِ همسر، این واقعیت است که او بیشتر یک دیدارگر پنهانی و دزدکی است. یکی از واژه‌های ژاپنی برای زناشویی "Home - iri" است که می‌توان از آن این معنا را برداشت کرد: یواشکی شبانه به خانه رفتن^۴ و این اصطلاح به درستی

1. part-time

2. surreptitious

3. clandestine marriage

4. to slip by night into the house

آمیزش زناشویانه را در میان بخش بزرگی از مردمان بدوی برمی‌شمارد. در میان بومیان خاصی^۱ «شوهر، تنها پس از تاریکی به خانه مادرزن می‌رود. در میان بومیان تپیرا^۲ شوهر مانند یک دزد به اتاق همسرش راه می‌یابد و پیش از سپیده‌دم آنجا را ترک می‌کند. در میان بومیان یاکوت^۳ شوهر به همین روش پس از تاریکی به دیدار همسر خود می‌رود مردان کوریل^۴ هرگز آشکارا و در نزد دیگران از زنان خود دیدار نمی‌کنند اما شب هنگام آهسته و دزدکی به نزد آنها می‌روند. در میان تاتارها نیز تازه‌اماد به گونه‌ای آهسته و پنهان به خانه‌ی عروس می‌رود، و به‌ویژه دوروبر خود را می‌پاید که در هنگام بیرون آمدن از خانه دیده نشود چون بستگان مرد همسر او چشم به راه و آماده‌اند که اگر چشم‌شان به او بیفتد حسابی او را کتک بزنند. (مادران، جلد یکم، ص ص ۱۴ - ۵۱۳)

این پدیده گونه‌ای پیشرفت را از سوی بیگانه‌ای که جوایای یک عروس است نشان می‌دهد، او به «دژی»^۵ رخنه کرده که بخشی است که آن چنان به سختی پاسداری می‌شده زیرا زنان سالمند و کودکان در آن به سر می‌برده‌اند. او (بیگانه) اکنون با همسر خود در یک بخش و حتی در زیر یک سقف هم‌خانه شده جایی که جادوگر سالخورده یا مادرزن هم در آنجا به سر می‌برد. نگرانی اصلی او اکنون گریز از شناسایی از سوی مردان خویشاوند همسرش است. ما از بریفولت آموخته‌ایم که بیشتر، خودِ مادرزن برای پشتیبانی از این عشق‌ورزی، همچون یک میانجی^۶ رفتار می‌کرده است:

1. Khasis

2. tipperah

3. Yakut

4. Kuril

5. citadel

6. go-between

تازه داماد قرقیزی با راهنمایی «میانجی» پنهانی به اتاق عروس می‌رود و باید پیش از سپیده‌دم آنجا را ترک کند در خراسان رسم بود که مادر عروس داماد را پنهانی از در پشتی به خانه عروس ببرد؛ مردان خویشاوند نمی‌بایست چیزی از این دیدارها بدانند، و داماد می‌بایست پیش از سپیده‌دم از خانه بیرون رود. (همان‌جا، ص ۵۱۴)

افسونگر پیر ترسناک رفته‌رفته دگرگون شد و به شکل یک مادرزن شایسته و راستین درآمد، اگرچه او باز هم یک چهره ترسناک باقی ماند که می‌بایست با دوراندیشی (احتیاط) فراوان با او رفتار شود. این، گفته‌ی شگفت‌انگیز یک بومی استرالیایی را که رادکلیف براون آن را گزارش داده روشن می‌سازد:

در سخت‌گیرانه‌ترین فرم خود، پرهیز کامل از هرگونه برخورد و دیدار میان یک مرد و مادرزنش وجود دارد.

این پرهیز را نباید به خطا نشانه‌ای از دشمنی دانست. اگر کسی خردمند باشد بی‌گمان چندان کاری به کار دشمنان خود ندارد. اما این چیز دیگری است. زمانی من از یک بومی استرالیایی پرسیدم چرا او باید از مادرزن خود بپرهیزد؟ و پاسخ او چنین بود: «چون او بهترین دوست من در این جهان است؛ او همسر را به من داده است.» (ساختار و کارکرد در جامعه‌ی بدوی، ص ۹۲)

با گسترش نهاد هدیه‌دهی و فروپاشی روزافزون دشمنی ارثی میان دو گروه درون‌همسر، برادرانِ مادر کار میانجی‌گری دختران خواهران خود و خواستگاران جوان‌شان را به دست گرفتند. زناشویی تک‌جفتی^۱ بر پایه سیستم هدیه‌دهی گروهی پدید آمد که به همان اندازه که نمود زناشویی

1. individual pair matrimony

بود رابطه‌های برادرانه میان مردان را هم نشان می‌داد. وَن گِنپ نمونه‌ای از بومیان بوتیا^۱ در جنوب تبت و سیکیم^۲ به دست می‌دهد: دایی‌های دختر و پسر همچون میانجی رفتار می‌کنند و هدیه‌های پولی دریافت می‌دارند. آنان در خانه‌ی پسر با هم دیدار می‌کنند سپس با ارمغان‌هایی به خانه دختر می‌روند تا از او خواستگاری کنند. اگر هدیه‌هایی که آورده‌اند پذیرفته شود (و این رسم را nangchang می‌نامند) کار، به انجام رسیده است.

نقشی که برادر مادر در زناشویی دختر یا پسرخواهرش بازی می‌کند به برداشت‌های بسیار نادرستی انجامیده است. گاهی مرد سالمند میانجی را «شوهر» دختر جوان پنداشته‌اند. خطای رایج‌تر درباره‌ی هدیه‌هایی است که او در هنگام زناشویی دختر خواهر خود دریافت می‌دارد. و این را بیشتر گواه بر آن می‌دانند که برادران در جامعه بدوی بر دختران خواهر خود فرمان می‌رانند درست همانطور که پدران در جامعه‌ی ما بر همسران و دختران خود فرمان‌روایی دارند.

واقعیت این است که برادران در جامعه بدوی و برادران مادر ناگزیر بودند در زناشویی خواهران و یا دختران خواهران خود گفتگوها را رهبری کنند. تنها نگرانی آنها درباره‌ی رابطه‌هایی بود که میان آنان و مردان خواستگار وجود داشت. کار دادوستد هدیه با این بیگانگان پیشین دلگرمی و امیدی برای آنان بود که رابطه‌های برادری یا دوستی را جانشین دشمنی سازد. نخستین میانجی‌گران، هم در صلح و هم در زناشویی، زنان بودند. بریفولت درباره‌ی بازمانده‌ای از آن در چین کهن می‌نویسد:

به آن نهاد شگفت‌انگیز میانجی‌ها، یا «Mei-jin» همچون نهادی دارای

1. Bhotiya

2. Sikkim

ویژگی بنیادی اخلاقی و نیمه قدسی می‌نگرند که برای ما دریافتنی نیست. نهاد میانجی‌ها را نیو - کوآ^۱ نخستین زن فرمانروای اسطوره‌ای بنیاد نهاد که با برادرش فو-هی «Fu - Hi» زناشویی را پایه‌گذاری کرد، و او خودش میانجی «بزرگ» یا «نخستین» میانجی بود. امپراطور قربانی‌ها را به «نخستین میانجی» پیشکش کرد. (مادران، جلد یکم، ص ۵۲۶)

اکنون بگذارید به نقشی که زنان میانجی در بالا بردن جایگاه بیگانگان پنهانی بازی کردند باز گردیم. بیگانگانی که شبانگاه پنهانی به خانه‌ای می‌خزیدند، به جایگاه برتر شوهرانی رسیدند که می‌توانستند در روز روشن، آزادانه در هر جا پا بگذارند.

زناشویی با میانجی‌گری مادرزن

باکوفن^۲ یادآوری می‌کند که واژه لاتینی برای زناشویی، گویای خاستگاه مادر سالارانه‌ی آن است: در واقع خودِ واژه matrimony یا زناشویی (که معنای راستین آن مادر - زناشویی^۳ می‌باشد) بر پایه‌ی ایده‌ی بنیادین حق مادری^۴ استوار است. نخست واژه‌ی *matrimonium* بر سر زبان‌ها افتاد نه *patrimonium* (father - marriage)، میراث پدری) همان‌طور که نخست درباره *materfamilias* [زن بر سر خانواده و راهبر آن] سخن گفتند. *paterfamilia* [مرد بالای سر خانواده] بی‌گمان واژه‌ای دیررس‌تر است. (اسطوره، دین و حق مادری، ص ۳۳ - ۱۳۲)

با این‌همه حتی واژگان mother - marriage برای «زناشویی یا میانجی‌گری مادرزن» مناسب‌تر است. در مرحله نخست زناشویی دو

1. Niu - Kua

2. Bachofen

3. mother - marriage

4. mother right

همسر^۱، مرد بود که به جامعه همسرش گام نهاد. بریفولت می‌نویسد: «سازوکاری که هر زن می‌بایست حتی پس از زناشویی، همچنان با خانواده مادری خود زندگی کند، و اینکه شوهر او می‌بایست در خانه مادرزن آشیان‌گزیند با انگاره‌های ما بیگانه و ناآشنا است. اما بریفولت برگه‌ها و گواه‌های فراوانی به دست می‌دهد که از میان آنها گزارش کروبر^۲ درباره بومیان زونی نمونه‌ی برجسته‌ای است:

دکتر کروبر می‌گوید «خانه از آن زنان زاده شده در خانواده است. در اینجا است که آنها به جهان پا می‌نهند، زندگی خود را می‌گذرانند، و در درون دیوارهای آن می‌میرند. هم چنانکه بزرگ و برومند می‌شوند، برادران‌شان آنها را ترک می‌کنند و هر یک در خانه همسر خود آشیان می‌گزینند، هر زن نیز همسر خود را دارد یا شوهران پی‌درپی بر می‌گزینند که همخانه و همباز او می‌شوند. بدین‌گونه، نسل پس از نسل به دنبال هم می‌آیند، جویبار آرام مادران و دختران روندی را می‌سازد که شوهران، پسران و نوادگان پسر را با خود می‌آورد.» (مادران، جلد یکم، ص ۲۷۳)

در این پیشرفت تاریخی در چه زمانی آمیزش جنسی محض رها شد و زناشویی راستین آغاز شد، در جامعه ما ناهمسانی میان این دو را قانون به روشنی بازنموده است و یک گواهی‌نامه قانونی یا دینی به زن و شوهر داده می‌شود که نشان می‌دهد آنان از قانون پیروی کرده‌اند. اما در جامعه بدوی، پیش از آن‌که دادگاه‌ها، کلیساها و یا زناشویی تک‌همسری^۳ پدیدار شوند، شناخت مرز جداکننده‌ی میان آمیزش جنسی محض و پیوند زناشویانه بسیار دشوارتر است.

1. pair – unions

2. Kroeber

3. monogamous

برخی از کاوشگران این خط مرزی را در آغاز هم‌زیستی و هم‌خانگی زن و مرد می‌کشند. زمانی که یک جفت در زیر یک سقف زندگی باهم را آغاز می‌کنند، به گفته ای. اس دیاموند^۱ «رخداد هم‌زیستی است که زناشویی را می‌سازد»، و آن را از «آمیزش جنسی محض» باز می‌شناساند. (قانون نخستین، ص ۲۲۰). اما هنگامی که ما به بررسی پدیده‌ای بدوی که آن را «خانه بی‌همسران»^۲ نامیده‌اند می‌پردازیم که در آنجا زنان و مردان پیش از آن‌که همچون زن و شوهران هم‌زیست، به هم پیوندند، باهم زندگی می‌کنند، باز هم این رهنمودی نارساست.

این خانه زنان و مردان بی‌همسر - یا خانه‌ی جفت‌شدن^۳، برای دختران و هم‌چنین پسران تنها برپا شده بود. سلیگمان^۴ می‌نویسد در میان بومیان واگاوگا^۵ خانه‌های ویژه‌ای را برای بهره‌مندی دختران تنهای بالای سن بلوغ واگذارده‌اند که دختران از روی عادت شب را در آنجا می‌گذرانند این خانه‌ها را مانند خانه‌های مردان، پتوما^۶ می‌نامند. پس از تاریکی مردان جوان به سوی پتوما ی دختران می‌آیند و در بیرون چمباتمه می‌زنند تا شایستگی خود را برای هم‌بالینی بنمایانند و دختران از میان آنها یکی را برمی‌گزینند.^۷

مالینوفسکی در نوشته‌ای درباره‌ی بوکوماچولا^۸، خانه بی‌همسران در تروبریاندا، می‌گوید در هنگام پژوهش‌های خود، در هر دهکده پنج خانه از

1. A. S. Diamond

2. bachlor house

3. pairing house

4. Seligman

5. Wagawaga

6. potuma

7. ملانزی‌های گینه‌نوی بریتانیا (The Melanesians of British New Guinea)

8. bukumatula

این‌گونه وجود داشت و چهار خانه نیز در دهکده همسایه. در گذشته در این دو روستا خانه‌های بسیار بیشتری یافت می‌شد، اما «به سبب نفوذ گروه دین‌گستر»^۱ از شمار آن بسیار کاسته شد. ناخشنودی گروه دینی از رفتار ناپسند جفت‌هایی که باهم آمیزش جنسی داشتند نبود هم‌چنانکه مالدینوفسکی می‌نویسد:

در درون بوکوماچولا نزاکت^۲ سخت‌گیرانه‌ای حکمفرماست. کسانی که در خانه به سر می‌برند هرگز خود را غرق در سرگرمی‌ها و خوش‌گذرانی‌های سرمستانه نمی‌سازند، و نگاه کردن به جفتی که سرگرم عشق‌ورزی هستند چیز بدی به‌شمار می‌رود.... من نه رگه‌ای از دلبستگی به «چشم‌چرانی»^۳ در هیچ‌یک از پسران دیدم و نه هیچ گرایشی به نمایشگری و خودنمایی. در واقع، هنگامی که داشتم درباره جایگاه و شگرد آمیزش جنسی گفتگو می‌کردم، بدون آن‌که پرسشی کرده باشم به من گفتند که روش‌هایی بی‌سروصدا و بدون برانگیختن توجه دیگران برای انجام این کار وجود دارد «تا مردمان دیگر را در بوکوماچولا از خواب بیدار نسازد». (زندگی جنسی وحش خویان، ص ۷۳) به گفته مالدینوفسکی، چنین رابطه‌ای زناشویی به‌شمار نمی‌رفت. هرچند اگر چنین رابطه‌ای خوب از آب درمی‌آمد می‌توانست به زناشویی بیانجامد. او می‌نویسد:

نکته مهم دیگر این است که دلبستگی جفت‌ها تنها به رابطه جنسی محدود است. این دو تنها در رختخواب شریک هستند نه چیز دیگری. در یک رابطه جنسی همیشگی هم که می‌خواهد به زناشویی بیانجامد

1. missionary

2. decorum

3. voyeur

آنان در این باره همبازیِ همیشگی هستند؛ اما هرگز با هم خوراک نمی‌خورند؛ و کاری در میان نیست تا برای هم انجام دهند، و ناگزیز نیستند که به گونه‌ای به یکدیگر کمک کنند، به سخن کوتاه چیزی که بتواند یک خانوار^۱ عادی را بسازد میان آنها وجود ندارد. (همان‌جا، ص ۷۴)

بدین‌گونه هم‌زیستی جنسی تا زمانی که تنها به شکل آمیزش جنسی باقی ماند و در خانه بی‌همسران به هم‌بالیستی محدود شد، بدون آنکه زن و مرد با هیچ حق یا وظیفه دیگری درگیر باشند، زمینه‌ی زناشویی را فراهم نساخت. برای گذار از چنین رابطه‌ای و رسیدن به پیوند بنیادی‌تر و پرمایه‌تر زناشویی، زن جوان می‌بایست مرد جوان را به خانه مادرش فراخواند.

آنچه در پی می‌آید بخشی از سندواره‌ی بریفولت است درباره نقش زنان در پیشنهاد زناشویی:

در میان بسیاری از تیره‌ها دیده شده که پیش‌گامی در زناشویی فردی^۲ [یا زناشویی تک‌جفتی] نه از سوی مردان، بلکه از سوی زنان رخ می‌دهد. بدین‌گونه در میان تیره‌های کوئینزلند^۳، به گفته آقای تورن^۴ «چنین به نظر می‌آید که برای مردان جوان هرگز بهنجار نیست که نخستین پیش‌روی‌ها را انجام دهند ... زن بومی استرالیایی^۵ دارای این حق شناخته شده است که گرایش یکسویه خود را به فرد ویژه‌ای نشان دهد. ما نتوانستیم دریابیم که مرد بیچاره آیا حقی برای رد کردن این پیشنهاد

1. menage

2. individual marriage

3. Queensland

4. thorn

5. gin

دارد یا نه». همانند چنین چیزی را دکتر هاویت در میان بومیان کرنای^۱ در سوی دیگر قاره استرالیا دیده است. در میان گروه‌های شمالی ملانزیای زنان جوان در زناشویی پیش‌گام‌اند، و در نیوبریتن^۲، نیوهانور^۳ و نیوآیرلند^۴ زنان هستند که شوهران خود را برمی‌گزینند. در سراسر پاپوآی جنوبی و در جزیره‌های نزدیک آن، تورس استریتز^۵ این یک رسم و عرف است و گویا رافگریزی هم ندارد و برای همه یکسان است که همه پیش‌روی‌ها و پیشنهادهای زناشویی را باید زنان انجام دهند نه مردان.... در واقع این رسم آن چنان اهمیت دارد که در تورس استریتز، نیروی یک دستور اخلاقی را یافته است، و بخشی از گونه‌ای از پند و اندرز اخلاقی به شمار می‌رود که به مردان جوان در آئین پذیرش [پاگشایی] آموخته می‌شود. به آنان می‌آموزند که پیشنهاد زناشویی به یک دختر کاری ناشایست است، این زنان هستند که باید این پیشنهاد را بدهند، حتی هنگامی که مرد زنان دیگری هم داشته باشد. (مادران، جلد دوم، ص ص ۶۹ - ۱۶۸)

همچنان‌که بریفولت یادآوری می‌کند در جایی که سامانه اجتماعی مردسالار با چیرگی مردان برپا شده بود این رسم دگرگون شد. اما در مصر که رسم‌های مادرسالارانه را تا زمانی بس دور و دراز نگه داشته بود «آشکار کردن مهر و دل‌بستگی و دل‌باختگی بیشتر از سوی زنان انجام می‌گرفت شعرها و نامه‌های عاشقانه‌ای که ما در دست داریم بیشتر از سوی زنان برای مردان فرستاده شده است.... در واقع، بانوان مصری گویا

1. Kurnai

2. NewBritain

3. NewHanover

4. NewIreland

5. Torres Straits

این کار را حق ویژه خود می دانستند که در عشق ورزی^۱، گام های نخستین را خود بردارند». (همان جا، ص ۱۷۴)

با این همه در جامعه پیش - نوشتاری، یک زن جوان پیشنهاد زناشویی را با نامه نمی داد، مرد را فرامی خواند تا به خانه مادرش برود و شب را با او بگذرانند. هدف این بود که مادر دختر او را داماد خود بداند و به عنوان شوهر رسمی دختر او را بپذیرد.

پژوهشگران، بیشتر گزارش داده اند که در جامعه ی بدوی مادرزن، داماد خود را به فرزندخواندگی می پذیرد این کاربرد واژه ی پذیرش فرزند^۲ اگر در چهارچوب فرزندخواندگی پدران و مادران امروز به پندار درآید می تواند مایه ی سردرگمی شود. در جامعه ی وحش خو چنین فرزندخواندگی تنها در پیوند با نخستین مرحله ی پدیداری زناشویی بود. پیش از آن که مردی بتواند از جایگاه دلباخته^۳ به جایگاه برتر شوهر برسد می بایست پذیرفته شود، به سخن دیگر، فرزندخوانده مادرزن گردد.

بدین گونه هنگامی که مرد جوانی پیشنهاد زناشویی را از دختری می پذیرفت بدین معنا بود که او از آن پس در برخورد نزدیک با افسونگری قرار خواهد گرفت که برای پرهیز از او آن همه دوراندیشی و پیشگیری می کرد. فورچون شرح گویایی از چنین برخوردی میان مادرزن و داماد در دُبو به دست می دهد. مرد جوان با خزیدن دزدانه به خانه ی زن در شب، کار را آغاز می کند. اگر او پیش از سپیده دم پنهانی خانه را ترک نکند و تا بامداد در آنجا بماند تا اینکه مادرزن او را در آنجا ببیند او دارد درخواست می کند که داماد مادرزن باشد. همچنانکه فورچون می گوید مرد جوان

1. courting

2. adoption

3. lover

آگاهانه خواب می‌ماند. مادرزن پیش از دختر و پسر از خواب برمی‌خیزد به بیرون به سوی سکوی خانه می‌رود و در آنجا به آرامی در حالی که با بدن خود راه برون رفت از خانه را سد کرده است می‌نشیند.^۱ فورچون می‌گوید مرد جوان «در برابر مادرزن خود، یا افسونگر پیر نیرومند آنگاه که می‌نشیند و راه بیرون رفت از خانه‌ای را که او با دخترش در آنجا خوابیده، می‌بندد، احساس ترس و ستایش دارد.» کار از کار گذشته، و درخواست زناشویی او پذیرفته می‌شود.

مادرزن نشسته بر سکو، مانند آگهی که در یک روزنامه چاپ می‌شود آگهی همگانی برای یک نامزدی به شمار می‌رود:

روستائیان پی می‌برند که پیشامد تازه‌ای رخ داده است. آنان بیرون خانه گردهم می‌آیند و کنجکاوند که ببینند چه کسی از در خانه بیرون می‌آید. آنها به روستاهای همسایه نیز خبر می‌دهند و مردم از هر سو به آنجا می‌شتابند. همه گرداگرد خانه حلقه می‌زنند و به آن خیره می‌شوند. در برابر نگاه کنجکاو مردم، مرد و زن جوان سرانجام از سکوی خانه فرود می‌آیند و در کنار هم روی بوریایی بر زمین می‌نشینند. تماشاگران هم‌چنان می‌مانند و کاری انجام نمی‌دهند مگر خیره‌شدن به نامزدها تا نیم‌ساعت. این آئین خیره‌نگری^۱ نامزدی را به وجود می‌آورد. بدین‌گونه نامزدی رخ می‌دهد. این یک آگهی^۲ همگانی جسورانه است که به سوی رابطه‌ای نشانه رفته که پیش از آن با همان بی‌پروایی در نهان، دور از چشم همگان رخ می‌داد.^۳

تا زمانی که مرد جوان در اینجا و آنجا پرسه می‌زد، و گاه به گاه در خانه

1. staring ceremony

2. publicity

۳. جادوگران دُبو، (Sorcerers of Dobu) ص ۲۲.

بی همسران و یا در جایی دیگر به دیدار زنان جوان می رفت. شایستگی نامزدی برای زناشویی را نداشت. وی هنگامی به جایگاه شوهری می رسد که آزمون دشواری را از سرگذرانده و آماده پذیرش کار کشاورزی است. زیرا پس از آنکه روستائیان پراکنده می شوند، مادر دختر به سوی مرد جوان روی می آورد و چوب دست زمین کنی^۱ را در دستان او می چپاند و می گوید «برو باغچه ای درست کن.» توانایی^۲ این جادوگر ترسناک پیر چنان است که به گفته فورچون هنگامی که مادرزن چوب را به دست مرد جوان می دهد او سر براه و فرمانبردار بجای انجام کار دور می شود. (همان جا، ص ۲۴)

روت بندیکت نیز با برشماری آئین نامزدی دُبوها می گوید «از آن پس، مرد جوان با مردم دهکده ی همسرش روبرو خواهد بود و باید آنان را به حساب آورد. نخستین خواست آنها کارکردن اوست. مادرزن بی درنگ یک چوب دست زمین کنی را به او داده و دستور می دهد که «همین حالا، کار!»^۳ (الگوهای فرهنگ، ص ۱۲۴)

کار باغبانی که در گذشته در دست زنان بود اکنون با آغوش باز از سوی مردان پذیرفته می شود. برابر با برخی از گزارش ها مردان برای این که در باغبانی سرآمد باشند با یکدیگر رقابت می کردند. مالینوفسکی درباره بومیان تروبریاند می نویسد:

یک باغبان خوب در تروبریاند، همه ی آبرو و ارج خود را از اندازه کاری که می تواند انجام دهد و گستره ی زمینی که می تواند کشت کند، به دست می آورد. عنوان tokwaybagula که به معنای «باغبان خوب یا کارآمد»

1. digging – stick

2. power

3. now work!

است پس از بررسی، با بازشناسی و باریک‌بینی^۱ به او داده می‌شود و از آن به خود می‌بالد. چند تن از دوستانم که با عنوان *tokwaybagula* سرشناس شده‌اند، با سرافرازی و خودستایی درباره‌ی اینکه چند سال کار کرده‌اند، چه پهنه از زمین را کشت کرده‌اند با من سخن می‌گفتند و تلاش‌های خود را با کسانی که کارایی کمتری داشتند می‌سنجیدند ... مردان در شتاب کار، در دقت و نظم، و در بلندگینی باری که می‌توانند بلند کنند - هنگامی که تیرک‌های بزرگ را به باغ می‌آورند - یا در بُردن یام‌های^۲ خرمن‌شده، با هم رقابت می‌کردند.^۳

مالینوفسکی چکیده‌ی نگرش آنها را چنین آورده است «او، اگر یک مرد باشد می‌خواهد به نام یک باغبان خوب و رویهم‌رفته به عنوان یک کارگر، سرآمدی و برتری اجتماعی به دست آورد» (ص ۶۲)

یک معنای «شوهر» یا *husband* «مردی است که همسر دارد» اما *husbandman* به معنای کشاورز، کشتگر زمین است. بدین‌گونه شوهر^۴ همچون باغبانی که برای خویشاوندان همسر خود کار می‌کند در تاریخ چهره می‌نماید.

از باغبانی تا نگهداری و رام کردن جانوران کشت‌زار گام کوتاهی بیش نبود، و این‌ها دو سازه‌ای بودند که برای اقتصادی پیشرفته‌تر به آن نیاز بود. بدین‌سان زناشویی همراه با کشاورزی پدید آمد، کاری تازه برای مردان که بیش از پیش جای کار پیشین آنها، شکارگری را گرفت و بنیاد فرهنگ پیشرفته‌تر بربریت را فراهم ساخت.

1. discrimination

2. yams

۳. آرگنوت‌های پاسیفیک باختری، (*Argonauts of the Western Pacific*) ص ص

۶۰ - ۶۱.

4. husband

باغبانی تنها یکی از مهارت‌های سازنده و سودمندی بود که شوهران جوان زیرسرپرستی مادرزن خود آن را می‌آموختند و در آن چیره‌دست می‌شدند. دابلیو. آی. توماس یادآوری می‌کند که در میان زونی‌ها یک خواستگار نه تنها در کشت‌زارِ مادرزن آینده‌اش کار می‌کرد به‌گردآوری سوخت هم می‌پرداخت و کفش چرمی نرم و جامه‌های پوستین و پارچه‌ای و گردن‌بند نقره‌ای یا صدفی برای عروس می‌ساخت. (جنسیت و جامعه، ص ۷۸). شوهران در هر آنچه که پیش از آن «کار زنانه»^۱ دانسته می‌شد چیره‌دست شدند.

بدین‌گونه، زناشویی از آغاز به رابطه‌های جنسی میان یک مرد و یک زن وابسته نبود؛ سراسر به رابطه‌های اقتصادی و اجتماعی بستگی داشت و بر پایه‌ی آن بود. مرد جوانی که به عنوان داماد پذیرفته شده بود از آن پس می‌توانست به زنان و کودکان جامعه‌ی همسرش بپیوندد. در واقع هم چنانکه برخی از پژوهشگران گزارش داده‌اند، همان مادرزن سالخورده ترسناک به مردی که به فرزندخواندگی پذیرفته بود و اکنون او و دخترش هم‌خانه شده بود، نمایش مهر و دل‌بستگی ویژه‌ای را آغاز کرد.

با این همه واژه «هم‌خانگی»^۲ مانند «پذیرش فرزند»^۳ سخت نادرست دریافت شده است. هنگامی که از هم‌خانگی مرد جوان با مادرزنش رابطه‌ای جنسی را برداشت می‌کنند به این بدفهمی می‌انجامد که او، هم با مادر و هم با دختر هر دو زناشویی کرده است. حتی بریفولت نیز به این خطا دچار شده است. به گمان او، پرهیز از مادرزن شرم و سرآسیمگی^۴ پیوسته‌ای را پدید می‌آورد از این‌رو برای گریز از آن چاره

1. woman's work

2. cohabitation

3. adoption

4. embarrassments

ساده‌ای^۱ برای داماد اندیشیده شد تا پیش از زناشویی با دختر، مادرش را به‌طور صوری و تشریفاتی به همسری بگیرد. مانند نمونه‌هایی که از بومیان ناواهو، چروکی^۲، کریک^۳ و تیره‌های دیگر آورده است. (مادران، جلد یکم، ص ۲۶۴)

این برداشت نه تنها پوچ و بیهوده است؛ با همه‌ی نشانه‌ها و برگه‌ها درباره‌ی تابوی سخت‌گیرانه مادرزن که خود پریفولت بلرزیبینی فراوان آن را برشمرده و برای آن گواه آورده است نمی‌خوانند. بی‌گمان زمانی که مادرزن داماد را «پذیرفت»^۴ داماد با او هم‌خانه شد. اما این نه پذیرش فرزند بود و نه هم‌خانگی، به معنایی که امروزه از این واژگان درمی‌یابیم. به معنای آن بود که مرد جوان با کسانی که پیش‌تر می‌بایست از آنها پرهیزد دارای حق نشست و برخاست و آمدوشد اجتماعی^۵ می‌گردید.

برخی از پژوهشگران به یک دوره نامزدی پیش از زناشویی میان زن و مرد که مادرزن آن را برپا می‌کرده اشاره می‌کنند. این نامزدی گاهی تا یک‌سال هم به درازا می‌کشید و آن را دوره آزمایش^۶ پیش از زناشویی نیز می‌نامند. در این دوره مرد جوان بهترین رفتار خود را داشت و هرکاری از او می‌خواستند انجام می‌داد تا ارزش و دلخواه بودن خود را نشان دهد.

اگرچه بازشناخت مرز جداکننده میان نامزدی و زناشویی در بیشتر وقت‌ها دشوار است. یک معیار برای شناخت آن وجود دارد، زناشویی هنگامی آغاز می‌شود که خورد و خوراک زن و مرد باهم باشد.

این هم خوراکی نشان می‌دهد که رابطه جنسی تا چه اندازه‌ی ناچیزی

1. simple expedient

2. cherokees

3. caribs

4. adopted

5. social association

6. probation

در مرحله شکل‌گیری^۱ روند تکاملی زناشویی به آن ربط داشته است. در جامعه امروزی هنگامی که زن و مرد به طور رسمی به همسری یکدیگر درنیامده باشند آمیزش جنسی دست‌کم به‌طور صوری و نظری ناپسند انگاشته می‌شود. در جامعه بدوی چنین نبود. آنچه روت بندیکت درباره بومیان زونی می‌نویسد درباره مردمان بدوی دیگر هم به کار بُردنی است:

نگرش پاک‌دینانه و سخت‌گیرانه درباره رابطه جنسی، از گناه دانستن آن سرچشمه می‌گیرد و زونی‌ها از گناه انگاره‌ای ندارند.... آنان از عقده‌گناه رنج نمی‌برند، به رابطه جنسی چون وسوسه‌هایی که باید در برابر آن با تلاش دردناک خواست^۲، ایستادگی کرد نمی‌نگرند. به پاکدامنی و پارسایی^۳ همچون شیوه‌ای از زندگی هیچ‌گاه روی خوش نشان نمی‌دهند.... رابطه‌های خوشایند میان دو جنس تنها بخشی از رابطه‌های خوشایند با انسان‌ها به‌شمار می‌رود.... رابطه جنسی یکی از رخدادهای خوش در زندگی شادمانه بوده است. (الگوهای فرهنگ، صص ۱۷ - ۱۶)

با این همه، این نگرش ساده و آسان‌گیر درباره‌ی آمیزش جنسی، در گستره‌ی آنچه می‌توان آن را «آمیزش خوراک»^۴ نامید به کار بسته نمی‌شد. از دید بومیان ننگ‌آورترین رفتار میان یک زن و مرد این بود که پیش از زناشویی، با هم غذا بخورند.. هم چنانکه مالینوفسکی می‌نویسد:

در میان بومیان تروبریانند، زن و مردی که می‌خواهند در آینده نزدیک به همسری یکدیگر درآیند هرگز نباید باهم غذا بخورند. چنین کاری توان

1. formative

2. will

3. chastity

4. food intercourse

اخلاق‌پذیری^۱ یک بومی را دچار تکانه سختی خواهد کرد و همچنین حس درست رفتاری^۲ و نزاکت دانی او را. بیرون بردن یک دختر برای شام بدون آنکه پیش از آن با او پیمان زناشویی بسته باشند - چیزی که در اروپا رواست - بی‌آبرو کردن او در چشم تروربیاندهاست. همان‌طور که ما هم خانگی زن و مرد را پیش از زناشویی بد و ناپسند می‌دانیم بومیان تروربیاندهم به همان اندازه به هم خوراک‌شدن زن و مرد خرده می‌گیرند و با آن سازگار نیستند. (زندگی جنسی و حسن‌خویان، ص ۷۵)

از این روش تنها می‌توان این‌گونه برداشت کرد که از جداسازی دیرین خوراک زن و مرد و رویه‌های آدم‌خواری پیشین میان خویشاوند و ناخویشاوند سرچشمه گرفته است. سد خوراک، واپسین سد بازمانده بود که می‌بایست از میان برداشته شود. اگرچه مرد اکنون به نام شوهر پذیرفته شده و در جامعه همسر خود کار می‌کرد در دوره‌ی نامزدی یا آزمون نمی‌توانست در کنار همسر با بستگان او خوراک بخورد. فورچون شرح دیگری از این وضع را در دُبو به دست می‌دهد:

داماد نگون‌بخت آتی نمی‌تواند در کنار مادرزن و پدرزن آینده خود چیزی بخورد یا بیاشامد. او گرسنه و خسته همچنان کار می‌کند. اگر یک مردم‌شناس در این هنگام سر برسد و با پدرزن گفتگو کند پیرمرد شادمانه به گرفتاری غم‌انگیز داماد آینده قاه‌قاه می‌خندد. او خیلی گرسنه است - به قهقهه می‌خندد - اما نمی‌تواند چیزی بخورد - قاه‌قاه می‌خندد - او زمین را با نیرو و سرسختی هرچه بیشتر می‌کاود و می‌کاود و می‌کاود - به قهقهه می‌خندد. از دید پدرزن دبویی این خنده‌آورترین و ارزنده‌ترین وضع است. اما مرد جوان با فرارسیدن نیم‌روز، گرسنه،

1. moral susceptibility

2. sense of propriety

پریشان و خسته کار را رها می‌کند و از آنجا دور می‌شود و برای برآوردن نیازهایش به دهکده خود پناه می‌برد. (جادوگران دُبو، ص ۲۵)

این نشان می‌دهد که چرا در برخی زبان‌های بدوی واژه‌ای که برای دو نیمه‌ی رویاروی ایل^۱ به کار می‌رود به معنای «بخش‌بندی یا جداسازی خوراک»^۲ نیز هست. کِراالی می‌نویسد که «در میان بومیان دامارا^۳ برای بخش‌بندی زناشویی، [بخش‌بندی گروه‌ها برای زناشویی] واژه اُروزو^۴ به کار می‌رود که به خوراک ربط دارد.... تیره‌های دامارا با تابوهای خوراکی، از هم باز شناخته می‌شوند» (گل سرخ رازآلود، جلد دوم، ص ۲۲۷). همین معیار حتی پس از آنکه ساختار دوگانه^۵ فروپاشید و زناشویی بر پایه خاندان به خاندان^۶ یا دهکده به دهکده رخ می‌داد رواج داشت.

با این همه، حتی این سخت‌گیرانه‌ترین تابو، هنگامی که نامزدی انجام شده از سوی مادرزن، پیشرفت کرد و به یاری مادرزن به مرحله زناشویی رسید، سرانجام برافتاد. آئینی که در آن همسران در نخستین هم خوراکی، به هم می‌پیوستند یا آنچه را که می‌توان «سور عروسی»^۷ نامید باهم می‌خوردند به سرپرستی دو مادر - مادرزن و مادر شوهر - برگزار می‌شد. چنین است بازگویی فورچون از آئین دوبویی‌ها:

مرد جوان هنگامی که برای پدر و مادرزن آینده خود کار نمی‌کند نزد بستگان خود کار می‌کند تا خوراک و پیشکش‌هایی را که باید به دو دهکده درگیر در زناشویی داده و ستانده شود، بیاندوزد. سپس هنگامی که پس از نامزدی یکساله یا بیشتر همه چیز آماده شد، زناشویی روی

1. opposite moiety

2. food division

3. Damaras

4. oruzo

5. dual organization

6. clan to clan

7. wedding breakfast

می‌دهد. بستگان داماد پیشکش‌های ارزشمند و آرایه‌ای (زینتی) مانند بازوبندهایی از صدف سفید و گردن‌بندهایی از صدف سرخ‌رنگ برای بستگان عروس می‌برند. مادر عروس هدیه‌ها را می‌گیرد و آن را در میان خویشاوندان خود بخش می‌کند. سپس او و زنان خویشاوندش به دهکده‌ی داماد می‌روند و به شیوه‌ای آئینی سراسر آن را زفت و روب می‌کنند. در همان هنگام هدیه بزرگی از خوراک ناپخته دریافت می‌کنند و پس از آنکه دهکده را رفت و روب کردند و بیشتر این خوراک ناپخته را به دیگران بخشیدند، بخشی از خوراک را که نگه داشته بودند می‌پزند و به بستگان داماد می‌دهند و هدیه کوچک‌تری از خوراک پخته شده را از خویشاوندان داماد دریافت می‌کنند.

روز پس از آن، بستگان داماد هدیه بزرگی از خوراک ناپخته را به دهکده‌ی عروس می‌برند و آن را به بستگان عروس می‌دهند. بخش کوچکی از آن را در دهکده عروس می‌پزند و به خویشاوندان عروس می‌دهند و هدیه کوچک‌تری از خوراک پخته را از بستگان عروس دریافت می‌کنند. (جادوگران دبو، ص ۲۵)

خوراکی که برای عروسی آماده می‌شود خود بسیار ساده است و می‌توان آن را (از سوی مادرزنان برای خوگرفتن [دامادها] به سختی و نداری)^۱ خواند. مادر عروس پاره‌ای از خوراک دست‌پخت خود را به دهان داماد می‌چپاند و مادر داماد همین کار را درباره عروس انجام می‌دهد. فورچون می‌گوید: «اکنون این دو، زن و شوهر شده‌اند»، و می‌افزاید: «داماد برای نخستین بار در دهکده مادرزن خود و در کنارش دارد خوراک می‌خورد، و عروس نیز برای نخستین بار در روستای

مادر شوهرش و به همراه او دارد خوراک می خورد» (همان جا، ص ۲۶-۲۵).
 درخور بررسی است که در این آئین زناشویی همه چیز دو سویه^۱
 است مگر آئین رفت و روب. تنها، دهکده‌ی داماد به «طور آئینی سراسر
 رفت و روب می شود». از آنجا که این کار نمود گونه‌ای «آئین پاکسازی»^۲
 است، این پرسش به میان می آید که: چرا تنها در دهکده مرد رخ می دهد
 نه در دهکده زن؟ فورچون به این مسئله نمی پردازد. با این همه او در بخش
 دیگری راهنمایی برای پاسخ به این پرسش فراهم می سازد و آن در جایی
 است که می گوید: «رفت و روب نمادین»^۳ همانندی، در پیوند با آدم خواری
 و مرگ رخ می دهد.

او می نویسد: «هنگامی که مردان پیروزمندانه از جنگ باز می گردند
 لاشه‌هایی را برای جشن آدم خواری به خانه می آورند، پیش از آن زنان،
 سراسر دهکده را به طور آئینی رفت و روب کرده اند». از این رخداد
 نویسنده به این برآیند چشم گیر می رسد که این کار واکنش گروه زنان به
 رفتار خوب گروه مردان است، چون زمانی که مردان شکست خورده و
 دست خالی به دهکده برمی گردند رفت و روب انجام نمی شود.» (همان جا،
 ص ص ۷۸-۷۷)

به گفته فورچون، جشن آدم خواری مردان نمود «رفتار خوب»^۴ بود. اما
 رفت و روب زنان نشان می دهد که وارونه آن [گفته] درست بوده است:
 وجود لاشه‌ها و آدم خواری برگزاری آئینی برای پاکسازی را ناگزیر
 می ساخت.

این روشن می سازد که چرا در زناشویی، که دادوستد و هم نشینی

1. reciprocal

2. purification rite

3. symbolic sweeping

4. good behavior

خوراکی^۱ را میان دو جنس فراهم می‌سازد آئین رفت‌وروب تنها در دهکده‌ی داماد انجام می‌شود نه در دهکده عروس. این نمودی از یک پاکسازی آئینی برخاسته از رابطه خونین پیشین میان مردان در گروه‌های میان همسر^۲ و یافشاری بر رابطه‌ای تازه بود.

گفتنی است که حتی در این مرحله از تکامل زناشویی سد خوراک به آسانی و یا به سرعت شکسته نشد. به گفته‌ی بریفولت «در میان بسیاری از تیره‌ها هم سفره‌شدن عروس و داماد اصل و پایه آئین زناشویی است، و در بسیاری از نمونه‌ها این تنها فرصتی است که در آن عروس و داماد باهم غذا می‌خورند».

در واقع، در یکی از نمونه‌هایی که بریفولت به دست می‌دهد، نه عروس و داماد، خویشاوندان دو سوی هستند که خوراکی را می‌خورند که زمینه‌ساز پیوند زناشویی آن دو می‌شود:

در میان بومیان یاکوت عروس و داماد در جشن عروسی شرکت نمی‌کنند، در گوشه‌ای پشت در، روی به دیوار می‌نشینند در همان زمان بستگان آنها باهم خوراک عروسی را می‌خورند. در جلوی هر میهمان، روی تکه‌ای از پوست اسب که به جای رومیزی به کار می‌رود تکه گوشت پخته بزرگی با استخوان چسبیده به آن، نهاده شده است. بستگان عروس و داماد جوان این تکه‌های گوشت را به یکدیگر می‌دهند و تکه گوشت دیگری دریافت می‌کنند و این نمایش بخش اصلی جشن زناشویی یاکوت‌ها است. نشانه‌ی پیوستگی دو خانواده است که از آن پس می‌خواهند دشمنی‌ها را فراموش کنند و در آینده «از یک گوشت و استخوان»^۳ باشند. (مادران، جلد یکم، ص ۵۵۷)

1. food intercourse

2. intermarrying communities

3. flesh of one flesh and bone of one bone

هم خوراک شدن و دادن و ستاندن خوراک، رفتاری که نشانه زناشویی است، به کندی و به گونه‌ای ناپایدار^۱ آغاز شد. تا زمانی دورودراز بر پایه‌ای نارس و محدود ادامه یافت که در آن همسران پس از آئین زناشویی به رویه‌های از هم جداشده‌ی پیشین خود باز می‌گشتند. حتی پس از چیرگی پدرسالاری، بازمانده‌هایی از جدایی دیرین دو جنس، درباره گوشت و گوشت‌خواری به جا ماند. جولوس لیپرت^۲ می‌گوید پس از آنکه بومیان کاریان^۲ در میلئوس^۳ ساختار مادرسالاری خود را از دست دادند زنان کاریان هم‌چنان از این اصل پیروی کردند که «هیچ زنی نباید با شوهرش سرسفره بنشیند و گوشت بخورد» او هم چنین بخش‌بندی روشن خوراک میان همسران را، که مردان، سرپرست گوشت و کشتار^۴ جانوران و زنان سرپرست غله و نان بودند یادآور می‌شود. وی درباره‌ی زناشویی رومیان چنین می‌نویسد:

هنگامی که عروس به خانه شوهر می‌آمد، نه تنها فرموک و دوک ریسندگی^۵ را با خود می‌آورد سبدی از چند غله هم به همراه داشت که سهم او از غذای مشترک بود. اگرچه رومیان در زمانی دیرینه‌تر، پیشرفتِ خوب و اگذاریِ کشت غله از زنان به مردان را انجام داده بودند همه نشانه‌های بخش‌بندی کار^۶ در میان زنان و مردان پیشین از میان نرفته بود. روزباخ^۷ می‌گوید که غله به درستی اندوخته غذایی زنان شوهردار نامیده شده است، «چون کار اصلی خانواده‌های مادری^۸ برابر با قانون

1. precarously

2. Carians

3. Miletus

4. slaughtering

5. staff and spindle

6. division of labor

7. Rössbach

8. materfamilias

باستانی رومولوس^۱، آماده‌سازی گندم و جو و مایه‌های دیگر سازنده‌ی نان، برای خوراک و برای نذر و نیاز خانوادگی بود و کارهای بازمانده‌ی دیگر مانند کشتار جانوران و آماده‌سازی گوشت به مردان واگذار شده بود.^۲ حتی در کار قربانی‌ها، همیشه پیشکش گوشت کار مردان بود، در حالی که وستالیا^۳، جشنواره‌های که تنها کدبانوها^۴ آن را برگزار می‌کردند جشنواره نان^۴ نامیده می‌شد. (تکامل فرهنگ، ص ۳۴۳ - ۲۶۷)

مهم‌ترین ویژگی زناشویی از همان آغاز، نادیده مانده است: زناشویی پیوند تازه‌ای میان زن و شوهر بود، آشکارا با پیوند خاندانی^۵ خواهران و برادران فرق داشت. این دو در بنیاد با هم ناسازگار بودند. بدین‌سان، اگرچه مادران، زناشویی را در چهارچوب ساختار خاندان مادری^۶ پدید آوردند، سرانجام زناشویی پی مادرسالاری را سست کرد و زمینه فروپاشی آن را فراهم ساخت.

رویارویی زناشویی و مادرسالاری

با پیشرفت به سوی اقتصاد کشاورزی، جامعه ایلی^۷ به اوج پیشرفت خود رسیده بود از آن پس فروپاشی آن آغاز شد. شبکه به هم پیوسته‌ی خاندان‌های مادرتبار^۸ و نیمگی‌های^۹ ایل رفته‌رفته پراکنده شدند و به شکل خاندان‌های جداگانه درآمدند و هرکدام یک جامعه روستایی را ساختند. دوش به دوش با این دگرگونی‌ها سازوکار زناشویی نیز بر پایه

1. Romulus

2. Vestalia

3. matrons

4. feast of breads

5. clan union

6. maternal clan

7. tribal society

8. clans

9. phratries

خاندان به خاندان^۱، روستا به روستا، و سرانجام خانواده به خانواده قرار گرفت.

در زناشویی مادرنشیمی^۲، نخستین فرم زناشویی، شوهر، خاندان و دهکده خود را رها می‌کرد تا در زادگاه همسرش آشیان گزینند. اگرچه رفت و آمد او به خانه همسر دیگر پنهانی نبود به گونه‌ای او هنوز در برابر جامعه همسر، یک شوهر «دیدارگر»^۳ به شمار می‌رفت، «بیگانه‌ای»^۴ در جامعه‌ای مادرراستا که از آن او نبود. خویشاوندی همچنان بر پایه مادرتباری باقی ماند، و نخستین کلان - فامیل‌ها^۵ [فامیل‌های دارای نیای مشترک مادری] که از ایل جدا شدند بسیاری از ویژگی‌های مادر سالارانهای خود را نگه داشتند. ویژگی مادر راستایی^۶ کلان - فامیل‌ها ثابت شده است. بازگویی فریزر از مردم آسام^۷ در هند، نمونه‌ای از آن را به دست می‌دهد:

در میان گاروها^۸ و هم‌چنین خاصی‌ها^۹، سیستم خویشاوندی مادری حکمفرماست. همسر^{۱۰} بالاترین عضو خانواده است و از رهگذر او همه دارایی خانواده به ارث می‌رسد. ایل به گروه‌های فامیلی یا مادری^{۱۱} بسیاری که آن را ماکونگ^{۱۲} می‌نامند بخش‌بندی می‌شود. همه کسانی که در یک گروه مادری به سر می‌برند خود را از فرزندان یک نیای مادری می‌دانند و همه کودکان یک فامیل از آن گروه فامیلی «مادری» هستند نه

1. clan to clan

2. matrilineal marriage

3. visitor

4. outsider

5. clan - families

6. matrilineal

7. Assam

8. Garos

9. Khasis

10. wife

11. motherhood

12. Machongs

از آن بستگان پدری که کمتر شناخته شده‌اند. ارث‌بری پیرو همان روند است، و از راستای زنانه می‌گذرد و به آن محدود می‌شود بدین‌گونه دختر است که از ارث مادر بهره‌مند می‌شود و پس از او دخترش و اگر دختری در میان نباشد، زن دیگری از خاندان از سوی برخی از کسان در گروه برگزیده می‌شود.^۱

گزارش‌هایی که درباره‌ی زناشویی بدوی در دست است بر این نکته پافشاری می‌کند که آنها ناپایدار بودند، بارها دچار گسستگی شده و به جدایی می‌انجامیدند. اما سرچشمه نهفته‌ی این ناپایداری آن چنان که باید کاویده نشده است.

تا زمانی که خویشاوندی همچنان مادر راستا مانده بود برادر راستا نیز بود و برادرِ مادر همچون پاسدار و پشتیبان^۲ خواهران و خواهرزادگان خود کار می‌کرد. با اینهمه، زناشویی به‌طور گریزناپذیری، تخم دشمنی با سازمان مادر سالاری را پراکند.

این پدیده را در پیوندهای شکننده، برخوردها و تنش‌های زناشویی میان -گروهی دو خاندانِ مادرتبار و هم‌چنین میان زن و شوهر می‌توان بازشناخت. فورچون هنگام نوشتن درباره وضع دُبو، آن را «برخورد همبستگی‌های ناسازگار»^۳ و گونه‌ای «ناسازگاری میان *susu* [خاندان مادرتبار به زبان دُبویی] و گروه‌بندی زناشویی^۴ نامیده است (جادوگران دُبو، ص ۴۳). روت بندیکت نیز در اشاره به سرخ‌پوستان زونی می‌نویسد: «در زونی، زناشویی به جای اینکه یک فرم اجتماعی باشد که به مانند

۱. فرهنگ مردمی در عهد عتیق، کوتاه‌شده، ویراسته، (Folklore in the Old testament, abr. ed) ص ۱۹۳.

2. guardian

3. clash of incompatible solidarities

4. marital grouping

فرهنگ ما، همه نیروهای سنتی پشت سر آن گردهم آیند، با نیرومندترین پیوند اجتماعی^۱ نهادینه شده ناسازگار است.» و این پیوند همانا پیوند خونی مادرراستاست که زن و خویشاوندان او از آن بهره می‌برند نه مرد و همسرش. (الگوهای فرهنگ، ص ۷۶)

مردان هستند که در برخورد میان مادرراستایی و زناشویی بیشترین آسیب را می‌بینند. مردی که برای همسرش گروه و بستگان خود را رها می‌کند، دارای کشش‌ها و دلبستگی‌های دوگانه است. همه‌ی حق‌های بنیادین او^۲، مسئولیت‌ها و پشتیبانی‌های او به سود خواهران و دیگر خویشاوندان مادری است، و این او را از گسترش هر چه بیشتر پیوند با همسر و فرزندان او باز می‌دارد. از سوی دیگر تا زمانی که زناشویی مادرنشیمی باشد با این ناسازگاری‌ها از هم گسیخته نمی‌شود. زن، چون در جامعه خود به سرمی‌برد بستگان مادری، او را در میان گرفته و از او پشتیبانی می‌کنند، چنانکه روت بندیکت می‌نویسد: «برای زنان هیچ ناسازگاری وجود ندارد آنان هیچ‌گونه وظیفه‌ای در برابر بستگان و گروه شوهر ندارند اما برای همه مردان پای‌بندی دوگانه‌ای وجود دارد» «آنان در یک گروه شوهر به‌شمار می‌روند و در گروه دیگر برادر.» او وضع بومیان زونی را این‌گونه برمی‌شمارد:

خانه و غله‌ای که در آن انبارشده، از آن زنان خانوار، مادر بزرگ و خواهرانش، دخترانش و دخترزادگان اوست زنان بدون بیم از هرچه که برای زناشویی پیش آید سراسر زندگانی خود را در آن خانه می‌گذرانند. آنان جبهه یکپارچه‌ای رامی‌سازند. از چیزهای ارج نهاده شده [در آئین] که از آن خودشان است به خوبی نگهداری می‌کنند و در پاسداشت آن

می‌کوشند. رازهای‌شان را میان خود نگه می‌دارند. شوهران آنها از بیگانگان هستند، و برادران هستند که در کارهای خانه به خواهران می‌پیوندند. برادرانی که اکنون در خانه‌ی خانوارهای دیگر، زناشویی کرده‌اند. آنها هستند که در همه نیایش‌ها هنگامی که چیزهای مقدس را در جلوی محراب می‌چینند به خانه برمی‌گردند. آنها هستند نه زنان که چگونگی برگزاری آئین رسته چیزهای حرمت‌دار را به یاد سپرده‌اند و آن رازنده نگه می‌دارند. یک مرد در همه رخدادهای مهم به خانه مادرش می‌رود، که وقتی او می‌میرد از آن خواهر اوست، و اگر زناشویی مرد فروپاشد، او نیز به همان سنگر باز می‌گردد. (الگوهای فرهنگ، ص ۷۷ - ۷۶)

فرد ایگان^۲ در اصل همان نگاره^۳ را درباره‌ی سرخ‌پوستان مادرراستای هوپی^۴ به دست می‌دهد:

هسته کانونی یا محور خانه را دودمانی زنانه^۵ شکل می‌دهد که بخشی از یک راسته‌ی تباری^۶ زنانه است. عضوهای این بخش، زنان و مردان، در این خانه زاده شده‌اند و آنجا را خانه خود می‌دانند. اما تنها زنان هستند که پس از زناشویی در آنجا می‌مانند. مردان این خانوار هنگام زناشویی آنجا را ترک می‌کنند تا در خانه‌ی همسر خود زندگی کنند. در هنگام برگزاری آئین‌های گوناگون و رخدادهای رسمی و سنتی و یا در هنگام جدایی و طلاق که بارها رخ می‌دهد به خانه مادری خود برمی‌گردند. مردان دیگری هم از راه زناشویی به این خانه می‌آیند و به خانوار

1. sacred

2. Fred Eggan

3. picture

4. hopi

5. line of women

6. lineage

می‌پیوندند ... می‌توان آنان را همچون دودمانی از زنان دانست که دو گزینه برای پشتگر می‌دارند برادران و شوهران. در رخدادهای آئینی هنگامی که مردان به خانه مادری خود برمی‌گردند، گروه خانوار یک دودمان^۱ می‌شوند یا بخشی از یک دودمان؛ در رخدادهای عادی گروه سازنده‌ی خانوار، زنان، شوهران و کودکان هستند. زندگی خانوار در پیرامون هسته کانونی و پیوسته‌ای از زنان می‌چرخد؛ مردان با آشیانه و دلبستگی‌های دوگانه خود عضو کناری و پیرامونی^۲ هستند.^۳

ای. آی. ریچاردز^۴ که زندگی و پای‌بندی دوگانه و دگرگون‌شونده‌ی مردان را «نهاد شوهر دیدارگر یا برادر دیدارگر»^۵ نام نهاده است، می‌نویسد که زناشویی‌ها به آسانی از هم می‌پاشد. «مردی که نمی‌تواند وضع در دهکده همسرش را تاب آورد آنجا را ترک می‌کند و به جایی دیگر می‌رود. این را می‌توان همچون راه‌گشایشی^۶ برای شوهر جداشدنی به‌شمار آورد» («برخی از گونه‌های ساختار خانوادگی در میان بانتوهای مرکزی»، در سیستم‌های خویشاوندی و زناشویی در آفریقا، ص ۴۸ - ۲۴۶).^۷

برخلاف شوهر، برادر جداشدنی نبود. خواه در گروه و خاندانی دیگر

1. lineage

2. peripheral

۳. «هویی و اصل دودمانی»، در ساختار اجتماعی، ("The Hopi and the Lineage", in Social Structure), principle, ص ۳۲ - ۱۳۱.

4. A. I. Richards

5. institution of the visiting husband or the visiting brother

6. solution

7. "Some types of family structure Amongst the Central Bantu", in African systems of Kinship and Marriage

همسری داشت یا نداشت، او ستون و پایه مردانه‌ی جامعه‌ی مادرراستای خود بود. بدین‌گونه با آنکه شوهران بسیاری به عنوان همسرانِ خواهرانِ آن مرد می‌آمدند و می‌رفتند، او «همسر»^۱ اقتصادی و اجتماعی آنان (خواهران) باقی ماند و کودکان، برادرِ مادر و نه شوهر مادر را سرپرست خود می‌دانستند. ایگان درباره‌ی سرخ‌پوستان هویی می‌نویسد:

برادرِ مادر پیوندهای مهمی با خواهرزادگانش دارد. بنا داشتن بالاترین پایه مردانه در راستای تباری خواهرش و خانواده، جایگاه سرپرست و دستوردهنده را دارد؛ او نظم‌دهنده‌ی اصلی خانواده است که هم به او ارج می‌نهند و هم از دستوره‌های او پیروی می‌کنند. برادرِ مادر مسئولیت مهم واگذاری میراث آئینی دودمان یا خاندان را بر دوش دارد؛ در بیشتر نمونه‌ها، او شایسته‌ترین خواهرزاده‌ی خود را به جانشینی خود برمی‌گزیند و در هر رخداد آئینی که ممکن است وی در آینده سرپرستی آن را به‌دست‌گیرد کارهایی را که باید انجام دهد به او می‌آموزد. (ساختار اجتماعی، ص ۱۳۵)

بدین‌گونه، اگرچه شوهر برای زندگی با همسرش به زادگاه او می‌آمد، به نام شوهر از حق کمی برخوردار بود و به نام پدر هیچ حقی در برابر فرزندان همسر نداشت، چون مادر و برادرِ مادر زندگی آنها را می‌گرداندند و از آنان نگه‌داری می‌کردند. شوهر همچنان یک بیگانه و یک دیدارگر ماند. و خودبه‌خود ناگزیر بود در برابر مردان خویشاوند مادر دوراندیش و فرمانبر باشد. دیوید ام. شنایدر^۲ درباره تروکی‌ها می‌نویسد «برادرِ مادر می‌تواند هر درخواستی از شوهر خواهر داشته باشد و این خواسته‌ها باید انجام شود. اگر درخواست‌های برادرِ مادر برآورده نشود بهانه‌ای است

1. consort

2. David M. Schneider

برای پایان یافتن زناشویی و برادر به خواهرش خواهد گفت که از شوهر بخواد خانه را ترک کند^۱. همین وضع در سرزمین‌های بی‌شمار بدوی دیگری حکمفرماست.

از این پدیده، بیشتر این‌گونه برداشت می‌شود که گواهی است بر اینکه برادر بر خواهر چیرگی دارد که می‌توان آن را با چیرگی مردان بر زنان در جامعه‌ی امروزی سنجید. اما در واقع، این پدیده، تنها نیروی برتر برادر بر شوهر بیگانه را نشان می‌دهد و در صورتی است که شوهر در برابر برخی کارهای نادرست در جامعه‌ی همسر، پاسخگو (مسئول) شناخته شود. ناآگاهی از چگونگی مرگ طبیعی و سبب‌های آن و آسیب‌دیدگی‌ها و زخم‌های پیش‌آمدی، سرچشمه‌ی برخوردها و دشمنی میان برادران و شوهران بود. از آنجا که برادران مادران سرپرست و نگهبان فرزندان مادر به‌شمار می‌رفتند ناگزیر بودند در برابر کسانی که گمان می‌رفت چنین پیشامدهای ناگواری را به گونه‌ای سرراست و یا ناآشکار پدید آورده باشند رویاروی شوند.

این ترس و بدگمانی به بیگانگان، نه تنها میان برادران و شوهران، در میان شوهران و همسران نیز تنش‌هایی را پدید آورد. هابل می‌نویسد: «شوهر و همسر از آنجا که از خاندان‌های مادرتبار جداگانه‌ای هستند در هنگام زناشویی و در همه روزهای پس از آن، به هم دشمنی می‌ورزند. هریک باور دارد که دیگری می‌کوشد او را با پلیدترین افسون‌ها نابود سازد» (انسان در جهان بدوی، ص ۲۲۴). حتی اگر زناشویی می‌توانست دیرزمانی پایدار بماند، تا هنگامی که زن یا شوهر زنده بودند، پس از مرگ یک یا هر دوی آنها اثری از آن باز نمی‌ماند. هارتلند آنچه برای شوهری در

۱. خویشاوندی مادرراستا، (Matrilineal Kinship) ص ۲۳۱.

روتوما^۱ جزیره‌ای در شمال فیجی^۲ پس از مرگ همسرش پیش می‌آید، را چنین برشمرده است:

شوهر در طول زندگی همسرش در خانه‌ی او می‌ماند؛ هنگام مرگ زن در همان زمان که پیکر او را از یک در خانه به بیرون می‌برند شوهر را از در دیگر به بیرون می‌رانند که نشان می‌دهد او دیگر در آن خانه دارای حقی نیست. (جامعه‌ی بدوی، ص ص ۵۷-۵۸)

با از هم‌گسیختن پیمان برادری میان خویشاوندان رویاروی که در آن همه‌ی مردان دوسوی هنگامی که با خواهران نیمه‌دیگر زناشویی می‌کردند برادران هم به شمار می‌رفتند و ترسی از یکدیگر نداشتند بر این دشواری [ترس و بدگمانی به بیگانگان] افزوده شد. اما با پیدایش زناشویی دوتایی^۳ گروه ناهمگونی از مردان از راه زناشویی با زنان یک روستا، به هم برخوردند. در نبود هیچ‌گونه پیمان میان روستاها، مردان به یکدیگر بدگمان بودند و از هم می‌ترسیدند. آنان هرگز نمی‌توانستند این دلگرمی را داشته باشند که شاید دشمنان از راه افسون‌های بدخواهانه، در نهان به آنها تنازند و یا آنها را نکشند. فورچون می‌نویسد:

همبستگی روستا، در این باور نمودار شده است که بیماری و مرگ در میان عضوهای خاندان مادرتبار آنها، برخاسته از مردمان روستای دیگر است نه عضوهای گوناگون خاندان. به‌ویژه مردمانی که این روستا از راه زناشویی با آنها پیوند یافته است - بیگانگانی که به روستا آمده‌اند و یا خویشاوندان آنها در دهکده‌های دیگر - در یک روستا مردم دوست یکدیگرند. اما مردمان روستاهای دیگر درخور اعتماد نیستند، اگرچه

1. Rotuma

2. Fiji

3. pair union

تنها می‌توان با آنها زناشویی کرد.

بدین‌گونه زناشویی در زندگی هر مرد دارای همسر، دودستگی و شکاف ژرفی پدید آورد. او در خاندان مادری خود، همراه با خواهران و دیگر خویشان، عضو ارجمندی از جامعه بود. یک برادر یا یک برادر مادر، پرتوان و آبرومند. در جامعه همسرش هیچ‌کس نبود، یک بیگانه، دستخوش خوارداشت‌های گوناگون، اگر نگوئیم بدتر از آن.

این جایگاه ناچیز شوهر را می‌توان در برخی از واژگانی که در وصف او به کار می‌رود دریافت. به گفته فورچون، در دُبو او را «زاده‌ی زناشویی»^۱ می‌نامیدند (همان‌جا، ص ۴۳). کاتلین گاف^۲ نام‌گذاری‌های گویاتر و روشن‌تری را باز می‌گوید. در یائو یک شوهر در روستای همسرش همیشه یک بیگانه است - یک بُز نر^۳، یک جوجه خروس^۴ یا یک گدا^۵ که دنباله‌روی همسرش است و بس». و درباره‌ی بومیان مینانگ‌کابو^۶ می‌نویسد «شوهر و زن به پیروی از سنت، با هم در یک خانه زندگی نمی‌کردند: شوهر بیشتر برای هدف‌های جنسی به دیدار همسرش می‌رفت. او یک «مرد به‌وام گرفته شده»^۷ و یک خروس بود؛ نه او در دارایی دودمان همسرش دارای حقی بود، و نه همسر در دارایی او و بستگانش» (خویشاوندی مادرراستا، ص ۵۸۸ - ۵۸۱).

حتی اگر در جایی مردی با همسرش هم‌خانه می‌شد، که در نیار^۸ چنین بود. گاف می‌نویسد: «وضع و حال خانه هرچه بود، یک مرد می‌بایست وظیفه خود را در برابر مادر و خواهرانش برتر از وظیفه‌ای که

- | | |
|----------------------------|----------------------|
| 1. Resultant from Marriage | 2. Kathleen Gough |
| 3. billy goat | 4. a chicken rooster |
| 5. a beggar | 6. Minangkabau |
| 7. borrowed man | 8. Nayar |

در برابر همسر و فرزندان خود دارد قرار دهد» (همانجا، ص ۳۹۷) ماکس گلوک مان^۱ درباره وضع همانندی در آفریقا چنین می‌نویسد:

جدایی (طلاق) در میان همسران فراوان است؛ زنان آماده‌اند در کنار برادران، رودرروی شوهران بایستند. یک مرد به خواهرش اعتماد دارد نه به همسرش. «یک خواهر همیشه خواهر توست، همسرت ممکن است فردا همسر مرد دیگری باشد.»^۲

دشمنی فزاینده میان زناشویی و مادرراستایی به پیشرفتی شگفت‌فردی شدن^۳ رابطه‌ی خواهر - برادری خاندانی^۴ انجامید. در برابر جفت شوهر - زن که در زناشویی به هم می‌پیوستند، آنچه می‌توان آن را نهادی رویاروی^۵ نام نهاد یا جفت خواهر - برادر، که در مادرراستایی به هم وابسته بودند پدیدار شد. این پدیده به شیوه‌ای پاره‌ای و بخشی و محدود توجه برخی از مردم‌شناسان را برانگیخته، هرچند به آن همچون پیشرفتی تکامل‌گرایانه که از کاهش سیستم خاندانی^۶ به سیستم خانوادگی سرچشمه گرفته، ننگریسته‌اند.

برای نمونه، مالدینوفسکی وضع در جزیره‌های تروبریانند را چنین شرح می‌دهد «در درون سامانه‌ی مادرراستا برادر و خواهر به‌طور مادرزادی در همه‌ی رخدادهای حقوقی و عرفی^۷ نمایندگان مردان و زنان هستند. در افسانه‌ای درباره‌ی خاستگاه خانوارها، برادر و خواهر باهم از راه نخستین گودال^۸ از زیرزمین بیرون می‌آیند و گام به جهان هستی می‌گذارند. در

1. Max Gluckman

۲. رسم و ناسازگاری در آفریقا، (Custom and Conflict in Africa) ص ۷۴.

3. individualization

4. clan sister – brother relationship

5. counter institution

6. clan system

7. customary

8. original hole

زمینه کارهای خانوادگی، برادر پاسدار طبیعی و سرپرست خانوار خواهر و فرزندان اوست.» با این همه مالدینوفسکی پی می برد که هر چند بار که زن و شوهر را در کنار هم می گذارد، باید برادر و خواهر را نیز کنار هم بگذارد (زندگی جنسی وحش خویان، ص ۳۵). لوسی میر^۱ در همین زمینه به شیوه‌ی روشن تری می نویسد:

اگرچه مردم‌شناسان بیشتر در باره‌ی برادر مادر و پسر خواهر سخن می‌گویند، بیشتر دایی‌ها خواهرزاده‌های بسیار و بیشتر خواهرزاده‌ها دایی‌های بسیار دارند. با این همه، گاه به گاه مانند آنچه که در بخش‌هایی از آفریقای جنوبی می‌بینیم رسم چنین است که هر برادر در کنار یک خواهر باشد و تنها برای فرزندان او برادرِ مادر یا دایی به شمار رود. (درآمدی بر مردم‌شناسی اجتماعی، ص ۶۱)

هم‌زیستی ناسازگارانه‌ی خواهر - برادر و شوهر - همسر را می‌توان همچون پیام‌آور دگرگونی‌های بنیادین که در ساختار مادرسالاری در آستانه رخ دادن بود، دانست. پاره‌های سازنده‌ی مادرسالاری داشت دگرگون می‌شد؛ گروه خواهران و برادران به شکل تک‌جفت‌هایی با دلبستگی‌ها و بهره‌وری‌های دیگر درمی‌آمدند. تا زمانی که پیوند خویشاوندی مادری ناپایدار بود، پیوند زناشویی به آسانی و پی‌درپی از هم گسسته می‌شد. اگرچه در آغاز این ناسازگاری‌ها کمتر هویدا بود به ناگزیر رفته‌رفته گسترش یافت و بر همه‌ی جنبه‌های زندگی اثر گذاشت. این را می‌توان در دگرگونی‌هایی که در سیستم دادوستد گروهی هدیه رخ داد آشکارا دید. دادوستدهای هدیه در شیوه زندگی گروهی، به پیوستن گروه‌های انبوه مردان به پیمان‌های صلح^۲ انجامید. با کاهش

1. Lucy Mair

2. peace pacts

گروه‌های بزرگ و دگرشدن آن به روستاهای جداگانه، سیستم دادوستد گروهی به شکل دادوستد فردی میان مردان، شوهران و برادران درآمد. ویژگی‌های این دادوستدهای فردی را برخی از پژوهشگران بررسی کرده‌اند. آنان پی بردند که چگونه شوهر به هر کار دشواری دست می‌زد تا یام‌ها و دیگر فرآورده‌های درختی باغ را برای برادر همسر خود به ارمغان بیاورد، در حالی که خود همانند این خوراکی‌ها را از شوهر خواهرش دریافت می‌کرد.

هابل نمونه‌ای از آن را به دست می‌دهد:

رویه‌های خاندان‌های مادری در ملانزی، خواستار آن است که یک مرد از سوی خواهرش گیاهان را بکارد. از آنجا که خانوار خواهرش خانوار خودش نیست، پس او باید یام‌ها را از باغ خود به انبار شوهر خواهرش ببرد و در آنجا بگذارد. انبار خود او نیز تا اندازه‌ای از سوی برادر همسرش پُر می‌شود. (انسان در جهان بدوی، ص ۳۴۴)

مالینوفسکی یادآوری می‌کند که به وقت و کار بیش از اندازه‌ای نیاز بود تا این دادوستدهای اکنون بیهوده انجام شود:

در فصل برداشت، همه راه‌ها پر از گروه‌های بزرگی از مردان است که دارند خوراکی‌ها را با سبید می‌برند و یا با سبدهای خالی باز می‌گردند. از دورترین جاهای شمال کی‌ریوینا^۱ گروه‌ها باید نزدیک به دوازده مایل را پیاده بپیمایند تا به خلیج تیکوا اوکوا^۲ برسند سپس در آنجا سوار قایق شوند مایل‌ها راه را در تالابی کم‌ترفا پارو بزنند تا در سیناکتا^۳ به خشکی برسند و باز راه درازی را پیاده بپیمایند؛ و همه این تلاش‌ها برای آن است

1. Kiriwina

2. Tikwáukwa

3. Sinaketa

که انبار یام‌های مردی را پُر کنند که خود می‌توانست به خوبی این کار را انجام دهد، چنانچه او ناگزیر نبود که همه خوراکی‌های برداشت‌شده خود را به شوهر خواهرش ببخشد! (آرگنوت‌های پاسیفیک غربی، ص ۱۷۴)

مالینوفسکی در کتاب دیگری به همین پدیده اشاره می‌کند و آن را «تلاش اقتصادی بیهوده و فراگیر در سراسر ناحیه» می‌نامد که در هنگام درو و داد و گرفت خوراکی‌های برداشت‌شده انجام می‌شود که آشکارا هیچ هدف اقتصادی را دنبال نمی‌کند. او می‌نویسد:

چه می‌تواند از دید اقتصادی بیهوده‌تر از این بخش^۱ نادرست فرآورده‌های باغ باشد، در جایی که هر مرد برای خواهرش کار می‌کند و در پی آن ناچار است به برادر همسرش وابسته باشد، در جایی که آشکارا زمان و انرژی، بیشتر برای نشان دادن، برای نمایش، و برای جابجایی کالا، به هز می‌رود تا برای انجام کاری راستین؟^۲

این سخنان، سیستم دادوستد کهن را در آستانه‌ی کاهش به پوچی و بیهودگی^۳ [کاهش یافتگی که به پوچی و بیهودگی انجامیده] نشان می‌دهد. این سامانه هنگامی که به دادوستد فردی میان برادر و شوهر کاهش یافت معنای خود را از دست داد. بار این رسم فرسوده به جای آن‌که رابطه‌های برادرانه‌ای را پدید آورد تنها می‌توانست برخورد و تنش میان مردان را افزایش دهد.

بدین‌گونه نه تنها دادوستد کهن، کارهای بخش‌بندی شده واگذار شده نیز توان فرسا شد. در جایی که پیش از آن، برادران ایلی و برادران مادران

1. distribution

۲. بزه و عرف در جامعه وحش‌خو، (Crime and Custom in Savage Society)

ص ۳۷.

3. *reducio ad absurdum*

در جامعه‌ای مادرسالار - برادر سالار نمودار ستون پشتیبان مردانه بودند اکنون تنها از یک برادر می‌خواستند که زندگی یک خواهر را بگرداند. هم‌زمان با آن، از برادر چشم داشتند که در هنگامی که در زادوبوم همسر به سر می‌برد کارهای کارگری را برای همسر و خویشاوندان او انجام دهد. نوشته زیر نمونه‌ای از یافته‌های بریفولت است:

در جزیره‌های مورت‌لاک^۱ شوهر در یک بخش از صخره‌ی آبی^۲ کشت‌زار خود را دارد و بارها از این سوی تالاب به آن سوی خانه همسر در بخش دیگر می‌رود و می‌آید به او در کاشت تکه زمینش یاری می‌کند. همچنین در جزیره‌های باختری تورس استریتس^۳ در جایی که مادرنشیمی | آشیان‌گزینی یک جفت هم‌خانه در زادبوم زن | حکمفرماست. برای مردان رسمی رایج است که در جزیره‌ای دیگر همسری برگزینند و وقت خود را میان کشت و کار خود و همسر بخش‌بندی کنند و در فصل‌های گوناگون سال میان دو جزیره آمدوشد کنند اگر شوهر در زمان‌های پسین‌تر زندگی بخواهد به شیوه‌ای ایستاتر در جایی آرام‌گیرد. آنجا بیشتر خانه همسرش خواهد بود. (مادران، جلد یکم، ص ۲۹۲)

در واقع برای، مردی که در دوران زناشویی مادرنشیمی به سر می‌برد بسیار کم پیش می‌آمد که خانه و آشیان همیشگی و پایایی داشته باشد. هرچه هم که به سختی برای یگانگی با جامعه‌ی همسرش می‌کوشید، در طول زندگی‌اش گسست‌های پیاپی در زناشویی، و پس از مرگش به هم خوردن |فسخ| پیمان زناشویی رخ می‌داد.

1. Mortlock

2. reef

3. Torres Straits

ناسازگاری میان زناشویی و مادرسالاری با فرارسیدن آنچه «پدر-نشیمی»^۱ [آشیان‌گزینی یک جفت هم‌خانه در زادبوم شوهر] نامیده می‌شود کاهش نیافت. بیشتر هم شد، چون اکنون زنان نیز درگیر زندگی دوباره^۲ شده بودند و زندگی آنها دستخوش برخوردها، تنش‌ها و ستیزه‌هایی بود که مردان در زناشویی مادرنشیمی دچار آن شده بودند و این نیاز به بررسی موشکافانه‌تری درباره کاربرد واژگان «زناشویی پدرنشیمی» دارد که برخی انگاشت‌های نادرست و خطاهای بزرگ از آن برخاسته است.

خاستگاه زناشویی مادرنشیمی را می‌توان به روشنی در پیمان همسری خویشاوندان آن‌سو، میان دو گروه مادرراستا یافت که تنها نیاز به یک گام دیگر، «شوهر دیدارگر» داشت تا هم‌خانگی مرد با همسرش را در زادبوم همسر پدید آورد. اما درباره خاستگاه زناشویی «پدرنشیمی» کمبود آشکاری در یافته‌ها و داده‌ها وجود دارد. در چه زمانی زن از رسم کهن ماندن در زادبوم خود دست کشید و آغاز به زندگی در زادبوم شوهر خود کرد و دست‌کم بخشی از زندگی خود را در آنجا گذراند؟

کاربرد واژه‌ی «پدرنشیمی» ما را از جستجو برای پاسخ باز می‌دارد: در زنجیره تکاملی، شوهر پیش از پدر در تاریخ پدیدار شد. برابر با تعریف‌های پذیرفته‌شده، زناشویی مادرنشیمی به معنای آن است که شوهر به جامعه همسر می‌رود تا در آنجا زندگی کند، در حالی که در زناشویی پدرنشیمی، زن به زادبوم همسر می‌رود. هیچ چیز در این تعریف نشان نمی‌دهد که زمانی که زن برای زندگی به نزد همسر می‌رود او دارد به جامعه‌ای از «پدران» گام می‌نهد. او تنها به جامعه‌ای از شوهران

احتمالی^۱ روی می‌آورد که یکی از آنها شوهر راستین او شده است. بی‌گمان، پس از آن‌که شوهر نقش پدری را در رابطه با فرزند همسرش به دست آورد می‌توان از پدران و «زناشویی پدرنشیمی» سخن گفت. اما پیش از این پیشرفت، تنها می‌توان از رفتن زن به زیستگاه شوهر^۲ سخن گفت نه از «زناشویی پدرنشیمی».

واژگان «زناشویی پدرنشیمی» به گونه‌ای دیگر باز هم گمراه‌کننده است، بیشتر، این انگاشت را برمی‌انگیزد که این زناشویی در جامعه‌ای با ساختار مردانه با ویژگی‌های خانوادگی پدری^۳ رخ داده است. چنین نیست. هم زناشویی مادرنشیمی و هم پدرنشیمی در خاندان‌ها و دهکده‌های همگون، با ساختار مادرراستا رخ می‌دهد. شوهر از زادگاه مادری خود می‌آید و زن هم از زادگاه مادری خود. خواه آنها باهم در زادگاه شوهر و یا زن به سر برند، در یکی از زادگاه‌های مادری شوهر و یا زن زندگی خواهند کرد.

از این دیدگاه، کاربرد واژگان «زناشویی پدرنشیمی» در بررسی خاستگاه‌ها، دانش واژه‌ای نارساست. با این همه، با نبود واژه‌ای بهتر، و چون این واژه جا افتاده و پذیرفته شده است، هم‌چنان واژه‌ی «زناشویی پدرنشیمی» را به کار می‌بریم اگرچه می‌دانیم که به راستی داریم از «زناشویی شوهرنشیمی»^۴ سخن می‌گوییم.

تکامل از مادرنشیمی به پدرنشیمی به اندازه بسنده روشن و آشکار است؛ آنچه ناپیداست انگیزه آغازین برای جدایی از رویه‌ای کهن است که زندگی همیشگی زن در زادگاه خود بود. این فرایند شاید بر پایه اصل ساده

1. possible husband

2. husband – locality

3. father family

4. husbandlocal marriage

برابری و همترازی در جامعه مادرراستا و گذراندن وقت و زندگی همسران در هر دو جا آغاز شد. اما دور شدن زن از زیستگاه خود روندی دورودراز، کند و ناپایدار داشت و تا زمانی که اصل مادرراستایی حکمفرما بود هرگز به طور کامل انجام نگرفت. بازمانده‌های آن در برخی از سرزمین‌ها، درستی این دیدگاه را گواه می‌دهند. به گفته کاتلین گاف که در نوشته‌ای درباره‌ی بومیان نایار آمده «در برخی جاها، اگر شرایط بسیار دلخواه و خوشایند بود زن گاهی برای چند هفته رهسپار می‌شد تا در زادگاه شوهر در خانه او زندگی کند، با اینهمه این سازوکار در کرای مرکزی^۱ پدیده تازه‌ای بود زنان از آن بسیار بدشان می‌آمد و بسیار کم به آن رو می‌آوردند.» وی هم چنین می‌نویسد:

دیدار یک زن با بستگان شوهرش آشکارا کمتر از دیدارها و رفت و آمدهای یک مرد بود. یک زن هرگز به انگیزه‌های شخصی به زادگاه شوهر نمی‌رفت تا با خود او دیدار کند تنها برای این می‌رفت که به زنان خویشاوند او سر بزند و آداب اجتماعی را به جا آورد.... نه شوهر و نه زن در خانه‌های یکدیگر هرگز کاری انجام نمی‌دادند. هریک از آنها برای همیشه یک بیگانه می‌ماند که در برابر او رفتار با نزاکت باید انجام می‌شد. (خویشاوندی مادرراستا، ص ۳۶۸، ۳۹۵)

وضع همانندی در میان مایلاها^۲ دیده می‌شود. گاف می‌نویسد که «پیوندهای یک زن از هر طبقه که باشد با بستگان شوهرش کمتر از یک مرد است. بسیار کم پیش می‌آید که او با آنها زندگی کند و دید و بازدیدهای او یک بایست آئینی^۳ است. نزاکت دوسویه و بزرگی رابطه‌ی او

1. Central Kerala

2. mapillas

3. ceremonial obligation

با زنان خویشاوند شوهرش است ... (همان‌جا، ص ۴۳۹). و می‌افزاید در میان مایومب‌ها^۱ گفته‌ای در این مایه که «زناشویی می‌میرد اما خویشاوندی (خویشاوندی مادرراستا) هرگز نمی‌میرد.»^۲ همواره بر سر زبان‌هاست (همان‌جا، ص ۵۸۶)

بریفولت نمونه‌هایی به دست می‌دهد درباره دودلی‌ها و درنگ‌هایی^۳ که ویژگی گذار از مادرنشیمی به زناشویی پدرنشیمی است: بدین‌گونه، در برخی از بخش‌های گینه‌نوی هلند^۴ یک مرد می‌تواند همسرش را برای یک‌سال به خانه‌اش ببرد، پس از آن زن به خانه خود بازمی‌گردد، و شوهر به دیدار او می‌رود ... در میان ایل‌های ماسیم^۵ در گینه‌ی نوی خاوری، همه مرحله‌های گذار و می‌شود گفت که همه‌ی دودلی‌ها و درنگ‌های میان رسم‌های زناشویی مادر و پدرنشیمی رخ می‌دهد؛ مردان باید زمانی را در خانواده همسر بگذرانند و در آنجا باغچه‌ای درست کنند، اما آنان در پیرامون خانه خود نیز در تکه‌زمینی به کشت گیاهان می‌پردازند و نخستین سال‌های زناشویی خود را در گونه‌ای زندگی نیمه - کوچ میان خانه خود و خانه همسر می‌گذرانند.

در میان مردمان آسیای شمالی و مرکزی هیچ رسمی پابرجاتر و سختگیرانه‌تر از این به جا آورده نشده است که داماد در زمان کم و بیش درازی باید در خانواده همسرش به سر برد، و یا عروس پس از کوتاه زمانی زندگی با شوهرش، باید برای زمانی دورودراز به خانه خود برگردد. این رسم‌ها، که همانند رویه‌هایی است که اکنون در برخی از بخش‌های

1. Mayombe

2. marriage dies, but relationship (i.e., matrilineal kinship) does not die

3. uncertainties and hesitations

4. Dutch new Guinea

5. massim

گینه‌نو و آفریقا به کار بسته می‌شود، و تا آنجا که می‌دانیم این سرزمین‌ها در حال گذار از روش مادرنشیمی به پدرنشیمی هستند، نشان می‌دهد که رسم‌های یادشده بازمانده‌ی روزگارانی هستند که زناشویی در سراسر آسیای شمالی و مرکزی همیشه مادرنشیمی بوده است. (مادران، جلد یکم، ص ص ۹۶-۲۹۳)

در چنین شرایطی، درست‌تر خواهد بود اگر زناشویی پدر-نشیمی را زناشویی کوچ‌واره^۱ بنامیم. چون همسران، آشیان خود را از زادگاه مادری زن و زادگاه مادری شوهر پی‌درپی جابجا می‌کنند. این‌گونه آشیان‌گزینی را گاهی «آشیان یک در میان»^۲ یا «آشیان مرد-نشیم»^۳ یا «آشیان دو-نشیم»^۴ می‌نامند. فورچون نمونه‌ای از یک برنامه‌ی بخردانه و دادگرانه را در دُبو آورده است، که در آن همسران یک‌سال در یک آشیان و سال دیگر را در آشیان دیگر زندگی می‌کنند:

هر گروه‌بندی زناشویی^۵ دارای دو زمین برای ساختمان است. در هر زمین خانه‌ای ساخته می‌شود. زن در دهکده‌اش خانه خود را دارد، مرد نیز در دهکده‌اش خانه خود را دارد. همسران با کودکان خود یک در میان در خانه‌ی زن، در دهکده‌ی خویشاوندان مادر راستای او و در خانه‌ی مرد در روستای خویشان مادر راستای او زندگی می‌کنند. جابجایی خانه‌ها برای ماندن، هر سال یکبار و بیشتر در فصل درخت‌کاری انجام می‌شود. از این‌رو هر همسر یک سال در میان در خانه دیگری و یک سال در میان در خانه‌ی خود به سر می‌برد؛ اما رفت و برگشت برخی از همسران از این

1. migratory marriage

2. alternative residence

3. virilocal

4. duolocal

5. marital grouping

خانه به آن خانه، بی‌درپی‌تر از این هم رخ می‌دهد. (جادوگران دُبو، ص ۴-۵)

حتی این سازوکار نتوانست برای زدودن ناسازگاری نهفته میان زناشویی و مادرراستایی چندان کارساز باشد. هر همسر از دید خویشاوندانِ همسرِ دیگر، یک بیگانه به‌شمار می‌رفت. همچنان که روت بندیکت درباره‌ی سازوکار دُبوها چنین می‌گوید:

اگر قرار است خانه و باغچه‌ای به دور از دست‌اندازی، تنها برای همسران فراهم شود، در زادگاه کدام‌یک و در زیر نگاه‌های دشمنانه‌ی چه کسی این خانه‌ها ساخته خواهند شد - خاندان مادری زن یا خاندان مادری شوهر؟ این مسئله سرانجام به گونه‌ای منطقی گشوده می‌شود اما به شیوه‌ای که به گونه‌ای فهم‌پذیر - نابهنجار است. همسران از هنگام زناشویی تا زمان مرگ یک سال در میان در روستای شوهر و یا روستای زن زندگی می‌کنند.

هر یک سال در میان هر همسر پشتیبانی خویشاوندان خود را دارد و در خانه فرمان می‌راند سال دیگر همان همسر بیگانه‌ای روا داشته شده و تاب آوردنی^۱ است که باید در برابر دارندگان خانه و زمین در روستای همسرش خود را کنار بکشد^۲. روستانشینان دُبویی با این دوگانگی، به دو دسته بخش شده‌اند که همواره در برابر هم می‌ایستند و یکدیگر را می‌پایند.... (الگوهای فرهنگ، ص ۱۲۶)

بندیکت می‌نویسد که «برای همسری که در زادگاه خود به سر می‌برد آسان است که به خاندان مادری خود به‌ویژه به برادرش روی آورد تا در بگویمگوهای زناشویی که در دبو پیوسته رخ می‌دهد از او پشتیبانی کند.

1. tolerated

2. efface oneself

برادر مادر در بیشتر وقت‌ها بسیار خواستار آن است که در جلوی مردم، بیگانه را سرزنش کند و یا او را با دشنام‌های زشت از دهکده بیرون براند» (همان‌جا، ص ۱۲۷)

بندیکت که از سرچشمه نهفته‌ی این بدگمانی و برخورد میان همسران آگاهی ندارد آن را به «بی‌وفایی» همسر [زن]^۱ نسبت می‌دهد. این با گفته خود او که «چشم‌داشت وفاداری او زن و شوهر نمی‌رود و برای هیچ‌کس در دُبو پذیرفتنی نیست که مرد و زنی هیچ‌گاه با هم باشند حتی در کوتاه‌ترین زمان، مگر برای آمیزش جنسی» ناسازگار است (ص ۱۲۷).

گمان بیشتری می‌رود که برخوردهای برخاسته از «بی‌وفایی» از گونه دیگری باشد. اگر زمانی که زن در جامعه شوهر به سر می‌برد زخمی یا مرگی رخ می‌داد، می‌توانست به کنشی دشمنانه از سوی خویشاوندان مرد او انگاشته شود که از راه دور، دست به افسون و جادو زده‌اند. این پندار می‌تواند زن را برای وفاداری به خویشان خود و خیانت به خویشاوندان همسر به زیر بدگمانی آورد.

بدین‌گونه زناشویی پدرنشیمی (یا آنچنان که ما آن را نامیده‌ایم، زناشویی کوچ‌واره) ناسازگاری میان زناشویی و مادر سالاری را کاهش نداد. گذشته از گسست‌های همیشگی که یک مرگ در جامعه می‌توانست پدید آورد، جدایی‌های گاه‌به‌گاه دو همسر نیز در یک رشته از زمان‌ها رخ می‌داد: در زمان خون‌ریزی ماهانه، و برای زمانی طولانی‌تر در هنگام زادن فرزند، در هنگام برگزاری آئین‌ها و گاهی بدون هیچ دلیل بازشناختنی. بریفولت نگرش غم‌خوارانه‌ی یکی از نخستین فرستادگان دینی به نام هورل^۲ را درباره بومیان بیکریو^۳ باز می‌گوید:

1. unfaithfulness

2. Hurel

«رسمی که بسیار به شناخت زن و شوهر از یکدیگر و پایداری زناشویی آسیب می‌رساند خوبی است که زنان دارند و با کوچکترین بهانه‌ای می‌خواهند به نزد خانواده خود بازگردند. اگر او ناخوش شود می‌گوید: می‌خواهم به نزد خانواده‌ام برگردم؛ اگر خویشان او آئینی برگزار کنند می‌گویند می‌خواهم به خانه بروم؛ و این جدایی‌ها که در بیشتر وقت‌ها به درازا می‌کشند شوهر بیچاره را که تنها مانده ناامید و دلشرد خواهد کرد. اما او نمی‌تواند چیزی را دگرگون سازد؛ این رسم روزگار است.» (مادران، جلد یکم، ص ۳۰۴)

میر فورتس^۴ به همین شیوه درباره آشنائی‌ها می‌نویسد:

پس از زناشویی آرزوی مرد این است که خانه‌ای برای خود داشته باشد و زن و فرزندانش با او زندگی کنند. اما این آرزو خیلی کمتر از آنچه مردان آشنائی باور دارند برآورده می‌شود. با اینکه در این روزها این آرزو با آموزه‌های مسیحی که نفوذ گسترده‌ای دارد پشتیبانی می‌شود، آرمان خانواده پدر - نشیمی به‌سان یک گروه خانوادگی به‌هنجار، هنوز جای خود را باز نکرده است. پیوندهای خویشاوندی مادرراستا با استواری در برابر آن ایستاده و به زیان آن کار می‌کند.^۵

زنی که در زادگاه شوهر خود می‌زیست، از میان همه زمان‌هایی که می‌توانست به خانه خود بازگردد بیشتر در هنگام زادن فرزند بود، که از این اصل پیروی می‌کرد که هر فرزندی باید در میان خویشاوندان مادری خود زاده شود. این یک ماندگاری دورودراز بود گاهی چند ماه به درازا می‌کشید؛ و حتی می‌توانست به جدایی همیشگی بیانجامد.

3. Bakerewe

4. Meyer Fortes

۵. ساختار اجتماعی، (Social structure) ص ۶۵.

زناشویی پدرنشیمی به شوهر در برابر فرزندان همسرش هیچ حقی نمی‌داد و اگر زن پیوند زناشویی را می‌گسست کودکان از مادر خود پیروی می‌کردند و به خانه مادری او می‌رفتند.

زناشویی در مرحله‌های نخستین پیشرفت خود به همان اندازه خواهر و برادری جابه‌جا شده^۱ [در جای مناسب خود قرار نگرفته] را نشان می‌داد که جابجایی^۲ پی‌درپی زن و شوهر را. چرا که درست به همان دلیل که زن نزدیک‌ترین دلبستگی‌ها و پیوندها را با خویشاوندان مادری خود داشت، جایگاه و خانه‌ی اصلی و نخست شوهر نیز در نزد خواهر و فرزندان او بود نه نزد زن و فرزندان خودش. یکی از گویاترین بازگفت‌ها از این زندگی دوگانه، در گزارش فورچون از یک جشن زناشویی در دُبو فراهم آمده است:

زنان خویشاوند داماد یا عروس که میهمان هستند و با خود ارمغان‌هایی آورده‌اند در ته روستا در نزدیک‌ترین جا به روستای خودشان می‌نشینند، فضای گسترده‌ای که در میانه است خویشاوندان عروس و داماد را از هم جدا می‌کند. هیچ در هم‌آمیزی ناگهانی و پیش‌آمدی میان دو گروه رخ نخواهد داد. هر زن با برادرش و هر مرد با خواهر و فرزندان خواهرش به جشن آمده است. هیچ‌گروه‌هم‌آیی از شوهر و زن و فرزند در هیچ‌یک از این دو گروه دادوستدگر [هدیه] دیده نمی‌شود. پدرزن‌ها یا پدرشوهران و هم‌چنین کسانی که در هر دو روستا ناشی از زناشویی^۳ هستند نمی‌توانند به این جشن بیایند. برای یک اروپایی دیدن آئین زناشویی که در نبود کامل همه کسانی که به سبب زناشویی فامیل

1. dislocated

2. relocation

3. resulting from marriage

شده‌اند، روی می‌دهد بسیار شگفت‌انگیز است. به هر حال سراسر جشن زناشویی در آغاز و پس از آن ناپدیداری کامل گروه زناشویی^۱ را نشان می‌دهد. پس از فرونشستن آفتاب^۲ که آئین روزانه به پایان می‌رسد شوهران به نزد زنان و فرزندان خود باز می‌گردند. آنها سراسر روز را با خواهران و فرزندان او که وابسته به هر یک از دو دهکده‌ی هم‌پیمان^۳ بوده‌اند می‌گذرانند. اگر آنها به دهکده‌های هم‌پیمان وابسته نباشند شوهران یا در جایی دورتر از روستا به خواهران خود می‌پیوندند و یا گروه‌های مردانه‌ای را با کارها و سرگرمی‌های صددرد صد مردانه در جلوی دید همگان بر پا می‌دارند و بدین‌گونه آئین را برگزار می‌کنند. (جادوگران دُبو، ص ۲۶)

در مرگ نیز مانند زندگی، یک مرد با خواهران و دیگر بستگان مادری خود در یک گورستان به خاک سپرده می‌شد. پیکره زنان و فرزندان او در کنار خویشاوندان مادری‌اش به خاک سپرده می‌شدند. فورچون می‌نویسد:

اینجا در تکه زمینِ گردِ سنگ‌چین شده‌ای مادران و برادران مادر، مادر بزرگ مادری و برادرانش و پشت در پشت نیاکانِ مادری روستانشینان، در زیر خاک خفته‌اند نیاکان پدری روستانشینان به‌طور بسیار پراکنده در روستاهایی با خاندان‌های بیگانه، و هم‌چنین در روستاهای مادران و نیاکان مادری خود به خاک سپرده شده‌اند. (همان‌جا، ص ۲ - ۱)

با این همه، گذشته از این گورستان‌های خویشاوندان مادری خواهر -

1. marital grouping

2. dusk

3. contracting villeges

برادر، همچنان که رفته‌رفته همسران دارای خانه‌ای از آن خود می‌شدند پیوند زناشویی زن و شوهر روز به روز استوارتر می‌گردید و بر شمار آن افزوده می‌شد. نیاز برای داشتن خانه‌ای خصوصی هنگامی پدید آمد که مردانی از روستاهای گوناگون از راه زناشویی با زنان یک روستا در کنار هم قرار گرفتند. اگرچه در این هنگام زنان نیز با زناشویی با مردان یک روستا، گردهم آمده بودند، وضع آنها با مردان همسان نبود؛ در میان مردان بیگانه بود که بدگمانی، ترس و دشمنی رواج داشت. این پدیده را فورچون روشن ساخته است که می‌نویسد «هر روستای دُبویی پناهگاه شماری از مردان ناهمگون و سرسپرده‌ی دهکده‌های گوناگون است که سراسر به یکدیگر بدگمان‌اند. گاه‌به‌گاه گمان‌جادوگری و ترس از شیوه‌های زهراکنی درون هر روستا را فراگیرد. او این را با روستاهایی می‌سنجد که در آن همه‌ی زادگان زناشویی^۱ زن هستند و هیچ بدگمانی از شیوه‌های زشت و پلید در دهکده یافت نمی‌شود». (همان‌جا، ص ۹)

خانه‌های خصوصی برای همسران و برای فرونشاندن تنش‌ها و دشمنی‌هایی ساخته شد که در صورت نبود این خانه‌ها می‌توانست میان مردان بیگانه برانگیخته شود. این دراندیشی بخردانه رفته‌رفته به از ارزش افتادن دارایی اشتراکی^۲ دوره مادرسالاری انجامیده که از مادران به دختران می‌رسید و برادران در این ارثیه مادری شریک بودند. زندگی شخصی^۳ برای ایمنی شخصی گام کوچکی بود به سوی دارندگی (مالکیت) خصوصی درایی. لیارد این نکته را در پژوهش‌های خود درباره مالکیولا یادآوری می‌کند:

1. resultants from marriage

2. communal property

3. privacy

در درون دهکده، هر مرد دارای همسر، تکه زمینی دارد که گرداگرد آن را سنگ‌چین کرده‌اند. در بیشتر جاها، روی سنگ‌چین‌ها را دیواره بلندی از نی‌های درهم پیچیده پوشانده است ... هیچ مردی بدون خواست دیگری پا بر روی زمین او نمی‌گذارد. در واقع، سامانه اشتراکی فراگیر^۱ و همگانی بودن زندگی^۲ با حس بسیار نیرومند مالکیت^۳ درباره‌ی خانه راستین^۴ یک مرد، هم‌تراز^۵ می‌شود.

بدین‌سان، کمون^۶ مادرسالار به گونه‌ای ناپیدا و گریزناپذیر و بدون ایستایی و درنگ از بُن رو به سستی نهاد. واپسین پناهگاه^۷ خاندان مادری به معنای راستین این واژه، گورستان بود. همچنان‌که فورچون در دُبو دریافت، درون هر کلبه‌ای بر روی زمین، زن و شوهری می‌زیستند. اما خاندان مادری برای کاربُرد ویژه خود^۸ خانه مشترکی^۹ نداشت. تنها جای ویژه برای آرمیدگی گروهی آن، در گورستان بود (جادوگران دُبو، ص ۴). پایان کار مادرسالارها، نزدیک بود؛ به زودی حتی این واپسین پناهگاه ناپدید می‌شد و گورستان‌های خانوادگی جای آن را می‌گرفت.

در مرحله‌ای از تاریخ، سامانه‌ی اجتماعی ویژه‌ای در پی نیازهای ویژه بشری پدید می‌آید، و با پایه‌ی پیشرفت اقتصادی بشر سازگار است. پس از آنکه این نیازها برآورده شد، خود سازمان فرسوده می‌شود؛ از آن پس، این ساختار، تنها قید و بندی است بر پیشرفت بیشتر، و درباره مادرسالاری نیز چنین روندی پیش آمد.

- | | |
|--------------------------|----------------------|
| 1. the general communism | 2. publicity of life |
| 3. possessiveness | 4. actual home |
| 5. counterbalance | 6. commune |
| 7. refuge | 8. exclusive use |
| 9. common house | |

مادرسالاری در کشاکش برای بالابردن انسان از جانورگونگی و آدم‌خواری زاده شد. زمانی که این مأموریت به انجام رسید راه را برای ساختارهای تازه‌ای که به نیازهای نوین و ناگزیر بشر پاسخ می‌گفتند گشود و چنین بود دلیل اینکه همسری و جفت‌شدن زن و شوهر، پیوند جنسی^۱ را با پیوند اجتماعی اقتصادی^۲ می‌آمیخت، می‌بایست بر جدایی زن و شوهر و همبازی^۳ خواهر و برادر چیره شود. افزون بر آن، دوگانگی^۴ میان خویشاوند و بیگانه باید از میان می‌رفت، زمان برای به رسمیت شناختن پدر و خویشاوندی پدرراستا فرارسیده بود.

با این‌همه، جامعه با گذر از کشاکش‌های طولانی و دزدناک پیشرفت می‌کند. ناسازگاری میان زناشویی و مادرسالاری رفته‌رفته به برخورد و ستیزه‌آشتی‌ناپذیر میان خانواده پدری^۵ و برادرسالاری انجامید و چیزی کمتر از یک انقلاب بزرگ اجتماعی نمی‌توانست آن را فرونشاند و برای آن راه‌گشایی پیدا کند.

1. sexual union

2. socioeconomic union

3. partnership

4. dichotomy

5. father – family

فهرست واژگان برگزیده کتاب

Affiliated Clans: خاندان‌های وابسته، رده‌بندی فراگیر که هم خاندان‌های بهم‌پیوسته‌ی همسو (parallel) و هم خاندان‌های هم‌پیمان آنسو - (cross cousins) را دربرمی‌گیرد.

Anthropoids: میمون‌های انسان‌نما که از میان آنها گونه‌ی بشرسان (hominid) پدید آمد و تکامل یافت.

Anthropology: انسانشناسی، علم پیدایش و تکامل جامعه‌ی انسانی در پیش از تاریخ

Anthropophagy: آدم‌خواری

Artifact: دست‌ساخته، چیزی که پرداخته دست بشر و کار او می‌باشد.

Australopithecus: (در جمع، Australopithecines): دیرینه‌ترین آدم‌سانان ابرازاساز؛ زادگاه: آفریقا

Rules of Avoidance و آئین پرهیز، بازداری از برخورد و نزدیک شدن به مردمان و چیزهای دیگر به فرمان تابو.

Avunculate: دایی سروری، وابستگی و رابطه‌ی میان برادر مادر و پسر خواهر در واپسین مرحله‌ی تکامل برادرسالاری.

Barbarism: بربریت، مرحله دوم و بالاتر تکامل اجتماعی پس از وحش‌خویی، با اقتصادی که بر پایه کشاورزی و دامپروری استوار است، ویژگی نخستین مرحله‌ی آن پیدایش خانواده مادری (Matrifamily) است.

blood Revenge: خونخواهی، سیستم بدوی کیفر مرگ در برابر مرگ. به آن جنگ تلافی جویانه هم می‌گویند.

Bride price: شیربها، کابین، گله‌گاو یا کالاهای دیگری که برای زن ستاندن داده و گرفته می‌شود.

Chief: واژه دیگری برابر با Head Man.

Civilization: شهریگری، تمدن، سومین مرحله و مرحله کنونی تکامل اجتماعی، که ویژگی آن پیدایش دارایی فردی، بخش‌بندی طبقاتی و خانواده پدرسالار است. Clan: خاندان، گروهی که مادران، برادران و کودکان مادران را دربرمی‌گیرد؛ خویشاوندان مادرراستایی که از فرزندان یک مادر نیایی هستند؛ واحد برون‌همسر در درون یک ایل.

Classificatory Kinship: خویشاوندی ردگانی، سامانه‌ای از خویشاوندی اجتماعی که گروه بزرگی از مردم را بدون توجه به پیوندهای ژنتیکی (خانوادگی) به هم پیوند می‌دهد.

Coup: برخورد نزدیک با دشمن بدون آنکه به او زخمی بزنند و یا او را بکشند. کاری دلیرانه در میان سرخ‌پوستان Plains.

Couvade: زائونمایی، آئینی که در آن مرد به طور نمایشی «زایمان» را از سر می‌گذراند و تنها پدر فرزند آن زن شناخته می‌شود.

Cross Cousins: خویشاوندان آن‌سو، زنان و مردان هم‌نسل که از گروه روبرو (و پیش از آن دشمن) هستند: مردان دو سوی، برادرخوانده‌ها یا شوهر خواهران (brothers in Law) هم و مردان و زنان دوسوی، همسران راستین یا بالقوه یکدیگر به شمار می‌روند.

divided family: خانواده ناپیوسته، چندپاره، خانواده مادرسالار که در آن برادر مادر در رابطه با فرزندان، بر شوهر برتری دارد.

Dual organization: سازمان دونیمه، رابطه دوسویه میان دو نیمه‌ی یک ایل که دارای پیوندهای برادرانه و همسرانه هستند.

Endogamy: زناشویی درون‌گروهی، رابطه‌های دوسویه میان دو گروه برون‌همسر (نیمگی‌ها) برای دادوستد خوراک و جفت‌یابی.

Social و Evolution: تئوری که بر پایه آن جامعه از مرحله‌های پیاپی پیشرفت، از فروتر تا برتر، گذشته است.

Exogamy: برون‌همسری، قانون «زناشویی در بیرون از گروه» (Marring out) که با قانون شکار در بیرون (hunting out) همراه است. مردان وابسته به گروه خویشاوندی می‌بایست خوراک و جفت خود را در بیرون از سرزمین خود به دست آورند.

Father - family: پدر - خانواده، خانواده‌ی پدرسالار که یک پدر را در برمی‌گیرد که در جایگاهی بالاتر از همسر یا همسران و فرزندان خود ایستاده است.

Feminid: دانش واژه‌ای که در این کتاب برای مادینه‌ی آدم‌سان (female hominid) به کار می‌رود.

Fossil: سنگواره، چیزی ارگانیک (گیاهی یا جانوری) که سخت‌شدن و سنگواره‌گشتن از نابودی آن جلوگیری کرده است.

Fratriarchy: برادرسالاری، این واژه در کتاب برای برادری مردان در روزگاران نخستین (Primitive) به کار رفته است که همتای خواهری زنان در مادرسالاری بود و از روی آن ساخته شده بود.

Fratrilinal kinship: خویشاوندی برادر راستا، برآیند مردانه خویشاوندی مادر راستا.

Fratriliney: برادر راستایی، واژه‌ای که در این کتاب برای بخش مردانه مادر راستایی به کار رفته است؛ تبار مردانه از رهگذر برادر مادر دنبال می‌شده است.

Gens: واژه‌ای باستانی برای خاندان (clan).

Gift - Giving: هدیه‌دهی: دادوستد خوراک و چیزهای دیگر میان گروه‌ها برای پدید آوردن پیوندهای برادری و همسری.

Headman: به طور معمول، مرد کهن‌سالی که سرپرستی کارهای مردانه مانند

سامان‌دهی جنگ، آئین‌ها و ورزش‌ها را برعهده دارد.

Hominids: آدم‌سان، گونه‌های چندگانه‌ی بالاتر از میمون‌های بی‌دم اما فروتر از انسان هوشمند؛ فروبشرها (subhumans).

Homo Sapiens: انسان هوشمند، تنها گونه‌ی انسان کامل و پیشرفته.

initiation: آئین پاگشایی یا نوآموزی، آئینی که درباره مردان جوان به کار بسته می‌شد و نشانه‌ای بود از یافتن رده و جایگاهی تازه.
interchange: دادوستد، رابطه‌های دوسویه اجتماعی که دادوستد هدیه را بردارد؛ جدا از پایاپای (Barter) و دادوستد کالایی (commodity exchange) بود. این دو گونه پس از آن رفته‌رفته پدیدار شدند.

Kula: واژه بومیان تروبریانند برای سیستم دادوستدی خود.

Lineage: دودمان، راسته تباری، واژه دیگری برای خاندان مادرراستا.

Lobola: واژه‌ای برای شیربها یا کابین (bride price) در میان مردم بانتو زبان آفریقای جنوبی.

Matriarchy: سیستم اشتراکی خاندان مادری، سازمان اجتماعی که پیش از جامعه پدرسالار بنیادگذاری شده بود.

Matrifamily: واپسین مرحله در تکامل ساختار خاندان مادری و نخستین فرم خانواده، به خانواده ناپیوسته یا چند پاره نگاه کنید.

Matrilocal marriage: زناشویی مادرنشیمی، آشیان‌گزینی یک جفت هم‌خانه در خاندان زن.

Moiety: نیمگی، یکی از دوسوی (phratries) ایل.

Neolithic period: عصر نوسنگی، روزگار بربریت.

Nuclear family: خانواده هسته‌ای، خانواده پدری امروزی، که شوهر، زن و فرزندان را دربردارد.

Oruzo: واژه‌ای آفریقایی برای بخش‌بندی زناشویی (marriage division)، برای بخش‌بندی خوراک نیز به کار می‌رود.

pairing family: واژه مورگان برای خانواده مادری (matrifamily).

paleolithic period: عصر پارینه سنگی، روزگار وحش خویی

parallel cousins: زنان و مردان هم‌نسلی که به خاندان‌های به هم پیوسته اما گوناگون وابسته بودند. مردان را «برادران» و زنان را «خواهران» می‌نامیدند. و از رابطه جنسی بازداشته می‌شدند.

Patriarchy: پدرسالاری، برتری پدر و رویهمرفته برتری مردان در زندگی خانوادگی و اجتماعی.

Patrilineal Kinship: خویشاوندی پدرراستا، پذیرفتن و باورداشتن پیوند پدری میان یک فرزند و شوهر مادرش.

Patrilocal marriage: زناشویی پدرنشیمی، آشیان‌گزینی یک جفت هم‌خانه در سرزمین شوهر و با خویشاوندان مادری او.

Phratry: شماری از خاندان‌های به هم پیوسته (parallel) که یک سو یا یک نیمه از ایل را دربرمی‌گیرند.

Potlatch: جشن پاتلاک، آئین سرخ‌پوستان کرانه‌ی شمال غربی آمریکا که ویژگی آن دادوستد خوراک و هدیه بود.

primal horde: رمه‌ی آغازین: دیرینه‌ترین گروه اجتماعی که از زندگی نخستین [جانورانی از گونه‌ی بوزینه و میمون] پدیدار شده بودند.

Primeval period: مرحله پیشین وحش خویی.

Primitive: بدوی، آغازین یا نخستین، این واژه بیشتر درباره مرحله پسین وحش خویی به کار می‌رود. اگرچه مرحله نخست بربریت را نیز "Primitive" به شمار آورده‌اند.

Property, Private: دارایی فردی، مالکیت خصوصی، دارایی که از آن فرد یا خانواده‌های جداگانه است و در برابر دارندگی گروهی جامعه بدوی (Primitive) قرار می‌گیرد.

Rite of passage: آئین‌گذار، آئینی که نشان‌دهنده‌ی تغییر در سن، رده و جایگاه،

کارکرد یا کار و حرفه است. به پاگشایی و زائونمایی نگاه کنید.

Savagery: دیرینه‌ترین و نخستین مرحله تکامل اجتماعی که اقتصاد آن بر پایه شکار و گردآوری خوراک بوده است.

Sib: واژه دیگری برای خاندان (Clan).

Susu: واژه بومیان دوبو (Dobuan) برای خاندان مادرراستا.

Taboo (Tabu): بازداشتن و جلوگیری کردن، یا چیزهای بازداشته شده و جلوگیری شده را گویند.

Talio, Talion: قصاص، قانون کیفر. و هم‌چنین آن را Lex talionis هم خوانده‌اند.

Totem: توتم، گونه‌های جانوری یا گیاهی که به آن همچون عضوهای گروه خویشاوندی می‌نگرند یا در معنای گسترده‌تر، نماد یک توتم.

Totemism: توتم‌باوری، دیرینه‌ترین سیستم سامانه و نظم اجتماعی، بر پایه خویشاوندی توتمی و تابو.

Tribe: ایل، گروه درون همسرکه دربرگیرنده دو سویه یا دو نیمه‌ی برون همسر است که هر یک از دو نیمه نیز چند خاندان به هم پیوسته را دربرمی‌گیرد.

Veve: واژه بومیان ملانزی برای خاندان مادری (Maternal Clan).

واژه‌نامه

(فارسی به انگلیسی)

تبرستان

code of ethics	آداب اخلاقی	ceremony / rite	آئین
probation	آزمایش، دوره‌ی آزمایشی	Multiplication rite	آئین افزایش
practical test	آزمون عملی		آئین برگزاری صلح
	آزمون‌های تاب‌آوری و ایستادگی	peace making ceremony	
tests of endurance		puberty rite	آئین بلوغ / برنایی
reconciliation	آشتی	purification rite	آئین پاکسازی
duolocal	آشیان دو - نشیم	initiation ceremony	آئین پاگشایی
virilocal	آشیان مرد - نشیم	staring ceremony	آئین خیره‌نگری
	آشیان یک در میان	embracing ritual	آئین در آغوش گرفتن
alternative residence		mourning rites	آئین سوگواری
historical sense	آگاهی تاریخی	peace ceremonial	آئین صلح
publicity	آگاهی	increase ceremony	آئین فزونی
contaminated	آلوده		آئین نوآموزی / پاگشایی / پذیرش
to cupulate	آمیزش	initiation ceremony	
social intercourse	آمیزش اجتماعی		آئین‌های پنهانی زنان
scurrile songs	آوازه‌های آکنده از دشنام	women's mysteries	
song-combats	آوازه‌های رزمی	mourning rites	آئین‌های سوگواری
superhuman	آبرانسان	rites of passage	آئین‌های گذار
	احساساتی‌گری تاریخی	terrible rite	آئین هولناک، کُشنده
historic sentimentalism		fireplace	آتشدان
moral susceptibility	اخلاق‌پذیری	formality	آداب

انسان اندیشه‌ورز، انسان هوشمند	moral	اخلاقی
homo sapiens	honour	ارج نهادن
making man	use values	ارزش‌های کاربردی
a natural man	deny oneself	از خود دریغ داشتن
hominid	self denial	از خود گذشتگی
انسان‌واره، بشرسان، آدم‌سان	of his own flesh	از گوشت خود
انسانی به حالت طبیعی یا دست‌نخورده	killing relationship	از میان بردن خویشی
a man in a state of nature	reborn	از نو زاده شده
idea	of the same flesh	از یک گوشت
انگاره‌هایی از پیش پنداشته	flesh of one	از یک گوشت و استخوان
preconceive notions	flesh and bone of one bone	از یک ماده و گوهر
god	same substance	استرالوپیتکوسی‌ها
tribe	australopithecines	اسطوره‌های تبارین
باز - کیفری	origin myths	اشاره یادآورانه
counter - punishment	suggestive reference	اشتراکی، گروهی
بازی‌های آئین خاک‌سپاری	communal	اصلاح‌گراانه، به‌گراانه
funeral games	reformatory	اصل کین‌خواهی
بافت پیوندی / پیونده‌دهنده	principle of retaliation	اصل هم‌چندی
connective tissue	principle of Equivalence	امروزین
ceremonial obligation	modern	انتقام‌ستانی بومی
بایست آئینی	native vengeance	انتقام مرگ
distribuion	death reprisal	انجمن ماسک‌ها
بخش‌بندی	societies of masks	انجمن‌های پنهانی
marriage divide	secret societies	اندامه
بخش‌بندی زناشویی	organism	انسان اجتماعی
class division	social man	
بخش‌بندی طبقاتی		
division of labor		
بخش‌بندی کار		
بخش‌بندی یا جداسازی خوراک		
food division		
بخش خوراک		
food division		
بخشش، گشاده‌دستی		
generosity		
بخش‌گری، بُرش		
segmentation		
بخشی از جامعه		
social segment		
بدوی، نخستین، پسین،		
primitive		
مرحله‌ی پسین وحش‌خویی		

high-born	بزرگ‌زاده	indigenous brothers	برادران بومی
offence	بزه	blood brothers	برادران خونی
to devour	بلعیدن	(کسانی که خون خود را به هم آمیخته‌اند)	
hypothesis	بُن‌انگاره، فرضیه	born brothers	برادرانِ مادرزاد
clause	بند	sib - brothers	برادرانِ هم‌تبار
refrains	بندگردان‌ها		برادرانِ هم‌شیر و هم‌خون
bushmen	بوشمن‌ها	milk and blood brothers	
natal	بومی	brothers – in – Law	برادرخواندگان،
local	بومی، محلی		برادرزن‌ها و شوهرخواهران
Garden of Eden	بهشت عدن		برادرسازی ساختگی
	به گروه خود پذیرفتن، پیوستگی	artificial fraternization	
incorporation		fratriarchy	برادرسالاری
promiscuous	بی‌بندوبارانانه	fellowship	برادری
sexual license	بی‌بندوباری جنسی		برادری تنی یا هم‌خون
insubstantial	بی‌بنیاد، بی‌مایه	blood brotherhood	
exclusion	بیرون‌گذاری	life - fellowship	برادری در همه زندگی
outsider	بیگانه	milk brotherhood	برادری شیری
stranger	بیگانه		برادریِ همسویِ هم‌خون
xenophobia	بیگانه‌هراسی	parallel blood brotherhood	
permitted disrespect	بی‌نزاکتی مجاز		برای خشنودی روانِ درگذشته
unmarked	بی‌نشانه	to gratify the departed spirit	
unfaithfulness	بی‌وفایی	barbarism	بربریت
guardian	پاسدار، پشتیبان	on individual basis	بر پایه‌ی فردی
chastity	پاکدامنی، پارسایی	excellence	برتری
initiation	پاگشایی، پذیرش، نوآموزی		برخورد همبستگی‌های ناسازگار
hierachy	پایگان	clash of incompatible solidarities	
rank	پایه، جایگاه	plan	برنامه
distribution	پخش کردن	exogamous	برون‌همسر
diffusionists	پخشونده‌انگاران	exogamy	برون‌همسری

peace pacts	پیمان‌های صلح	blood feud	پدرکشتگی
connubial leagues	پیمان‌های همسرانه	patrilocal	پدر - نشیمی
fraternal unions	پیوستگی‌های برادرانه	adopting	پذیرش
affiliation	پیوستن	initiation into sex and	پذیرش برای
linked	پیوسته	marriage	رابطه جنسی و زناشویی
bond	پیوند		پذیرش به گروه مردان
social bond	پیوند اجتماعی	initiation into manhood	
	پیوند اجتماعی اقتصادی	adoption	پذیرش فرزند
socioeconomic union		adopted	پذیرفته شده
sex union	پیوند جنسی	fragmentary	پراکنده، ناپیوسته
clan union	پیوند خاندانی	quoit-throwing	پرتاب حلقه
union	پیوند زناشویی	violence	پُرزوری، پُرنیروی
to marry	پیوند زناشویی بستن	thick	پُرمايه
continuity	پیوند زنجیره‌ای، پیوستگی		پرهیز از مادرزن
milk bond	پیوند شیری	mother – in – law avoidance	
brother affiliation	پیوندهای برادری	refuge	پناهگاه
piecemeal	پیوندهای تکاملی خُردخُرد	elopement	پنهان‌گریزی
evolutionary linkages	و ناپیوسته	surreptitious	پنهانی
	پیوندهای مادرراستایی / مادرتباری		بوچی و بیهودگی
matrilineal relations		reducio ad absurdum	
taboo	تابو	sequence	پی‌آیندی
spiritual history	تاریخ روحانی	prestations	پیشکشی‌ها، دهش‌ها
pytaneum	تالار شهر	divination	پیشگویی
compensation	تاوان	familiar peace pact	پیمان‌آشنای صلح
expiation	تاوان	blood covenant	پیمانِ خونی
descent	تبار		پیمان زن و شوهرانه
geneology	تبارشناسی	connubial agreement	
genealogical	تباری	league of tribes	پیمان میان ایل‌ها
cane	ترکه	bond of troth	پیمان وفاداری

جانداران فرا - طبیعی	suspended cane	ترکه آویزان شده
super natural beings	musket	تفنگ فیلده‌ای
initiatory animal	anti evolutionists	تکامل ستیزان
جانور آغازین	evolutionists	تکامل گرایان
mythical animal	good shaking	نکان سخت
جانور اسطوره‌ای	fire - stick	تکه چوب برافروخته
totem animals	monogamous	تک همسر
جانورانگاری، جانورخویی	retaliation	تلافی جویی
split - off	incarnated	تن یافته
جداشده	power	توانایی
festivals	totemism	توتم باوری، توتم پرستی
جشنواره‌ها	توصیفگر تجربی / آزمونی	
feast of bread	empirical - descriptive	
جشنواره‌ی نان	تولید / فراوری گروهی	
feasts	collective production	
جشن‌ها	gens	تیره، طایفه
mating	dislocated	جابجا شده،
جفت یابی، یارگیری	در جای مناسب خود قرار نگرفته	
جلوه‌ها و نمودهای صحنه‌ای	relocation	جابجایی
stage effects	wife exchang	جابجایی همسر
warfare	sorcerers	جادوگران، ساحران
جنگ	evil magic	جادوی بدخواهانه
vengeance fight	community	جامعه
جنگ انتقامی	جامعه بدوی، جامعه نخستین	
warrior	primitive society	
جنگاور	tribal society	جامعه‌ی ایلی
fighting with food	entire society	جامعه‌ی دست‌نخورده و یکدست
جنگ با خوراک		
regulated fight		
جنگ به سامان		
in - fighting		
جنگ درونی		
cyclical warfare		
جنگ دوره‌ای		
standup fight		
جنگ رودررو، خشن		
جنگ سخنورانه، رقابت در سخنوری		
oratorical contest		
expiatory combat		
جنگ کیفردهی یا		
به سزا رسانی		
a war of wealth		
جنگ مال و دارایی		
mock fight		
جنگ نمایشی		
جنگ نهادینه شده		
institutionalized fighting		

linked clans	خاندان‌های به هم پیوسته خاندان یا طایفه‌ی مادری	sham fights	جنگ‌های ساختگی
maternal gens or clan		commercial wars	جنگ‌های سوداگرانه
materfamilias	خانواده‌های مادری	sportsmanlike	جوانمردانه
father family	خانواده‌ی پدری	chicken rooster	جوجه خروس
consanguin family	خانواده‌ی هم‌خون	dream world	جهان رویا
menage	خانوار	simple expedient	چاره‌ی ساده
bachelor house	خانه بی همسران	voyeur	چشم‌چرانی
common house	خانه مشترک	diversity	چندگونگی
clubhouse	خانه‌ی باشگاه	digging - stick	چوب‌دست زمین‌کنی
pairing house	خانه‌ی جفت شدن	coup stick	چوب‌دست ضربه‌زنی
actual home	خانه‌ی راستین	cudgelling	چوب و چماق‌بازی
circumcision	ختنه	four quarters	چهارسو
diatribe	خرده‌گیری	sacred	حرمت‌دار، مقدس
slating	خرده‌گیری، نکوهش		حریفان داد و قال، هم‌آوردی در دشنام‌گویی و بد و بیراه گفتن
perlis	خطرها	matches slanging	
will	خواست	drumming matches	حریفان دُهل‌زن
suitor	خواستگار	sense of propriety	حس درست‌رفتاری
clan sisters	خواهران خاندانی خواهران و برادران تنی	right of passage	حق‌گذار
own brother and sisters	خواهران و برادران هم‌تبار کنارین، خویشاوندان نسبی درجه دو	mother right	حق مادری
collaterals	خواهر و برادر هم‌تبار	basic rights	حق‌های بنیادین
sib	خود - بُریدن	ring	حلقه
self - mutilation	خود - پایی	ring - making	حلقه‌سازی
self preservation	خود را دست‌کم گرفتن، خود را کنار کشیدن	clan	خاندان، دودمان، طایفه خاندان / دودمان / طایفه مادری
efface oneself	خود - کیفری	maternal clan	خاندان‌های برادری هم‌سو
self - punishment		parallel brother - clans	
		affiliated clans	خاندان‌های به هم پیوسته

sister exchange	دادوستد خواهران	خودمانی بودنِ روا دانسته شده
	داد و ستد روش‌مند هدیه	privileged familiarity
systematic gift exchange		indulgence
life - exchange	دادوستد زندگی	خوش‌گذرانی
death - exchange	دادوستد مرگ	debauchery
war exchanges	داد و ستدهای جنگی	خوش‌گذرانی و هرزه‌گی
wife trading	دادوستد همسرستان	to wean
reciprocity	داد و گرفت، دوسویگی	خو گرفتن به
gift reciprocity	داد - و گرفت هدیه	blood revenge
communal property	دارایی اشتراکی	خون‌خواهی
private property	دارایی فردی	kindred
	دارندگیِ همگانیِ دارایی‌ها	خویشاوند
communal possession of property		cousins
first cousin	دایی‌زاده، عموزاده	خویشاوندان
pitched battle	درگیری سخت	mating cousins
	درون‌همسری، زناشویی درون‌گروهی	خویشاوندان آمیزش‌گر
endogamy		cross - cousins
intermating	درهم‌آمیز	خویشاوندان آن‌سو
citadel	دژ	indigenous kin
	دژی با بیشترین ایمنی	خویشاوندان بومی
citadel of maximum security		خویشاوندان راست‌رو، سرراست
karate/empty hand	دستِ خالی	ortho - cousins
enemy	دشمن	blood kin
antagonism	دشمنی	خویشاوند هم‌خون
hereditary enmity	دشمنی ارثی	خویشاوندی برادرراستا/ برادرتبار
	دشمنی - پذیرایی دوسویه	fratrilinal kinship
hostility - hospitality reciprocity		relationship
	دگرسانی‌های مادری/ زهدانی	خویشاوندی، پیوند
transformations of uterine		خویشاوندی مادر راستا/ مادرتبار
		matrilinal kinship
		maternal kinship
		personality
		romance
		fictional
		دادوستد روش‌مند هدیه
		systematic gift exchange
		interchange
		trading
		barter
		sex interchange
		داد و ستد جنسی

intertown relations	رابطه‌های میان شهری	adapting	دیگرگردانی
avoidance relationship	رابطه‌ی پرهیزانه	lover	دلباخته
clan sister brother relationship	رابطه‌ی خواهر - برادری خاندانی	beauty and the beast	دلبر و دیو
		love	دلبستگی
		twice - reborn	دوبار زاده شده
	رابطه‌ی داد و ستدی		دودلی‌ها و درنگ‌ها
interchange relationship		uncertainties and hesitations	
central mystery	راز کانونی	lineage	دودمان، تیره، راسته‌ی تباری
tamed	رام‌شده	line of women	دودمان زنانه
outcast	رانده شده	gingerly	دوراندیشانه
straight direction	راه سرراست		دوره‌ی وحش‌خویی پیشین،
solution	راه‌گشایش	primeval	دوره‌ی آغازین، سرآغازین
class	رده	beach friend	دوست کرانه‌نشین
level	رده، پایه	bond friendship	دوستی پیمانی
	رده و بخش زناشویی	reciprocal	دو سویه
marriage class or marriage division		dichotomy	دوگانگی
	رده‌ی ویژه‌ی جفت‌یابی	moieties	دو نیمگی، دو نیمه‌ی ایل
specific mating class		moieties	دو نیمگی‌ها
mating class	رده‌ی همسری	mating partners	دو یار همسر
customary	رسمانه، عرفی		دهکده‌های هم‌پیمان
ceremonial customs	رسم‌های آئینی	contracting villages	
symbolic sweeping	رفت و روب نمادین	fighting stance	دیدگاه جنگی
rivalry	رقابت		دیدن و به حساب یکدیگر رسیدن
war dance	رقص جنگی	seeing and settling things	
dance of death	رقص مرگ		دیو بسیار خوار آزمند
love dances	رقص‌های عشق‌ورزانه	devouring monster	
	رقص‌های گروهی بومیان استرالیا	joking relationship	رابطه ریشخندآمیز
corroborees		paid relations	رابطه‌های جنسی پولی

intermarriage	زناشویی درون‌گروهی	رمد آغازین مادری
clandestine marriage	زناشویی دزدکی	maternal primal horde
	زناشویی دوتایی یا تک‌جفتی،	horde
pair union	زناشویی دو همسر	رمد، گروه
	زناشویی شوهرنشیمی	primal horde
husbandlocal marriage		رمدی مادری
individual marriage	زناشویی فردی	mother horde
migratory marriage	زناشویی کوچ‌واره	tolerated
group marriage	زناشویی گروهی	روا داشته شده، تاب آوردنی
	زناشویی مادرنشیمی	good spirit
matrilocal marriage		روانِ خوب
incestuous	زناکارانه	death souls
gin	زن بومی استرالیایی	روان‌های مرگ‌زا
tabooed woman	زن تابو شده	day of reckoning
divided life	زندگی دوپاره	روزبازخواست
privacy	زندگی شخصی	systemize
husband locality	زیست‌گاه شوهر	روشمند ساختن
personal Adornment	زیور شخصی	bloody encounter
social structure	ساختار اجتماعی	رویارویی خونین
structural	ساختاری	رویکرد تکاملی / تکامل‌گرایانه
artificial	ساختگی	evolutionary approach
made	ساخته شده	reference
formalized	ساخته و پرداخته	رهنمود
	سازمان دوگانه، سازمان دو نیمه‌ی ایل،	lifeline
dual organization	ساختار دوگانه	ریسمان نجات
phratric organization	سازمان نیمه‌ای	derision
constituent	سازنده	ریشخند
	سامانه اشتراکی فراگیر	origins
the genel communism		ریشه‌ها، خاستگاه‌ها
		زادگانِ زناشویی
		resultants from marriage
		زاده‌ی زناشویی
		resultant from marriage
		زایش
		birth
		زناشویی
		matrimony
		زناشویی تک‌جفتی
		individual pair matrimony
		زناشویی خویشاوندان آن‌سو
		cross cousin marriage
		cross cousin marriage
		marry out
		زناشویی در بیرون
		marry in
		زناشویی در درون

modesty	شرم و حیا	سخت‌گیرانه، خشک‌اندیشانه‌ی
hunt out	شکار بیرون	puritanical
fission	شکافت	impassible barrier
counting coups	شمارش ضربه‌ها	سدی گذر ناکردنی
horseplay	شوخی خورکی	سرآغازین، پیشین، مرحله
orgies	شور و مستی و آمیزش همگانی	پیشین و وحشی خوئی
possible husbands	شوهران احتمالی	total prestaton
visiting husbands	شوهران دیدارگر / میهمان	ransom
civilizaion	شهری‌گیری، تمدن	headman
milk and blood	شیر و خون	mortuary
reef	صخره‌ی آبی	head hunting
great peace	صلح بزرگ	سرشکاری
peace and adoption	صلح و پذیرش	سرکرده‌ی راستین (نه رسمی)
inessentialness	ضروری و بنیادین نبودن	effective head
biting satire	طنز‌گزنده	lords
courting	عشق‌ورزی	ambassadors
stone age	عصر حجر	wedding breakfast
dream times	عصر رویایی	three fates
golden time	عصر زرین	three sisters
first cousin	عموزاده یا دایی‌زاده	سیب‌زمینی هندی، سیب‌زمینی شیرین
saturnalia	عیش و عشرت	yam
objective	عینی	tribal system
unhistorical	غیرتاریخی	سیستم ایلی و خاندانی
transcending	فرارونده، برشونده	clan and tribal system
individualization	فردی شدن	reprisal system
adoption	فرزندخواندگی	clan system
wholesale adoption	فرزندخواندگی گسترده / گروهی	سیستم خویشاوندی ردگانی
		chassificatory system of kinship
		سیستم دادوستد
		the interchange system
		embarrasment
		شرم، سرآسیمگی

واژه‌نامه (فارسی به انگلیسی) □ □ ۳۴۱

colonists	کلونی‌نشینان	fosterage	فرزندخواندگی گهگاهی
artificial aids	کمک‌های بیرون از طبیعت	subjugation	فرمانبرکردن
commune	کمون	statement	فرمان، بیانیه
	کمون بخش‌ناشده، یکپارچه		فوموک و دوک ریسندگی
undivided commune		staff and spindle	
	کمون درون همسر	subhuman	فروبشر
endogamous commune		meanness	فرومایگی، خسیس بودن
sexual communism	کمونیزم جنسی	dusk	فرو نشستن آفتاب، غروب آفتاب
peripheral	کناری، پیرامونی	public skirts	فکاهای های مردمی
passivity	کنش‌پذیری	strict regulations	قانون‌های سخت‌گیرانه
infertile sexual act	کنش جنسی کودکانه	animal tribe	قبیله جانوری
vengeance retribution	کیفر انتقامی	dog tribe	قبیله سگ
punishment	کیفردهی	stylized	قراردادی
retribution	کیفر، سزا	death talio	قصاص مرگ
beggar	گدا	stock	قوم
	گذرنامه برای زناشویی	exclusive use	کاربرد ویژه
matrimonial passport		practical	کاربردی
food gathering	گردآوری خوراک	woman's work	کار زنانه
club	گزر	functionists	کارکردگرایان
forgiving party	گروه بخشندگان	commissioner	کارگزار
marital grouping	گروه‌بندی زناشویی	mimic acts	کارهای نمایشی و تقلیدگرانه
attacking group	گروه تاخت‌گر	occupational	کاری و پیشه‌ای
home party	گروه خانگی	erotic	کام‌جویانه
	گروه خویشاوند هم‌خون	hoe	کج بیل
blood related group		matrons	کدبانوها
missionary	گروه دین‌گستر	courtesy	کُرنش
maternal group	گروه مادری	slaughtering	کشتار
ethnic groups	گروه‌های قومی		کلان - فامیل‌ها، فامیل‌های دارای
		clan - families	نیای مشترک مادری

intermediate stages	مرحله‌های میانی	گروه‌های میان - همسر
men of sagacity	مردان فرزانه و خردمند	intermarrying communities
manhood	مردانگی	گروه یک‌جا و ناپراکنده
allied men	مردان هم‌پیمان	undivided commune
borrowed man	مرد بدوام گرفته شده	esoteric aphorism
plains man	مرد دشت‌نشین	گزین‌گویی‌های رازآمیز
mountain man	مرد کوه‌نشین	cutting kinship
death and rebirth	مرگ و زایش دوباره	گسست خویشاوندی
privileges	مزیت‌ها	cutting - off
contest	مسابقه	گسستن
boasting match	مسابقه‌ی لاف و گزاف	wandering
sacred	مقدس، حرمت‌دار	گشت و گذار
demonic being	موجود اهریمنی	speculative
sexual favor	مهرجنسی	گمانی، نظری
visitor	مهمان، دیدارکننده، دیدارگر	inclusive
go between	میانجی	گنجاندن، دربرگرفتن
host	میزبان	visible evidence
anthropoid	میمون انسان‌نما، آدمی‌نما	گوامی دیدنی و آشکار
ape	میمون بی‌دم	strange flesh
aberration	نابهنجاری	گوشت بیگانه
precarously	ناپایدار	fresh flesh
divided	ناپیوسته، دو بخش شده، دوپاره	گوشت تازه
uncongenial	ناخوشایند	flesh
indirect	ناسرراست	گوشت تن
impersonal	ناشخص‌وار	a form of trade
agnosticism	ناشناس‌انگاری	گونه‌ای داد و ستد
resulting from marriage	ناشی از زناشویی	typical
uncultured	نافرهیخته	گونه‌نما
		essence
		گوهر
		parallel mothers
		مادران درگروه همسوی
		cross cousin mothers
		مادران گروه آنسوی
		matrilineal
		مادرراستا، مادرتبار
		mother
		مادر مردانه (مادری که از جنس مرد است)
		motherhood
		مادری
		possessiveness
		مالکیت
		bete noir
		مایه‌ی آزار
		life - blood
		مایه‌ی زندگی بخش خون
		incest
		محرم‌آمیزی، زنا، هم‌خون‌آمیزی، آمیزش با خویشاوند نزدیک

moiety	نیمه	نخستین گودال، گودالِ نخستین
subincision	نیمه شکافت	original hole
phratric	نیمه، نیمگی	decorum
part - Time	نیمه‌وقت	نزدیک‌ترین خویشاوند
opposite moiety	نیمه‌ی رویاروی ایل	marks
third phratry	نیمه‌ی سوم	نشانه‌ها
affiliated	وابسته	totemic insignia
inverted	وارونه	نشست و برخاست، آمد و شد اجتماعی
clan terminology	واژگانِ خاندانی	social association
counter killing	وا - کشتن	play dead
emotional reaction	واکنش عاطفی	نقش مرده را بازی کردن
savagery	وحش‌خو	picture
broken	ورشکسته	نگاره
characteristic	ویژگی گونه‌نما	acting out
satirical recitations	هجو سرایی	نمایش
ostensible object	هدف آشکار	drama
indian giver	هدیه‌دهنده سرخ‌پوست	نمایش از پیش برنامه‌ریزی شده
gift - giving	هدیه‌دهی	the studied publicity
anything female	هر چیز زنانه	representative
fusion	هم‌آمیزی	نماینده
	هم‌آمیزی‌های گام‌به‌گام	settlers
progressive combinations		نوپادانشینان
opponent	هماورد	initiatory
partnership	همبازی، شریک بودن	آغازگرانه، پاگشایانه،
allied	هم‌پیمان شده	initiated
alliance	هم‌پیمانی	نو - پذیرفته، پذیرفته
league	هم‌پیمانی	نو - زاد
kinship equivalent	همتای خویشاوند	نوسازمان‌دهی و بهبودبخشی اخلاقی
counterbalance	همتراز	moral reformation
		institution
		نهاد
		counter institution
		نهاد رویاروی
		institution of the visiting husband
		نهاد شوهر دیدارگر
		functional necessity
		نیاز کارکردی
		good-will
		نیک‌خواهی
		kinship equivalent
		همتای خویشاوند
		counterbalance
		همتراز
		phratrics
		دوگانه‌ی ایل

publicity of life	همگانی بودن زندگی	parallel	همتراز، هم سو
of the same flesh	هم گوشت	equivalence	همترازی
yauerin	هم گوشت		همچون زهر، بیزاری آور
	همنشینی خوراکی، آمیزش خوراک	abhorred as poisonous	
food intercourse		cohabitation	هم خانگی
same nature	هم نهاد		هم خانگی دو همسر
norm	هنجار	pair - cohabitation	
mission	مبعث نمایندگی	communion	همدلی، پیوند
memory	یادداشت	partnership	همراهی
memorandums	یادداشت ها	consort	همسر
mating partners	یاران آمیزش گر	spouses	همسران
one - sided	یکسویه	pairing couple	همسران جفتی
one-sidedness	یکسویه بودن		همسران دوتایی، تک جفتی
unison	یگانگی	pairing couple	
common generation	یگانگی نسل	chief's wives	همسران رئیس قبیله
unifiers	یگانه گردان ها	connubial	همسرانه
	یواشکی شبانه به خانه رفتن		همسر یک جانور شده
to slip by might into the house		married to an animal	
		parallel	همسو

واژه‌نامه

(انگلیسی به فارسی)

abhorred as poisonous	همچون زهر، بیزارى اوزر	allied men	مردان هم‌پیمان
a form of trade	گونه‌ای داد و ستد	alternative residence	آشپان یک در میان
a man in a state of nature	انسانی به حالت طبیعی یا دست‌نخورده	ambassadors	سفیران
a natural man	انسان طبیعی	animal tribe	قبیله جانوری
a war of wealth	جنگ مال و دارایی	animalism	جانورانگاری، جانورخویی
aberration	ناهنجاری	antagonism	دشمنی
acting out	نمایش	anthropoid	میمون انسان‌نما، آدمی‌نما
actual home	خانه‌ی راستین	anti evolutionists	تکامل‌ستیزان
adapting	دگرگردانی	anything female	هر چیز زنانه
adopted	پذیرفته شده	ape	میمون بی‌دم
adopting	پذیرش	artificial	ساختگی
adoption	پذیرش فرزند	artificial aids	کمک‌های برون از طبیعت
adoption	فرزندخواندگی	artificial fraternization	برادرسازی ساختگی
affiliated	وابسته	attacking group	گروه تاخت‌گر
affiliated clans	خاندان‌های به‌هم‌پیوسته	australopithecines	استرالوپیتکوسی‌ها
affiliation	پیوستن	avoidance relationship	رابطه‌ی پرهیزانه
agnosticism	ناشناسانگاری	bachlor house	خانه بی‌همسران
alliance	هم‌پیمانی	barbarism	بربریت
allied	هم‌پیمان شده	barter	دادوستد پایاپای
		basic rights	حق‌های بنیادین

beach friend	دوست کرانده‌نشین	cane	ترکه
beauty and the beast	دلبر و دیو	central mystery	راز کانونی
beggar	گدا	ceremonial customs	رسم‌های آئینی
bete noir	مایه‌ی آزار	ceremonial obligation	بایست آئینی
birth	زایش	ceremony / rite	آئین
biting satire	طنز‌گزنده	characteristic	ویژگی‌گونه‌نما
blood brotherhood	برادری تنی یا هم‌خون	classificatory system of kinship	سیستم خویشاوندی ردگانی
blood brothers	برادران خونین	chastity	پاکدامنی، پارسایی
(کسانی که خون خود را به هم آمیخته‌اند)		chicken rooster	جوجه خروس
blood covenant	پیمانِ خونی	chief's wives	همسران رئیس قبیله
blood feud	پدرکشتگی	circumcision	ختنه
blood kin	خویشاوند هم‌خون	citadel	دژ
blood related group	گروه خویشاوند هم‌خون	citadel of maximum security	دژی با بیشترین ایمنی
blood revenge	خون‌خواهی	civilizaion	شهریگیری، تمدن
bloody encounter	رویاریوی خونین	clan	خاندان، دودمان، طایفه
boasting match	مسابقه‌ی لاف و گزاف	clan - families	کلان - فامیل‌ها،
bond	پیوند		فامیل‌های دارای نیای مشترک مادری
bond friendship	دوستی پیمانی	clan and tribal system	سیستم ایلی و خاندانی
bond of troth	پیمان وفاداری	clan sisers	خواهران خاندانی
born brothers	برادرانِ مادرزاد	clan sister brother relationship	رابطه‌ی خواهر - برادری خاندانی
new - born	نو - زاد	clan system	سیستم خاندانی
borrowed man	مرد به‌وام گرفته شده	clan terminology	واژگانِ خاندانی
broken	زرشکسته	clan union	پیوند خاندانی
brother affiliation	پیوندهای برادری	clandestine marriage	زناشویی دزدکی
brothers - in - law	برادرخواندگان،		
	برادرزن‌ها و شوهرخواهران		
bushmen	بوشمن‌ها		

clash of incompatible solidarities	برخورد همبستگی‌های ناسازگار	connubial agreement	پیمان زن و شوهرانه
class	رده	connubial leagues	پیمان‌های همسرانه
class division	بخش‌بندی طبقاتی	consanguin family	خانواده‌ی هم‌خون
clause	بند	consort	همسر
closest kin	نزدیک‌ترین خویشاوند	constituent	سازنده
club	گروه	contaminated	آلوده
clubhouse	خانه‌ی باشگاهی	contest	مسابقه
code of ethics	آداب اخلاقی	continuity	پیوند زنجیره‌ای، پیوستگی
cohabitation	هم‌خانگی	contracting villages	دهکده‌های هم‌پیمان
collaterals	خواهران و برادران	corrobores	رقص‌های گروهی
	هم‌تبارکنارین، خویشاوندان نسبی درجه‌دو		بومیان استرالیا
colonists	کلونی‌نشینان	counter institution	نهاد رویاروی
	تولید / فراوری گروهی	counter killing	وا - کشتن
commercial wars	جنگ‌های سوداگرانه	counterbalance	همتراز
commissioner	کارگزار	counting coups	شمارش ضربه‌ها
common generation	یگانگی نسل	coup stick	چوب‌دست ضربه‌زنی
common house	خانه مشترک	courtesy	گرنش
communal	اشتراکی، گروهی	courting	عشق‌ورزی
communal possession of property	دارندگی همگانی دارایی‌ها	cousins	خویشاوندان
communal property	دارایی اشتراکی	cross - cousins	خویشاوندان آن‌سو
commune	کمون	cross cousin marriage	زناشویی خویشاوندان آن‌سو
communion	همدلی، پیوند	cross cousin mothers	مادران گروه آنسوی
community	جامعه		چوب و چماق‌بازی
compensation	تاوان	customary	رسمانه، عرفی
connective tissue	بافت پیوندی / پیونددهنده	cutting kinship	گسست خویشاوندی
connubial	همسرانه		

cyclical warfare	جنگ دوره‌ای	drama	نمایش
dance of death	رقص مرگ	dream times	عصر رویایی
day of reckoning	روز بازخواست	dream world	جهان رویا
death and rebirth	مرگ و زایش دوباره	drumming matches	حریفان دهل‌زن
death reprisal	انتقام مرگ	dual organization	سازمان دوگانه،
death souls	روان‌های مرگ‌زا		سازمان دو نیمه‌ی ایل، ساختار دوگانه
death talio	قصاص مرگ	duolocal	آشیان دو - نشیم
debauchery	بجوش‌گذرانی و هززه‌گی	dusk	فرو نشستن آفتاب، غروب آفتاب
decorum	نزاکت		خود را دست‌کم گرفتن، خود را کنار
demonic being	موجود اهریمنی	efface oneself	کشیدن
deny oneself	از خود دریغ داشتن	effective head	
derision	ریشخند		سرکرده‌ی راستین (نه رسمی)
descent	تبار	elopement	پنهان‌گریزی
devouring monster	دیو بسیار خوار آژمند	embarrassment	شرم، سرآسیمگی
		embracing ritual	آئین در آغوش گرفتن
diatribe	خرده‌گیری	emotional reaction	واکنش عاطفی
dichotomy	دوگانگی	empirical - descriptive	
diffusionists	پخش‌ده‌انگاران		توصیف‌گر تجربی / آزمونی
digging - stick	چوب‌دست زمین‌کنی	endogamous commune	
dislocated	جابجا شده،		کمون درون‌همسر
	در جای مناسب خود قرار نگرفته	endogamy	درون‌همسری،
distribuion	بخش‌بندی		زناشویی درون‌گروهی
distribution	پخش کردن	enemy	دشمن
diversity	چندگونگی	entire society	جامعه‌ی دست‌نخورده
divided	ناپیوسته، دو بخش شده، دوپاره		و یک‌دست
divided life	زندگی دوپاره	equivalence	همترازی
divination	پیشگویی	erotic	کام‌جویانه
division of labor	بخش‌بندی کار	esoteric aphorism	گزین‌گویی‌های رازآمیز
dog tribe	قبیله سگ	essence	گوهر

ethnic groups	گروه‌های قومی	fission	شکافت
evil magic	جادوی بدخواهانه	flesh	گوشت تن
evolutionists	تکامل‌گرایان	flesh of one flesh and bone of one	از یک گوشت و استخوان
evolutionary approach	رویکرد تکاملی / تکامل‌گرایانه	bone	food division
excellence	برتری		بخش‌بندی یا جداسازی خوراک
death – exchange	دادوستد مرگ	food gathering	گردآوری خوراک
life – exchange	دادوستد زندگی	food intercourse	همنشینی خوراکی، آمیزش خوراک
exclusion	بیرون‌گذاری	forgiving party	گروه بخشندگان
exclusive use	کاربرد ویژه	formality	آداب
exogamous	برون‌همسر	formalized	ساخته و پرداخته
exogamy	برون‌همسری	fosterage	فرزندخواندگی گهگاهی
expiation	تاوان	four quarters	چهارسو
expiatory combat	جنگ کیفردهی یا به سزای رسانی	fragmentary	پراکنده، ناپیوسته
familiar peace pact	پیمان آشنای صلح	fraternal unions	پیوستگی‌های برادرانه
father family	خانواده‌ی پدری	fratriarchy	برادرسالاری
feast of bread	جشنواره‌ی نان	fratrilinal kinship	خویشاوندی برادرراستا / برادر تبار
feasts	جشن‌ها	fresh flesh	گوشت تازه
fellowship	برادری	functional necessity	نیاز کارکردی
festivals	جشن‌واره‌ها	functionists	کارکردگرایان
fictional	خیالی	funeral games	بازی‌های آئین خاک‌سپاری
in – fighting	جنگ درونی	fusion	هم‌آمیزی
fighting stance	دیدگاه جنگی	garden of eden	بهشت عدن
fighting with food	جنگ با خوراک	genealogical	تباری
fire - stick	تکه چوب برافروخته	geneology	تبارشناسی
fireplace	آتشدان	generosity	بخشش، گشاده‌دستی
first cousin	دایی‌زاده، عموزاده		
first cousin	عموزاده یا دایی‌زاده		

gens	تیره، طایفه	horseplay	شوخی خورکی
gift reciprocity	داد - و گرفت هدیه	host	میزبان
gin	زن بومی استرالیایی	hostility - hospitality reciprocity	دشمنی - پذیرایی دوسویه
gingerly	دوراندیشانه	hunt out	شکار بیرون
gift - giving	هدیه دهی	husband locality	زیست‌گاه شوهر
go between	میانجی	husbandlocal marriage	زناشویی شوهرنشیمی
god	ایزد	hypothesis	بُن‌انگاره، فرضیه
golden time	عصر زرین	idea	انگاره
good shaking	تکان سخت	impassible barrier	سدی گذر ناکردنی
good spirit	روانِ خوب	impersonal	ناشخص‌وار
good-will	نیک‌خواهی	incarnated	تَن یافته
great peace	صلح بزرگ	incest	محرم‌آمیزی، زنا، هم‌خون‌آمیزی
group marriage	زناشویی گروهی	incestuous	زناکارانه
guardian	پاسدار، پشتیبان	inclusive	گنجانندن، دربرگرفتن
head hunting	سرشکاری	incorporation	به‌گروه خود
headman	سرپرست، رئیس قبیله	increase ceremony	پذیرفتن، پیوستگی
hereditary enmity	دشمنی ارثی	indian giver	آئین فزونی
hierachy	پایگان	indigenous brothers	هدیه‌دهنده سرخ‌پوست
high-born	بزرگ‌زاده	indigenous kin	برادران بومی
historic sentimentalism	احساساتی‌گری تاریخی	indigenous kin	خویشاوندان بومی
historical sense	آگاهی تاریخی	indirect	ناسرراست
hoe	کج بیل	individual marriage	زناشویی فردی
home party	گروه خانگی	individual pair matrimony	زناشویی تک‌جفتی
hominid	انسان‌واره، بشرسان، آدم‌سان	individualization	فردی شدن
homo sapiens	انسان اندیشه‌ورز، انسان هوشمند	indulgence	خوش‌گذرانی
honour	ارج نهادن		
horde	رمه، گروه		

inessentialness	ضروری و بنیادین نبودن	intertown relations	رابطه‌های میان شهری
infertile sexual act	کنش جنسی کودکانه	inverted	وارونه
initiated	نو - پذیرفته، پذیرفته	joking relationship	رابطه ریشخندآمیز
initiation	پاگشایی، پذیرش، نوآموزی	karate/empty hand	دست خالی
initiation ceremony	آیین نوآموزی /	killing relationship	
	پاگشایی / پذیرش		
initiation into manhood	از میان بردن خویشی	kindred	خویشاوند
	پذیرش به گروه مردان	kinship equivalent	همتای خویشاوند
initiation into sex and marriage	پدیرش برای رابطه جنسی و زناشویی	mother - in - law avoidance	پرهیز از مادرزن
initiatory	نوپذیرانه، پاگشایانه، آغازگرانه	league	هم‌پیمانی
initiatory animal	جانور آغازین	league of tribes	پیمان میان ایل‌ها
institution	نهاد	level	رده، پایه
institution of the visiting husband	نهاد شوهر دیدارگر	life - blood	مایه‌ی زندگی بخش خون
institutionalized fighting	جنگ نهادینه شده	life - fellowship	برادری در همه زندگی
insubstantial	بی‌بنیاد، بی‌مایه	lifeline	ریسمان نجات
interchange	داد و ستد	line of women	دودمان زنانه
interchange relationship	رابطه‌ی داد و ستدی	lineage	دودمان، تیره، راسته‌ی تباری
intercourse in	آمیزش دادوستدی	linked	پیوسته
bread and	در نان و دختران	linked clans	خاندان‌های به هم پیوسته
exchange - daughters		local	بومی، محلی
intermarriage	زناشویی درون‌گروهی	lords	سروران
intermarrying communities	گروه‌های میان - همسر	love	دلبستگی
	درهم‌آمیز	love dances	رقص‌های عشق‌ورزانه
intermating	مرحله‌های میانی	lover	دلپاخته
intermediate stages		making man	انسان‌سازی
		ring - making	حلقه‌سازی

male mother	مادر مردانه (مادری که از جنس مرد است)	matrilineal relations	پیوندهای مادرراستایی / مادرتباری
manhood	مردانگی	matrilocal marriage	زناشویی مادرنشیمی
marital grouping	گروه‌بندی زناشویی	matrimonial passport	گذرنامه برای زناشویی
marks	نشانه‌ها	matrimony	زناشویی
marriage class or marriage division	رده و بخش زناشویی	matrons	کدبانوها
marriage divide	بخش‌بندی زناشویی	meanness	فرومایگی، خسیس بودن
married to an animal	همسر یک جانور شده	memorandums	یادداشت‌ها
marry in	زناشویی در درون	memory	یادداشت
marry out	زناشویی در بیرون	men of sagacity	مردان فرزانه و خردمند
materfamilias	خانواده‌های مادری	menage	خانوار
maternal clan	خاندان / دودمان / طایفه مادری	migratory marriage	زناشویی کوچ‌واره
maternal group	گروه مادری	milk and blood	شیر و خون
maternal kinship	خویشاوندی مادری	milk and blood brothers	برادرانِ هم‌شیر و هم‌خون
maternal primal horde	رمة آغازین مادری	milk bond	پیوند شیری
maternal gens or clan	خاندان یا طایفه‌ی مادری	milk brotherhood	برادری شیری
mating	جفت‌یابی، یارگیری	mimic acts	کارهای نمایشی و تقلیدگرانه
mating class	رده‌ی همسری	mission	هیئت نمایندگی
mating cousins	خویشاوندان آمیزش‌گر	missionaries	گروه‌های دین - گستر
mating partners	دو یار همسر	missionary	گروه دین‌گستر
mating partners	یاران آمیزش‌گر	mock fight	جنگ نمایشی
matrilineal	مادرراستا، مادرتبار	modern	امروزین
matrilineal kinship	خویشاوندی مادر راستا/ مادرتبار	modesty	شرم و حیا
		moieties	دو نیمگی، دو نیمه‌ی ایل
		moieties	دو نیمگی‌ها

moiety	نیمه	one-sidedness	یکسویه بودن
monogamous	تک‌همسر	opponent	هماورد
moral	اخلاقی	opposite moiety	نیمه‌ی رویاروی ایل
moral reformation	نوسازمان‌دهی		جنگ سخنورانه، رقابت در سخنوری
	و بهبودبخشی اخلاقی	oratorical contest	
moral susceptibility	اخلاق‌پذیری	organism	اندامه
mortuary	سردخانه، خاک‌سپاری	orgies	شور و مستی و آمیزش همگانی
mother horde	رمدی مادری	origin myths	اسطوره‌های تبارین
mother right	حقی مادری	original hole	نخستین گودال،
motherhood	مادری		گودالِ نخستین
mountain man	مرد کوهستانی	origins	ریشه‌ها، خاستگاه‌ها
mourning rites	آئین سوگواری	ortho - cousins	
musket	تفنگ فتیله‌ای		خویشاوندان راست‌رو، سراسر
multiplication rite	آئین افزایش	ostensible object	هدف آشکار
mythical animal	جانور اسطوره‌ای	outcast	رانده شده
natal	بومی	outsider	بیگانه
native vengeance	انتقام‌ستانی بومی	own brother and sisters	
natural	طبیعی		خواهران و برادران تنی
norm	هنجار	paid relations	رابطه‌های جنسی پولی
objective	عینی	pair - cohabitation	
occupational	کاری و پیشه‌ای		هم‌خانگی دو همسر
of his own flesh	از گوشت خود	pair - matrimony	زناشویی تک‌جفتی
of the same flesh	از یک گوشت	pair union	زناشویی دوتایی
of the same flesh	هم گوشت		یا تک‌جفتی، زناشویی دو همسر
cutting - off	گسستن	pairing couple	
offence	بزه		همسران دوتایی، تک جفتی
split - off	جداشده	pairing house	خانه‌ی جفت شدن
on individual basis	بر پایه‌ی فردی	parallel	همتراز، هم‌سو
one - sided	یکسویه	parallel	همسو

parallel blood brotherhood	برادری همسوی هم خون	plains man	مرد دشت‌نشین
parallel brother - clans	خاندان‌های برادری هم‌سو	plan	برنامه
parallel mothers	مادران در گروه همسوی	play dead	نقش مرده را بازی کردن
part - Time	نیمه‌وقت	possessiveness	مالکیت
partnership	همپازی، شریک بودن	possible husbands	شوهران احتمالی
partnership	همراهی	power	توانایی
passivity	کنش‌پذیری	practical	کاربردی
patrilocal	پدر - نشیمی	practical test	آزمون عملی
peace and adoption	صلح و پذیرش	precarously	ناپایدار
peace ceremonial	آئین صلح	preconceive notions	انگاره‌های از پیش پنداشته
peace making ceremony	آئین برگزاری صلح	prestations	پیشکشی‌ها، دهش‌ها
peace pacts	پیمان‌های صلح	primal horde	رده‌ی آغازین
peripheral	کناری، پیرامونی	primeval	دورده‌ی وحش‌خویی پیشین، دوره‌ی آغازین، سرآغازین
perlis	خطرها		مرحله پیشین وحشی‌خویی
permitted disrespect	بی‌نزاکتی مجاز	primitive	بدوی، نخستین، پسین، مرحله‌ی پسین و وحش‌خویی
personal Adornment	زیور شخصی	primitive society	جامعه بدوی، جامعه نخستین
personality	خوی و منش	principle of Equivalence	اصل هم‌چندی
phratric organization	سازمان نیمه‌ای	principle of retaliation	اصل کین‌خواهی
phratric	نیمه، نیمگی	privacy	زندگی شخصی
phratries	نیمگی‌ها، نیمه‌های ایل، شاخه‌های درگانه‌ی ایل	private property	دارایی فردی
picture	نگاره	privileged familiarity	خودمانی بودنِ روا دانسته شده
piecemeal evolutionary linkages	پیوندهای تکاملی خُردخُرد و ناپیوسته	privileges	مزیت‌ها
pitched battle	درگیری سخت		

probation	آزمایش، دوره‌ی آزمایشی	representative	نماینده
progressive combinations	هم‌آمیزی‌های گام‌به‌گام	reprisal system	سیستم تلافی‌جویانه
promiscuous	بی‌بندوبارانه	resultant from marriage	زاده‌ی زناشویی
prytaneum	تالار شهر	resultants from marriage	زادگانِ زناشویی
puberty rite	آئین بلوغ / برنایی	resulting from marriage	ناشی از زناشویی
public skits	نکاهی‌های مردمی	retaliation	تلافی‌جویی
publicity	آگهی	retribution	کیفر، سزا
publicity of life	همگانی بودن زندگی	right of passage	حق‌گذار
punishment	کیفردهی	ring	حلقه
counter - punishment	باز - کیفری	rites of passage	آئین‌های گذار
purification rite	آئین پاکسازی	rivalry	رقابت
puritanical	سخت‌گیرانه، خشک‌اندیشانه	romance	خیال‌پردازی
quoit-throwing	پرتاب حلقه	sacred	حرمت‌دار، مقدس
rank	پایه، جایگاه	sacred	مقدس، حرمت‌دار
ransom	سَرَبها، فدیة	same nature	هم‌نهاد
reborn	از نو زاده شده	same substance	از یک ماده و گوهر
reciprocal	دو سویه	satirical recitations	هجوشرایی
reciprocity	داد و گرفت، دوسویگی	saturnalia	عیش و عشرت
reconciliation	آشتی	savagery	وحش‌خو
reducio ad absurdum	پوچی و بیهودگی	scurrible songs	آوازهای آکنده از دشنام
reef	صخره‌ی آبی	secret societies	انجمن‌های پنهانی
reference	رهنمود	seeing and settling things	دیدن و به حساب یکدیگر رسیدن
reformatory	اصلاح‌گرا، به‌گرا	segmentation	بخش‌گری، بُرش
refrains	بندگردان‌ها	self - mutilation	خود - بُریدن
refuge	پناهگاه	self - punishment	خود - کیفری
regulated fight	جنگ به‌سامان		
relationship	خویشاوندی، پیوند		
relocation	جابجایی		

self denial	از خود گذشتگی	solution	راه گشایش
self preservation	خود - پایی	song-combats	آوازهای رزمی
sense of propriety	حس درست رفتاری	sorcerers	جادوگران، ساحران
sequence	پی‌آیندی	specific mating class	رده‌ی ویژه‌ی جفت‌یابی
settlers	نوآبادنشینان	speculative	گمانی، نظری
sex interchange	داد و ستد جنسی	spiritual history	تاریخ روحانی
sex union	پیوند جنسی	sportsmanlike	جوانمردانه
sexual communism	کمونیسم جنسی	spouses	همسران
sexual favor	مهر جنسی	staff and spindle	فرموک و دوک ریسندگی
sexual license	بی‌بندوباری جنسی	stage effects	جلوه‌ها و نمودهای صحنه‌ای
sham fights	جنگ‌های ساختگی	standup fight	جنگ رودررو، خشن
sib	خواهر و برادر هم‌تبار	staring ceremony	آئین خیره‌نگری
sib - brothers	برادران هم‌تبار	statement	فرمان، بیانیه
simple expedient	چاره‌ی ساده	stock	قوم
sister exchange	دادوستد خواهران	stone age	عصر حجر
slating	خرده‌گیری، نکوهش	straight direction	راه سرراست
slaughtering	کشتار	strange flesh	گوشت بیگانه
slanging matches	حریفان داد و قال،	stranger	بیگانه
هماوردی در دشنام‌گویی و بد و بیراه گفتن		strangers	بیگانگان
social association	نشست و برخاست، آمد و شد اجتماعی	strict regulations	قانون‌های سخت‌گیرانه
social bond	پیوند اجتماعی	structural	ساختاری
social intercourse	آمیزش اجتماعی	stylized	قراردادی
social man	انسان اجتماعی	subhuman	فروپشر
social segment	بخشی از جامعه	subincision	نیمه شکافت
social structure	ساختار اجتماعی	subjugation	فرمانبرکردن
societies of masks	انجمن ماسک‌ها	suggestive reference	اشاره یادآورانه
socioeconomic union	پیوند اجتماعی اقتصادی		

suitor	خواستگار	to gratify the departed spirit	برای خشنودی روانِ درگذشته
super natural beings	جانداران فرا - طبیعی	to marry	پیوند زناشویی بستن
superhoman	اَبَرانسان	to slip by might into the house	یواشکی شبانه به خانه رفتن
surreptitious	پنهانی	to wean	خو گرفتن به
suspended cane	ترکه آویزان شده	tolerated	روا داشته شده، تاب آوردنی
symbolic sweeping	وقت و روب نمایین	total prestation	سراسر دهش
systematic gift exchange	داد و ستد روشن هدیه	totem animals	جانوران توتمی
systemize	روشمند ساختن	totemic insignia	نشانه‌های توتمیک
taboo	تابو	totemism	توتم‌باوری، توتم‌پرستی
tabooed woman	زن تابو شده	trading	داد و ستد
tamed	رام شده	trancending	فرارونده، بَرشونده
terrible rite	آئین هولناک، کُشنده	transformations of uterine	دگرسانی‌های مادری / زهدانی
tests of endurance	آزمون‌های تاب‌آوری و ایستادگی	tribal society	جامعه‌ی ایلی
the general communism	سامانه اشتراکی فراگیر	tribal system	سیستم ایلی
the interchange system	سیستم دادوستد	tribe	ایل
the studied publicity	نمایش از پیش برنامه‌ریزی شده	twice - reborn	دوبار زاده شده
three sisters	سه خواهران	typical	گونه‌نما
thick	پُر مایه	uncertainties and hesitations	دودلی‌ها و درنگ‌ها
third phratry	نیمه‌ی سوم	uncongenial	ناخوشایند
three fates	سه الهه‌ی سرنوشت	uncultured	نافرهیخته
to cupulate	آمیزش	undivided commune	کمون بخش‌ناشده، یکپارچه
to devour	بلعیدن	undivided commune	گروه یک‌جا و ناپراکنده
		unfaithfulness	بی‌وفایی

unhistorical	غیرتاریخی	war exchanges	داد و ستدهای جنگی
unifiers	یگانه گردان‌ها	warfare	جنگ
union	پیوند زناشویی	warrior	جنگاور
unison	یگانگی	wedding breakfast	سور عروسی
unmarked	بی‌نشانه	wholesale adoption	فرزندخواندگی گسترده / گروهی
use values	ارزش‌های کاربردی	wife exchange	جابجایی همسر
vengeance fight	جنگ انتقامی	wife trading	دادوستد همسر
vengeance retribution	تلافی انتقامی	will	خواست
violence	پُرزوری، پرنیروی	woman's work	کار زنانه
virilocal	آشیان مرد - نشیم	women's mysteries	آئین‌های پنهانی زنان
visible evidence	گواهی دیدنی و آشکار	xenophobia	بیگانه‌هراسی
visiting husbands	شوهران دیدارگر / میهمان	yam	سیب‌زمینی هندی،
visitor	دیدارگر، دیدارکننده، میهمان	yauerin	سیب‌زمینی شیرین
voyeur	چشم‌چرانی		هم‌گوشت
wandering	گشت و گذار		
war dance	رقص جنگی		

Note: Where a later edition is listed, the date of the original edition is given in parentheses.

- Aberle, David F. "Navaho." In *Matrilineal Kinship*, ed. by Kathleen Gough and David M. Schneider. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1961.
- Ardrey, Robert. *African Genesis: A Personal Investigation Into the Animal Origins and Nature of Man*. New York: Dell, 1963 (1961).
- Ashley Montagu, [M. F.]. *Man: His First Million Years*. New York: New American Library, 1958.
- Atkinson, J. J. "Primal Law." In *Social Origins and Primal Law*, by Andrew Lang and J. J. Atkinson. London: Longmans Green, 1903.
- Bachofen, J. J. *Myth, Religion and Mother Right*, tr. by Ralph Manheim. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1967.
- Baegert, Jacob. "An Account of the Aboriginal Inhabitants of the California Peninsula." In *A Reader in General Anthropology*, ed. by Carleton S. Coon. London: Cape, 1950.
- Bates, Marston. *The Forest and the Sea*. New York: New American Library, 1961.
- Benedict, Ruth. *Patterns of Culture*. New York: New American Library, 1959 (1934).
- Boas, Franz. *Race, Language and Culture*. New York: Free Press, 1966 (1940).
- "Ceremony and Economics." In *Primitive Heritage*, ed. by Nicolas Calas and Margaret Mead. New York: Random House, 1953.
- Braidwood, Robert J. *Prehistoric Men*. Chicago: Chicago Natural History Museum, Popular Series, Anthropology, no. 37, 1961 (1948).
- Brasch, R. *How Did Sports Begin? A Look at the Origins of Man at Play*. New York: McKay, 1970.
- Briffault, Robert. *The Mothers: A Study of the Origin of Sentiments and Institutions*. 3 vols. New York: Macmillan; London: Allen and Unwin; 1952 (1927).

- *The Mothers: The Matriarchal Theory of Social Origins* [abridged ed. in 1 vol.]. New York: Macmillan, 1931.
- Budge, E. A. Wallis. *Osiris*. New Hyde Park, N. Y.: University Books, 1961 (1911).
- Bullough, Vern L., and Bullough, Bonnie. *The Subordinate Sex: A History of Attitudes Towards Woman*. Urbana, Ill.: University of Illinois Press, 1973.
- Calverton, V. F., ed. *The Making of Man: An Outline of Anthropology*. New York: Modern Library, 1931.
- Carpenter, C. R. "Societies of Monkeys and Apes." In *Primate Social Behavior*, ed. by C. H. Southwick. Princeton, N. J.: Van Nostrand, 1963.
- Catlin, George. *North American Indians*. 2 vols. Edinburgh: Grant, 1926.
- *Life Among the Indians*. London: Gall and Inglis, 1874.
- Chapple, Eliot D., and Coon, Carleton S. *Principles of Anthropology*. New York: Holt, 1942.
- Childe, V. Gordon. *Man Makes Himself*. New York: New American Library, 1951 (1936).
- *What Happened in History*. Harmondsworth, Middlesex: Penguin, 1960 (1936).
- Clark, John Grahame Douglas. *From Savagery to Civilization*. Past and Present: Studies in the History of Civilization, vol. 1. London: Corbett, 1946.
- Clark, W. E. LeGros. *History of the Primates: An Introduction to the Study of Fossil Man*. 2nd ed. London: British Museum, 1950.
- Codrington, R. H. *The Melanesians*. London: Oxford University Press, 1969 (1891).
- Colson, Elizabeth. "Plateau Tonga." In *Matrilineal Kinship*, ed. by Kathleen Gough and David M. Schneider. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1961.
- Coon, Carleton S., ed. *A Reader in General Anthropology*. London: Cape, 1950.
- Crawley, Ernest. *The Mystic Rose* [2 vols. in 1]. New York: Meridian, 1960 (1902).
- Dange, S. A. *India: From Primitive Communism to Slavery*. Bombay: People's Publishing House, 1949.
- Dart, Raymond A. *Adventures With the Missing Link*. New York: Harper and Row, 1959.
- Davis, Elizabeth Gould. *The First Sex*. Baltimore: Penguin, 1972 (1971).
- Darwin, Charles. *The Descent of Man*. 2nd ed., revised. New York: Burt, 1874 (1871).
- Diamond, A. S. *Primitive Law*. London: Longmans Green, 1935.
- Diner, Helen. *Mothers and Amazons: The First Feminine History of Culture*. Garden City, N. Y.: Doubleday, 1973 (1965).
- Driberg, J. H. *At Home With the Savage*. London: Routledge, 1932.
- Du Bois, Cora. *The People of Alor: A Social-Psychological Study*

- of an East Indian Island. New York: Harper and Row, 1961 (1944).
- Eggan, Fred. "The Hopi and the Lineage Principle." In *Social Structure*, ed. by Meyer Fortes. New York: Russell and Russell, 1963.
- Eliade, Mircea. *Rites and Symbols of Initiation: The Mysteries of Birth and Rebirth*. New York: Harper and Row, 1965 (1958).
- Elkin, A. P. *The Australian Aborigines*. Garden City, N. Y.: Doubleday, 1964 (1938).
- Engels, Frederick. *The Origin of the Family, Private Property, and the State*. Introduction by Evelyn Reed. New York: Pathfinder, 1972.
- Evans-Pritchard, E. E. *Essays in Social Anthropology*. London: Faber and Faber, 1969 (1962).
- *The Nuer*. New York and Oxford: Oxford University Press, 1972 (1940).
- "Nuer Rules of Exogamy and Incest." In *Social Structure*, ed. by Meyer Fortes. New York: Russell and Russell, 1963.
- Fallaize, E. N. "The Family." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- Farber, Seymour M., and Wilson, Roger H. L., eds. *The Potential of Woman*. Man and Civilization Symposium Series. New York: McGraw-Hill, 1963.
- Farrington, Benjamin. *Greek Science*. 2 vols. Harmondsworth, Middlesex: Penguin, 1949 (1944).
- Firth, Raymond. *We, the Tikopia: Kinship in Primitive Polynesia*. Abridged ed. Boston: Beacon, 1968 (1936).
- Forde, C. Daryll. *Habitat, Economy and Society*. New York: Dutton, 1963 (1934).
- , and Radcliffe Brown, A. R., eds. *African Systems of Kinship and Marriage*. London: Oxford University Press, 1950.
- Fortes, Meyer, ed. *Social Structure*. New York: Russell and Russell, 1963 (1949).
- "An Ashanti Case Study." *Ibid*.
- Fortune, R. F. *Sorcerers of Dobu: The Social Anthropology of the Dobu Islanders of the Western Pacific*. New York: Dutton, 1963 (1932).
- Frazer, James G. *The Golden Bough*. 12 vols. London and New York: Macmillan, 1907-15.
- *Folklore in the Old Testament*. 3 vols. London and New York: Macmillan, 1919.
- *Folklore in the Old Testament* [abridged ed. in 1 vol.] London and New York: Macmillan, 1923.
- *Garnered Sheaves*. London and New York: Macmillan, 1931.
- *Myths of the Origin of Fire*. London and New York: Macmillan, 1930.
- *Totemism and Exogamy*. 4 vols. London and New York: Macmillan, 1910.
- Freuchen, Peter. *Book of the Eskimos*, ed. by Dagmar Freuchen. New

- York: World, 1961.
- Freud, Sigmund. *Totem and Taboo: Resemblances Between the Psychic Lives of Savages and Neurotics*. New York: Modern Library, 1946 (1918).
- Frobenius, Leo. *The Childhood of Man*. New York: Meridian, 1960 (1909).
- "Marriage and Matriarchy." In *The Book of Marriage*, ed. by Count Hermann Keyserling. New York: Harcourt, Brace, 1931 (1920).
- Gladwin, Thomas, and Sarason, Seymour B. *Truk: Man in Paradise*. New York: Viking Fund Publications, 1953.
- Gluckman, Max. *Custom and Conflict in Africa*. Oxford: Blackwell, 1966.
- "The Role of the Sexes in Wiko Circumcision Ceremonies." In *Social Structure*, ed. by Meyer Fortes. New York: Russell and Russell, 1963.
- Goldenweiser, Alexander. *Anthropology: An Introduction to Primitive Culture*. London: Crofts, 1937.
- Gough, Kathleen, and Schneider, David M., eds. *Matrilineal Kinship*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1961.
- Graves, Robert. *The Greek Myths*. 2 vols. Baltimore: Penguin, 1955.
- Grey, George. "The Creation According to the Maori." In *Source Book in Anthropology*, ed. by A. L. Kroeber and T. T. Waterman. New York: Harcourt, Brace, 1931.
- Grosse, Ernst. *The Beginnings of Art*. New York: Appleton, 1897.
- Haddon, Alfred C. *History of Anthropology*. London: Watts, 1945 (1934).
- Hamilton, Edith. *Mythology*. New York: New American Library, 1959 (1940).
- Harris, Marvin. *The Rise of Anthropological Theory: A History of the Theories of Culture*. New York: Crowell, 1968.
- Hartland, E. Sidney. *Primitive Law*. London: Methuen, 1924.
- *Primitive Paternity: The Myth of Supernatural Birth in Relation to History of the Family*. 2 vols. London: Nutt, 1909-10.
- *Primitive Society: The Beginning of the Family and the Reckoning of Descent*. London: Methuen, 1921.
- "Adoption." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- "Totemism." *Ibid*.
- "Matrilineal Kinship and the Question of its Priority." In *Memoirs of the American Anthropological Association*, vol. 4, no. 1, January-March 1917. Lancaster, Pa.: New Era, 1917.
- Hastings, James, ed. *Encyclopedia of Religion and Ethics*. 12 vols. Edinburgh: Clark; New York: Scribner's, 1908-21.
- Herskovits, Melville J. *Economic Anthropology: The Economic Life of Primitive Peoples*. New York: Norton, 1965 (1940). [Original title: *The Economic Life of Primitive Peoples*.]
- , and Herskovits, Frances S. "The Bush Negro Family." In *Primitive Heritage*, ed. by Margaret Mead and Nicolas Calas. New York:

- Random House, 1953.
- Hobhouse, L. T. "Class Relations." In *The Making of Man*, ed. by V. F. Calverton. New York: Modern Library, 1931.
- Hocart, A. M. *The Progress of Man: A Short Survey of His Evolution, His Customs, and His Works*. London: Methuen, 1933.
- *Social Origins*. London: Watts, 1954.
- Hoebel, E. Adamson. *The Law of Primitive Man: A Study in Comparative Legal Dynamics*. New York: Atheneum, 1973 (1954).
- *Man in the Primitive World: An Introduction to Anthropology*. London and New York: McGraw-Hill, 1949.
- ; Jennings, Jesse D.; Smith, Elmer D., eds. *Readings in Anthropology*. New York: McGraw-Hill, 1955.
- Hogg, Garry. *Cannibalism and Human Sacrifice*. London: Pan, 1973 (1958).
- Howells, William W. *Man in the Beginning*. London: Bell, 1956.
- *Mankind in the Making: The Story of Human Evolution*. Garden City, N. Y.: Doubleday, 1959.
- *Mankind So Far*. American Museum of Natural History Science Series. Garden City, N. Y.: Doubleday, 1944.
- Howitt, A. W. *The Native Tribes of South-East Australia*. London: Macmillan, 1904.
- Huizinga, Johan. *Homo Ludens: A Study of the Play Element in Culture*. Boston: Beacon, 1955 (1950).
- Huxley, Julian; Hardy, A. C.; and Ford, E. B., eds. *Evolution As a Process*. New York: Collier, 1958 (1954).
- James, E. O. "Sacrifice." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- Jay, Phyllis C. "The Female Primate." In *The Potential of Woman*, ed. by Seymour M. Farber and Roger H. L. Wilson. Man and Civilization Symposium Series. New York: McGraw-Hill, 1963.
- Jevons, Frank Byron. *An Introduction to the History of Religion*. New York: Macmillan, 1911 (1890).
- Jones, F. Wood. *Arboreal Man*. London: Arnold, 1926.
- Kanter, Emanuel. *The Amazons: A Marxian Study*. Chicago: Kerr, 1926.
- Karsten, Rafael. "The Head Trophy of the Jibaro Indians." In *Primitive Heritage*, ed. by Margaret Mead and Nicolas Calas. New York: Random House, 1953.
- Kelsen, Hans. *Society and Nature: A Sociological Inquiry*. Chicago: University of Chicago Press, 1943.
- Kenny, Michael J. *The Story of Evolution*. New York: Funk and Wagnalls, 1968 (1966).
- Kosambi, D. D. *Ancient India*. New York: Pantheon, 1965.
- Kroeber, A. L. *Anthropology*. New York: Harcourt, Brace, 1948 (1923).
- *Essays in Social Anthropology*. London: Faber and Faber, 1969.
- , ed. *Anthropology Today: An Encyclopedic Inventory*. Chicago: University of Chicago Press, 1953.

- , and Waterman, T. T., eds. *Source Book in Anthropology*. New York: Harcourt, Brace, 1931.
- Kroeber, Theodora. *Ishi in Two Worlds: A Biography of the Last Wild Indian in North America*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1969 (1961).
- Lang, Andrew. *Myth, Ritual and Religion*. New York: Ams, 1968 (1906).
- "Social Origins." In *Social Origins and Primal Law*, by Andrew Lang and J. J. Atkinson. London: Longmans Green, 1903.
- Layard, John. *Stone Men of Malekula*. London: Chatto and Windus, 1942.
- Leacock, Eleanor Burke. Introduction to *The Origin of the Family, Private Property and the State*, by Frederick Engels. New York: International, 1972.
- , ed. *Ancient Society*, by Lewis Henry Morgan. New York: World, 1963.
- Levi-Strauss, Claude. *The Elementary Structure of Kinship*. Revised ed. Boston: Beacon, 1969 (1967).
- *Totemism*. Boston: Beacon, 1962.
- "The Family." In *Man, Culture and Society*, ed. by Harry L. Shapiro. New York: Oxford University Press, 1960 (1956).
- Levy-Bruhl, Lucien. *The "Soul" of the Primitive*. Chicago: Regnery, 1971 (1966).
- Linton, Ralph. *The Tree of Culture*. New York: Knopf, 1955.
- Lippert, Julius. *The Evolution of Culture*. New York: Macmillan, 1931 (1886).
- Lowie, R. H. *The History of Ethnological Theory*. New York: Farrar and Rinehart, 1937.
- *An Introduction to Cultural Anthropology*. New York: Farrar and Rinehart, 1940.
- "The Matrilineal Complex." *American Archaeology and Ethnology*, vol. XVI (1919-20). Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- McGee, W. J. *The Seri Indians*. Seventeenth Annual Report of the Bureau of American Ethnology, Part I. Washington, D. C.: Smithsonian Institution, 1898.
- McKenzie, Dan. *The Infancy of Medicine*. London and New York: Macmillan, 1927.
- MacCulloch, J. A. "Cannibalism." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- "Covenant." *Ibid.*
- Mair, Lucy. *An Introduction to Social Anthropology*. New York and Oxford: Oxford University Press, 1970 (1965).
- *Marriage*. London: Penguin, 1971.
- Malinowski, Bronislaw. *Argonauts of the Western Pacific*. New York: Dutton, 1961 (1922).
- *Crime and Custom in Savage Society*. Totawa, N. J.: Littlefield, Adams, 1967 (1926).

- *Sex and Repression in Savage Society*. New York: Meridian, 1960 (1927).
- *Sex, Culture and Myth*. New York: Harcourt, Brace, 1962.
- *The Sexual Life of Savages in North-Western Melanesia*. New York: Harcourt, Brace, 1929.
- Mason, Otis Tufton. *Woman's Share in Primitive Culture*. New York and London: Appleton, 1911 (1894).
- Mauss, Marcel. *The Gift: Forms and Functions of Exchange in Archaic Societies*. New York: Norton, 1967.
- Mayr, Ernst. *Animal Species and Evolution*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1966 (1963).
- Mead, Margaret. *Sex and Temperament in Three Primitive Societies*. New York: Morrow, 1963 (1935).
- , and Calas, Nicolas, eds. *Primitive Heritage: An Anthropological Anthology*. New York: Random House, 1953.
- Meek, C. L. *Tribal Studies in Northern Nigeria*. London: Kegan Paul, 1931.
- Metraux, Alfred. *La Religion des Tupinamba*. Paris: Leroux, 1928.
- "Tupinamba—War and Cannibalism." In *Readings in Anthropology*, ed. by E. Adamson Hoebel. New York: McGraw-Hill, 1955.
- Moret, A., and Davy, G. *From Tribe to Empire: Social Organization among Primitives in the Ancient East*. London and New York: Knopf, 1926.
- Morgan, Lewis H. *Ancient Society*. Chicago: Kerr [1877]
- *Houses and House-Life of the American Aborigines*. Chicago and London: University of Chicago Press, 1965 (1881).
- *League of the Iroquois*. New York: Corinth, 1962 (1851).
- Murdock, George Peter. *Africa: Its Peoples and Their Culture History*. New York and London: McGraw-Hill, 1959.
- Murray, Margaret A. *The Splendor That Was Egypt*. New York: Hawthorn, 1963 (1949).
- Oakley, Kenneth P. *Man the Tool-Maker*. London: British Museum, 1950.
- Comments in Chapter XIV, *An Appraisal of Anthropology Today*, ed. by Sol Tax. Chicago: University of Chicago Press, 1953.
- Penniman, T. K. *A Hundred Years of Anthropology*. London: Ducksworth, 1952.
- Piddington, Ralph. *An Introduction to Social Anthropology*. 2 vols. Edinburgh and London: Oliver and Boyd, 1952, 1957.
- Radcliffe-Brown, A. R. *The Andaman Islanders*. New York: Free Press, 1964.
- *Structure and Function in Primitive Society*. New York: Free Press, 1965.
- and Forde, C. Daryll, eds. *African Systems of Kinship and Marriage*. London: Oxford University Press, 1950.
- Raglan, R. Fitzroy. *Jocasta's Crime*. London: Methuen, 1933.
- Reich, Wilhelm. *The Invasion of Compulsory Sex Morality*. New York: Farrar, Straus and Giroux, 1971.

- Resek, Carl. *Lewis Henry Morgan, American Scholar*. Chicago: University of Chicago Press, 1960.
- Richards, Audrey I. *Hunger and Work in a Savage Tribe: A Functional Study of Nutrition among the Southern Bantu*. Cleveland and New York: World, 1964 (1932).
- "Some Types of Family Structure Amongst the Central Bantu." In *African Systems of Kinship and Marriage*, ed. by A. R. Radcliffe-Brown and C. Daryll Forde. London: Oxford University Press, 1950.
- Rivers, W. H. R. *The History of Melanesian Society*. 2 vols. Cambridge: Cambridge University Press, 1914.
- *Psychology and Ethnology*. New York: Harcourt, Brace, 1926.
- *Social Organization*. New York: Knopf, 1924.
- "Mother Right." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- Roche, Paul, ed. and tr. *The Oedipus Plays of Sophocles*. New York: New American Library, 1958.
- ed. and tr. *The Orestes Plays of Aeschylus*. New York: New American Library, 1962.
- Routledge, W. Scoresby, and Routledge, Katherine. *With a Prehistoric People: The Akikuyu of British East Africa*. London: Arnold, 1910.
- Sahlins, Marshall. "The Origin of Society." *Scientific American*, vol. 203, no. 3, September 1960, pp. 76-87.
- Schneider, David M., and Gough, Kathleen, eds. *Matrilineal Kinship*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1961.
- Simoons, Frederick J. *Eat Not This Flesh: Food Avoidances in the Old World*. Madison: University of Wisconsin Press, 1961.
- Simpson, George Gaylord. *The Meaning of Evolution*. New Haven: Yale University Press, 1969.
- Smith, Homer W. *Man and His Gods*. New York: Grosset and Dunlap, 1957.
- Smith, W. Robertson. *The Religion of the Semites: The Fundamental Institutions*. New York: Meridian, 1956 (1889).
- *Kinship and Marriage in Early Arabia*. Boston: Beacon, 1903 (1885).
- Spencer, Baldwin, and Gillen, F. J. *The Native Tribes of Central Australia*. London: Macmillan, 1889.
- Sumner, William Graham. *Folkways: A Study of the Sociological Importance of Usages, Manners, Customs, Mores, and Morals*. Boston: Ginn, 1906.
- Tax, Sol, ed. *Evolution After Darwin*. Evolution of Man Series, vol. 2. Chicago: University of Chicago Press, 1960.
- , et al., eds. *An Appraisal of Anthropology Today*. Chicago: University of Chicago Press, 1953.
- Thomas, W. I. *Primitive Behavior: An Introduction to the Social Sciences*. New York and London: McGraw-Hill, 1937.

نشر گل آذین منتشر کرده است: (مطالعات زنان)

■ آزادی زنان (مسایل، تحلیلها و دیدگاهها)

نوشته: ایولین رید ترجمه: افشنگ مقصودی

چاپ سوم ۱۳۸۹ / رقعی / ۲۱۶ صفحه / ۳۵۰۰ تومان

■ آرایش، مُد و بهره‌کشی از زنان (مسایل، تحلیلها و دیدگاهها)

نوشته: جوزف هنسن، ایولین رید، ماری آلیس واترز

ترجمه: افشنگ مقصودی

چاپ دوم ۱۳۸۶ / رقعی / ۲۴۰ صفحه / ۳۰۰۰ تومان

■ فمینیسم و مردم‌شناسی (زن در تحلیل‌ها و دیدگاه‌های انسان‌شناسی)

نوشته: ایولین رید ترجمه: افشنگ مقصودی

چاپ دوم ۱۳۸۸ / رقعی / ۳۲۸ صفحه / ۴۵۰۰ تومان

■ فمینیسم و زیبایی‌شناسی (زن در تحلیل‌ها و دیدگاه‌های زیبایی‌شناسی)

نوشته: کارولین گُرس میر ترجمه: افشنگ مقصودی

چاپ اول ۱۳۸۶ / رقعی / ۳۲۸ صفحه / ۵۰۰۰ تومان

■ زنان و تبعیض (تبعیض جنسی و افسانه‌ی فرصت‌های برابر)

نوشته: کیت فیگر ترجمه: اسفندیار زندپور، به‌دخت مال‌امیری

چاپ سوم ۱۳۸۸ / رقعی / ۳۱۲ صفحه / ۴۰۰۰ تومان

■ اوسنه‌های چندموضوعی و درنگی در اصطلاح «مکرزن»

نوشته: محسن میهن‌دوست چاپ سوم ۱۳۸۹ / رقعی / ۲۲۴ ص / ۳۵۰۰ تومان

■ مانیفست سایبرگ (فمینیسم در روابط اجتماعی علم و فن‌آوری)

نوشته: دانا هاراوی ترجمه: امین قضایی

چاپ اول ۱۳۸۵ / رقعی / ۱۳۶ صفحه / ۱۵۰۰ تومان

■ زنان در انقلاب کوبا (گفتگو با تته پوئبلا؛ بنیانگذار فدراسیون زنان کوبا)

به کوشش: ماری - آلیس واترز / ترجمه: ع.ا. بهرامی

چاپ اول ۱۳۸۲ / رقعی / ۱۶۰ صفحه / ۲۶۰۰ تومان

■ مادرسالاری (زن در گستره‌ی تاریخ تکامل)

نوشته: ایولین رید ترجمه: افشنگ مقصودی

چاپ اول ۱۳۸۸ / رقعی / ۳۱۲ ص / ۵۵۰۰ تومان

■ زنان و سروده‌هایشان در گستره‌ی فرهنگ ایران زمین

تألیف: صادق همایونی

چاپ اول ۱۳۸۹ / رقعی / ۴۰۰ صفحه / ۱۰۰۰۰ تومان

Woman's Evolution

تبرستان

www.tabarestan.info

Part 2

The Fratriarchy

Evelin Reed

Translated by:

Afshang Maghsudi



**Golâzin Publication
Tehran, 2010**

WOMAN'S EVOLUTION. PART 2. THE FRATRIARCHY



EVELYN REED

تبرستان
www.tabarestan.info

ایولین رید ما را به ژرفای تاریخ می برد از آدم خواری تا فرهنگ، و پرده از روی جهان مادر سالاری دیرینه برمی دارد. او در جستجوی ریشه های (بازداری آمیزش با خویشاوندان نزدیک)، آیین خونخواهی، زناشویی و خانواده، سهم هنوز ناشناخته زنان در پیشرفت شهریگری را آشکار می سازد.

با ژرفنگری و پیدا کردن سازه های تازه ای که به فرق گذاری فراقیر درباره زنان انجامیده او بینش تازه ای را درباره نبرد برای جلوگیری از ستم بر زنان و برای آزادی همه مردم جهان پیشنهاد می کند. ایولین رید این افسانه را که می گوید تنها (سرشت آدمی) برای جنگ ها، آزمندی ها و نابرابری های جامعه ی طبقاتی درخور سرزنش است را نمی پذیرد.



نشر گل آذین

